



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

آیت الله العظمیٰ مکارم شیرازی

در فضیلت ولایت

جلد ۱-۲

گردآوری و تحلیف
آبولقاسم علیان لڑادی دامغانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طرحی نو در مسائل اخلاقی

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله مکارم شیرازی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۷	طرحی نو در مسائل اخلاقی
۲۷	مشخصات کتاب
۲۸	جلد ۱
۲۸	اشاره
۳۰	فهرست مطالب
۴۹	درس اخلاق در حوزه ها
۵۱	۱- روش ما در بحث های اخلاقی
۵۳	۲- ضرورت بحث های اخلاقی
۵۳	اشاره
۵۳	دلیل اول: دعوت مردم به اسلام
۵۳	اشاره
۵۵	طلاق ها نتیجه بد اخلاقی ها
۵۶	دلیل دوم: قرب الی الله و مقامات معنوی
۵۸	دلیل سوم: اخلاق، شرط پیشرفت در کارهای دنیا و آخرت
۵۸	اشاره
۶۰	معنای حُسن خُلُق
۶۱	۳- اهمیت اخلاق
۶۱	اشاره
۶۱	هدف از بعثت
۶۲	تحلیل و توضیح روایت
۶۲	الف) معنای اَئِمَّا
۶۲	ب) تفسیر اَتَمَّ
۶۴	ج) مکارم اخلاق چیست؟

۶۴ اشاره

۶۴ ۱. یقین

۶۵ ۲. قناعت

۶۵ ۳. صبر

۶۶ ۴. شکر

۶۶ ۵. حلم

۶۷ ۶. حُسن خُلق

۶۸ ۷. سخاوت

۷۰ ۸. غیرت

۷۰ ۹. شجاعت

۷۲ ۱۰. مروّت

۷۲ وظیفه ما

۷۲ وسیله ارتباط بین خدا و بنده

۷۳ فطرت انسان بر پاکی است

۷۴ برداشتی جدید از آیه ۱۷ سوره رعد

۷۵ دو نکته مهم

۷۵ اشاره

۷۵ نکته اوّل: فیض خدا نامحدود است

۷۶ نکته دوم: کف های روی آب

۷۷ انسان همچون آب زلال است

۷۸ تأثیر عقاید در اخلاق

۷۹ تأثیر احکام در اخلاق

۸۲ دین، مساوی با حسن خلق!

۸۳ حُسن خُلق حتی برای منکران جهان دیگر

۸۶ -۴ بررسی اهداف بعثت پیامبران

۸۶ اشاره

۸۶	۱ و ۲. تعلیم و تربیت
۸۶	اشاره
۸۷	فلسفه تقدیم تزکیه بر تعلیم و بالعکس
۸۸	تأثیر آموزش در پرورش
۸۹	تأثیر پرورش در آموزش
۹۰	۳. عدالت اجتماعی
۹۰	اشاره
۹۱	چگونه بهشتی شوم؟
۹۲	۴ و ۵. برداشتن غل و زنجیرها و آزادی
۹۲	اشاره
۹۳	کدام بار؟
۹۴	مصادیق زنجیرهای اسارت
۹۶	معنای آزادی
۹۸	۵- واعظان و ناصحان
۹۸	اشاره
۹۸	واعظ اول: خداوند متعال
۹۸	اشاره
۹۹	شرایط واعظ خوب
۱۰۰	واعظ دوم: قرآن مجید
۱۰۰	اشاره
۱۰۲	فضیل بن عیاض، مجذوب قرآن مجید
۱۰۵	واعظ سوم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
۱۰۵	اشاره
۱۰۷	به چه چیز بیندیشیم؟
۱۰۸	سکوت پر رمز و راز!
۱۰۹	ارزش فوق العاده تفکر

- ۱۱۰ تفکر بعد از توشل و زیارت
- ۱۱۰ واعظ چهارم: مجموعه تاریخ بشر
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۱ موعظه تاریخ در قرآن
- ۱۱۲ نهج البلاغه و تاریخ پیشینیان
- ۱۱۴ داستان قوم سبأ
- ۱۱۷ چگونگی ویران شدن سد مأرب
- ۱۱۸ مجازات به وسیله عامل حیات!
- ۱۱۹ داستان عجیب عبدالملک!
- ۱۲۱ واعظ پنجم: مرگ عزیزان
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۴ پرونده های بسته نشدنی!
- ۱۲۷ حقیقت مرگ برای مؤمنان و افراد بی ایمان
- ۱۲۸ نعمت مرگ!
- ۱۲۹ وعظ واعظ خاموش!
- ۱۳۰ داستان عبرت آموز مرگ سلیمان پیامبر (علیه السلام)
- ۱۳۱ مرگ فقط برای همسایه نیست!
- ۱۳۲ چگونه غصه ها را از بین ببریم؟
- ۱۳۳ واعظ ششم: واعظ درون
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۴ عذاب وجدان
- ۱۳۵ دادگاه عجیب وجدان
- ۱۳۶ فراز و فرود وجدان
- ۱۳۹ واعظ درون در آیات قرآن
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۳۹ ۱. داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و زلیخا

- ۱۴۰ ۲. داستان حضرت ابرهیم (علیه السلام) و بت پرستان
- ۱۴۳ قاعده لطف
- ۱۴۵ واعظ درون در کلام امیرالمؤمنین و امام باقر (علیهما السلام)
- ۱۴۶ واعظ هفتم در کلام معصومین (علیهم السلام)
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۷ چگونه جهان هستی موعظه است؟
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۸ ۱. وعظ کهنسالی
- ۱۴۸ ۲. پند موی سفید
- ۱۴۸ ۳. اندرز بیماری
- ۱۴۹ ۴. موعظه موزه ها
- ۱۵۰ واعظ هفتم در قرآن
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۰ ۱. نصیحت پاییز
- ۱۵۲ ۲. مواعظ هفت گانه
- ۱۵۲ عجایب حیرت انگیز آسمان و ستارگان
- ۱۵۴ کدام آسمان را می بینیم؟
- ۱۵۴ دو درس مهم
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۵ «بشر حافی» و تفکر در کلام امام (علیه السلام)
- ۱۵۸ پند عصیانگران از منظر قرآن!
- ۱۵۹ سیر در ارض یا گردشگری؟
- ۱۶۰ پنندهای زندگی قارون
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۰ ثروت خیره کننده قارون!
- ۱۶۱ سفارشات چهارگانه به قارون

۱۶۱ - اشاره

۱۶۲ - ۱. به فکر جهان دیگر باش

۱۶۲ - ۲. ثروت، به اندازه مصرف بیندوز

۱۶۳ - ۳. اهل احسان باش

۱۶۴ - ۴. فساد نکن

۱۶۵ - توجیه برای فرار از زکات

۱۶۶ - عاقبت افراد ثروتمندتر و قوی تر از قارون!

۱۶۶ - نمایش قدرت و ثروت

۱۶۷ - عکس العمل بنی اسرائیل

۱۶۸ - مجازات خیره کننده قارون!

۱۶۹ - بیداری فریب خوردگان

۱۷۲ - ۶- توفیق الهی

۱۷۲ - اشاره

۱۷۳ - نکته اول: تعریف توفیق

۱۷۳ - اشاره

۱۷۴ - توفیق در قرآن مجید

۱۷۵ - توفیق در روایات

۱۷۸ - نکته دوم: انواع توفیق

۱۷۸ - اشاره

۱۷۸ - ۱. توفیق در ایمان

۱۸۰ - ۲. توفیق در مسائل اخلاقی

۱۸۱ - ۳. توفیق در مسائل عملی

۱۸۱ - اشاره

۱۸۱ - توفیق در چیزی که به ظاهر بلاست!

۱۸۱ - اشاره

۱۸۲ - الف) رهایی از شرّ وسوسه های زلیخا

- ب) اثبات بی گناهی ۱۸۲
- ج) مقدمات عزیز مصر شدن ۱۸۲
- نکته سوم: اسباب توفیق ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
۱. ترک شبهات ۱۸۴
۲. اخلاص در عمل ۱۸۵
- نکته چهارم: اسباب سلب توفیق ۱۸۸
۱. شرکت در مجالس گناه ۱۸۸
۲. گناهان ۱۸۹
۳. زرق وبرق و تشریفات ۱۹۰
- اشاره ۱۹۰
- داستان ثعلبه ۱۹۰
- ۷- تعریف اخلاق و اقسام آن ۱۹۴
- اشاره ۱۹۴
- اخلاق ذاتی و اکتسابی ۱۹۵
- ۸- آیا اخلاق قابل تغییر است؟ ۱۹۸
- اشاره ۱۹۸
- شرح نظریه اول ۱۹۸
- اشاره ۱۹۸
- دلایل سه گانه برای ردّ نظریه اول ۱۹۹
۲. ترویج مکتب جبر ۲۰۰
۳. پاسخ اشعار مذکور ۲۰۱
- تغییرپذیری اخلاق در قرآن ۲۰۲
- اشاره ۲۰۲
۱. تغییر فرو رفتگان در گمراهی ۲۰۲
۲. روشن کردن تاریکی ها ۲۰۳

- ۲۰۵ انگیزه معتقدان به تغییر ناپذیری اخلاق
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۵ اول: شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت
- ۲۰۵ دوم: رسیدن به آزادی و ولنگاری
- ۲۰۶ نظریه سوم
- ۲۰۸ ۹- رابطه علم اخلاق با سایر علوم اسلامی
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۸ علوم اسلامی کدام اند؟
- ۲۱۰ پاسخ به یک سؤال
- ۲۱۱ ارتباط علم اخلاق با علم عقاید
- ۲۱۲ ناپایداری اخلاق بدون پشتوانه ایمان
- ۲۱۳ پای سخن اسوه اخلاق
- ۲۱۵ اخلاق فوق العاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) با پشتوانه ایمان بی نظیر
- ۲۱۷ سردرگمی دنیای امروز
- ۲۱۸ پس خدا چه می شود؟
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ ۱. الگو بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
- ۲۲۰ ۲. اخلاق فوق العاده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۱ سفارشات چهارگانه اخلاقی به پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله)
- ۲۲۳ عمل کردن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سفارشات چهارگانه
- ۲۲۵ ۳. تقوا در قرآن مجید
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۵ تقوا در کلام مولای متقیان (علیه السلام)
- ۲۲۷ حقیقت تقوا
- ۲۲۸ چه باید کرد؟

- ۲۲۹ راه رسیدن به تقوا
- ۲۳۱ ارتباط علم اخلاق با علم فقه
- ۲۳۱ اخلاق درونی و برونی
- ۲۳۲ چگونگی ارتباط فقه و اخلاق
- ۲۳۳ دایره اخلاق وسیع تر است
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۴ ۱. فال بد زدن
- ۲۳۶ ۲. حسادت ورزیدن
- ۲۳۶ ۳. سوء ظن
- ۲۳۷ خطای بزرگ جداسازی فقه و اخلاق
- ۲۴۰ جمع بندی و نتیجه گیری
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۱ ارتباط علم اخلاق با علم الحدیث
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۲ ۱ - ۴. کتب اربعه
- ۲۴۲ ۵. بحارالانوار
- ۲۴۳ ۶. نهج البلاغه
- ۲۴۵ ۷. سیره معصومین (علیهم السلام)
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۵ اول: گفتگوی امام باقر (علیه السلام) و مرد صوفی
- ۲۴۸ دوم: امام صادق (علیه السلام) و معلی بن خنیس
- ۲۵۰ ۸. دعاها و مناجات ها
- ۲۵۰ اشاره
- ۲۵۰ الف) فرازهایی از دعای ابوحمزه ثمالی
- ۲۵۲ ب) بخشی از دعای عرفه
- ۲۵۴ راه تحصیل محبت خدا

۲۵۶	۱۰- شاخه های علم اخلاق
۲۵۶	اشاره
۲۵۶	اخلاق عمومی و خصوصی
۲۵۶	اخلاق عمومی
۲۵۸	اخلاق خصوصی
۲۵۸	اشاره
۲۵۹	۱. اخلاق خانواده
۲۵۹	۲. اخلاق در مدارس
۲۶۰	۳. اخلاق در بازار و محیط کسب و کار
۲۶۰	۴. اخلاق در سفر
۲۶۱	۵. اخلاق دوستان
۲۶۱	۶. اخلاق پزشکی
۲۶۲	۷. اخلاق مداری در برابر مخالفان و دشمنان
۲۶۲	۸. اخلاق در برابر غیر مسلمانان
۲۶۳	۹. اخلاق در میدان جنگ
۲۶۴	۱۰. اخلاق در مسند قضاوت
۲۶۵	۱۱. اخلاق با حیوانات
۲۶۵	۱۲. اخلاق در برابر محیط زیست
۲۶۶	۱۳. اخلاق کوچک ترها نسبت به بزرگ ترها و بالعکس
۲۶۶	۱۴. اخلاق در میدان سیاست
۲۶۸	فهرست منابع
۲۷۴	جلد ۲
۲۷۴	مشخصات کتاب
۲۷۴	اشاره
۲۷۸	فهرست مطالب
۳۰۰	پیشگفتار

۳۰۰	اشاره ای به مباحث گذشته
۳۰۱	شاخه های اخلاق
۳۰۱	اخلاق عمومی
۳۰۱	اشاره
۳۰۱	۱. گستره وسیع صداقت و امانت
۳۰۲	۲. سخاوت و بخشش
۳۰۲	اخلاق خصوصی
۳۰۳	شاخه های اخلاق خصوصی
۳۰۸	اخلاق در خانواده
۳۱۰	۱- کاهش ازدواج و رواج طلاق!
۳۱۰	اشاره
۳۱۰	معضلی به نام کاهش ازدواج و رواج طلاق
۳۱۱	آثار شوم طلاق
۳۱۱	اشاره
۳۱۲	۱. محبوب ترین و مبعوض ترین ها!
۳۱۳	۲. آخرین راه
۳۱۵	۲- اصل لزوم تشکیل خانواده
۳۱۵	اشاره
۳۱۵	الف) گشایش درهای آسمان
۳۱۶	ب) مقایسه نماز همسر دار و بی همسر
۳۱۷	ج) برتری خواب همسر دار بر عبادت مجزدا!
۳۱۷	د) بیمه نصف دین
۳۱۸	ه- مباحث پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جمعیت مسلمانان
۳۱۹	۳- فلسفه ازدواج و تشکیل خانواده
۳۱۹	اشاره
۳۱۹	۱. مصونیت از گناه

۲. آرامش روحی ۳۲۰
- اشاره ۳۲۰
- الف) توقعات بالا ۳۲۱
- ب) چشم و هم چشمی ۳۲۲
- ج) تجمل پرستی ۳۲۳
- د) بدبینی و سوء ظن ۳۲۴
- ه) ریزبین بودن ۳۲۴
- و) گوش دادن به حرف مفسدان ۳۲۵
۳. احساس مسئولیت ۳۲۶
۴. تداوم نسل بشر ۳۲۷
۵. تقویت جامعه ۳۲۸
- اشاره ۳۲۸
- ریشه های وحدت ۳۲۹
- اشاره ۳۲۹
۱. تأکید بر مشترکات ۳۳۰
۲. گرفتن اطلاعات هر مذهب از علمای همان مذهب ۳۳۱
- تفرقه بینداز و حکومت کن! ۳۳۲
- ۴- کمک به ازدواج جوانان ۳۳۴
- اشاره ۳۳۴
۱. کسانی که در سایه عرش الهی هستند ۳۳۵
۲. ثواب فراوان کمک به ازدواج دیگران ۳۳۶
- اشاره ۳۳۶
- پاسخ به یک شبهه ۳۳۷
- کمک های سازمان یافته ۳۳۸
- برنامه ریزی برای ازدواج جوانان ۳۳۹
- ۵- اخلاق اسلامی در انتخاب همسر ۳۴۱

- ۳۴۱ اشاره
- ۳۴۲ هدف از انتخاب همسر: انتخاب شریک زندگی
- ۳۴۳ معیارهای انتخاب همسر در روایات
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۴ ۱. هدف فقط مال و موقعیت نباشد
- ۳۴۵ ۲. به دنبال همسر با ایمان باش
- ۳۴۶ قرآن و شریک زندگی
- ۳۴۷ نکته ای مهم در مورد فضائل تلاوت سوره های قرآن
- ۳۴۸ منظور از این گونه روایات چیست؟
- ۳۵۰ پیشگیری مقدم بر درمان است
- ۳۵۲ ۶- مهریه و اخلاق اسلامی
- ۳۵۲ اشاره
- ۳۵۲ چند مسأله شرعی در مورد مهریه
- ۳۵۴ مهریه در روایات اسلامی
- ۳۵۴ اشاره
- ۳۵۴ ۱. خوش قدمی و بدقدمی زن
- ۳۵۴ ۲. کم خرج بودن زوجه
- ۳۵۵ ۳. برترین زنان عالم
- ۳۵۶ ۴. کینه حاصل از مهریه سنگین
- ۳۵۶ ۵. یک خواستگاری و مهربران و ازدواج عجیب!
- ۳۵۷ فلسفه نهی از مهریه سنگین
- ۳۵۷ اشاره
- ۳۵۸ ۱. نشانه بی اعتمادی
- ۳۵۸ ۲. تهدید آینده زندگی
- ۳۵۹ ۳. مهریه سنگین هزینه های سنگین به دنبال دارد
- ۳۵۹ ۴. فرار جوانان از ازدواج

- زندانیان مهریه ۳۶۰
- پاسخ به دو سؤال ۳۶۰
- اشاره ۳۶۰
۱. مهر السنّه چقدر است؟ ۳۶۱
۲. قنطار به چه معناست؟ ۳۶۲
۳. مهریه همسر حضرت موسی (علیه السلام) ۳۶۴
- ۷- مراسم ازدواج ۳۶۵
- اشاره ۳۶۵
- مخالقان مراسم ازدواج ۳۶۵
- دیدگاه اسلام ۳۶۶
- فلسفه مراسم ازدواج ۳۶۶
- مراسم ازدواج حضرت علی با فاطمه زهرا (علیهما السلام) ۳۶۷
- پیام ها و نکته ها ۳۶۹
- دو نکته پایانی ۳۷۱
- اشاره ۳۷۱
۱. ترک تشریفات و گناه ۳۷۱
۲. آداب شب اول ازدواج ۳۷۲
- ۸- جهیزیه ۳۷۴
- اشاره ۳۷۴
- نظام ارزشی جوامع ۳۷۴
- نظام ارزشی جامعه فرعون ۳۷۵
- نظام ارزشی عصر جاهلیت ۳۷۶
- نظام ارزشی اسلام ۳۷۶
- نظام ارزشی غرب ۳۷۹
- مسأله جهیزیه ۳۷۹
- اقسام سه گانه وسایل زندگی: ۳۸۰

- ۳۸۰ جهیزیه ساده حضرت زهرا (علیها السلام)
- ۳۸۲ پیامدهای منفی جهیزیه های سنگین
- ۳۸۲ اشاره
- ۳۸۲ ۱. مانع ازدواج جوانان
- ۳۸۳ ۲. طلاق و جدایی!
- ۳۸۳ ۳. حسادت و بدبینی مردم
- ۳۸۴ ۴. حسرت خانواده های فقیر
- ۳۸۴ شخصیت زن
- ۳۸۵ وظیفه ما
- ۳۸۵ دو مسأله شرعی
- ۳۸۵ اشاره
- ۳۸۵ ۱. خمس پس انداز جهیزیه
- ۳۸۶ ۲. مالک جهیزیه
- ۳۸۷ ۹- شروع زندگی مشترک
- ۳۸۷ اشاره
- ۳۸۷ زندگی اجتماعی بشر
- ۳۸۹ برنامه های اسلام برای زندگی خانوادگی
- ۳۸۹ زن و شوهر همچون لباس یکدیگرند
- ۳۹۰ معاشرت صحیح و معقول
- ۳۹۱ آداب اخلاقی درون خانواده
- ۳۹۳ ۱۰- عفو و گذشت، نیاز جامعه و خانواده
- ۳۹۳ اشاره
- ۳۹۴ عفو و گذشت در زندگی مشترک
- ۳۹۵ مشکلات کوچک و مصائب بزرگ!
- ۳۹۵ داستان عبرت آموز «فک»
- ۳۹۷ افراطی گری ممنوع

- تفاوت «عفو» با «صفح» ۳۹۸
- راز ناکامی شرکت ها! ۳۹۹
- معجزه اخلاقی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ۳۹۹
- توصیف اخلاق پیامبر (صلی الله علیه و آله) در قرآن مجید ۴۰۱
- پیروی از قهرمان اخلاق ۴۰۳
- عفو و گذشت در آینه روایات ۴۰۴
- اشاره ۴۰۴
۱. کامل ترین مؤمنان ۴۰۴
۲. نزدیک ترین افراد در بهشت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ۴۰۵
۳. صفات چهارگانه مکتل ایمان ۴۰۶
۴. کفران نعمت همسرا! ۴۰۷
- پاسخ به دو پرسش ۴۰۸
- اشاره ۴۰۸
۱. معنای حُسن خلق ۴۰۸
۲. راه تحصیل حسن خلق ۴۰۹
- ۱۱ - نظم ۴۱۱
- اشاره ۴۱۱
- نظم حاکم بر جهان هستی ۴۱۱
- اشاره ۴۱۱
- اول: نظم حاکم بر کرات منظومه شمسی ۴۱۲
- دوم: نظم حاکم بر اعضای وجود انسان ۴۱۴
- ضرورت نظم در خانواده ۴۱۴
- تقسیم کارها ۴۱۵
- ۱۲ - صبوری زن و شوهر ۴۱۷
- اشاره ۴۱۷
۱. مشکلات دنیا را تحمل کن ۴۱۷

۲. درجات عالی بهشت در انتظار صابران ۴۱۹
- اشاره ۴۱۹
- زنان اسوه ۴۱۹
- همسران حضرت نوح و لوط (علیها السلام) الگوی کافران ۴۲۰
- حضرت آسیه، الگوی مؤمنان ۴۲۱
- حضرت مریم، الگوی دیگر مردان باایمان ۴۲۲
- منشأ بداخلاقی های زن و شوهر ۴۲۳
- روش درمان ۴۲۴
- اشاره ۴۲۴
۱. پاداشی همسنگ پاداش حضرت آسیه! ۴۲۵
۲. زنانی که با فاطمه زهرا (علیها السلام) محشورند! ۴۲۶
- اشاره ۴۲۶
- گروه اول: زنان صبور در برابر غیرت شوهر ۴۲۶
- گروه دوم: زنان صبور در برابر سوء خلق شوهر ۴۲۷
- گروه سوم: زنانی که به شوهر کمک مالی می کنند ۴۲۷
- ۱۳- حیاء در خانواده ۴۲۹
- اشاره ۴۲۹
۱. معنای حیاء ۴۲۹
۲. حیاء در قرآن مجید ۴۳۰
- اشاره ۴۳۰
- راز و نیاز حضرت موسی (علیه السلام) ۴۳۱
- حضرت موسی (علیه السلام) در منزل حضرت شعیب (علیه السلام) ۴۳۲
- همکاری حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت شعیب (علیه السلام) ۴۳۳
۳. اهمیت حیاء در روایات اسلامی ۴۳۴
۴. حیاء در کلمات علمای اخلاق ۴۳۶
- اشاره ۴۳۶

- الف) تعریف نویسنده کشف الغطاء ۴۳۶
- ب) تعریف راغب اصفهانی ۴۳۷
- ج) تعریف غزالی ۴۳۸
- اشاره ۴۳۸
- حیاء ضعف است یا قوت؟! ۴۳۹
۵. حیای عاقلانه و احمقانه ۴۴۱
۶. اقسام حیاء ۴۴۳
- اشاره ۴۴۳
- حیاء در برابر خداوند ۴۴۳
- حیاء در برابر رقیب و عتید ۴۴۵
۷. فطری بودن حیاء ۴۴۷
- اشاره ۴۴۷
- فطری بودن حیاء در قرآن مجید ۴۴۷
- اشاره ۴۴۷
- اول: محبوبیت ایمان ۴۴۸
- دوم: بهترین صورت ۴۴۸
- سوم: گل سرسبد آفرینش ۴۴۹
- چهارم: مقام خلافت الهی ۴۵۰
- پنجم: آیه امانت ۴۵۰
- فطری بودن حیاء از دیدگاه عقل ۴۵۲
- چهار روایت زیبا درباره حیاء ۴۵۴
- حیای پوریای ولی ۴۵۸
- فرقان، اثر تقوا ۴۵۹
- فطری بودن حیاء از منظری دیگر ۴۶۰
- وظیفه پیامبران الهی (علیهم السلام) ۴۶۰
- اشاره ۴۶۰

- ۴۶۱ الف) تشبیه انسان به گیاه
- ۴۶۲ ب) پرورش انسان توسط پیامبران (علیهم السلام)
- ۴۶۳ معدن ها و معدن شناسان
- ۴۶۳ اشاره
- ۴۶۳ نمونه اول: کارهای چهارگانه پیامبران الهی (علیهم السلام)
- ۴۶۵ نمونه دوم: مردم همچون معدن طلا و نقره اند
- ۴۶۶ ۹. حیای چشم
- ۴۶۶ اشاره
- ۴۶۷ الف) نگاه حرام و پشیمانی بی پایان
- ۴۶۸ ب) آثار فوق العاده کنترل نگاه!
- ۴۶۹ ۱۰. عوامل شکستن حیاء
- ۴۶۹ اشاره
- ۴۶۹ الف) گناهان آشکار
- ۴۷۰ ب) رمان ها و داستان های بدآموز
- ۴۷۰ ج) فیلم های حرمت شکن
- ۴۷۰ د) شبکه های اجتماعی و فضاهای مجازی
- ۴۷۰ اشاره
- ۴۷۱ ضرورت اصلاح شبکه های اجتماعی
- ۴۷۳ ۱۴- اهمیت فرزندآوری
- ۴۷۳ اشاره
- ۴۷۳ کاهش جمعیت یا افزایش آن؟
- ۴۷۵ افزایش جمعیت از منظر قرآن
- ۴۷۸ ۵. آیات تسخیر
- ۴۷۸ اشاره
- ۴۷۸ الف) تسخیر خورشید و ماه
- ۴۷۹ ب) تسخیر شب و روز

- ج) تسخیر کشتی ها - ۴۸۰
- د) تسخیر رودخانه ها - ۴۸۱
- ه-) تسخیر ستارگان - ۴۸۱
- ای انسان! قدر خود را بدان! - ۴۸۲
- افزایش نسل در روایات - ۴۸۳
- اشاره - ۴۸۳
- اول: مباحث پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به کثرت جمعیت مسلمانان - ۴۸۳
- دوم: فرزندان، یا دیگر خانواده - ۴۸۴
- سوم: دعای فرزندان برای والدین - ۴۸۴
- چهارم: سهم بودن والدین در کارهای خیر فرزندان - ۴۸۵
- اهرام مصر، مظهر هنرنمایی نیروی انسانی - ۴۸۶
- نکته مهم: مراقب کشور شیعه باشیم! - ۴۸۷
- ۱۵- حقوق فرزند بر پدر و مادر - ۴۹۰
- اشاره - ۴۹۰
- حق، یک طرفه نیست - ۴۹۰
- حق در کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) - ۴۹۱
- حقوق حیوانات در کلام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) - ۴۹۲
- حقوق فرزند بر والدین - ۴۹۵
- اشاره - ۴۹۵
۱. سوادآموزی - ۴۹۵
۲. شنا کردن - ۴۹۶
۳. تیراندازی - ۴۹۶
۴. رزق حلال - ۴۹۶
۶. ادب کردن - ۴۹۸
۷. تعلیم قرآن - ۴۹۸
۸. علاقه به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) - ۴۹۹

- ۴۹۹ ۹. عشق به اهل بیت (علیهم السلام)
- ۵۰۰ ۱۰. قرائت قرآن
- ۵۰۰ ۱۱. سفارش به نماز
- ۵۰۰ ۱۲. سفارش به روزه
- ۵۰۱ ۱۳. تشویق به نیکوکاری
- ۵۰۲ ۱۴. انتخاب همسر
- ۵۰۳ ۱۵. پرداخت نفقه
- ۵۰۵ ۱۶- حقوق والدین بر فرزندان
- ۵۰۵ اشاره
- ۵۰۶ ۱. نیکی به پدر و مادر
- ۵۰۶ ۲. پرهیز از کمترین اهانت
- ۵۰۷ ۳. بر آن ها فریاد مزین!
- ۵۰۷ ۴. گفتار لطیف و سنجیده
- ۵۰۷ ۵. تواضع و فروتنی
- ۵۰۸ ۶. دعا برای والدین
- ۵۰۸ اشاره
- ۵۰۹ معنای اُف
- ۵۰۹ معنای عاق والدین
- ۵۱۰ سنگین ترین گناهان!
- ۵۱۱ محرومیت عاق والدین از آمرزش الهی
- ۵۱۲ ضعف عواطف در دنیای مادی
- ۵۱۳ عامل جنایات
- ۵۱۵ معجزه عواطف دینی
- ۵۱۶ ۱۷- روش حل اختلافات زوجین
- ۵۱۶ اشاره
- ۵۱۷ آنچه آرامش را از بین می برد

۵۱۷ اشاره
۵۱۷ ۱. عوامل درونی
۵۱۸ ۲. عوامل بیرونی
۵۱۸ شورای حل اختلافات خانوادگی
۵۱۹ امتیازات شورای حل اختلاف خانوادگی
۵۲۰ داورها چه کنند؟
۵۲۲ رعایت مسائل اخلاقی هنگام جدایی
۵۲۳ احساس مسئولیت در برابر اختلافات
۵۲۴ صلح و صفا در آینه روایات
۵۲۴ اشاره
۵۲۵ ۱. بالاتر از نماز و روزه و صدقه
۵۲۵ ۲. صدقه محبوب خدا
۵۲۵ ۳. تخصیص بودجه برای حل اختلافات
۵۲۶ ۴. پاداش فوق العاده مصلحان
۵۲۷ رئیس جمهور آمریکا عامل اختلافات در جهان!
۵۲۹ ۱۸- تربیت فرزندان
۵۲۹ اشاره
۵۲۹ ۱. آغاز سنّ تربیت
۵۳۰ ۲. محبت به فرزند در روایات
۵۳۲ ۳. چگونگی تربیت فرزند
۵۳۲ اشاره
۵۳۳ اسلام و مسأله آزادی
۵۳۶ تفاوت آزادی اسلامی و غرب
۵۳۸ ۴. تربیت رفتاری و عملی
۵۴۰ فهرست منابع
۵۴۶ درباره مرکز

سر شناسه: مکارم شیرازی، ناصر، 1305 -

عنوان و نام پدیدآورنده: طرحی نو در مسائل اخلاقی (ج1)/گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی

مشخصات نشر: قم: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، 1397.

مشخصات ظاهری: 240ص.

فروست: سلسله نباحث اخلاقی حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

شابک: 978-622-6335-17-1

وضعیت فهرست نویسی: فیپا.

یادداشت: کتابنامه: 235-240، همچنین بصورت زیرنویس.

موضوع: مکارم شیرازی، ناصر، 1305_--دیدگاه درباره اخلاق

موضوع: اخلاق اسلامی

موضوع: Islamic ethics

موضوع: اخلاق اسلامی -- احادیث

موضوع: Islamic ethics--Hadiths

موضوع: اخلاق اسلامی -- جنبه های قرآن

موضوع: Islamic ethics--Qur,anic teaching

شناسه افزوده: مکارم شیرازی، 1305-

شناسه افزود: علیان نژاد، ابوالقاسم، 1343 -

شناسه افزود: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

رده بندی کنگره: 41397 ط76/م/8/247 BP

رده بندی ديويي: 297/61

شماره کتابشناسی ملی: 5429932

ص: 1

جلد 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

- درس اخلاق در حوزه ها ----- 17
1. روش بحث های اخلاقی ما / 19
2. ضرورت بحث های اخلاقی / 21
- دلیل اول: دعوت مردم به اسلام ----- 19
- برخورد کریمانه اسوه اخلاق ----- 19
- طلاق ها نتیجه بد اخلاقی ها ----- 21
- دلیل دوم: قرب الی الله ومقامات معنوی ----- 22
- دلیل سوم: اخلاق، شرط پیشرفت در کارهای دنیا و آخرت ----- 24
- معنای حُسن خُلُق ----- 26
3. اهمیّت اخلاق / 27
- هدف از بعثت ----- 27
- تحلیل وتوضیح روایت ----- 28
- الف) معنای انّما ----- 28
- ب) تفسیر اتمّم ----- 28
- ج) مکارم اخلاق چیست؟ ----- 30
- وظیفه ما ----- 38
- وسیله ارتباط بین خدا وبنده ----- 39
- فطرت انسان بر پاکی است ----- 40
- برداشتی جدید از آیه 17 سوره رعد ----- 41

دو نکته مهم ----- 43

نکته اول: فیض خدا نامحدود است ----- 43

نکته دوم: کف های روی آب ----- 44

انسان همچون آب زلال است ----- 45

تأثیر عقاید در اخلاق ----- 46

تأثیر احکام در اخلاق ----- 47

دین، مساوی با حسن خلق! ----- 50

حُسن خُلق حتی برای منکران جهان دیگر ----- 51

4. بررسی اهداف بعثت پیامبران / 53

1 و 2. تعلیم و تربیت ----- 53

فلسفه تقدیم ترکیه بر تعلیم و بالعکس ----- 54

تأثیر آموزش در پرورش ----- 55

تأثیر پرورش در آموزش ----- 56

3. عدالت اجتماعی ----- 57

چگونه بهشتی شوم؟ ----- 58

4 و 5. برداشتن غل و زنجیرها و آزادی ----- 59

کدام بار؟ ----- 60

مصادیق زنجیرهای اسارت ----- 61

معنای آزادی ----- 63

5. واعظان و ناصحان / 65

واعظ اول: خداوند متعال ----- 65

شرايط واعظ خوب ----- 66

واعظ دوم: قرآن مجيد ----- 67

فضيل بن عياض، مجذوب قرآن مجيد ----- 69

ص: 4

- 72 ----- واعظ سوم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
- 74 ----- به چه چیز بیندیشیم؟
- 75 ----- سکوت پر رمز و راز!
- 76 ----- ارزش فوق العاده تفکر
- 77 ----- تفکر بعد از توسل و زیارت
- 77 ----- واعظ چهارم: مجموعه تاریخ بشر
- 78 ----- موعظه تاریخ در قرآن
- 79 ----- نهج البلاغه و تاریخ پیشینیان
- 81 ----- داستان قوم سبأ
- 84 ----- چگونگی ویران شدن سد مأرب
- 85 ----- مجازات به وسیله عامل حیات!
- 86 ----- داستان عجیب عبدالملک!
- 88 ----- واعظ پنجم: مرگ عزیزان
- 91 ----- پرونده های بسته نشدنی!
- 94 ----- حقیقت مرگ برای مؤمنان و افراد بی ایمان
- 95 ----- نعمت مرگ!
- 96 ----- وعظ واعظ خاموش!
- 97 ----- داستان عبرت آموز مرگ سلیمان پیامبر (علیه السلام)
- 98 ----- مرگ فقط برای همسایه نیست!
- 99 ----- چگونه غصه ها را از بین ببریم؟
- 100 ----- واعظ ششم: واعظ درون

عذاب وجدان ----- 101

دادگاه عجیب وجدان ----- 102

فراز و فرود وجدان ----- 103

ص: 5

واعظ درون در آیات قرآن ----- 106

1. داستان حضرت یوسف (علیه السلام) وزلیخا ----- 106

2. داستان حضرت ابرهیم (علیه السلام) وبت پرستان ----- 107

قاعده لطف ----- 110

واعظ درون در کلام امیرالمؤمنین و امام باقر (علیهما السلام) ----- 112

باشد، موعظه ها و اندرزهای مردم فایده ای برایش ندارد». ----- 113

واعظ هفتم در کلام معصومین (علیهم السلام) ----- 113

چگونه جهان هستی موعظه است؟ ----- 114

1. وعظ کهنسالی ----- 115

2. پند موی سفید ----- 115

3. اندرز بیماری ----- 115

4. موعظه موزه ها ----- 116

واعظ هفتم در قرآن ----- 117

1. نصیحت پاییز ----- 117

2. مواعظ هفت گانه ----- 119

عجایب حیرت انگیز آسمان و ستارگان ----- 119

کدام آسمان را می بینیم؟ ----- 121

دو درس مهم ----- 121

«بشر حافی» و تفکر در کلام امام (علیه السلام) ----- 122

پند عصیانگران از منظر قرآن! ----- 125

سیر در ارض یا گردشگری؟ ----- 126

پندهای زندگی قارون ----- 127

ثروت خیره کننده قارون! ----- 127

سفارشات چهارگانه به قارون ----- 128

ص: 6

1. به فکر جهان دیگر باش ----- 129
2. ثروت، به اندازه مصرف بیندوز ----- 129
3. اهل احسان باش ----- 130
4. فساد نکن ----- 131
- توجیه برای فرار از زکات ----- 132
- عاقبت افراد ثروتمندتر وقوی تر از قارون! ----- 133
- نمایش قدرت و ثروت ----- 133
- عکس العمل بنی اسرائیل ----- 134
- مجازات خیره کننده قارون! ----- 135
- بیداری فریب خوردگان ----- 136
6. توفیق الهی / 139
- نکته اول: تعریف توفیق ----- 140
- نکته دوم: انواع توفیق ----- 145
1. توفیق در ایمان ----- 145
2. توفیق در مسائل اخلاقی ----- 147
3. توفیق در مسائل عملی ----- 148
- توفیق در چیزی که به ظاهر بلاست! ----- 148
- الف) رهایی از شرّ وسوسه های زلیخا ----- 149
- ب) اثبات بی گناهی ----- 149
- ج) مقدمات عزیز مصر شدن ----- 149
- نکته سوم: اسباب توفیق ----- 150

1. ترک شبہات ----- 151

2. اخلاص در عمل ----- 152

نکتہ چہارم: اسباب سلب توفیق ----- 155

ص: 7

1. شرکت در مجالس گناه ----- 155
2. گناهان ----- 156
3. زرق و برق و تشریفات ----- 157
- داستان ثعلبه ----- 157
7. تعریف اخلاق و اقسام آن / 161
- اخلاق ذاتی و اکتسابی ----- 162
8. آیا اخلاق قابل تغییر است؟ / 165
- شرح نظریه اول ----- 165
- دلایل سه گانه برای ردّ نظریه اول ----- 166
1. لغو بودن ارسال رسل و انزال کتب ----- 166
2. ترویج مکتب جبر ----- 167
3. پاسخ اشعار مذکور ----- 168
- تغییرپذیری اخلاق در قرآن ----- 169
1. تغییر فرورفتگان در گمراهی ----- 169
2. روشن کردن تاریکی ها ----- 170
- انگیزه معتقدان به تغییرناپذیری اخلاق ----- 172
- اول: شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت ----- 172
- دوم: رسیدن به آزادی و ولنگاری ----- 172
- نظریه سوم ----- 173
9. رابطه علم اخلاق با سایر علوم اسلامی / 175
- علوم اسلامی کدام اند؟ ----- 175

پاسخ به یک سؤال ----- 177

ارتباط علم اخلاق با علم عقاید ----- 178

ناپایداری اخلاق بدون پشتوانه ایمان ----- 179

ص: 8

پای سخن اسوه اخلاق ----- 180

اخلاق فوق العاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) با پشتوانه ایمان بی نظیر ----- 182

سردرگمی دنیای امروز ----- 184

پس خدا چه می شود؟ ----- 185

1. الگو بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ----- 186

2. اخلاق فوق العاده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ----- 187

سفارشات چهارگانه اخلاقی به پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) ----- 188

عمل کردن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سفارشات چهارگانه ----- 190

3. تقوا در قرآن مجید ----- 192

تقوا در کلام مولای متقیان (علیه السلام) ----- 192

حقیقت تقوا ----- 194

چه باید کرد؟ ----- 195

راه رسیدن به تقوا ----- 196

ارتباط علم اخلاق با علم فقه ----- 198

اخلاق درونی و برونی ----- 198

چگونگی ارتباط فقه و اخلاق ----- 199

دایره اخلاق وسیع تر است ----- 200

1. فال بد زدن ----- 201

2. حسادت ورزیدن ----- 203

3. سوء ظن ----- 203

خطای بزرگ جداسازی فقه و اخلاق ----- 204

جمع بندی و نتیجه گیری ----- 207

ارتباط علم اخلاق با علم الحدیث ----- 208

1 - 4. کتب اربعه ----- 209

ص: 9

5. بحار الانوار ----- 209
6. نهج البلاغه ----- 210
7. سيره معصومين : ----- 212
8. دعاها و مناجات ها ----- 217
- الف) فراهایی از دعای ابو حمزه ثمالی ----- 217
- ب) بخشی از دعای عرفه ----- 220
- راه تحصیل محبت خدا ----- 221
10. شاخه های علم اخلاق / 223
- اخلاق عمومی و خصوصی ----- 223
1. اخلاق خانواده ----- 226
2. اخلاق در مدارس ----- 226
3. اخلاق در بازار و محیط کسب و کار ----- 227
4. اخلاق در سفر ----- 227
5. اخلاق دوستان ----- 228
6. اخلاق پزشکی ----- 228
7. اخلاق مداری در برابر مخالفان و دشمنان ----- 229
8. اخلاق در برابر غیر مسلمانان ----- 229
9. اخلاق در میدان جنگ ----- 230
10. اخلاق در مسند قضاوت ----- 231
11. اخلاق با حیوانات ----- 232
12. اخلاق در برابر محیط زیست ----- 232

13. اخلاق کوچک ترها نسبت به بزرگ ترها و بالعکس ----- 233

14. اخلاق در میدان سیاست ----- 233

فهرست منابع ----- 235

ص: 10

یکی از امتیازات نظام درسی حوزه های علمیه شیعه، پرداختن به مباحث اخلاقی همگام با آموزش سایر علوم حوزوی است.

مسأله تهذیب نفس و خودسازی از مهم ترین دغدغه های این نظام آموزشی است تا آنجا که تحصیل در سایر علوم را بدون تخلّق به صفات شایسته و تلاش برای مبارزه با رذایل اخلاقی وهوی وهوس، بی ثمر، بلکه مضر دانسته و آن را در تضادّ با اهداف عالی این نظام آموزشی اصیل وریشه دار می داند و این مطلب سبب جذّابیت علمای دین و گرایش مردم واعتماد به آنها شده، تا آنجا که گاه خصوصی ترین مسائل ومشکلاتشان را، که حاضر نیستند حتی با نزدیک ترین کسان خود مطرح کنند، با خیال راحت با علمای وارسته مطرح نموده واز آنها راه حل وطریق جبران می طلبند.

درس های اخلاق در حوزه های علمیه به سه روش برگزار می شود:

1. روز آخر هفته در ابتدا یا انتهای درس، یک بحث اخلاقی

مطرح شده و استاد پیرامون آن بحث کرده و تذکراتی به شاگردان می دهد.

2. در ابتدای هر درس، حدیث اخلاقی کوتاهی به صورت فشرده مورد بحث قرار گرفته، سپس به درس مورد نظر پرداخته می شود. (1)

3. در پایان هفته جلسه ای مستقل تشکیل می شود و یکی از اساتید وارسته و مهذب، طلاب و روحانیون تشنه فضایل اخلاقی را نصیحت کرده و از دریای بیکران قرآن و حدیث سیراب نموده و تجربیات خود و دیگر علما و بزرگان دین را در اختیارشان می گذارد.

عالم وارسته، مرجع عالی قدر، حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی) از جمله معلمان اخلاقی است که به روش های اول و سوم به تربیت طالبان تهذیب نفس پرداخته و آثار متعددی که حاصل همین جلسات است، از معظم له منتشر شده است. (2)

به دلیل اصرار فراوان طلاب و روحانیون و اساتید و علما

ص: 12

1- رهبر معظم انقلاب به این روش عمل می کنند.

2- کتاب های: «صد و ده سر مشق»، «آداب معاشرت در اسلام»، «جایگاه عقلانیت در اسلام»، «به یاد معلم»، «نخستین آفریده»، «حُسن خُلُق»، «چهل حدیث ناب از سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله)»، «امام رضا (علیه السلام)»، «امام هادی (علیه السلام)»، «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، و «چهل حدیث اخلاقی برگرفته از اصول کافی» از جمله کتاب های مذکور است.

و مسئولان حوزه علمیه قم، مبنی بر تشکیل مجدد جلسات اخلاقی شب های پنج شنبه، حضرت استاد علی رغم اشتغالات فراوان، موافقت فرمودند و این جلسات پر خیر و برکت در مدرسه امام کاظم 7 تشکیل شد و مورد استقبال فراوان قرار گرفت.

حضرت استاد، که همواره در مسائل مختلف، مبتکر و نوآور و خوش سلیقه اند، طرحی نو در مسائل اخلاقی انداخته، و مباحث مورد نظر را در سه بخش مطرح کرده اند، که هر بخش به عنوان کتاب مستقلی *إن شاء الله* منتشر خواهد شد.

1. پیش نیازهای مباحث اخلاقی و مقدمات لازم و ضروری؛ که در این مباحث، هم مطالب نو به چشم می خورد و هم توصیه های اخلاقی، که می تواند به تهذیب نفس کمک کند.

2. اخلاق عمومی؛ که معمولاً علمای اخلاق به آن پرداخته و می پردازند.

3. اخلاق خصوصی؛ که بحث نو و تازه ای است با بیان شیرین و جذاب حضرت استاد در چهارده محور، طراوت آن مضاعف خواهد شد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ابوالقاسم علیان نژادی

1397/19/08

ص: 13

اسلام سه بخش دارد: عقاید، احکام و اخلاق. بخش مهمی از برنامه های اسلام را اخلاق تشکیل می دهد.

این جلسه برای طلاب و فضلا و علما و خانواده های محترم آنها در نظر گرفته شده تا بتوان مسائل مربوط به آنها و آنچه را که مربوط به حوزه علمیه است، مطرح کرد. امیدوارم فضلا و مدرسانی که حضور دارند به مسأله اخلاق در عصر وزمان ما اهمیت فوق العاده ای بدهند و حتماً در کنار درس های خود، درس اخلاق داشته باشند. رهبر بزرگوار انقلاب، که هفته ای سه جلسه درس دارند، در ابتدای هر درس یک حدیث اخلاقی مطرح کرده و چند دقیقه کوتاه، پیرامون آن بحث نموده، سپس به درس می پردازند. ما هم هر هفته چهارشنبه ها نیمی از وقت درس را به مباحث اخلاقی می پردازیم (1) که حاصل آن در چند جلد کتاب جمع آوری و منتشر شده است. (2)

ص: 15

1- درس های اخلاق حضرت استاد امتیازات متعددی دارد که در مقدمه کتاب « 110 سرمشق » تشریح شده است.

2- به قسمتی از کتابهای مذکور در مقدمه اشاره شد.

اساتید و مدرسین بزرگوار نیز این کار را انجام دهند، که ان شاءالله ذخیره یوم المعادشان خواهد بود.

قبل از ورود به مباحث اصلی، لازم است به ده مقدمه مهم به شرح زیر، که مقدمات مباحث اخلاقی ما محسوب می شود، اشاره کرده و در مورد آن ها بحث کنیم:

1. روش ما در بحث های اخلاقی

2. ضرورت بحث های اخلاقی

3. اهمیت اخلاق

4. بررسی اهداف بعثت پیامبران

5. واعظان و ناصحان

6. توفیق الهی

7. تعریف اخلاق و اقسام آن

8. آیا اخلاق قابل تغییر است؟

9. رابطه علم اخلاق با سایر علوم اسلامی

10. شاخه های علم اخلاق

ص: 16

1- روش ما در بحث های اخلاقی

إن شاء الله بحث های ما در سایه آیات قرآن و روایات حضرات معصومین: پیش خواهد رفت. البتّه تحلیل های عقلی نیز خواهیم داشت، ولی اساس آن، آیات و روایات خواهد بود، تا مباحث اخلاقی به مسائل انحرافی منتهی نشود و از عرفان های کاذب و غلط سر در نیآورد، چرا که درس های اخلاق در معرض این خطر قرار دارد و ممکن است به عرفان های التقاطی و غیر اسلامی آلوده شود.

تهذیب نفس و آراسته شدن به فضایل اخلاقی و ترک صفات ناپسند و زشت و در یک کلمه «سیر وسلوک الی الله» همچون خطّ مستقیمی است که در اطراف آن بیراهه های فراوان و خطوط غیر مستقیم زیادی وجود دارد که اگر از مسیر قرآن و روایات و تحلیل های عقلی متّکی بر آیات و روایات دور شویم، به آن مبتلا خواهیم گردید.

کسانی که در وادی غلّو سرگردان شده و اقطاب و شیوخ خود را

ص: 17

انسان هایی استثنایی و صاحب اختیار در مسائل شرعی و اوامر و نواهی دانسته و مظهر ذات پاک پروردگار می شمارند و معتقدند که بدون وساطت آن ها به خدا نمی رسند، از آن خط مستقیم دور شده اند.

افرادی که در وادی وحدت وجود (به معنای وحدت موجود) گرفتار شده و همه موجودات عالم را عین ذات خداوند دانسته و بدین گونه به شرک وسیع و دامنه داری آلوده شده اند، مسیر قرآن و حدیث و تحلیل های عقلی صحیح را ترک کرده اند.

فاصله گرفتن از این مسیر، نه تنها انسان را به فضایل اخلاقی آراسته نمی کند، بلکه نتیجه عکس می دهد و او را به وادی رذایل اخلاقی، همچون خودبزرگ بینی و انانیت و شرک می کشاند.

بنابراین، روشی که استاد اخلاق در مباحث اخلاقی انتخاب می کند، بسیار مهم است.

ص: 18

اشاره

مباحث اخلاقی به سه دلیل برای ما ضرورت دارد:

دلیل اول: دعوت مردم به اسلام

اشاره

فضلا و طلاب و خانواده های آنها در جامعه دینی الگو هستند و وجود آنها سبب نشر اسلام است، مشروط بر این که آراسته به اخلاق اسلامی باشند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز با اخلاق خوش، اسلام را گسترش داد، و لذا ما معتقدیم که یکی از معجزات آن حضرت معجزه اخلاقی او بود و این معجزه، جاذبه عجیبی داشت.

برخورد کریمانه اسوه اخلاق

یکی از نمونه های بارز آن، برخورد شایسته حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) با مشرکان در فتح مکه است، که این اخلاق نیک و خوی بزرگ منشانه آن حضرت سبب شد مشرکان دسته دسته مسلمان شوند. ما هم اگر اخلاق اسلامی را به کار بندیم و با مردم برخوردی صحیح و کریمانه داشته باشیم آنها مجذوب اسلام خواهند شد.

هنگامی که مکه به دست مسلمانان فتح شد و مشرکان لجوج و عنود، به ویژه ابوسفیان ها و خاندان آن ها، که سابقه دیرینه ای در عداوت با اسلام و مسلمانان داشتند، اسیر مسلمانان شدند عده ای از مسلمانان تندرو شعار انتقام سر دادند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دست در حلقه در خانه کعبه کرد و خطاب به مشرکان فرمود: «ما تَظُنُّونَ؟ درباره من چه فکری می کنید؟».

پاسخ دادند: «نقول خيراً و نظن خيراً، اخ کریم وابن عمّ؛ تو هم خودت انسان بزرگوار و کریمی هستی و هم بزرگوارزاده ای! و ما جز خیر از شما توقع نداریم».

حضرت فرمودند: «إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ؛ بروید که همه شما آزاد هستید». (1)

خداوند متعال در آیه 159 سوره آل عمران به این صفت زیبا و ویژگی فوق العاده پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده است، آنجا که می فرماید: (فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ)؛ «به سبب رحمت الهی در برابر مؤمنان نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند».

مفسران قرآن در مورد تفاوت «فَظًّا» و «غَلِيظَ الْقَلْبِ» گفته اند: فَظٌّ به کسی گفته می شود که برخورد لفظی بدی دارد و بدزبان است؛ اَمَّا

ص: 20

غلیظ القلب به کسی می گویند که عملش خشن است. بنابراین، فظّ، خشونت در گفتار، و غلیظ القلب، خشونت در کردار و عمل است. (1)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نه در زبان و گفتار اهل خشونت بود و نه خشونت در کردار و اعمالش وجود داشت؛ چون اگر در گفتار و کردار خشونت داشت مردم جذب او نمی شدند و همچون پروانه بر گرد شمع وجودش نمی چرخیدند.

اگر می خواهید مردم را به اسلام دعوت کرده و آنها را جذب اسلام نمایید باید خشونت را از گفتار و کردارتان دور کنید و اخلاق پرجاذبه اسلامی را به آنها نشان دهید. اگر مردم مشاهده کنند که صفات اخلاقی نیکو در شما وجود دارد، اهل امانت و صداقت و درستکاری هستید و از بخل و دروغ و غیبت و تهمت و مانند آن به دورید، جذب می شوند.

بنابراین، طبق توضیحات بالا پرداختن به مباحث اخلاقی و دعوت مردم به اخلاق اسلامی، در حقیقت دعوت مردم به اسلام و نشر دین و آیین است.

طلاق ها نتیجه بد اخلاقی ها

ما در زمانی هستیم که آمارها خبرهای وحشتناکی می دهد!

به تازگی آماری منتشر کرده اند که 30 طلاق ها در سال اول ازدواج

ص: 21

1- تفسیر نمونه، ج 3، ص 184، ذیل آیه مذکور.

اتفاق می افتد! چراکه اهل گذشت نیستند. اگر مبتلایان به طلاق و خانواده ها و اطرافیان آنها، همچون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اهل عفو و گذشت بودند آمار طلاق، آن هم در سال اول ازدواج، این قدر زیاد نمی شد. لجاجت ها و سخت گیری ها و کوته فکری ها سبب طلاق و جدایی می شود.

نتیجه این که اولین هدف از طرح مباحث اخلاقی، ایجاد جاذبه برای اسلام و دعوت عملی مردم به دین است.

دلیل دوم: قرب الی الله و مقامات معنوی

اگر بخواهیم مسیر قرب الی الله را طی کنیم و سیر و سلوک اسلامی داشته باشیم و به مقامات معنوی دست یابیم، راه آن حسن خلق است. بدون رعایت اخلاق اسلامی رسیدن به این امور امکان پذیر نیست. هرچقدر خدا را عبادت کنیم و نماز و روزه به جا آوریم، اما اخلاق اسلامی نداشته باشیم به جایی نمی رسیم. این مطلب از روایات زیر استفاده می شود:

1. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْآخِرَةِ... وَإِنَّهُ لَضَعِيفُ الْعِبَادَةِ؛ انسان به سبب اخلاق خوب به درجات عظیم آخرت می رسد... هرچند در عبادت و پرستش ضعیف باشد» (1).

ص: 22

بنابراین، سیر و سلوک تنها با عبادت امکان پذیر نیست.

2. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیث دیگری فرمودند: «أثقل ما يُوضَعُ في المِيزانِ حُسْنُ الخُلُقِ؛ هیچ چیزی در روز قیامت و به هنگام سنجش اعمال، سنگین تر و ارزشمندتر از حسن خلق نیست».(1)

روز قیامت ترازوی سنجش اعمال نصب شده و همه اعمال وزن می شود. مهم ترین عمل در آن روز، که کفه اعمال نیک را سنگین می کند، اخلاق نیکوست.

البته این که آن «میزان و ترازوی اعمال»(2) چگونه وسیله ای است

و به چه شکلی اعمال را وزن می کند، برای ما روشن نیست؛ اما به هر حال حسن خلق سنگین تر از همه اعمال است.

3. همان حضرت در روایت سومی فرمودند: «أول ما يُوضَعُ في ميزانِ العبدِ يومَ القيامةِ حُسْنُ خُلُقِهِ؛ نخستین چیزی که در روز قیامت، در ترازوی سنجش اعمال قرار داده می شود حسن خلق است».(3)

آری، نجات در آخرت و رسیدن به مقامات معنوی در سایه اخلاق خوب حاصل می شود.

4. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيُعْطِي الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الخُلُقِ كَمَا يُعْطِي الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللهِ يَغْدُوا عَلَيْهِ

ص: 23

1- المحجة البيضاء، ج 3، ص 284.

2- شرح بیشتر را در کتاب «پیام قرآن»، ج 6، ص 158 به بعد مطالعه فرمایید.

3- میزان الحکمة، ج 3، ص 135، باب 1113، ح 5247.

وَيَرَوْحُ؛ خداوند متعال به بنده اش به خاطر حسن خلق ثواب مجاهدان راه خدا را می دهد و این کار صبح و شام انجام می شود»⁽¹⁾.

سؤال: جمله «یغدوا ویروح» در روایت فوق به چه معناست؟

جواب: دو احتمال دارد: نخست این که صبح و شام به وسیله اخلاق نیکو ثواب نوشته می شود.

احتمال دوم: ثواب مجاهدی که صبح و شام در میدان نبرد مشغول جهاد است، برای انسان های خوش اخلاق نوشته می شود.

هر دو احتمال هم صحیح است و می تواند مقصود گوینده باشد؛ زیرا استعمال لفظ در بیش از یک معنا به عقیده ما اشکالی ندارد⁽²⁾.

خلاصه این که راه رسیدن به قرب الی الله و مقامات معنوی، حسن خلق است.

دلیل سوم: اخلاق، شرط پیشرفت در کارهای دنیا و آخرت

اشاره

از روایات اسلامی و تجربیاتی که خودمان داریم استفاده می شود که پیشرفت در کارهای دنیوی هم، در سایه تخلُّق به محاسن اخلاقی میسر می شود. اگر مدرّس هستی و جاذبه خوبی می خواهی، اگر تاجری و در پی تجارت موفّقی هستی، اگر کاسبی و به دنبال مشتریان زیادی می باشی، و اگر با مردم مراوده و سروکار

ص: 24

1- میزان الحکمة، ج 3، ص 135، باب 1112، ح 5245.

2- شرح این مطلب در «انوار الاصول»، ج 1، ص 141 به بعد آمده است.

داری و می خواهی از اطرافت پراکنده نشوند، با آنها برخورد مناسب داشته باش، که اخلاق در همه این امور سرمایه اصلی است. دلیل این مدعا نیز سخنان حضرات معصومین (علیهم السلام) است، توجه بفرمایید:

1. طبق آنچه که در غرر الحکم آمده، حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

«فی سعة الاخلاق کُنُوزُ الأرزاق؛ گنج های رزق و روزی در پرتو اخلاق خوش به دست می آید».(1)

کاسب های خوش اخلاق مشتریان بیشتر و درآمد زیادتری دارند.

2. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ الْبِرَّ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ، وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن خلق سبب آبادانی شهرها و طولانی شدن عمر انسان ها می شود».(2)

طبق روایات فوق، اخلاق خوب فقط به درد مقامات معنوی و جهان آخرت نمی خورد؛ بلکه سبب رونق اقتصادی و آبادانی دنیا و طول عمر انسان ها و زندگی مناسب و با طراوت برای آنها می شود. به قول شاعر:

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند *** قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است(3)

ص: 25

1- غرر الحکم و درر الکلم، ج 2، ص 514، ح 71.

2- میزان الحکمة، ج 3، ص 142، باب 1124، ح 5313.

3- دیوان ملک الشعراء بهار، ج 2، ص 433.

سؤال: آیا حسن خلق در روایات مذکور به معنای برخورد خوب و روی گشاده و زبان خوش است، یا همه فضایل اخلاقی را دربر می گیرد و در واقع حسن خلق به معنای حسن اخلاق است؟

جواب: روایاتی وجود دارد که حسن خلق را به معنای حسن اخلاق تفسیر می کند. به عنوان نمونه در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «الْخُلُقُ الْمَحْمُودُ مِنْ ثَمَارِ الْعَقْلِ، وَالْخُلُقُ الْمَذْمُومُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ؛ اخلاق خوب، میوه و نتیجه عقل و اخلاق ناپسند، میوه و نشانه جهل است»⁽¹⁾.

روشن است که تمام صفات اخلاقی نشانه عقل و تمام رذایل اخلاقی نشانه جهل است، نه فقط برخورد خوب و بد. بنابراین، حسن خلق در روایات فوق به معنای حسن اخلاق است.

خلاصه این که به سه علت طرح مباحث اخلاقی ضرورت دارد:

1. اخلاق خوب و رفتار شایسته سبب نشر اسلام می گردد و مردم با دیدن انسان های متخلّق به اخلاق اسلامی جذب اسلام می شوند.

2. رسیدن به قرب الی الله در سایه اخلاق خوب امکان پذیر است و کثرت عبادت به تنهایی برای این منظور کافی نیست.

3. پیشرفت در دنیا و موفقیت در کارهای دنیوی نیز در سایه تخلّق به صفات اخلاقی امکان پذیر خواهد بود.

ص: 26

اشاره

در منابع اسلامی، یعنی کتاب و سنت، آیات و روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد. برای پی بردن به اهمیت اخلاق اسلامی در منابع اسلامی باید به سراغ اهداف بعثت پیامبران الهی (علیهم السلام) برویم. شهادت به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) (أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) لازم است، اما این را نیز باید بدانیم که برای چه کاری فرستاده شده است.

هدف از بعثت

در حدیث معروفی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده می خوانیم:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ مِنْ فَقَطْ بَرَىٰ فِيهَا مَبْعُوثٌ شَدِيدٌ أَمْ كَمَا حَسُنَ الْأَخْلَاقُ رَأَىٰ تَكْمِيلَ كُنْمِ» (1).

این حدیث در منابع شیعه و اهل سنت آمده است. به عنوان

ص: 27

نمونه مرحوم علامه مجلسی آن را در بحارالانوار، جلد 78، صفحه 382، و بیهقی در السنن الکبری، جلد 10، صفحه 192، آورده است.

تحلیل و توضیح روایت

الف) معنای اَدَمَا

کلمه «اَدَمَا» در ابتدای حدیث، که از ادوات حصر محسوب می شود، نشان می دهد که تکمیل مکارم اخلاق، تنها هدف بعثت است، در حالی که پیامبران: اهداف مختلفی را تعقیب می کردند و ما در کتاب پیام قرآن، ده هدف مهم برای بعثت پیامبران (علیهم السلام) بیان کرده ایم. (1) بنابراین، معنای روایت فوق این است که تمام اهداف بعثت به تکمیل مکارم اخلاق برمی گردد. ان شاءالله شرح این مطلب در مباحث آینده خواهد آمد.

ب) تفسیر اَتَمَمَ

سؤال: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مکارم اخلاق را برای شما می آورم»، بلکه فرمود: «آمده ام مکارم اخلاق را تکمیل کنم»؛ منظور حضرت از تکمیل مکارم اخلاقی چیست؟

ص: 28

1- پیام قرآن، ج 7، ص 18 به بعد.

جواب: دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: پیامبران الهی که قبل از پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) مبعوث شده اند و تعداد آنان را 124 هزار نفر گفته اند (2) پایه های اخلاق را نهاده و برای تربیت مردم و تهذیب اخلاق آنها زحمات فراوانی کشیده اند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد تا زحمات آن بزرگواران را تکمیل و مکارم اخلاق را کامل کند.

احتمال دوم: خداوند متعال به صورت فطری در درون انسان ها ریشه های اخلاق حسنه را به ودیعت نهاده است، و لذا هر انسانی عدالت و امانت و صداقت و مانند آن را دوست دارد و از دروغ گویی و ظلم و خیانت و مانند آن متنفر است؛ هرچند به هیچ دین و آیینی پایبند نباشد. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده که این اصول اخلاقی را کامل کند.

این که در برخی روایات آمده است: «الْإِنْسَانُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ؛ مردم همچون معادن طلا و نقره اند»⁽¹⁾، به همین مطلب اشاره دارد. پیامبران الهی (علیهم السلام) استخراج کنندگان این معادن و تربیت کنندگان آن هستند. مهندسان معدن شناس ابتدا مواد معدنی را استخراج کرده، سپس مواد اصیل را از غیر اصیل جدا کرده و ماده معدنی را تربیت می کنند و پرورش می دهند. نتیجه این که مردم

ص: 29

همانند معادن طلا و نقره اند و ریشه های مسائل اخلاقی در درون آنها وجود دارد.

ج) مکارم اخلاق چیست؟

اشاره

مکارم اخلاق در روایات مختلف تفسیر شده است، از جمله در حدیث نابی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

«خداوند متعال حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را به مکارم اخلاق اختصاص داد. پس (ای کسانی که پیرو آن حضرت هستید!) خود را آزمایش کنید، اگر این ویژگی های اخلاقی در وجودتان بود، خداوند عزوجل را حمد و سپاس گوید و آنها را پررنگ تر و زیاده تر نماید». سپس حضرت آنها را در ده صفت اخلاقی به شرح زیر بیان کرد: «یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت و شخصیت» (1).

1. یقین

اولین مصداق مکارم اخلاق در این روایت «یقین» شمرده شده است؛ در حالی که یقین جزء اعتقادات است. هر مسلمانی باید از روی دلیل و برهان (البته هر کس به فراخور حال خود) یقین به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عدالت الهی و دیگر مسائل اعتقادی داشته باشد. پس چرا این صفت جزء مکارم اخلاق به شمار آمده است؟

به نظر ما منظور از یقین در اینجا، آثار یقین است. کسی که به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قرآن و دیگر مسائل اعتقادی یقین داشته باشد به فضایل اخلاقی آراسته شده و رذایل اخلاقی را از خود دور می کند.

ص: 30

2. قناعت

دومین مصداق مکارم اخلاق «قناعت» است، ولی باید توجه داشته باشیم که قناعت به معنای ترک فعالیت برای زندگی نیست؛ بلکه به معنای قانع بودن به زندگی ساده می باشد. مشکل بیشتر مردم ترک قناعت است و این کار سبب می شود افرادی به سمت کارهای خلاف بروند.

برخی از محققان گفته اند: مجموعه مصارف زندگی به سه دسته تقسیم می شود: ضروریات، رفاهیّات و تشریفات. کمترین اموال دنیا صرف ضروریات می شود؛ رفاهیّات در مرحله بعد قرار دارد و بیشترین آن در تشریفات هزینه می گردد. این کار عامل انواع مشکلات و بدبختی ها برای آلودگان به آن است.

ازدواج ساده، منزل ساده، وسایل ساده، مهمانی های ساده و ساده زیستی در امور دیگر و خلاصه «قناعت»، گنجی تمام نشدنی است (1) و هر کس چنین گنجی داشته باشد تمام زندگی اش تأمین می شود.

3. صبر

خوانندگان گرامی! برادران و خواهران محترم! زندگی از

ص: 31

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 3، ص 242، حکمت 57.

مشکلات و ناملايمات خالی نیست. اگر کسی تصوّر کند زندگی بی مشکل یافت می شود، سخت در اشتباه است.

دنیا بسان گیاهی است که هم گُل دارد و هم خار. برای رسیدن به گل ها باید نیش خارها را تحمّل کرد. در چنین دنیایی بدون صبر و استقامت نمی توان به زندگی ادامه داد.

بیماری ها، مرگ و میرها، رکود و کسادى کسب و کار، توّرّم، خیانت ها، نارفقی ها، افتادن و برخاستن ها، از جمله مشکلات دنیاست که گریزی از آن نیست و چاره آن صبر و استقامت است.

4. شکر

مصرف نعمت های الهی در جای خود، شکر آن نعمت محسوب می شود. از چشم باید برای دیدن آیات خدا در جهان هستی استفاده کرد. شکر نعمت سلامتی این است که از آن برای حل مشکل مشکل داران بهره گرفت. اگر هر نعمتی را در جای خود مصرف کنیم خداوند آن را زیاد خواهد کرد. (1)

5. حلم

همواره در هر جامعه ای افراد خشن و تندرو وجود داشته

ص: 32

1- سوره ابراهیم (14)، آیه 7.

و دارند. ما باید در برابر آنها صبور و حلیم باشیم؛ همان گونه که رهبران دینی ما و علما و بزرگان چنین بودند.

مرحوم آیه الله سیّد عبدالهادی شیرازی؛ - که خداوند غریق رحمتش کند - در نجف اشرف سکونت داشت و از علمای بزرگ محسوب می شد. یک نفر نامه ای سراسر توهین و فحش و ناسزا خطاب به وی نوشت و تقاضای نصف پول خرید یک منزل را کرد.

این عالم بزرگ از کوره دررفت، بلکه با صبر و حوصله آن را مطالعه کرد و با خود گفت: اگر ما نصف پول منزل را به وی بدهیم بقیّه آن را از کجا تهیه کند! روز بعد وقتی صاحب نامه را دید اصلاً به روی خود نیاورد که نامه اش را خوانده، و کمک خوبی به او کرد!

آری، متخلّق به اخلاق نبوی باید در مواجهه با خشونت و نامهربانی ها اهل حلم و بردباری و تحمّل باشد.

6. حَسَن خَلْق

ششمین صفت از صفات نیک پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که امام صادق (علیه السلام) به آن اشاره کرده، حسن خلق است، سرمایه ای که می توان با آن انتظارات بی حدّ و حصر مردم را پاسخ گفت.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به فرزندان عبدالمطلب فرمود:

«إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَالْقَوْمُ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَ حُسْنِ الْبِشْرِ؛ شما نمی توانید با اموال و دارایی خود توقعات مردم را پاسخ

گویند (چون انتظارات مردم نامحدود و دارایی شما محدود است) اما می‌توانید با اخلاق خوبتان پاسخ‌گوی آنها باشید». (1)

حقیقتاً حسن خلق سرمایه تمام نشدنی و پرجاذبه‌ای است.

یکی از رجال سیاسی پیشین می‌گفت: به روستایی در همدان رفتم، مشاهده کردم مردم روستا روحانی خود را در حدّ پرستش قبول دارند، با این که سواد زیادی هم نداشت! این مطلب برای من معما شده بود. تا این که روزی یکی از اهالی روستا به دیدن ایشان آمد. روحانی احوال پرسیدم با او کرد و از حال خودش و خانواده اش و فرزندانش پرسیدم. سپس از حال گاو او هم که مریض شده بود جویا شد! اینجا بود که پاسخ سؤال خود را یافتم و حسن خلق او را عامل آن همه عشق و ارادت دانستم. اخلاق حسنه و معاشرت صحیح و روی گشاده و حسن خلق، اکسیری است که می‌تواند معجزه کند و بسیاری از نقایص را بپوشاند.

7. سخاوت

جهان هستی، عالم سخاوت است. خورشید عالم تاب با نورافشانی اش نسبت به همه موجودات سخاوت می‌ورزد. هر روز مقدار زیادی از حجم خورشید سوخته و تبدیل به نور می‌شود تا

ص: 34

عالم هستی از آن بهره بگیرد. اما از آنجا که حجم خورشید بسیار بزرگ است خم به ابرو نمی آورد. خورشید از خود مایه می گذارد تا به ما خدمت کند. اگر نور خورشید نبود هیچ موجود زنده ای قادر به ادامه حیات نبود و کره زمین تبدیل به بیمارستان و گورستان می شد. (1)

زمین هم سخاوتمند است و مرتب از آنچه که خداوند در درونش به ودیعت نهاده در اختیار موجودات زنده قرار می دهد. هوا و فضای اطراف ما نیز اهل سخاوت اند. خلاصه این که عالم هستی، عالم سخاوت است. در چنین جهانی که همه سخاوتمندند بخیل، وصله ناجور به شمار می رود، بنابراین ما باید اهل سخاوت باشیم تا وصله هم رنگ جهان هستی باشیم.

در ضمن توجه به این نکته لازم است که همه آنچه خداوند به ما عنایت کرده فقط برای خود ما نیست، بلکه باید دیگران را هم در آن سهیم کنیم.

اگر عقل و هوش سرشاری داری، از آن برای حلّ مشکلات دیگران استفاده کن. اگر مال و ثروت فراوانی داری، از آن برای رفع نیاز نیازمندان بهره بگیر. اگر از قوت و قدرت فوق العاده ای بهره مندی، از آن برای کمک به ضعیفا استفاده کن. اگر شاهد بی راهه رفتن کسی هستی راه را به او نشان بده. اگر اختلاف و کدورتی در

ص: 35

1- شرح بیشتر را در کتاب «سوگندهای پربار قرآن»، ص 63 به بعد مطالعه فرمایید.

میان خانواده ای می بینی، برای برطرف کردن آن تلاش کن، که اینها همه مصداق های سخاوت است.

این همه تأکید خداوند متعال و حضرات معصومین (علیهم السلام) در کتاب وسنت بر انفاق و کمک به دیگران(1)، برای زنده نگهداشتن روحیه سخاوت است.

8. غیرت

انسان باید غیرت داشته باشد و اجازه ندهد نوامیس مسلمین به صورت مبتذل در جامعه ظاهر شوند و آلودگان و هوس بازان چشم طمع به نوامیسش بدوزند و باید به طور جدی و همیشگی از ناموس خود دفاع کند.

متأسفانه در عصر و زمان ما بر اثر گناه و معصیت و افزایش عوامل فساد، غیرت ها رو به ضعف می رود.

9. شجاعت

یکی از مصادیق مکارم اخلاق که در وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود شجاعت است. علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

«هر زمان در میدان جنگ عرصه بر ما تنگ می شد به رسول

ص: 36

1- شرح این مطلب را در کتاب «اسلام و کمک های مردمی» مطالعه فرمایید.

خدا صلی الله علیه و آله پناه می بردیم»(1) و آن حضرت با شجاعت فوق العاده مشکل را حل می کرد. در هنگامه نبرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خطّ مقدم جبهه بود(2) برعکس آنچه که امروز مرسوم است که فرماندهان جنگ در صفوف آخر جبهه هستند.

حضرت علی (علیه السلام) نیز فوق العاده شجاع بود؛ به گونه ای که فرمود: «اگر تمام عرب در یک طرف و من در طرف دیگر باشم، پشت به جنگ نمی کنم!»(3).

ما پیروان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی مرتضی (علیه السلام) نیز باید شجاعت را از آن بزرگواران بیاموزیم؛ نه این که بر اثر فقدان شجاعت، فریضه مهمی چون امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنیم.

اگر امر به معروف و نهی از منکر با زبان خوش و همراه با ادب و احترام باشد مشکلی رخ نخواهد داد و تأثیرگذار خواهد بود. ما باید شجاعانه به تکالیف و وظایف خود عمل کنیم که خداوند قطعاً از ما حمایت خواهد کرد.(4)

ص: 37

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 3، ص 322، ح 9.

2- سفینه البحار، ج 2، ص 687.

3- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 3، ص 124، نامه 45. در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: اگر شجاعت مرا در میان تمام ترسوهای عالم تقسیم کنند همگی آنها شجاع خواهند شد (بحار الانوار، ج 19، ص 83).

4- سوره محمد، آیه 47.

معادل فارسی «مرّوت» شخصیت است. انسان باایمان نباید تن به ذلّت دهد؛ بلکه باید شخصیت خود را حفظ کند و با انسان های بی شخصیت و ذلیل رفاقت نکند. امام حسین (علیه السلام) مصداق بارز این صفت بود و لذا جان داد، اما تن به ذلّت نداد. (1)

وظیفه ما

ده مصداق از مصادیق مکارم اخلاق که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) متخلّق به آن بود بیان شد. وظیفه ما این است که در این صفات و دیگر ویژگی های اخلاقی به آن حضرت اقتدا کرده و آنها را در خود پیاده کنیم.

علما و دانشمندان دینی باید با دو بال پرواز کنند: بال علم و بال اخلاق. اگر علم نباشد و جهل جایگزین آن شود، اخلاق به بیراهه می رود و اگر عالم، متخلّق به اخلاق اسلامی نباشد، علمش به خطا می رود.

وسیله ارتباط بین خدا و بنده

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صِلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مَتَّصِلٍ بِاللَّهِ؛ خدای سبحان صفات خوب

ص: 38

1- سخنان امام حسین (علیه السلام) از مدینه تا شهادت، ص 249.

و برجسته اخلاقی را پل ارتباطی بین خود و بندگانش قرار داده است؛ بنابراین کافی است که با اتصاف به اخلاق اسلامی ارتباط با خداوند برقرار شود» (1) طبق روایت فوق، راه ارتباط با خدا، اتصاف به اخلاق خوب و برجسته است.

از یکی از صفات و فضایل اخلاقی شروع کن و با تمرین و ممارست آن را در خود پیاده کن، سپس به سراغ دومی و سومی و چهارمی و... برو تا تو را با خدا پیوند دهد.

نتیجه این که هرچند اهداف بعثت انبیا و پیامبران (علیهم السلام) ده هدف مهم است؛ اما همه آنها به مسأله اخلاق پیوند می خورد، و لذا در روایت معروفی که در ابتدای بحث گذشت، همه اهداف انبیا را در مکارم اخلاق خلاصه کرده است، که شرح آن خواهد آمد.

خداوندا! رذایل اخلاقی را از ما دور کن و به ما توفیق اتصاف به فضایل اخلاقی را عنایت فرما، تا ارتباطمان با توفیق تو و مستحکم تر شود!

فطرت انسان بر پاکی است

بحث در مورد اهمیت مسائل اخلاقی است. در این زمینه روایاتی مورد بحث قرار گرفت که از جمله آنها حدیث مشهور «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» بود که شرح و تفسیر آن گذشت.

ص: 39

خداوند متعال در آیه مذکور مثالی زده است، که یکی از تفسیرهای آن می تواند این باشد که:

«جانی بالفطره نداریم و همه انسان ها فطرتاً پاک اند. به این آیه شریفه توجه بفرمایید:

(أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ

نکته مهمی که در این بحث باید به آن توجه کنیم این است:

به عقیده ما مسلمان ها تمام انسان ها هنگام تولد از مادر، پاک و زلال هستند و جانی بالفطره نداریم. آلودگی های خانواده، محیط، دوستان، رسانه ها، مدرسه، دانشگاه، کتاب ها و مجلات و مانند آن است که شفافیت و پاکی فطری انسان را هدف قرار می دهد. پیامبران: آمده اند تا انسان های آلوده را تصفیه کرده و آن آلودگی ها را برطرف نموده و آنها را به فطرت اولیه بازگردانند. اگر معتقد باشیم جانی بالفطره هم وجود دارد معنایش این است که خداوند چنین انسانی را خلق کند، بعد هم او را مجازات نماید! آیا این مطلب با عدالت خداوند سازگار است؟ بنابراین، همه انسان ها پاک متولد می شوند.

فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ؛ «(خداوند) از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیلاب بر روی خود کفی حمل کرد؛ (همچنین) و از آنچه (در کوره ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل دیگر زندگی، آتش بر می افروزند، کف هایی مانند آن به وجود می آید. خداوند برای حق و باطل چنین مثالی می زند. سرانجام کف ها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند [=آب یا فلز خالص] در زمین می ماند؛ خداوند این چنین مثال می زند».

دو نکته مهم

اشاره

نکاتی در این مثال زیبای قرآنی وجود دارد (2) که به دو نمونه آن قناعت می کنیم:

نکته اول: فیض خدا نامحدود است

باران در سرزمین های مختلف یکسان نازل می شود، اما هر سرزمینی به اندازه ظرفیتش از آن استفاده می کند.

ص: 41

1- سوره رعد (13)، آیه 17.

2- شرح نکات مذکور را، که یازده نکته است، در «تفسیر نمونه»، جلد 10، ص 198 به بعد، ذیل آیه 17 سوره رعد مطالعه فرمایید.

مطلب مذکور به این نکته اشاره می کند که فیض خداوند نامحدود است و انسان ها به اندازه ظرفیتشان از فیض الهی بهره می گیرند. اگر طالب حظ و بهره بیشتری هستی، ظرف وجودت را وسیع تر کن. فرض کنید چشمه خروشان وجود دارد که مردم از آب آن استفاده می کنند. ممکن است شخصی یک استکان بردارد، دیگری یک لیوان، سومی یک پارچ، چهارمی یک ظرف بیست لیتری و نفر پنجم یک تانکر چند هزار لیتری. نتیجه این که برای استفاده بیشتر، باید ظرفیت ها را وسیع تر کرد.

نکته دوم: کف های روی آب

کف، سه ویژگی دارد: نخست این که بالانشین و پرسر و صدا و متکبر است. دیگر این که توخالی است. سوم اینکه فایده ای برای کسی ندارد، نه گلی می رویاند، نه میوه ای به بار می آورد و نه تشنه ای را سیراب می کند.

این کف ها فقط هنگام سیلاب جولان ندارند، بلکه در کوره ها نیز به چشم می خورند و در نهایت باید دور ریخته شوند و از فلز به دست آمده استفاده کرد. همان گونه که در سیلاب ها کف ها از بین می رود و آب باقی می ماند، حق و باطل هم چنین است. باطل زمان محدودی سروصدا دارد، ولی در نهایت از بین می رود و حق نمایان و آشکار می شود.

آیه شریفه، طبق یکی از احتمالات، اشاره به خلقت انسان دارد. انسان ها همچون دانه های باران، هنگام تولد صاف و زلال و شفاف اند و هیچ ناخالصی ندارند. همان گونه که آب باران، که در واقع آب مقطر است، هنگام نزول از آسمان خالص خالص است. اما پس از تولد هنگامی که بر روی زمین خانواده و جامعه و مدرسه و دانشگاه جریان پیدا می کنند، آلودگی های محیط به آن ها منتقل می شود.

مگر می شود انسان وارد فضای مجازی آلوده گردد و آلوده نشود؟! مگر ممکن است جامعه ای آلوده باشد و اعضای آن از آلودگی در امان بمانند؟! مگر می شود زمین آلوده باشد و آلودگی آن به آبی که بر روی آن روان می شود سرایت نکند؟! آری، انسان بالفطره پاک و زلال است و آلودگی های پیرامونش او را کدر می کند.

پیامبران الهی (علیهم السلام) آمده اند تا این انسان ها را در صافی بریزند و آلودگی هایشان را بزدایند و آب مقطر خالص تحویل دهند. بنابراین، کار انبیا تصفیه وجود انسان هاست.

همان گونه که پیش تر اشاره شد، ما برای پیامبران (علیهم السلام) ده هدف از آیات قرآن استخراج کرده ایم. یکی از اهداف مذکور تزکیه است که در لغت به سه معناست: اصلاح، رشد و نمو، و طهارت و پاکیزگی. بنابراین، «یزکیهم» که در آیه دوم سوره جمعه آمده، هم پاک سازی است، هم رشد دادن، و هم اصلاح کردن.

سؤال: در مباحث قبل اشاره شد که اسلام دارای سه بخش است: عقاید و احکام و اخلاق. آیا هر سه، منحصر در اخلاق می شود؟ به تعبیر دیگر، آیا عقاید و احکام نیز به اخلاق برمی گردد؟

جواب: آری، این دو نیز به اخلاق برمی گردد؛ یعنی ثمرات اخلاقی دارد، زیرا وقتی مسلمان، معتقد باشد که هر سخنی بگوید فرشتگان محافظ آن را شنیده و ثبت و ضبط می کنند (مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) (1) حتماً مراقب سخنانش خواهد بود.

اگر معتقد باشد خداوند همه جا همراه اوست و از هر کس، حتی خودش و بلکه از رگ قلبش به او نزدیک تر است (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (2) و باور کند که همواره در محضر خداست، اثر تربیتی مهمی بر او خواهد گذاشت و به سراغ گناه نخواهد رفت.

عربی بیابان گرد خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) رسید و از آن حضرت خواست که به او قرآن تعلیم دهد. حضرت یکی از اصحابش را مأمور این کار کرد. آن صحابی خوش ذوق و باسلیقه، سوره زلزال را به این تازه مسلمان یاد داد. همین که به آیه (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) (3) رسید آن عرب بیابان گرد از

ص: 44

1- سوره ق (50)، آیه 18.

2- سوره ق (50)، آیه 16.

3- سوره زلزاله (99)، آیات 7 و 8. «پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را (نیز) می بیند».

احکام هم به نوعی به اخلاق برمی گردد و در آن اثر می گذارد،

جایش برخاست و قصد رفتن کرد. وقتی علت را از او پرسیدند، گفت: همین یک آیه مرا کفایت می کند!

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی این صحنه را دید، فرمود: او را به حال خود بگذارید، او فقیه شد و بازگشت! (1)

دلیل این مطلب هم روشن است، زیرا کسی که باور کند اعمالش، حتی به اندازه یک «ذره» مورد محاسبه قرار می گیرد، در همین دنیا به حساب خود می رسد، قبل از آن که به حسابش برسند و این اثر تربیتی و اخلاقی بسیار مهمی است.

اگر ما هم دو آیه آخر سوره زلزله را باور کنیم گناه نخواهیم کرد، دروغ نخواهیم گفت، مرتکب خیانت و تهمت و غیبت و شایعه پراکنی و سوء ظن و رشوه خواری و ریاکاری و رباخواری و دیگر رذایل اخلاقی نخواهیم شد و به سمت صداقت و حسن ظن و احترام به آبروی مسلمانان و مؤمنین و استفاده از اموال پاک و مشروع و دیگر فضایل اخلاقی گام برمی داریم.

خلاصه این که عقاید، که رکن اول دین است، در اخلاق اثر می گذارد و باعث اصلاح و تهذیب صفات ناشایست انسان می شود.

ص: 45

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 254 به بعد، ذیل آیات سوره زلزله.

چراکه ثمرات عمل به احکام دینی، ثمرات اخلاقی است. یکی از مهم ترین احکام دین، نماز است که از آن به عنوان ستون خیمه دین یاد شده است. (1) خداوند متعال در مورد آثار و برکات این بخش از احکام، می فرماید:

(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)؛ «و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتی ها و اعمال ناپسند باز می دارد». (2)

منظور از «فحشاء» گناهان زشت آشکار است و اختصاص به گناهان جنسی ندارد، و منظور از «منکرات» گناهان مخفیانه و پنهانی است. نماز، هم جلوی گناهان آشکار را می گیرد و هم مانع گناهان پنهانی می شود، و ترک گناه از مسائل مهم اخلاقی است.

سؤال: اشخاصی را می شناسیم که نماز می خوانند، ولی آلوده گناهان آشکار و پنهانی هم هستند. نماز می خوانند، اما رباخواری هم می کنند. اهل نماز هستند، ولی به سراغ رشوه هم می روند. چرا نماز اینها را از گناه باز نداشته است؟

جواب: در حقیقت نماز چنین افرادی نماز نیست. نمازی که انسان را از گناه باز ندارد و بین او و معصیت مانع نشود، نماز حقیقی نیست، بلکه شکل ظاهری و صورت نماز است. نمازی که با حضور قلب باشد، هنگامی که نمازگزار (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) را می گوید هوی پرستی

ص: 46

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 254 به بعد، ذیل آیات سوره زلزله.

2- سوره عنکبوت (29)، آیه 45.

و دنیاپرستی و شیطان پرستی را کنار می گذارد و زمانی که (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) را بر زبان جاری می سازد فقط به خدا تکیه می کند، نه به پول و ثروت و مقام و دوستان و اقوام و فامیل؛ چنین نمازی مانع فحشا و منکرات می شود و نمازگزار را بیمه می کند.

یکی دیگر از احکام دین روزه است. روزه هم انسان را تربیت کرده و به سمت تقوا سوق می دهد (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). (1)

بقیه احکام دین نیز آثار اخلاقی به دنبال دارد.

بنابراین، هر سه شاخه دین به مسائل اخلاقی بازمی گردد. عقیده به خدا و ایمان به معاد بود که جوانان شجاع و سلحشور ما را عاشق شهادت کرد و توانستند در مقابل دشمن تا دندان مسلح، هشت سال مقاومت کنند و در نهایت پیروز شوند. آن جوانان پرشور و خستگی ناپذیر در سایه همین اعتقادات قوی و عمل به احکام دین، چنان متخلّق به اخلاق الهی شده بودند که جز به رضای خداوند نمی اندیشیدند و جانشان را با افتخار در طبق اخلاص گذاشتند و شهادت آرزویشان بود.

اینجاست که اهمیت اخلاق روشن می شود و می فهمیم که چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من فقط و فقط برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شدم». بنابراین، حصر در این روایت، اضافی نیست، بلکه حصر حقیقی است.

ص: 47

خواهران محترم و برادران عزیز! مسائل اخلاقی اهمیت فوق العاده ای دارد و هرگز نباید از آن غفلت کنیم که غفلت از آن، آثار زیان بار فراوانی در دنیا و آخرت خواهد داشت.

برای روشن تر شدن اهمیت فوق العاده مسائل اخلاقی به دو حدیث ناب توجه بفرمایید:

دین، مساوی با حسن خلق!

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و از آن حضرت پرسید: «دین و آیین چیست؟» حضرت فرمود: «حسن خلق». سؤال کننده که گویا قانع نشده بود از سمت دیگر حضرت آمد و همان سؤال را تکرار کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز همان جواب را فرمود. مرتبه سوم سؤال کننده از سمت چپ حضرت آمد و سؤالش را تکرار کرد و همان جواب را شنید. بار چهارم از پشت سر حضرت سؤالش را تکرار کرد. حضرت رویش را به سمت او گرداند و فرمود: «أَمَا تَفْقَهُ؟! أَلَدِّينُ هُوَ أَنْ لَا تَغْضَبَ؛ مگر متوجه نمی شوی چه می گویم؟ دین این است که خشمگین نشوی». (1)

این بار حضرت دست روی یکی از مصادیق حسن خلق، که ترک غضب و عصبانیت است، گذاشت. همان رذیله اخلاقی ای که سؤال کننده به آن مبتلا بود.

ص: 48

1- بحار الانوار، ج 71، ص 393، ح 63؛ المحجة البيضاء، ج 5، ص 89.

آری، اخلاق نیکو و خوش آن قدر مهم است که مساوی با دین شمرده شده و انسان فاقد اخلاق، فاقد دین به شمار می رود.

آتش خشم و غضب ممکن است انسان را به ورطه سقوط بکشاند. هنگام غضب عقل انسان موقتاً تعطیل می شود، و لذا توصیه شده آن زمان انسان هیچ تصمیمی نگیرد. (1)

در حال خشم و غضب ممکن است انسان آلوده به قتل شود، یا سخنان کفرآمیزی بگوید، یا به دیگران، به ویژه بزرگ ترها توهین کند، و لذا باید در آن هنگام، خود را کنترل کنیم تا آتش خشم، زندگی ما را نسوزاند.

حَسَنُ خُلُقٍ حَتَّىٰ بَرَأَ مِنَ الْكُفْرَانِ دِينَ

در حدیث دیگری از حضرت علی (علیه السلام) می خوانیم:

«لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُوا جَنَّةً، وَلَا نَخْشَىٰ نَارًا، وَلَا ثَوَابًا وَلَا عِقَابًا، لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَطْلُبَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ أَلَا نَسْتَعِينُ بِهَا بِهَيْبَةِ اللَّهِ؟» (2)

اخلاق نیک نشانه شخصیت انسان است و بد اخلاق ها انسان های

ص: 49

1- درمان غضب راه های مختلفی دارد که شرح آن در «اخلاق در قرآن»، ج 3، ص 393 به بعد، آمده است.

2- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 193، ح 21.

بی شخصیتی هستند. طبق روایت فوق، اخلاق شایسته ارزش ذاتی دارد، یعنی بدون در نظر گرفتن ثواب و عقاب و بهشت و جهنم، صفات نیک اخلاقی اصالت دارد و مطلوب است، و لذا باید از خداوند متعال برای رسیدن به مکارم اخلاق طلب توفیق کرده و در این مسیر تلاش و کوشش کنیم.

گاهی که فرصت داریم، قلم و کاغذی برداریم و رذایل اخلاقی خود را یادداشت کنیم، سپس به علاج و درمان آن ها پردازیم. اگر در این کار جدی باشیم موفق به اصلاح خود خواهیم شد.

خلاصه این که انسان ها هنگام ولادت، همچون بارانی که از آسمان نازل می شود، صاف و زلال و شفاف اند و پس از ورود به این دنیا آلوده می شوند. بنابراین، جانی بالفطره نداریم و پیامبران (علیهم السلام) برای تصفیه انسان از آلودگی های جامعه، خانواده، مدرسه، دانشگاه، فضاهای مجازی و مانند آن آمده اند.

ص: 50

اشاره

بحث در مورد اهمیت اخلاق در اسلام و قرآن و روایات بود. روایت معروف «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم و گفتیم که ظاهر واژه «اتمما» این است که هدف بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فقط اخلاق و فضائل اخلاقی است، در حالی که اهداف ده گانه دیگری نیز برای بعثت پیامبران ذکر شده، که گفتیم تمام آن اهداف به فضایل اخلاقی باز می گردد. به تعبیر دیگر: اهداف ده گانه مورد اشاره، درحقیقت مردم را به فضایل اخلاقی و ترک رذایل اخلاقی دعوت می کند. برای روشن شدن این مطلب، به تحلیل بخشی از هدف های مذکور می پردازیم.

1 و 2. تعلیم و تربیت

اشاره

اولین و دومین هدف بعثت انبیا تعلیم و تربیت است که در آیه دوم سوره جمعه در مورد آن می خوانیم:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ «خداوند کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

در آیه شریفه فوق ابتدا پرورش مطرح شده، سپس تعلیم، اما در آیه شریفه 129 سوره بقره، تعلیم بر پرورش مقدم شده است، توجه بفرمایید:

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)؛ «پروردگارا! پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)».

فلسفه تقدیم تزکیه بر تعلیم و بالعکس

سؤال: چرا در سوره جمعه تزکیه مقدم بر تعلیم، و در سوره بقره، آموزش مقدم بر پرورش شده است؟

جواب: این تقدیم و تأخیر در آیات مختلف نکته مهمی دارد و آن این است که هم آموزش در پرورش تأثیر دارد و هم پرورش در آموزش.

به عنوان مثال، اگر کسی بخواهد شخص بخیلی را از بخل بازدارد و به او کمک کند که این رذیله اخلاقی را از وجودش بزدايد، این حدیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را برایش می خواند که فرمود:

«الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ؛ انسان بخیل (که حاضر نیست از اموالش به نیازمندان کمک کند) از رحمت خداوند دور و از مردم هم دور، و به آتش جهنم نزدیک است»⁽¹⁾.

اگر بخیل، این روایت زیبا را که از خاتم الانبیا و برترین پیامبران الهی می باشد و در کتاب ارزشمندی همچون بحارالانوار نقل شده فرا گیرد و آموزش ببیند، سبب تربیت و پرورش او شده و بخل را ترک می کند. بنابراین، آموزش در پرورش تأثیر می گذارد.

مثال دیگر در مورد حسادت است. امام باقر (علیه السلام) در مورد اثر ویرانگر حسادت فرمود: «إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسادت ایمان انسان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد و نابود می کند»⁽²⁾.

سؤال: چرا حسادت، ایمان انسان حسود را بر باد می دهد؟

جواب: چون شخص حسود با حسادتش، که تقاضای زوال

ص: 54

1- بحارالانوار، ج 73، ص 308، ح 37.

2- اصول کافی، ج 2، ص 306، ح 1.

نعمت از صاحب نعمت است، در حقیقت به خداوند اعتراض می کند که چرا به شخص مورد حسادت، فلان نعمت را داده ای؟ چرا به فلانی مال زیادی داده ای؟ چرا به فلان کس مقام مهمی عنایت کرده ای؟ چرا فلان شخص از علم و دانش فوق العاده ای برخوردار است؟ این گونه اعتراضات به خداوند حکیم، سبب می شود که ایمان حسود از بین برود.

هنگامی که چنین روایت تکان دهنده ای از امام باقر (علیه السلام) که در یکی از مهم ترین کتاب های شیعه یعنی اصول کافی نقل شده، به انسان حسود آموزش داده شود، سبب ترک حسادتش می شود و بدین سان آموزش در پرورش انسان تأثیر می گذارد.

تأثیر پرورش در آموزش

طبق آنچه که در سوره نوح آمده، حضرت نوح (علیه السلام) در مورد قومش به درگاه خداوند چنین شکایت کرد: (رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا)؛ «من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود و من هر زمان آنها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آنها را بیامرزی، انگشتان خود را در

گوش هایشان قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیده و به شدت استکبار کردند» (1).

اگر انسان بخواهد هدایت شود حداقل باید طالب حقیقت بوده و انصاف داشته باشد و سخنان مختلف را بشنود و بهترین آن را انتخاب کند (الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) (2) اگر حقیقت طلبی و انصاف وجود نداشته باشد از هدایت خبری نخواهد بود. بنابراین، اخلاق در آموزش نیز اثر می گذارد.

نتیجه این که هم اخلاق و تزکیه در علم و دانش اثر می کند و هم علم و دانش در اخلاق و تزکیه. پس این که در یک آیه تعلیم مقدم بر تزکیه شده، و در آیه دیگر تزکیه مقدم بر تعلیم، به خاطر تأثیر هر کدام در دیگری است و فلسفه و حکمتی دارد. خلاصه این که تعلیم و تربیت، که دو هدف از اهداف مهم بعثت انبیاست، به اخلاق بر می گردد.

3. عدالت اجتماعی

اشاره

سومین هدف بعثت پیامبران (علیهم السلام) نشر عدالت اجتماعی است. قرآن مجید در مورد این هدف چنین می فرماید: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)؛ «ما پیامبران

ص: 56

1- سوره نوح (71)، آیات 5-7.

2- سوره زمر (39)، آیه 18.

خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند» (1).

نکته جالبی که در آیه شریفه آمده این است که فرمود: پیامبران آمده اند تا مردم را وادار به عدالت اجتماعی کنند، بلکه فرمود: پیامبران آمده اند تا مردم را تربیت کنند که خودشان به سمت عدالت اجتماعی رفته و قیام به قسط کنند.

چگونه بهشتی شوم؟

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سوار بر مرکب بود و می خواست به میدان جنگ برود. شخصی از راه رسید و مهار ناچه حضرت را گرفت و عرض کرد: «کاری به من یاد بده که با انجام آن بهشتی شوم». شاید بعضی از صحابه حضرت که شاهد این ماجرا بودند با خود گفتند: «اکنون چه وقت مطرح کردن چنین درخواستی است؟ جای این مسائل مسجد است». اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جمله ای گفت که عمل به آن پیام آور عدالت اجتماعی است؛ فرمود:

«ما أَحَبَّبْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأْتِهِ إِلَيْهِمْ، وَ مَا كَرِهْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ؛ هر چه را دوست داری مردم در مورد تو انجام

ص: 57

دهند، تو هم در مورد آنها انجام بده و آنچه را دوست نداری مردم در مورد تو به جا آورند، تو هم در مورد آنها ترک کن» (1).

بنابراین، پایه عدالت اجتماعی نیز اخلاق است. اگر اخلاق و فضایل اخلاقی احیا شود، مردم به صورت خودجوش به سمت عدالت اجتماعی می روند.

4 و 5. برداشتن غل و زنجیرها و آزادی

اشاره

چهارمین هدف از بعثت انبیاء برداشتن غل و زنجیر و پنجمین آن، آزادی انسان هاست. خداوند دو هدف مذکور را در آیه زیر آورده است:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَحْدُوهُ مَكْتُوبًا عَدَدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ)؛ «همان کسانی که از فرستاده (ی خدا) پیامبر «امی» (و درس نخوانده) پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که به صورت مکتوب نزدشان است، می یابند؛ که آنها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد. اشیای پاکیزه ای را برای آنها حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند و بارهای

ص: 58

سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) برمی دارد». (1)

خداوند متعال در این آیه شریفه به پنج ویژگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده، که شاهد بحث ما ویژگی چهارم و پنجم، یعنی (وَيَصْنَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) است.

آری، از جمله اهداف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) برداشتن بارهای سنگین از دوش مردم و اعطای آزادی و شکستن غل و زنجیرها بود.

کدام بار؟

سؤال: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چه باری را از دوش مردم برداشت؟

جواب: سنگین ترین باری که بر دوش مردم سنگینی می کرد بار گناه بود که یکی از اهداف بعثت، برداشتن این بار از دوش مردم بود. شاهد این تفسیر، آیه شریفه 25 سوره نحل است که می فرماید: (لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَّا سَاءَ مَا يَرْتُونَ)؛ «آنها باید روز قیامت بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش کشند و همچنین سهمی از گناهان کسانی را که به خاطر جهل، گمراهشان می سازند. بدانید آنها بار سنگین بدی بر دوش می کشند».

ص: 59

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با تشویق مردم به رعایت فضایل و ترک رذایل اخلاقی و توبه از گناهان و بازگشت به سوی خدا، آنها را تربیت می کند و بار گناه را از دوششان برمی دارد.

مصادیق زنجیرهای اسارت

منظور از اغلال در آیه شریفه غل و زنجیرهایی است که دست ها را به پاها می بندد در نتیجه هرگونه حرکت مفیدی را از انسان سلب می کند، نه فقط بستن دست ها که امکان برخی از کارهای مفید وجود دارد.

یکی از مصادیق غل و زنجیر، خرافات است، که دامن گیر عرب جاهلی شد و همچون غل و زنجیرها مانع از حرکت و پیشرفت معنوی آنها گردید. غل و زنجیر از این بدتر که دختران خود را زنده زنده در گور کرده (1) و پسران خود را برای تقرب، در برابر بت ها قربانی می کردند؟! (2)

این گونه خرافات غل و زنجیر است و هر ملتی به آن آلوده شود از حرکت بازمی ماند.

در عصر و زمان ما هم برخی از مردم گرفتار خرافات هستند.

ص: 60

1- سوره نحل (16)، آیه 59.

2- سوره انعام (6)، آیه 140.

مثلاً عطسه هنگام آغاز سفر را مانع سفر دانسته و آن را به تأخیر می اندازند، در حالی که طبق روایات(1) عطسه نشانه سلامتی است و باید عامل نشاط انسان برای انجام کار باشد.

یا برخی معتقدند که سحر و جادو شده اند و لذا روابطشان با همسرشان تیره و تار است، در حالی که گرچه اصل سحر و جادو حقیقت دارد و در قرآن مجید هم به آن اشاره شده است؛(2) ولی غالب آنچه که مردم سحر و جادو می پندارند اوهام و خیالاتی بیش نیست.

آقای عزیز! خانم محترم! باطل السحر، اخلاق خوش تو در محیط خانه است. بد اخلاقی و ابتلای به برخی دیگر از رذایل اخلاقی، عامل سردی روابط زناشویی است و ربطی به سحر و جادو ندارد.

دانش آموز تبدلی می کند و درس نمی خواند، به گردن سحر و جادو می اندازد. زن یا شوهر به وظایف همسری خود عمل نمی کنند و زندگی شان از هم می پاشد، عامل آن را سحر و جادو معرفی می کنند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد تا با گسترش اخلاق در جامعه دینی، غل و زنجیر خرافات را از دست و پای مردم بگشاید.

ص: 61

1- روایات مربوط به عطسه را در «حلیة المتقین»، ص 641 به بعد مطالعه فرمایید.

2- سوره بقره (2)، آیه 102.

یکی از اهداف بعثت انبیا - همان گونه که گذشت - آزادی انسان هاست؛ آن هم آزادی حقیقی و به معنای واقعی کلمه، آزادی ای که غربی ها از آن دم می زنند خود اسارت است، چون در چنان نوعی از آزادی، انسان اسیر چنگال هوی و هوس می شود و لذا کسی که خود را از هوی و هوس برهاند، یا دیگران را از چنگال هوی و هوس نجات دهد به او اعتراض می کنند که سلب آزادی شده است! بنابراین، آزادی حقیقی، سوغات پیامبران الهی است.

خلاصه این که تزکیه و تعلیم، عدالت اجتماعی، آزادی، رهایی از غل و زنجیرها و خرافات، نتیجه تعالیم اخلاقی انبیاست.

بنابراین، این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من فقط برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شده ام» حصر حقیقی است.

اشاره

خداوند متعال برای هدایت بشر و آراسته شدنشان به فضایل اخلاقی و اعظانی قرار داده، تا دست آن‌ها را گرفته، به پیش برد و آن‌ها حقایق اخلاقی را زنده بدارند. هفت نوع واعظ از آیات قرآن و روایات معصومان : استفاده می‌شود.

واعظ اول: خداوند متعال

اشاره

اولین واعظ بشر، ذات پاک پروردگار عالم است. قرآن مجید در این مورد چنین می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا)؛ «خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند شنوا و بیناست» (1).

در آیه 57 سوره یونس نیز می‌خوانیم: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْوِينُكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَانصَبْ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ)؛ «ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی

ص: 64

برای آنچه در سینه هاست؛ و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان». بنابراین، اولین واعظ خداوند متعال است.

شرایط واعظ خوب

یک واعظ خوب سه شرط دارد:

1. آگاه باشد و تمام راه ها و مسیرهای صحیح و انحرافی را بشناسد.

2. هدف شخصی خاصی نداشته باشد و چیزی از ما نخواهد.

3. دلسوز و مهربان باشد.

اگر این شرایط در واعظی جمع شود می تواند مردم را موعظه کند و موعظه اش مؤثر خواهد بود.

خداوند متعال هر سه شرط را در حدّ اعلی و به طور کامل دارد.

اولاً: خداوند، عالم مطلق است و از تمام روحيات و نیازهای بشر آگاهی دارد و راه های صحیح و انحرافی سعادت بشر را به خوبی می شناسد.

ثانیاً: به دنبال هیچ هدفی در هدایت بشر نیست؛ چراکه او «صمد» است و صمد از همه بی نیاز است و همه به او نیازمندند.

ثالثاً: دلسوز و مهربان و رحمان و رحیم است. در دعای ماه رجب می خوانیم: «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحْتُنَا مِنْهُ وَ رَحْمَةً؛ ای خدایی که به سائلان درگاہت

ص: 65

عطا می کنی. ای خدایی که به افرادی که از تو تقاضا نمی کنند و تو را نمی شناسند نیز از روی رحمت و مهربانی کمک می کنی» (1).

نتیجه این که خداوند متعال هر سه شرط یک واعظ خوب را در حدّ کمال دارد و بهترین واعظ است. او برای وعظ و نصیحت و هدایت بشر، 124 هزار پیامبر (2) و کتاب های آسمانی متعدّد نازل کرده است.

ای کاش ما انسان ها از این واعظ بی نهایت دلسوز و مهربان غفلت نکنیم.

واعظ دوم: قرآن مجید

اشاره

دومین واعظ، خود قرآن مجید است. حضرت علی (علیه السلام) در خطبه 176 نهج البلاغه در مورد این واعظ مشفق چنین می فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ؛ وبدانید قرآن مجید نصیحت کننده ای است که خیانت نمی کند».

ممکن است افرادی ما را موعظه کنند، اما هدفشان هدایت و رشد ما نباشد؛ بلکه به دنبال منافع مادی خود باشند و ما را به همان سمت هدایت کنند. چنین ناصحانی خیانت کارند و قرآن مجید چنین نیست.

ص: 66

1- مفاتیح نوین، ص 633.

2- میزان الحکمة، ج 8، ص 289، باب 3716، ح 19575.

«وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ؛ وَ سَخَنُغُوبِي اسْتِ كِه هِرْكَزِ دِرُوعِ نَمِي كُويد.»

آنچه قرآن می گوید حقیقت است و سرنوشت ساز، و انسان را به سعادت جاویدان در دنیا و آخرت می رساند، در نتیجه این واعظ نه اهل خیانت است، نه گمراه می کند و نه دروغ می گوید.

«وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى؛ هِرْ كَسْ بَا قُرْآنَ هِمَّ نَشِينِ شُود، يَا دَرَجَهَ ائِمَانِ وَ هِدَايَتِ وَ تَقْوَايَشِ بَا لَاتَرِ مِي رُود، يَا مَقْدَارِي اَز رِذَائِلِ اِخْلَاقِي اَش كَاسْتَه مِي شُود.»

اگر با تلاوت و تدبیر در آیات قرآن مجید ایمان و تقوا و توکل و صبر و اخلاص و رضا و تسلیم و دیگر صفات شایسته در ما تقویت شد و از رذایل اخلاقی مان کاسته گردید، معلوم می شود قرآن در ما اثر کرده است. این ملاک خوبی برای بررسی تأثیر قرآن در وجود ماست. آیا آیات توحید و معاد و بهشت و نعمت های الهی بر ایمانمان می افزاید؟ آیا آیات نهی از منکر و عذاب جهنم و مجازات های الهی چیزی از صفات ناشایست ما کسر می کند؟

امام علی (علیه السلام) در ادامه فرمودند: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى؛ آگاه باشید! هیچ کس با

داشتن قرآن فقیر نیست و هیچ کس بدون داشتن قرآن ثروتمند نمی باشد» (1).

طبق آنچه در جمله فوق آمده، انسان بدون قرآن فقیر مطلق، و انسانی که قرآن دارد ثروتمند است. در سایه قرآن می توان مشکلات سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، تربیتی، آموزشی، مشکلات رسانه ها، مجالس شادی و غم و مانند آن را حل کرد. علی (علیه السلام) که خود، معلّم و حافظ و پرورش یافته قرآن است، با قاطعیّت در مورد اهمیّت و ارزش و آثار این کتاب آسمانی محفوظ از تحریف، چنان مطالبی را فرموده است.

فضیل بن عیاض، مجذوب قرآن مجید

در اینجا به عنوان نمونه ای از تأثیر عجیب قرآن در سرنوشت انسان ها، به داستان انقلاب روحی فضیل بن عیاض می پردازیم. گرچه شاید این قصّه عجیب را به صورت اجمالی شنیده باشید، اما تفصیل آن خالی از لطف نیست.

در کتاب های رجالی ما از وی به عنوان شخص «ثقه»، و در منابع تاریخی به عنوان «زاهد» نام برده شده است، اما این ثقه عابد زاهد، زمانی دزدی خطرناک و راهزنی بی رحم بود که همه مردم از او می ترسیدند!

ص: 68

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 2، ص 238، خطبه 176.

چه شد که این دزد سرگردنه، تبدیل به یک عابد زاهد ثقه شد؟ چه اتفاقی افتاد که این مرد فوق العاده خطرناک، که نام او لرزه بر اندام مردم می انداخت، این قدر تغییر کرد؟ او و همدستانش به هر کاروانی یورش می بردند، تمام اموال آن ها را غارت می کردند، کافی بود به او خبر دهند که از فلان جاّه کاروانی در حال عبور است، او و یارانش در یک حمله برق آسا آنها را درهم می کوبیدند و غارت می کردند. چه حادثه ای رخ داد که فضیل این قدر عوض شد؟!

تغییر از آیه شریفه 16 سوره حدید آغاز شد:

روزی فضیل بن عیاض از جایی می گذشت که چشمش به دختر زیبایی افتاد و عاشقش شد. آدرس خانه اش را پرسید تا شبانه به منزل او حمله کند و به زور دختر مورد علاقه اش را به چنگ آورد. شب هنگام به محل مورد نظر رفت و به راحتی از دیوار خانه آن دختر بالا رفت و منتظر فرصت شد که به داخل رود و نقشه اش را عملی کند. نیمه های شب بود و همسایه دختر، قرآن تلاوت می کرد. تلاوت این عابد پارسا، توجه فضیل را به خود جلب کرد، به دقت به نوای او گوش جان سپرد، آیه زیر را شنید: (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ)؛ «آیا وقت آن نرسیده است که دل های کسانی که ایمان آورده اند در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاضع شود و مانند کسانی

نباشند که در گذشته به آنها کتب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب هایشان (بر اثر فراموش کاری) قساوت یافت و بسیاری از آن ها گنهکاران اند؟!». (1)

فضیل که خود عرب بود و معنای آیه را به خوبی می فهمید، با شنیدن این آیه شریفه و تأمل و دقت در مضمون آن، تکانی خورد و با خود گفت: گوینده این سخن کیست؟ مخاطب آن کیست؟ و پیام آن چیست؟ ای فضیل! این قرآن کلام خداست و خداوند با تو سخن می گوید و تو را به سوی خود می خواند!

پس از لختی اندیشه و تفکر تصمیم مهم و سرنوشت سازی گرفت و به پیام قرآن لبیک گفت و خطاب به خدایش عرض کرد: «بلی واللہ قد آن؛ آری، به خدا قسم وقت بازگشت رسیده است» و این جمله را سه بار تکرار کرد. وی پس از لبیک گفتن به دعوت الهی از همان جا که آمده بود بازگشت و متفکر و منقلب به سوی خانه اش حرکت کرد. از کنار خرابه ای رد شد، افراد متعددی را در آنجا دید که اجتماع کرده و وحشت زده اند. پرسید: چرا ترسان و اندوهگین هستید؟ گفتند: از فضیل بن عیاض بیم داریم.

با خود گفت: خدایا! کار من به جایی رسیده که بندگان در این دل شب از ترس من به این خرابه پناه آورده اند؟! آیا توبه ام را قبول

ص: 70

می کنی؟ آیا مرا می پذیری؟ با همین افکار و اندیشه ها به خانه رسید. همدستانش آمدند و خیر از آمدن قافله ای دادند و از او خواستند که آماده حمله به قافله شود. فضیل گفت: دیگر حساب من از شما جداست، من به درگاه خدا توبه کرده ام، قصد دارم به کنار خانه خدا بروم و تا آخر عمر آنجا بمانم و عبادت کنم و گذشته ام را جبران نمایم. (1)

آری، قرآن مجید واعظی است که یک آیه آن دزد خطرناکی همچون فضیل بن عیاض را تبدیل به عابد و زاهد معروف جهان اسلام می کند. نظیر این داستان کم نیست که یک یا چند آیه قرآن، انقلابی عظیم در افراد مستعد و آماده ایجاد کرده و آنها را هدایت نموده است. (2) اگر این نمونه ها از لابه لای روایات و کتاب های تفسیری جمع شود، کتاب جذّاب و خواندنی و اثرگذاری خواهد شد.

نتیجه این که واعظ دوم، قرآن مجید است.

واعظ سوم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

اشاره

خداوند متعال در آیه شریفه 46 سوره سبأ در مورد واعظ سوم چنین فرموده است:

ص: 71

1- سفینة البحار، ج 7، ص 103.

2- نمونه هایی از جاذبه بی نظیر قرآن کریم را در کتاب «پیام قرآن»، ج 8، ص 87 به بعد مطالعه فرمایید.

(قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا)؛ «(ای پیامبر ما!) بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم: دو نفر دو نفر، یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید».

طبق این آیه شریفه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز واعظ است و او تنها یک موعظه کرده که تمام موعظه‌ها در آن خلاصه می‌شود و آن قیام برای خداست. البته منظور از «قیام» در اینجا ایستادن نیست، بلکه منظور این است که به طور جدی در مسیر رضای الهی اقدام کنید، هرچند نشسته باشید، سپس فکر خود را به کار اندازید و بیندیشید. اگر این فکر به کار بیفتد، همه مشکلات حل می‌شود، تمام بدبختی‌های بشر این است که هوای نفس، فکر و اندیشه‌اش را از کار می‌اندازد. آیا آدم عاقل از راه حلال و حرام چند هزار میلیارد تومان جمع می‌کند؟ اگر این عدد را بر تعداد روزهای عمر چنین شخصی تقسیم کنیم روزی چند میلیارد تومان باید هزینه کند. آیا هیچ انسانی روزی چند میلیارد هزینه دارد؟ بنابراین، چنین کاری نشانه بی‌عقلی و بی‌فکری است.

اگر معتاد به مواد مخدر فکر کند که این ماده خانمانسوز با او و خانواده و فامیلش چه می‌کند و چه عاقبتی را برای آنها رقم خواهد زد که جنازه‌اش را باید در خرابه‌ها و جوی آب و زباله‌ها بیابند، هرگز سراغ آن نمی‌رود.

جمعیت تکفیری ها چه کردند و عاقبت به کجا رسیدند؟ چقدر انسان های بی گناه را کشتند، چه ویرانی هایی به بار آوردند؟ چقدر ناامنی و وحشت آفریدند و چقدر به اسلام و مسلمانان ضربه زدند؟ عاقبت این همه جنایت و خیانت و تخریب چه شد؟ اگر واقعاً اهل تفکر و اندیشه بودند، این چنین آلوده نمی شدند. بنابراین، تفکر و اندیشه نقش بسیار مهمی در سعادت بشر دارد.

به چه چیز بیندیشیم؟

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: این که گفته شده: «یک ساعت فکر کردن از یک شب عبادت بهتر است» درست است؟

امام (علیه السلام) فرمود: «بله، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین فرمود». پرسیدند: انسان چگونه فکر کند و بیندیشد؟ امام (علیه السلام) فرمود: «يَمُرُّ بِالْأُورِ الْخَرَبَةِ، فَيَقُولُ: أَيْنَ بَأُنُوكِ؟ أَيْنَ سَاكِنُوكِ؟ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؟»؛ به خانه ها و بناهای ویرانه شده سر بزنند و از آنها بپرسد: کجایند سازندگان شما؟ کجایند ساکنان شما؟ چرا سخن نمی گوید؟» (1).

به تماشای خرابه های کاخ کسری یا تخت جمشید و مانند آن بروید و از آنها در مورد سازندگان و ساکنانشان سؤال کنید که کجا رفتند و چه شدند؟ همین سرنوشت در انتظار شما هم هست.

ص: 73

گرچه این خرابه‌ها در ظاهر ساکت اند و حرفی نمی‌زنند، ولی درحقیقت سخن می‌گویند و با زبان بی‌زبانی حرف می‌زنند. به قول خاقانی:

دندانه هر قصری پندی دهدت نونو *** پند سر دندانه بشنو ز بن دندان(1)

عالم فرزانه، شیخ علی ایبوردی(2)، شاعر خوش ذوق شیرازی، به تماشای تخت جمشید رفته و با استقبال از شعر خاقانی، به سبک و سیاق اشعار این شاعر توانا، اشعاری گفته که بسیار آموزنده است، توجه بفرمایید:

در بارگه جمشید، دی فاخته ای خوش خوان *** با نغمه چه خوش می‌گفت کای طرفه کهن ایوان

بر تخت دُرر ریزت، در پایه دهلیزت *** کو جم که دهد فرمان، کو درگه وکو دربان

جمشید که بر خورشید، برسود کلاه زر *** آن تارک و آن افسر با خاک شده یکسان

ص: 74

1- دیوان اشعار خاقانی، ص 322.

2- شرح حال این عالم فرزانه را در کتاب «دانشمندان و سخن‌سرایان فارس»، ج 2، ص 221 تا ص 228 و مقدمه کتاب «کنز النصاب» مطالعه فرمایید.

جم عبرت مردم شد، افسرز سرش گم شد *** سر خشت سر خم شد، هان ای سر باهش هان

...

این پند خموشان است، گر پند زبان خواهی *** رو آیه اورثنا از سوره قرآن خوان

گوید که نشد یک دم، بر مرگ ستمکاران *** نی خاطر خور پڑمان نه چشم فلک گریان (1)

ارزش فوق العاده تفکر

یک لحظه تفکر، انسان را عوض می کند. ما بارها داستان حرّ بن یزید ریاحی را شنیده و خوانده ایم، اما آیا از آن درس عبرت نیز گرفته ایم؟! لحظه ای تفکر، حرّ یزیدی را تبدیل به حرّ حسینی کرد. حرّ با خود گفت: در سپاه چه کسی قرار گرفته ای؟ با چه کسی می خواهی بجنگی؟ فردای قیامت چه جوابی در برابر خدا و پیامبرش خواهی داد؟ همین افکار او را متحول کرد و قید زن و فرزند و مقام و ثروت را زد و به سپاه نور ملحق شد و عاقبتش ختم به خیر و سعادت شد.

تفکر آن قدر ارزشمند است که جزء عبادات شمرده شده، و لذا

ص: 75

1- کنز النصایح، ص 32 و ص 35.

از امام صادق (علیه السلام) نقل گردیده که بیشترین عبادت ابوذر غفاری تفکر بود. (1)

تفکر بعد از توسل و زیارت

به دوستانی که به زیارت مرقد مطهر امام رضا (علیه السلام) یا سایر ائمه هدی: مشرف می شوند توصیه می کنم که پس از توسل و زیارت گوشه ای خلوت یافته و لحظاتی اندیشه و تفکر کنند؛ در مورد گذشته و آینده بیندیشند، برای ارتقای صفات خوب اخلاقی و اصلاح صفات رذیله برنامه ریزی نمایند. این فکر ممکن است ثوابش از زیارت بالاتر و بیشتر باشد.

برادران عزیز! خواهان محترم! مقداری برای فکر کردن وقت بگذاریم. یکی از دستورات مهم اسلام و مراحل سیر و سلوک و عرفان «محاسبه» است که در پرورش انسان بسیار مؤثر است.

واعظ چهارم: مجموعه تاریخ بشر

اشاره

چهارمین واعظ بشر تاریخ است. تاریخ خاموش، واعظ بسیار مهم و اثرگذاری است که موعظه های آن می تواند انسان را هدایت کند. البته تاریخ دو قسم است: تاریخ مکتوب و غیر مکتوب.

ص: 76

تاریخ مکتوب همان است که در صفحات کتاب های تاریخی نوشته شده و مورخان، حوادث مختلف و تلخ و شیرین آن را یادداشت کرده اند و منظور از تاریخ غیر مکتوب، ویرانه های کاخ ها و قصرها و شهرها و روستاها و همچنین قبرستان ها و گورستان هاست که درس های عبرت فراوانی دارند.

هر دو بخش تاریخ، واعظ بسیار مهم و ارزشمندی است.

موعظه تاریخ در قرآن

خداوند متعال بعد از بیان داستان حضرت یوسف (علیه السلام)، که در آیه آیه آن پیام های مختلفی وجود دارد، در مورد واعظ چهارم می فرماید: (لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ)؛ «به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود». (1)

آری، داستان پیامبران پیشین (علیهم السلام) عبرتی است برای صاحبان خرد و اندیشه و کسانی که دارای عقل هستند. سرگذشت فرعون ها، نمرودها، شدادها، ابوسفیان ها، معاویه ها، یزیدها، هارون ها و در عصر ما هیتلرها، پهلوی ها و صدام ها که در طول تاریخ آمدند و رفتند و عوامل پیروزی و شکست، موفقیت و ناکامی، به روزی و سیه روزی آنها برای تمام کسانی که تاریخ را با دقت بخوانند واعظ گویا و تأثیرگذاری خواهد بود.

ص: 77

قرآن مجید در جای دیگر پس از ذکر داستان بنی اسرائیل و مجازات آن ها می فرماید:

(فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ)؛ «ما این مجازات را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسل های بعد از آنان، و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم».(1)

سرگذشت بنی اسرائیل، که حوادث مختلفی را رقم زده اند، برای مردم آن زمان و کسانی که پس از آن ها آمدند، درس عبرتی است.

نهج البلاغه و تاریخ پیشینان

علی (علیه السلام) در نامه 31 نهج البلاغه بیانی دارد که اگر دقت کنید تصدیق خواهید کرد که جز علی (علیه السلام) کسی چنین چیزی نگفته است. آن حضرت این نامه را - که از طولانی ترین نامه های نهج البلاغه می باشد و تقریباً صدها موعظه را در خود جای داده است - خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی (علیه السلام) نوشته است. در بخشی از این نامه چنین می خوانیم:

«أَيُّ بَنِيَّ! إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى عَدْتُ كَأَحَدِهِمْ؛ پسر! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیسته اند عمر نکرده ام، اما در کردار آنها نظر افکندم و در

ص: 78

اخبارشان تفکر نمودم و در آثار آنها به سیر و سیاحت پرداختم، تا بدان جا که همانند یکی از آنها شدم».

در ادامه فرمود:

«بَلْ كَانَتْ بِمَا آتَتْهُ إِلَىٰ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عَمَّرَتْ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَىٰ آخِرِهِمْ؛ بلکه گویا بر اثر آنچه از تاریخ آنان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده ام».

تاریخ پیشینیان، خوبی ها و بدی ها، زشتی ها و زیبایی ها، پیروزی ها و شکست ها، همه این ها را که مطالعه کردم، گویی از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تا به امروز عمر من طولانی بوده است. مگر نتیجه عمر جز تجربیات است؟ من تمام تجربیات اینها را جمع کرده ام، پس گویا عمر طولانی داشته ام.

سپس فرمود: «فَعَرَفْتُ صَوْفَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَ نَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَتَخَلَّصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَحِيلُهُ، وَ تَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ، وَ صَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ؛ در نتیجه قسمت زلال و مصفاای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریکش بازشناختم و سود و زیانش را دانستم. از میان تمام آنها قسمت های مهم و برگزیده را برایت خلاصه کردم و از بین همه آنها زیبایش را برایت انتخاب نمودم و مجهولات آن را از تو دور داشتم» (1).

ص: 79

این، برخورد حضرت علی (علیه السلام) با تاریخ و چگونگی بهره گرفتن از این واعظ خاموش و ارزشمند است.

برادران عزیز! خواهان گرامی! بخش مهمی از قرآن بیان تاریخ گذشتگان است. آیا قرآن مجید قصّه گفته است؟ قطعاً چنین نیست؛ چون قرآن کتاب قصّه نیست، بلکه هدف قرآن موعظه و تربیت است، و لذا این امور مهم را ضمن بیان تاریخ و شرح سرگذشت پیشینیان بیان کرده است. اگر تاریخ را با نگاه حضرت علی (علیه السلام) بنگریم، آینه عبرتی خواهد بود برای همه عبرت گیرندگان.

داستان قوم سبأ

حدود یک سوم قرآن مجید تاریخ انبیاست. از حضرت آدم (علیه السلام) گرفته تا پیامبر خاتم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که همه وعظ و نصیحت است. به یک نمونه از این موعظه های پراثر که در سوره سبأ آمده و سرگذشت این قوم ناسپاس بیان شده، توجه بفرمایید:

قوم سبأ در جنوب جزیره العرب زندگی می کردند. آنها زمین های حاصلخیز فراوانی داشته، اما آب کافی نداشتند. در فصل زمستان باران فراوانی نازل می شد و سیلاب های زیادی جریان پیدا می کرد و به رودخانه می ریخت و بدون این که استفاده صحیحی از آن شود از دست می رفت. تصمیم گرفتند به منظور ذخیره سازی آب های مذکور، و استفاده مناسب از آن در طول سال، سدهای خاکی احداث کنند.

ص: 80

سدهای متعددی ساختند که مهم ترین آنها سد مأرب بود. کم کم سیلاب ها پشت سدها جمع شد و ذخیره بسیار خوبی به وجود آمد. دریاچه های مناسبی بر روی سد ایجاد شد، آب های پشت سد از طریق آن به بیرون هدایت گردید، زراعت و درخت کاری فراوانی انجام شد و زمین های حاصلخیز به زیر کشت رفت. خداوند داستان مذکور را چنین بیان کرده است:

(لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِهُمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبِّ غَفُورٍ)؛ «برای قوم «سبأ» در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود: دو باغ (بزرگ با میوه های فراوان) از راست و چپ (رودخانه عظیم؛ و به آنها گفتیم: از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید؛ شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان))» (1).

با رونق زراعت و درخت کاری، مردم از اطراف به آنجا کوچ کردند و فعالیت های اقتصادی رواج بیشتری یافت و نعمت های الهی روز به روز بیشتر شد. خداوند به قدری به آنها عنایت کرد که فقرا بدون زاد و توشه می توانستند سفر کنند. کافی بود هنگام مسافرت سببی بر روی سر بگذارند تا میوه های رسیده ای که از درختان جدا می شد، سبد آنها را پر کند.

ص: 81

خداوند به آنها دستور داد که در مقابل این همه نعمت و رزق و روزی فراوان و امکانات وسیع، شکرگزار باشند و از پروردگار آمرزنده و مهربان خود تشکر کنند؛ اما ثروتمندان آنها چنین نکردند، بلکه شروع به ناسپاسی کرده و گفتند: خدایا! چرا فقرا و نیازمندان همراه ما به سفر می روند؟ بین آبادی ها و محلات ما ثروتمندان و آنها جدایی بینداز! (1)

متأسفانه بخل و حسادت و انحصارطلبی، سبب طغیان و آلودگی آنها به گناه شد. چه اشکالی دارد که از نعمت هایی که شما استفاده می کنید دیگران هم استفاده کنند؟ این همه نعمت، که خداوند از روی لطف و کرمش به صورت مجانی در اختیارتان گذاشته، چرا دیگران استفاده نکنند؟ به هر حال همین ناسپاسی ها و کفران نعمت ها سبب نزول عذاب الهی شد. به ادامه آیات توجه بفرمایید:

(فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ)؛ «آنها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویرانگری را بر آنان فرستادیم و دو باغ (پر برکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ و درختان «شوره گز» و اندکی درختان سدر مبدل ساختیم». (2)

ص: 82

1- سوره سبأ (34)، آیه 19.

2- سوره سبأ (34)، آیه 16.

در مورد کیفیت منهدم شدن این سد، چیزی در آیات قرآن نیامده است، اما مطابق آنچه در تواریخ آمده، این مأموریت برعهده چند موش صحرائی گذاشته شد! (1) آنها به امر پروردگار در سد روزنه ای ایجاد کردند که آب در آن جاری شد.

هرچه آب بیشتر جریان پیدا کرد، روزنه بزرگ تر و وسیع تر شد تا آنجا که صدای شکستن سد و سرازیر شدن آب های ذخیره شده در پشت آن، همه را وحشت زده کرد. با جریان یافتن شدید سیلاب، تمام زراعت ها و درختان و باغ های پشت سد تبدیل به ویرانه شد و جز درختان اندکی که میوه تلخی داشت، چیزی باقی نماند، و لذا ساکنان آن منطقه مجبور به ترک آنجا شدند. پراکندگی و متلاشی شدن اهالی اطراف سد مأرب به قدری در میان عرب مشهور شد که تبدیل به یک ضرب المثل گشت. (2)

خداوند متعال سرگذشت این قوم حسودِ بخیلِ انحصارطلب را در سوره سبأ بیان کرده، تا تمام کسانی که آن را مطالعه می کنند درس عبرت بگیرند و بدانند عاقبت ناسپاسی و کفران نعمت و بخل و حسادت، از دست دادن نعمت های الهی و تار و مار شدن است. هدف از ذکر داستان فوق این است که هر کس در طول

ص: 83

1- تفسیر نمونه، ج 18، ص 81، ذیل آیه 16 سوره سبأ.

2- تفسیر نمونه، ج 18، ص 79، ذیل آیه 16 سوره سبأ.

تاریخ همان مسیر را بپیماید، همان نتیجه را گرفته و به همان مجازات مبتلا می شود.

مجازات به وسیله عامل حیات!

نکته جالب توجه این ماجرا این است که خداوند متعال برای مجازات این قوم ناسپاس و سرکش، لشکریان آسمان و زمین و فرشتگان قدرتمندش را با شمشیرهای آتشین بر آنها نازل نکرد، بلکه این مأموریت مهم را به چند موش صحرائی سپرد و درحقیقت با عامل حیات و زندگی آنها، یعنی آب، آنان را به شدت عذاب کرد.

در ادامه آیات فوق می خوانیم:

(ذَلِكَ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَافِرَ)؛ «این کیفر را به خاطر کفرانشان به آنها دادیم؛ و آیا ما کسی جز افراد کفران کننده را مجازات می کنیم؟» (1).

پیام این آیه شریفه این است که ناسپاسان، جز خشم و غضب الهی و محروم شدن از نعمت های او را انتظار نداشته باشند.

اکنون که به لطف و عنایت خداوند انقلابمان به ثمر نشسته و عزیز و آبرومند شده ایم و ما را به عنوان قدرت برتر منطقه

ص: 84

1- سوره سبأ (34)، آیه 17.

می شناسند. قدردان این نعمت الهی باشیم و از آن محافظت کنیم. اگر روزنه اختلاف و ناسپاسی و ناشکری در میان صفوف متحدهمان ایجاد شود ممکن است خداوند ناسپاسان را مجازات سختی کند. آیا قدردان نعمت امنیّت و ایمان و اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) هستیم؟

خلاصه این که تاریخ پیشینیان پندآموز خوبی است، به شرط این که اهل تفکر و تدبّر و مطالعه دقیق آن باشیم.

داستان عجیب عبدالملک!

شاعری است به نام صادق تفرشی، که چند صد سال قبل زندگی می کرد و داستانی از عبدالملک مروان را به شعر درآورده که مایه عبرت است. هنگامی که سربریده مصعب را برای او آوردند و او مست غرور پیروزی بود، شخصی از حاضران در آن مجلس خطاب به عبدالملک گفت: من چیز عجیبی در این دارالاماره دیده ام! گفت: چه چیز؟ گفت: روزی در همین مکان بودم که سر مبارک امام حسین (علیه السلام) را برای ابن زیاد آوردند. مدّتی نگذشت که در همین جا با چشمان خود دیدم که سر عبیدالله بن زیاد را جلوی مختار گذاشتند. پس از مدّتی در زیر همین سقف، سر مختار را جلوی مصعب بن زبیر مشاهده کردم و اکنون سر معصب را جلوی تو می بینیم. تا روزگار با تو چه کند؟

عبدالملک وقتی این مطلب را شنید به خود لرزید و دستور داد

دارالاماره را تخریب کرده و مقرّ حکومتش را به جای دیگری منتقل کنند. غافل از این که مشکل، دارالاماره نبود، بلکه افکار و اعمال او و امثال او بود. به هر حال شاعر مذکور داستان فوق را در قالب شعر ریخته است:

یک سره مردی ز عرب هوشمند *** گفت به عبدالملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه *** زیر همین قبه و این بارگاه

بودم و دیدم بر این زیاد *** آه چه دیدم که دو چشمم مباد

تازه سری چون سپر آسمان *** طلعت خورشید ز رویش نهان

بعد ز چندی سر آن خیره سر *** بد بر مختار به روی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد *** دستخوش او سر مختار شد

این سر مصعب به تقاضای کار *** تا چه کند با تو دگر روزگار(1)

ص: 86

اگر غیر از واعظ تاریخ، واعظ دیگری نبود، برای عبرت بشر کافی بود. در عصر و زمان ما سرنوشت صدام حسین برای عبرت همه کفایت می‌کند؛ که از اوج قدرت به حضيض ذلت رسید. یکی از سیاستمداران که به ملاقات صدام رفته بود، از او خواست اعضای سازمان منافقین خلق را، که در عراق فعالیت می‌کردند، تحویل ایران دهد.

صدام گفت: من حاضرم سر بریده رئیس آنها را در اختیار شما بگذارم. شما در مقابل برای من چه می‌کنید؟!

اما همه دیدند که سرانجام این مرد قلدر و دیکتاتور به کجا رسید و با چه خواری و ذلّتی دستگیر و اعدام شد.

نتیجه این که تاریخ، واعظ دیگری است که در مسیر پرورش اخلاق می‌توان از آن استفاده‌های فراوانی کرد و باید سرگذشت گذشتگان را بررسی نمود و از این واعظان خاموش عبرت گرفت.

واعظ پنجم: مرگ عزیزان

اشاره

دوستان، آشنایان، اقوام و خویشان و بستگان، همسایه‌ها، همکاران، هم‌کلاسی‌ها و در یک کلام، عزیزانی که از دست ما می‌روند واعظان خاموشی هستند که موعظه‌های مهمی دارند.

حضرت علی (علیه السلام) در این زمینه بیان جالبی دارد. در بخشی از خطبه 188 نهج البلاغه چنین می‌فرماید:

ص: 87

«فَكَفَىٰ وَاِعْظَا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ؛ آن مردگانی که با چشم خود دیده‌اید برای عبرت و اندرز شما کفایت می‌کند». آری، عزیزانی که از دست می‌دهیم و جنازه آنان را با دستان خود غسل داده و کفن کرده و تشییع نموده و به خاک می‌سپاریم به ما پند و اندرز می‌دهند.

حضرت در ادامه چند نکته در مورد این واعظ خاموش، که در عین سکوتش می‌تواند خفتگان را بیدار کند، بیان کرده است؛ می‌فرماید:

1. «حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَأُنزِلُوا فِيهَا غَيْرِنَازِلِينَ؛ آنها را به گورستان حمل کردند، اما نه این که خود بر مرکبی سوار شده باشند، و در میان قبر قرار دادند، اما بدون این که خود بتوانند در آن فرود آیند!».

آنها نمی‌خواستند به این سفر بروند؛ ولی بدون اختیار آنها را بردند، همان گونه که ورودشان به خانه قبر نیز به اختیار آنها نبود و دیگران این مسکن را برایشان انتخاب کردند.

2. «فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا، وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا؛ (مرگ چنان بین ما و آنها فاصله انداخت که) گویی در دنیا زندگی نمی‌کردند و جهان آخرت همواره مأوی و مسکن آنها بوده است».

حقیقتاً مردگان فراموش می‌شوند. مدتی به یاد آنها هستیم (یک هفته، چهل روز، شش ماه، یک سال) اما در نهایت از خاطره‌ها می‌روند. آنها تلاش‌های زیاد و آبادانی‌های فراوانی در دنیا کردند، اما

به گونه ای به فراموشی سپرده می شوند که گویا اهل این دنیا نبوده اند. این بیگانگی آنها از دنیا و فراموش شدنشان دومین نکته ای است که حضرت علی (علیه السلام) به عنوان پند مردگان بیان کرده است.

3. «أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِنُونَ، وَأَوْطَنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ؛ آنها از جایی که وطنشان بود (دنیا) وحشت نمودند و جایی را که از آن وحشت داشتند وطن همیشگی انتخاب کردند!».

وطنشان دنیا بود، اما ناگهان از این وطن وحشت می کنند، چون وقتی از دست می روند ماندشان در دنیا وحشتناک است. بدن رو به سوی پوسیدگی رفته، متعفن و متلاشی می شود. اگر توان سخن گفتن داشتند خودشان هم می گفتند ما را زودتر دفن کنید.

بعضی از افراد، هنگام عبور از کنار قبرستان، روی خود را برمی گردانند، یا زمانی که سخن از مرگ به میان می آید با تعییراتی همچون «هفت کوه در میان» و «چشم شیطان کور و گوش شیطان کر» و مانند آن، از این سخنان می گریزند و به این شکل وحشت خود را از مرگ نشان می دهند؛ اما پس از مرگ به آنچه که وحشت داشتند انس می گیرند.

4. «وَأَسْتَعْلُوا بِمَا فَارَقُوا، وَأَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ انْتَقَلُوا؛ به چیزهایی خود را مشغول ساختند که بالاخره از آنها جدا شدند، اما آنچه را که می بایست سرانجام به آن برسند ضایع ساختند».

اینها در دنیا که بودند اشتغال به چیزی داشتند که باید از آن عبور

می کردند و به چیزی بی توجه بودند که باید مورد توجه قرار می دادند. این جمله به دنیاپرستی دنیاپرستان و غفلت از جهان آخرت اشاره می کند.

5. «لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالَ، وَلَا فِي حَسَنٍ يَسَّ تَطْيَعُونَ از دیادا؛ نه قدرت دارند از اعمال زشتی که انجام داده اند برکنار شوند و نه می توانند کار نیکی بر نیکی های خود بیفزایند» (1).

بسته شدن پرونده اعمال، حقیقتاً حسرت مهمی محسوب می شود. آنجا دیگر نه جای توبه و امکان جبران هست و نه می توان گناهی از گناهان و خطایی از خطاها را کم کرد و نه امکان اضافه کردن حسنه ای بر حسنات وجود دارد.

پرونده های بسته نشدنی!

طبق برخی از روایات، پرونده اعمال بعضی از مردم پس از مرگ هم باز است و به گناهان یا حسناتشان افزوده می شود. به چند نمونه آن توجه فرمایید:

الف) در روایتی از وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود:

«إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ

ص: 90

يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَآدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ؛ هنگامی که انسان از دنیا می رود، پرونده اعمالش بسته می شود (و ثوابی به ثواب هایش اضافه نمی گردد) مگر در مورد سه گروه: کسانی که کار خیر ماندگاری انجام داده اند، یا علم و دانش سودمندی از خود به یادگار گذاشته اند، یا فرزند صالحی از آنها باقی مانده که برایشان دعا می کند» (1).

کسی که صدقه جاریه ای از خود به جا گذاشته، از جمله این که بیمارستان، یا درمانگاه، یا مسجد، یا حسینیه، یا پل، یا جاده ای ساخته، یا درختی کاشته، یا کتابی نوشته، یا شاگردانی تعلیم نموده که به حال جامعه مفید هستند، یا فرزندان صالح و شایسته ای تربیت نموده که برای او دعا کرده و هنگامی که مردم آنها را می بینند برای پدر و مادرش طلب رحمت و مغفرت می کنند، یا کار خیر ماندگار دیگری کرده، پرونده اعمال چنین انسان هایی پس از مرگ هم بسته نخواهد شد.

ب) در روایت دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَمِثْلُ أَجْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهُ وَمِثْلُ وِزْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ وِزْرِهِمْ شَيْئاً؛ هر کس

ص: 91

سنت نیک و خوبی را پایه گذاری کند و پس از او مردم به آن عمل کنند خداوند اجر آن کار، و معادل اجر کسانی را که به آن سنت عمل کرده اند به او می دهد، بدون این که چیزی از اجر عاملان به آن کاسته شود، و هر کس سنت زشت و ناپسندی را پایه گذاری کند و پس از او مورد عمل مردم قرار گیرد گنهکار است و گناه تمام کسانی که به آن سنت عمل کرده اند در نامه اعمالش نوشته می شود، بدون این که از گناه عاملان به آن چیزی کم شود» (1).

خلاصه این که طبق روایات فوق و روایات مشابه، (2) پرونده اعمال گروهی از انسان ها حتی پس از مرگ باز خواهد بود. اکنون این سؤال پیش می آید که این روایات با کلام حضرت علی (علیه السلام) که فرمود: پس از مرگ قادر به کم کردن گناهان و اضافه کردن ثواب ها نخواهد بود، چگونه سازگاری دارد؟

جواب: منظور حضرت علی (علیه السلام) این است که پس از مرگ، انسان نمی تواند عملی انجام دهد که سبب کاستن از گناهانش شود یا به خاطر آن عمل، حسنه ای بر حسناتش اضافه گردد، و آنچه در دو روایت مذکور آمده، نتیجه اعمالی است که انسان در زمان حیاتش انجام داده است. بنابراین، تعارضی بین روایات مذکور و کلام ارزشمند مولای متقیان (علیه السلام) وجود ندارد.

ص: 92

1- میزان الحکمة، ج 4، ص 316، ح 9113.

2- بحار الانوار، ج 71، ص 257، باب 73.

مرگ در نظر انسان های باایمان و معتقد به معاد و قیامت، امر وحشتناکی نیست. امام سجاد (علیه السلام) در پاسخ کسی که از حقیقت مرگ پرسیده بود، مرگ را چنین تفسیر کرد:

«الْمَوْتُ لِلْمُؤْمِنِ كَنَزْعِ ثِيَابٍ وَسِدْحَةِ قُمَّلَةٍ، وَفَكِّ قَيْوُدٍ وَأَغْلَالٍ ثَقِيلَةٍ، وَالاستبدالِ بِإَفْخَرِ الثِّيَابِ وَأَطْيَبِهَا رَوَائِحٍ... وَ لِلْكَافِرِ كَخَلْعِ ثِيَابٍ فَاحِرَةٍ وَالتَّقَلُّ عَنْ مَنَازِلِ أُنَيْسَةٍ وَالاستبدالِ بِأَوْسَخِ الثِّيَابِ؛ مرگ برای انسان باایمان مثل بیرون آوردن لباس کثیف چرکین دارای حشرات موزی و باز کردن غل و زنجیرهای سنگین، و پوشیدن پاکیزه ترین لباس و معطرترین و خوشبوترین آنهاست و برای انسان های غیر مؤمن شبیه درآوردن لباس های ارزشمند و فاخر و انتقال از مسکن مانوس و مورد علاقه، و پوشیدن بدترین و کثیف ترین لباس هاست!». (1)

بنابراین، انسان مؤمن نه تنها از مرگ وحشت نمی کند، بلکه به استقبالش می رود، و لذا حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «وَاللَّهِ لَا بِنُ أَيُّطَالِبِ أَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِئَدَى أُمِّهِ!؛ به خدای یکتا قسم! علاقه پسر ابوطالب به مرگ، از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است!». (2)

ص: 93

1- نور الثقلین، ج 5، ص 380، ح 10.

2- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 1، ص 82، خطبه 5.

پستان مادر برای فرزند شیرخوار، هم غذاست هم دارو و هم نوشیدنی. اگر در اختیارش قرار گیرد گویا تمام دنیا را به او داده اند و اگر گرفته شود گویی همه دنیا را از او گرفته اند. بنابراین، شیر مادر همه چیز نوزاد و تمام دنیای اوست. مرگ و شهادت برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) از تمام دنیا مانوس تر است.

در آیات 60 و 61 سوره واقعه در مورد مرگ چنین آمده است:

(نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْرِ بُوْقِينِ * عَلٰی اَنْ يُبَدَّلَ اَمْثَالَكُمْ وَ نُشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ)؛ «ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد. تا شما را به صورت دیگری تبدیل کرده و در جهانی که نمی دانید آفرینشی (تازه) بخشیم!».

بنابراین، از نظر قرآن مجید نیز مرگ یک تغییر شکل و ورود به دنیای جدیدی است.

نعمت مرگ!

در عصر یکی از پیامبران پیشین، مردم از خدا خواستند که کسی از آنها نگیرد. این خواسته به اجابت رسید و جمعیت آن ها روزبه روز بیشتر و بیشتر شد تا اینکه در هر خانه ای نبیره ها و نتیجه ها و نوه ها و پدرها و پدربزرگ ها و اجداد همه با هم زندگی می کردند و بسیاری از مردم، تنها وقت رسیدگی به اجداد و فرزندان خود را داشتند و به کارهای دیگر نمی رسیدند و زندگی شان فلج

شد، لذا از پیشگاه خداوند خواستند که زندگی شان به شکل عادی بازگردد و قانون مرگ همچون سایر مردم در مورد آنها اجرا شود. (1)

وعظ واعظ خاموش!

همان گونه که گذشت، از دیدگاه موحّدان و کسانی که عمل صالح دارند مرگ چیز وحشتناکی نیست، بلکه واعظ ارزنده ای محسوب می شود؛ هرچند ساکت و خاموش است.

چه بسا جنازه ای که بر دوش گرفته و آن را به سمت خانه ابدی می بریم جوان تر و سالم تر از ما بوده و اکنون بر سر دستان ما تشییع می شود. لازم نیست کسانی که می میرند و مایه عبرت دیگران می شوند مسن تر و ناسالم تر از ما باشند؛ به ویژه در عصر و زمان ما که با این همه حوادث غیر منتظره و بیماری های فراوان، این مسأله عادی شده است. آیا این بدن های خاموش واعظ نیستند؟! آیا این جنازه ها با زبان بی زبانی نمی گویند: «ما جلورفتیم و شما هم پشت سر ما خواهید آمد، پس مراقب اعمال و رفتارتان باشید»؟! آیا برای چنین زندگانی ای که هیچ اعتباری ندارد و پایانش برای هیچ کس معلوم نیست و احدی نمی داند که در کدام سرزمین جان خواهد داد، این قدر حرص و جوش زدن و از هر طریقی و به هر شکلی به جمع آوری مال دنیا پرداختن، سزاوار است؟

ص: 95

در قرآن مجید تنها داستان مرگ یک پیامبر بیان شده و آن حضرت سلیمان (علیه السلام) است. پیامبری که بر جنّ و انس حکومت می کرد و نیروی عظیم باد در اختیارش بود و به راحتی به هر نقطه ای که می خواست سفر می کرد. قرآن مجید می گوید: برای پذیرایی از میهمانانش دیگ های بسیار بزرگی (1) در زمین نصب کرده بود که به دلیل بزرگی قابل حمل و نقل نبود. نردبان های بزرگی داخل آن ها گذاشته بودند که افراد برای شستشوی آن ها به داخل شان بروند! خلاصه این که حکومت و سلطنتی بی نظیر داشت. اما داستان مرگ این پیامبر پر قدرت عبرت آموز است. قرآن مجید در این زمینه می فرماید: (فَلَمَّا قَضَىٰ بَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ)؛ «(با این همه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، آنها را از مرگ وی آگاه نساخت مگر جنبنده زمین [= موریانه] را در حالی که عصای او را می خورد (تا عصا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد) هنگامی که بر زمین افتاد جَنّیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی ماندند» (2).

آری، هنگامی که فرشته مرگ به سراغ حضرت سلیمان (علیه السلام) رفت،

ص: 96

1- سوره سبأ (34)، آیه 13.

2- سوره سبأ (34)، آیه 14.

حتی اجازه نشستن به وی نداد و ایستاده جانش را ستاند و در یک لحظه همه چیز تمام شد. اما به خواست خدا این جسد بی جان با تکیه بر عصا سرپا ایستاده بود. موریانه شروع به خوردن عصا کرد، ناگهان عصا شکست و جسد سلیمان (علیه السلام) بر زمین افتاد و اینجا بود که همه از مرگ آن حضرت مطلع شدند.

آیا فرو ریختن آن حکومت با عظمت توسط یک موریانه عبرت نیست؟ آیا بیان قصه مرگ حضرت سلیمان (علیه السلام) با آن سلطنت خیره کننده اش از میان صد و بیست و چهار هزار پیامبر، موعظه و پند و اندرز نیست؟

شما به هر کجا که برسی به عشری از ائمه حکومت سلیمان (علیه السلام) نمی رسی، که عاقبت آن هم مرگ است، پس این همه حرص و جوش برای دنیا چرا؟

مرگ فقط برای همسایه نیست!

همان گونه که حضرت علی (علیه السلام) فرموده است، مرگ بهترین واعظ است به شرط این که در مورد آن بیندیشیم و از سرگذشت مردگان عبرت بگیریم.

بعضی از غافلان در مجالس فاتحه شوخی کرده و می خندند. خیال می کنند این سرنوشت فقط برای دیگران رقم می خورد و در انتظار آنها نخواهد بود. حضرت علی (علیه السلام) در تشییع جنازه یکی از

مسلمانان به بعضی از این گونه افراد برخورد کرد و خطاب به آنها فرمود:

«كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ، وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَالِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ! نُبَوِّئُهُمْ أَجْدَانَهُمْ، وَنَأْكُلُ تُرَائِهِمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ! ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ، وَرُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ!؛ گویا مرگ در این دنیا بر غیر ما نوشته شده و حق بر غیر ما واجب گشته و گویا این مردگانی که می بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می گردند. آنها را در قبرشان می گذاریم و میراث آنها را می خوریم، گویا پس از آنها جاودانه خواهیم ماند. ما هر واعظ و اندرزدهنده ای را فراموش کرده ایم و هدف مصائب سنگین و آفاتی که هر اصل و فرع را نابود می کند قرار گرفته ایم»⁽¹⁾.

برخی از صحنه های عبرت آموز را مکرر می بینیم، اما عبرت نمی گیریم. از خداوند می خواهیم که توفیق عبرت از این واعظ را عنایت فرماید!

چگونه غصه ها را از بین ببریم؟

به ما گفته اند: اگر غم و غصه هایتان زیاد شد سری به قبرستان

ص: 98

1- نهج البلاغه، ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 3، ص 266، حکمت 122.

بزیند، تا غم ها زایل شود،(1) چون غالباً غم و غصّه ها مربوط به دنیا و مسائل مادی است؛ اما وقتی که به قول شاعر:

هر که باشی وز هر جا برسی *** آخرین منزل هستی این است(2)

باور کنیم که سرانجام باید دنیا و تمام متعلقات آن را رها کرد و دست خالی به جهان آخرت رفت، غم و غصّه ها پایان می پذیرد. خلاصه این که پنجمین واعظ مرگ است و جنازه های خاموش و استخوان های پوسیده اموات و قبرهای ساکت و بی صدا، سراسر پند و اندرز و موعظه اند.

واعظ ششم: واعظ درون

اشاره

خداوند متعال در درون وجود هر انسانی واعظی قرار داده که اگر کار نیک و شایسته ای کند او را تشویق کرده و چنانچه دست به کار زشتی بزند او را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد. این واعظ درونی همانی چیزی است که از آن به «وجدان اخلاقی» تعبیر می شود و خداوند متعال نام آن را نفس لوامه گذاشته است؛ آنجا که می فرماید: (لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ)؛ «سوگند به روز قیامت، و سوگند به نفس ملامتگر (و وجدان بیدار، که رستاخیز حق است!)».(3)

ص: 99

1- میزان الحکمة، ج 8، ص 222، ح 19246.

2- دیوان پروین اعتصامی، ص 416 (آخرین صفحه).

3- سوره قیامت (75)، آیات 1 و 2.

این وجدان بیدار و روح ملامتگر آن قدر مهم است که خداوند به آن سوگند یاد کرده است. هنگامی که کار زشتی صورت می گیرد نفس لَوّامه، یا همان واعظ درون، شروع به سرزنش انسان کرده، او را عذاب می دهد و ناراحت می کند، تا آنجا که شخص گناهکار وادار به اعتراف می شود. قاتلانی بودند که به چنگ قانون نیفتاده و به سزای اعمالشان نرسیدند. اما سال ها پس از ارتکاب جرم، خود را معرفی کردند تا مجازات شوند. هنگامی که از آنها پرسیده شد: چرا خود را معرفی کردید؟ گفتند: عذاب وجدان ما را رها نکرد، شب خواب راحت نداشتیم، از درون پی در پی مورد شکنجه وجدان و شلاق های نفس لَوّامه بودیم!

عذاب وجدان گاهی صاحبش را آن قدر ملامت می کند که سلامتی اش را گرفته و او را راهی بیمارستان روانی می کند! و گاهی آن قدر شدید است که مجرم برای رهایی از آن دست به خودکشی می زند.

خلبان هواپیمایی که دو شهر هیروشیما و ناکازاکی ژاپن را بمباران شیمیایی کرد و حدود 150 هزار کشته و به همین مقدار مجروح و مصدوم بر جای گذاشت، و این دو شهر را تبدیل به ویرانه کرد، از عذاب وجدان در امان نماند. پس از این جنایت بی سابقه، همواره مورد شکنجه وجدان قرار داشت تا در نهایت،

سلامتی و آرامشش را از دست داد و دست به خودکشی زد! (1) واعظ درون حقیقتی است که نباید آن را فراموش کرد.

دادگاه عجیب وجدان

خداوند متعال در آیات اول و دوم سوره قیامت - که متن و ترجمه اش گذشت - ابتدا به روز قیامت قسم خورده، سپس به نفس لَوَّامِه؛ (2) یعنی وجدان بیدار، قیامت کوچکی است در کنار آن قیامت عظیم و بزرگ.

هنگامی که محاکمه ای در دنیا صورت می گیرد قاضی، مدّعی، مدّعی علیه، شهود، وکیل مدافع، افراد مختلفی هستند؛ اما در دادگاه الهی در جهان آخرت همه اینها یکی است، و لذا خداوند متعال پس از دادن نامه اعمال انسان، خطاب به وی می فرماید:

(اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا)؛ «نامه (اعمال) خود را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابرس خویش باشی». (3)

آری، در دادگاه الهی هر کس به حساب خود می رسد، نه نیازی به قاضی است که بتوان با رشوه او را خرید، نه شاهدی مطالبه

ص: 101

1- روایت ها و حکایت ها، ص 202.

2- «لا» در دو آیه مذکور زایده، و به معنای تأکید است، یعنی خداوند به «روز قیامت» و «نفس لَوَّامِه» سوگند مؤکد خورده است.

3- سوره اسراء (17)، آیه 14.

می شود که شهادت دروغین بدهد، و نه وکیل مدافع مورد نیاز است، چون ابهامی وجود ندارد و همه چیز روشن و آشکار است. با وجود تجسّم اعمال، همه ابهامات از بین می رود. وقتی که خداوند قادر متعال اعمالی را که انسان ها در دنیا انجام داده اند با تمام جزئیات منعکس و مجسم کند، دیگر نیازی به قاضی و شاهد و وکیل مدافع نخواهد بود و انسان خود، حسابرس خویش خواهد بود.

وجدان انسان هم همین گونه است، وجدان بیدار، خود شاکی و خود قاضی و خود شاهد خواهد بود و نیازی به وکیل مدافع ندارد و با رشوه هم نمی توان او را فریب داد.

فراز و فرود وجدان

خداوند متعال نیروی ارزشمندی به نام نفس لّوامه در وجود انسان آفریده است که اگر به توصیه ها و هشدارهای او گوش دهد روزه روز قوی تر شده و مراحل کمال را طی می کند، تا آنجا که در صورت تداوم، به مقام نفس مطمئنّه رسیده و مخاطب این خطاب الهی می شود که فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَاَدْخُلِي جَنَّتِي)؛ «تو ای نفس مطمئن! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تواز او

خشنودی و هم او از تو خشنود است. پس در سلک بندگان (خالص) من در آی و در بهشتم وارد شوا». (1)

اما اگر به هشدارها و ملامت های وجدان گوش ندهد روزبه روز ضعیف تر می شود، تا آنجا که در صورت تداوم، وجدانش خواهد مرد و او شخص بی وجدانی می شود. انسان های بی وجدانی همچون داعشی ها که اثری از وجدان الهی در وجودشان نیست، یا امثال ابن زیادها و حجاج ها که دست به هر کاری می زدند، چون به نصیحت های واعظ درون گوش نداده و در مقام توبه و جبران برنیامدند، دیگر واعظی نماند که آنها را نصیحت کند. وای بر انسانی که وجدانش بمیرد، که مشمول آیه زیر می شود:

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ)؛ «به یقین، گروه زیادی از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل ها [عقل ها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوش هایی که با آن نمی شنوند، اینها همچون چهارپایان اند؛ بلکه گمراه تر! اینان همان غافلان اند (چون امکان هدایت دارند، ولی بهره نمی گیرند)». (2)

ص: 103

1- سوره فجر (89)، آیات 27-30.

2- سوره اعراف (7)، آیه 179.

چنین کسانی در ظاهر انسان اند؛ اما نشانه ای از انسانیت ندارند! به ظاهر چشمانشان سالم است؛ ولی واقعیات را نمی بینند! گوش و وسیله شنوایی دارند؛ اما حقایق را نمی شنوند! صاحبان این اوصاف، مانند چهارپایان، بلکه گمراه تر از آنها هستند!

سؤال: چرا چنین انسان هایی از حیوانات گمراه ترند؟

جواب: دلیل آن روشن است، چهارپایان استعداد ترقی و رسیدن به مقام مطمئن را ندارند؛ ولی انسان دارای این استعداد هست و به قول شاعر:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند *** بنگر که تا چه حدّ است مقام آدمیت (1)

بنابراین چون حیوانات چنین استعدادی ندارند و انسان ها دارند، اگر از آن استفاده نکنند، پست تر از حیوانات خواهند شد.

در عصر و زمان خود کسانی را می بینیم که وجدانشان مرده است. سران کشورهای ظالم و ستمگر از این قبیل اند. کسانی که می گویند: «برای ما مهم نیست تمام مردم یک شهر با گاز سمی و سلاح های کشتار جمعی بمیرند؛ بلکه کسب درآمد بیشتر و دلارهای فراوان تر مهم است!».

چنین انسان هایی هیچ منطق و وجدانی ندارند و واعظ درونشان

ص: 104

1- مواظ سعدی، ص 122، غزل 16.

مرده است. چنین افرادی حرف حساب نمی فهمند و همچون چهارپایان، بلکه پست تر و گمراه تر از آنها هستند.

واعظ درون در آیات قرآن

اشاره

قرآن مجید در چند مورد به نفس لوامه و واعظ درون اشاره کرده است؛ به دو مورد آن توجه بفرمایید:

1. داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و زلیخا

پس از آن که زلیخا نقشه های متعددی برای رسیدن به هدفش کشید و شکست خورد و مشکلات زیادی برای حضرت یوسف (علیه السلام) ایجاد کرد و صدمات فراوانی به آن حضرت زد، بالاخره زنان همراه با او به پاکی یوسف پیامبر (علیه السلام) شهادت دادند و زلیخا هم زبان به اعتراف گشود. به آیات 51 تا 53 سوره یوسف توجه بفرمایید:

(قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْأَنْ حَصَّ حَصَّ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ * وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ «(پادشاه، آن زنان را طلبید و) گفت: «هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود؟» گفتند:

«منزه است خدا، ما هیچ (خطا و) عیبی در او نیافتیم!» (در این هنگام) همسر عزیز گفت: «الان حق آشکار شد، من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم و او از راست گویان است. این سخن را به خاطر این گفتم تا بدانند من در غیاب، به او [= یوسف] خیانت نکردم و خداوند مکر خائن را هدایت نمی کند. من خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند. پروردگارم آمرزنده و مهربان است».

برخی از مفسران جمله «و ما ابری نفسی...» را به حضرت یوسف (علیه السلام) نسبت داده اند؛ (1) در حالی که قرینه وجود دارد که مربوط به آن حضرت نیست، بلکه کلام زلیخاست. گویا زلیخا می گوید:

من آن زمان گرفتار نفس اماره بودم، اما اکنون گوش به ملامت های نفس لوامه داده و براثر حوادث مختلف وجدانم بیدار شده است و به وعظ واعظ درونم گوش داده و لب به اعتراف گشوده ام. این که من زن عزیز مصرم اشکالی ندارد و اگر عواقبی داشته باشد می پذیرم، اما وجدانم آرام می گیرد و از شکنجه های آن رها می شوم.

2. داستان حضرت ابرهیم (علیه السلام) و بت پرستان

روز عید که همه بت پرستان به خارج شهر رفته بودند و حضرت

ص: 106

ابراهیم (علیه السلام) تنها در شهر مانده بود، فرصت را مناسب دید و وارد بت خانه شد و تمام بت ها جز بت بزرگ را شکست. سپس تبر را بر گردن بت بزرگ آویخت تا شاید بت پرستان را از خواب غفلت بیدار کند. مردم به شهر بازگشتند و به سراغ بت ها رفتند و بت خانه را ویرانه یافتند و با خود گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده و به آنها ظلم روا داشته است؟

گفتند: جوانی به نام ابراهیم هست که همواره بت ها را تهدید می کرد، حتماً کار او بوده است.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) را حاضر کرده و شروع به محاکمه او کردند. آن حضرت در جواب فرمود: «مگر نمی بینید تبر در دست بت بزرگ است؟ حتماً از دست آنها عصبانی شده و با تبر همه آنها را درهم شکسته است! اگر قادر به سخن گفتن هستید، از خود آن ها بپرسید!» در اینجا بود که وجدان بت پرستان بیدار شد. خداوند در مورد این لحظه و عکس العمل آنها چنین می فرماید: (فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ)؛ «آنها به (وجدان) خویش بازگشتند و (به خود) گفتند: «حقاً که شما ستمکارید!». (1)

واعظ درونشان بیدار شده و شروع به ملامت آنها کرد: «بت هایی که قادر به مراقبت و دفاع از خود نیستند، چگونه می خواهند از شما حفاظت کرده و مشکلاتتان را برطرف نموده و خواسته هایتان را

ص: 107

اجابت کنند؟» اما افسوس که این بیداری وجدان کوتاه مدّت و موقت بود. به آیه بعد توجه کنید:

(ثُمَّ نَكِسُوا عَلَيَّ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ)؛ «سپس بر سرهایشان واژگونه شدند (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند: تو می دانی که اینها سخن نمی گویند)». (1)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) که گویا منتظر چنین اقراى از آنها بود در جواب فرمود: «چرا بت هایی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارند و نه می توانند زیانی به شما برسانند. اف بر شما و بر این بت هایی که می پرستید! آیا در مورد اعتقاداتتان نمی اندیشید؟». (2)

نتیجه این که ششمین واعظ، واعظ درون است، که باید سعی کنیم زنده بماند، چراکه تا وقتی زنده باشد در مسیر صحیح گام خواهیم برداشت و روزبه روز مراحل بالاتری از کمال را طی خواهیم کرد، تا آنجا که به مقام نفس مطمئنّه خواهیم رسید و وارد بهشت خاصّ و ویژه خواهیم شد. وای به روزی که بر اثر گناه و معصیت زیاد، این واعظ بمیرد و انسان، بی وجدان شود، که دیگر راه نجاتی نیست.

ص: 108

1- سوره انبیاء (21)، آیه 65.

2- سوره انبیاء (21)، آیه 66 و 67.

این که توصیه شده پس از ارتکاب گناه به سرعت توبه کنید(1)

برای این است که نفس لَوّامه ضعیف نشود. با توبه از گناهان و عبادت و بندگی، وجدان تقویت می شود. بنابراین، دعا کنید و توسّل بجوید و از خداوند بخواهید که این وجدان اخلاقی همواره بیدار باشد و روزبه روز ترقی کند و تا آخر عمر از فعالیت بازنايستند که سبب نجات انسان خواهد شد.

خدایا! گوش شنوایی برای شنیدن وعظ و اعظ درون به ما عنایت فرما!

آخرین واعظ از واعظان هفت گانه، جهان هستی است. به یک معنا همه عالم واعظ محسوب می شود و چیزی در عالم نیست که به ما وعظ و پند و اندرز ندهد.

قاعده لطف

ممکن است کسی بپرسد: چرا خداوند متعال این همه واعظ برای بشر قرار داده؟ آیا این کار بر خداوند لازم بوده است؟

در پاسخ می گوئیم: واعظان هفت گانه مقتضای قاعده لطف است.

توضیح: از آنجا که خداوند انسان را برای سعادت و بندگی

ص: 109

آفریده، باید عوامل و اسبابش را هم فراهم کند؛ پیامبرانی بفرستد، کتاب های آسمانی نازل کند، دستور به تهذیب اخلاق دهد و واعظانی را مأمور و عظم بشر کند تا بشر به مقصد نهایی برسد. متکلمین و دانشمندان عقاید، قاعده لطف را در چهار جمله به شرح زیر تعریف کرده اند:

«اللطف هو ما يكون المكلف معه اقرب الى فعل الطاعة، وابتعد من فعل المعصية، ولم يكن له حظ في التمكن، ولم يبلغ حد الاجاء؛ آنچه که انسان را به اطاعت خداوند نزدیک، و از معصیت و نافرمانی اش دور کند و جنبه مقدّماتی داشته (و خود تکلیف نباشد) و ما را مجبور به انجام کاری نکند، قاعده لطف است»⁽¹⁾.

این لطف بر خداوند متعال مطابق حکمتش لازم است.

برای روشن تر شدن این بحث به یک مثال توجه فرمایید:

اگر بخواهید میهمان عزیزی را دعوت کنید و بدانید بدون دعوت کتبی خواسته شما را اجابت نمی کند، چنانچه قصد جدی و تصمیم قطعی برای این کار داشته باشید، حتماً به صورت کتبی او را دعوت خواهید کرد. حال اگر بدانید این میهمان عزیز علاوه بر دعوت نامه مکتوب، باید پیک مخصوص هم به سراغ او برود، چنانچه در کارتتان مصمم باشید پیک هم خواهید فرستاد؛ چون

ص: 110

1- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 106.

خودداری از دعوت کتبی و ارسال پیک مخصوص، نقض غرض محسوب می شود و برخلاف حکمت است. خداوندی هم که ما را برای اطاعت و سعادت و بندگی و تهذیب اخلاق آفریده، باید مقدماتش را فراهم کند. آمدن پیامبران و امامان: و نازل کردن کتاب های آسمانی مستند به قاعده لطف است.

هنگامی که گفته می شود: «أَتَمَّا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»⁽¹⁾ خداوند باید واعظانی قرار دهد که ما را به سوی فضایل اخلاقی سوق داده و از رذایل اخلاقی دور کند. بنابراین، وجود این همه واعظ نباید سبب تعجب و سؤال شود، که اینها همه به مقتضای قاعده لطف است و لزوم آن در علم کلام به اثبات رسیده است.⁽²⁾

واعظ درون در کلام امیرالمؤمنین و امام باقر (علیهما السلام)

حضرت علی (علیه السلام) در مورد اهمیت فوق العاده واعظ درون فرمودند: «أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ؛ آگاه باشید! کسی که واعظ درونی نداشته باشد خداوند او را (در مقابل وسوسه های شیطان، وسوسه های نفس، مشاغل دنیا و آخرت) حفظ نمی کند».⁽³⁾

ص: 111

1- کنز العمال، ج 3، ص 16، ح 5217.

2- پیام امام، ج 4، ص 161 و 162.

3- میزان الحکمه، ج 9، ص 462، ح 22158.

امام باقر (علیه السلام) در مورد جایگاه والای واعظ درون چنین فرمودند: «مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظًا، فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُ شَيْئًا؛ کسی که خداوند متعال واعظی از درون برایش قرار نداده باشد، موعظه ها و اندرزهای مردم فایده ای برایش ندارد».⁽¹⁾

یعنی واعظ اصلی واعظ درون است، اگر نباشد، آیات قرآن، سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) و درس های عبرت تاریخ گذشتگان و مرگ عزیزان، اثری در او نخواهد گذاشت. بنابراین، اگر طالب اثربخشی بقیه موعظ هستید و حفاظت الهی را می خواهید، به تقویت واعظ درون خود پردازید.

واعظ هفتم در کلام معصومین (علیهم السلام)

اشاره

این که همه عالم هستی واعظ انسان است در روایات مختلفی منعکس شده، که به سه نمونه آن قناعت می کنیم:

1. حضرت علی (علیه السلام) در روایتی فرمودند: «إِنَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ عِبْرَةً لِدَوَى اللَّبِّ وَ الْاِعْتِبَارِ؛ در هر چیزی برای انسان های عاقل و فهمیده موعظه و عبرت است».⁽²⁾

2. در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: «لِلْكَيْسِ فِي كُلِّ

ص: 112

1- میزان الحکمه، ج 9، ص 462، ح 22160.

2- غرر الحکم، ج 1، ص 222، ح 84.

شَيءٍ اِتِّعَازًا؛ برای انسان باهوش و فهمیده و باکیاست، در همه چیز موعظه است».(1)

3. طبق نقلی هارون الرشید نامه ای به امام کاظم (علیه السلام) نوشت و از آن حضرت درخواست موعظه کرد. علت این درخواست، یا مسائل سیاسی بود، یا این که ظالمان هم گاهی وجدانشان به طور موقت بیدار می شود و طالب حقیقت می شوند.

به هر حال، به امام (علیه السلام) عرض کرد: «ما را موعظه کن، موعظه ای مختصر و کوتاه!» امام کاظم (علیه السلام) موعظه ای کرد که مختصرتر از آن ممکن نبود و در عین حال مفهوم و مضمون بسیار والا و بلندی داشت؛ فرمود:

«ما مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هر چیزی که چشمت آن را می بیند موعظه است».(2)

حقیقتاً همه چیز موعظه است؛ آسمان، زمین، قطره های باران، برگ های درختان و دیگر موجودات، همه و همه پند و اندرزند.

چگونه جهان هستی موعظه است؟

اشاره

برای روشن شدن پاسخ سؤال فوق به چند نمونه توجه فرمایید:

ص: 113

1- میزان الحکمة، ج 9، ص 430، ح 21985.

2- بحار الانوار، ج 71، ص 324، ح 14.

1. وعظ کهنسالی

پیرمرد قدخمیده ای را می بینید که به سمت خانه اش در حرکت است. مسیر کوتاه خانه را به سختی طی کرده و چندین بار مجبور به نشستن و استراحت و تجدید قوا می شود. این فرد کهنسال همیشه این طور نبوده، بلکه روزی جوانی پر نشاط و پر قدرت بوده که مسیر فوق را در مدت بسیار کوتاهی طی می کرده؛ اما اکنون گذشت روزگار با وی چنین کرده است. آیا دیدن این پیرمرد پند و اندرز نیست؟!

2. پند موی سفید

یکی از نویسندگان محترم روزی مرا دید و گفت: آمده ام حلالیت بطلبیم. گفتم: چه چیز باعث شد که به فکر حلالیت طلبیدن افتادی؟

گفت: «خود را در آینه نگاه می کردم، موی سفیدی در میان موهایم دیدم. همین موی سفید مرا موعظه کرد و گفت: مراقب باش که به سوی مرگ در حرکت هستی! و لذا به فکر حلالیت گرفتن افتادم». آری، یک تار موی سفید در سر یا صورت انسان، می تواند مایه پند و اندرز او باشد.

3. اندرز بیماری

بیماران هم موعظه اند؛ هم برای انسان های سالم و هم برای خودشان.

چندی قبل برای آزمایشات پزشکی به بیمارستان رفته بودم. شخصی را در سی سی یو دیدم که با عجله و شتاب مشغول نوشتن بود! گفتم: چه می کنی؟ گفت: «از مرگ غافل بودم و این بیماری مرا از خواب غفلت بیدار کرد، مشغول نوشتن بدهی ها و وصایای خود هستم!».

بیماری به انسان اندرز می دهد که این دنیا جای ماندن و بقا نیست و بالاخره باید از آن دل کند، پس به فکر جبران کاستی ها و خطاهایت باش و زاد و توشه ای برای سفر طولانی و پرفراز و نشیب پیش رو تهی کن.

اگر انسان چشم بینا و گوش شنوا داشته باشد در دیوار عالم موعظه است، کاخ های فرسوده، قبرهای درهم شکسته خاموش، تاریخ گذشتگان، همه به ما پند و اندرز می دهد.

4. موعظه موزه ها

مردم به موزه ها رفته و به تماشای آثار موجود در آن پرداخته و به تاریخ گذشته خود افتخار می کنند، در حالی که موزه ها هم موعظه و نصیحت های مهمی دارند. هنگامی که (به عنوان مثال) شمشیر نادرشاه افشار، یا کلاه خود شاه اسماعیل صفوی، یا نگین زرین فلان ملکه را در آنجا می بینیم، به ما پند می دهد که صاحبان این اشیا هرچه را که داشتند گذاشتند و رفتند، شما هم باید همین کار را کنید، پس به دنیا دل نبندید.

ص: 115

بنابراین، موزه ها جای عبرت گرفتن و پند گرفتن است، نه افتخار کردن.

اکنون متوجه می شویم که چطور همه عالم هستی موعظه است و چرا امام کاظم (علیه السلام) فرمود: هرچه می بینی پند و اندرز است.

واعظ هفتم در قرآن

اشاره

قرآن مجید تعبیرات زیبا و بیدارکننده ای در این زمینه دارد؛ به دو نمونه آن توجه بفرمایید:

1. نصیحت پاییز

خداوند متعال در آیه شریفه 21 سوره زمر می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُصْفًّراً ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ)؛ «آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد و آن را به صورت چشمه هایی در زمین وارد کرد، سپس با آن زراعتی را می رویاند که رنگ های مختلف دارد، بعد آن گیاه، خشکیده می شود به گونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی؛ سپس آن را درهم می شکنند و خرد می کند؟! در این مثال تذکری است برای خردمندان (از ناپایداری دنیا)».

یکی از عنایات پروردگار به موجودات ساکن کره زمین این

است که خاک روی این کره را از دو بخش آفریده است: بخش نفوذپذیر و بخش نفوذناپذیر. خاک قسمت روئین زمین تا عمق خاصی نفوذپذیر، و خاک های پس از آن نفوذناپذیر می باشد و این سبب می شود باران هایی که می بارد جذب زمین شده و در دل آن ذخیره گردد و سپس به صورت چشمه ها و قنات ها و چاه ها به تدریج مورد استفاده موجودات قرار گیرد.

حال اگر تمام خاک کره زمین نفوذناپذیر بود و باران ها و آب های روی خاک ها جذب نمی شد مشکلات فراوانی برای زندگی ما انسان ها و دیگر موجودات پیدا می شد و چنانچه تمام خاک کره زمین نفوذپذیر بود، تمام آب ها جذب اعماق زمین می شد و دیگر نه از چشمه ها خبری بود، نه از قنات ها، و نه از آب های زیرزمینی.

به هر حال، خداوند در آیه فوق سخن از زراعتی به میان آورده که عمرش حدود شش ماه است و پس از آن نابود می شود. این حقیقت هم به ما پند و اندرز می دهد که اگر هفتاد سال یا صد سال و یا صد و بیست سال عمر کنی، بالاخره باید از این جهان کوچ نمایی.

به ما موعظه می کند که دنیایی که در آن زندگی می کنی دوام و بقایی ندارد و ناپایدار است، بنابراین از برگ های زرد خشکیده پاییز عبرت بگیر و به دنیا وابسته مشو.

نمونه دیگر از آیات قرآن، آیه شریفه 164 سوره بقره است. آیه فوق اشاره به هفت چیز دارد که همه موعظه اند؛ می فرماید: (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصَوَّرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)؛ «در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی هایی که در دریا به نفع مردم در حرکت اند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مردنش حیات بخشیده و انواع جنبندگان را در آن گسترده ساخته و (همچنین) در وزش بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته اند، نشانه هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای گروهی که عقل خود را به کار می گیرند».

عجایب حیرت انگیز آسمان و ستارگان

درک و دید انسان نسبت به آسمان در طول تاریخ متفاوت بوده است. زمانی بود که وقتی به آسمان می نگریست تصور می کرد آسمان همچون سقفی است که ستاره ها، میخ های نورانی کوبیده شده بر روی آن هستند و چیزی بیش از این نیست.

«هیأت بطلمیوس» این تصور را باطل اعلام کرد و گفت: کراتی

در اطراف کره زمین هستند همانند بلور، که ستاره ها در دل این کرات بلورین نقش بسته اند. با حرکت کرات بلورین ستارگان نیز همراه آنها حرکت می کنند. هیأت بطلمیوس هزار و پانصد سال حاکم بود.

بعد، هیأت جدید آمد و اعلام کرد که زمین مرکز عالم نیست و جهان هستی به قدری بزرگ است که قابل محاسبه نیست. سپس فاصله ستاره ها را با سال نوری محاسبه کردند.

توضیح: نور در هر ثانیه 300 هزار کیلومتر راه را طی می کند. یعنی اگر شب، چراغی در نقطه ای روشن شود و فاصله آن نقطه تا جایی که ما هستیم سیصد هزار کیلومتر باشد، یک ثانیه طول می کشد تا آن نور به ما برسد و اگر 600 هزار کیلومتر باشد دو ثانیه، و اگر هجده میلیون کیلومتر باشد شصت ثانیه طول خواهد کشید. خلاصه این که نور سرعت سیر محدود و معینی دارد و فاصله ستاره ها را با سال نوری حساب می کنند. نور در یک ثانیه می تواند هفت و نیم بار دور کره زمین بچرخد؛ چون کمربند زمین 40 هزار کیلومتر است. یعنی اگر بشر موفق شود وسیله ای بسازد که مطابق سرعت نور حرکت کند، می تواند در ظرف یک ثانیه، هفت و نیم بار دور کره زمین بچرخد.

ستارگانی هستند که یک میلیون سال نوری با ما فاصله دارند! برخی دیگر 100 میلیون سال نوری و برخی دیگر از آن ها

فوق العاده دورتر هستند و یک میلیارد سال نوری فاصله دارند! در سال های اخیر نیز ستاره هایی با فاصله 13 میلیارد سال نوری! شناسایی شده است!

کدام آسمان را می بینیم؟

نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه کرد این است که آنچه اکنون از آسمان می بینیم، برای زمان حال نیست، بلکه مربوط به گذشته است، یعنی اگر فاصله ستاره ای با ما یک میلیون سال نوری است، آنچه اکنون از این ستاره می بینیم مربوط به یک میلیون سال نوری قبل است و وضعیت فعلی این ستاره یک میلیون سال نوری بعد به بشر می رسد! عجیب است که انسان قادر به دیدن یک ثانیه قبل دور و اطرافش نیست، اما به آسمان که نگاه می کند تمام آن متعلق به گذشته است و امکان ندارد زمان فعلی آسمان را مشاهده کند! شاید ستاره ای که اکنون می بینیم هزاران سال قبل از بین رفته باشد و نورش پس از طی کردن فاصله، اکنون به ما رسیده باشد! عجب آسمان با عظمت و پر رمز و رازی است!

دو درس مهم

اشاره

اکنون موقعیت خود را در عالم هستی محاسبه می کنیم. بعضی از

ص: 120

دانشمندان گفته اند: مَثَل کره خاکی ما در برابر عالم هستی، مَثَل یک دانه خشخاش در برابر اقیانوس است. حال محاسبه کنید مَثَل یک انسان در مقابل جهان هستی چیست؟!

از آنچه که در مورد آسمان و عجایب خیره کننده اش گفته شد دو درس مهم عقیدتی و اخلاقی می گیریم:

درس عقیدتی: این تشکیلات عظیم و گسترده عالم هستی بی حساب و کتاب نیست. آفریدگار عالم و مدبّر و حکیمی وجود دارد که آن را اداره می کند، و این درس خداشناسی مهمی است.

درس اخلاقی: مهم ترین درس اخلاقی که می توان گرفت، درس تواضع و فروتنی است. اگر کره زمین در برابر عالم هستی همچون دانه خشخاش در برابر یک اقیانوس پهناور است، من چه هستم؟ چقدر کوچکم؟ حقیقتاً اگر انسان به این امور بیندیشد تکبر و خودبرتربینی از او فاصله می گیرد و تواضع و فروتنی جایگزین آن می شود. این که قرآن مجید و امام علی (علیه السلام) و حضرت کاظم (علیه السلام) فرمودند: «هر چه که می بینی موعظه است» واقعاً همین طور است به شرط این که چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم.

«بشر حافی» و تفکر در کلام امام (علیه السلام)

اگر در آنچه که می بینیم، یا می شنویم به درستی بیندیشیم، ممکن

ص: 121

است مسیر زندگی‌مان تغییر کند، این مطلب در تاریخ نمونه‌های فراوانی دارد: (1)

در حالات حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نوشته اند که یک جمله آن حضرت انسان گنهکاری را که غرق در گناه بود نجات داد.

شخصی به نام «بشر» بود که ثروت فراوانی داشت و در خانه‌ای وسیع و بزرگ زندگی می‌کرد و همانند برخی از ثروتمندان از خدایی خبر، به عیش و نوش می‌پرداخت و صدای ساز و آواز از خانه‌اش بلند بود.

روزی امام هفتم (علیه السلام) از جلوی خانه‌اش عبور می‌کرد. از کنیزش که برای بیرون گذاشتن زباله‌ها جلوی در خانه بود، پرسید: صاحب این خانه بنده (برده) است یا آزاد؟ کنیز عرض کرد: آقا جان! این چه سؤالی است که می‌پرسید؟! مگر می‌شود با این همه ثروت و دارایی بنده باشد! امام (علیه السلام) فرمود: درست می‌گویی، اگر بنده بود از مولایش می‌ترسید!

وقتی کنیز به خانه بازگشت، بشر از او علت تأخیرش را پرسید. کنیز گفتگوی مذکور را برای مولایش نقل کرد. بشر با شنیدن سخن امام (علیه السلام) تفکری کرد و تکانی خورد و با پای برهنه به دنبال امام (علیه السلام) دوید. خدمت آن حضرت رسید و اظهار ندامت و پشیمانی نمود

ص: 122

1- شرح این مطلب را در کتاب «عاقبت بخیران عالم» مطالعه فرمایید.

و به طور جدّی از گذشته اش توبه کرد و به مسیر تازه ای گام نهاد و یکی از زهّاد معروف جهان اسلام شد و چون در لحظه بیداری با پای برهنه خدمت امام (علیه السلام) رسید، بشر «حافی» لقب گرفت. نقل می کنند که از آن به بعد، همواره با پای برهنه راه می رفت. (1)

برخی جمله عجیبی نقل می کنند و آن این که خداوند در قرآن مجید فرموده است: (وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بَسَاطًا)؛ «و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد» (2) و چون تمام کره زمین بساط خداست باید ادب را رعایت کرده و روی آن با کفش راه نرفت! (3)

به هر حال، یک موعظه امام کاظم (علیه السلام) چنین انقلابی در بشر حافی ایجاد کرد.

بنابراین، مشکل در کمبود واعظ نیست، بلکه مشکل در آمادگی ماست. اگر چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم، جهان پر از واعظ است. امیدوارم خداوند به همه ما گوش شنوا و چشم بینا عنایت فرماید.

سؤال: آیا ظالمان و فاسقان و مفسدان و مشرکان و انسان های بد هم واعظ اند، یا روایات مذکور شامل آنها نمی شود؟

ص: 123

1- منتهی الامال، ج 2، ص 223.

2- سوره نوح (71)، آیه 19.

3- منتهی الامال، ج 2، ص 223.

جواب: واعظ هفتم شامل همه چیز و همه کس می شود و استثنایی ندارد. طبق ضرب المثل معروف، از لقمان پرسیدند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. پرسیدند: چطور؟ گفت: آنچه آنها انجام دادند (کارهای زشت) را ترک کردم. (1) بنابراین، می توان از زندگی انسان های بد هم پند گرفت.

پند عصیانگران از منظر قرآن!

خداوند متعال در آیات مختلفی به این مطلب اشاره کرده، که به دو نمونه آن قناعت می کنیم:

1. در آیه دهم سوره محمد می فرماید: (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا)؛ «آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند (و با حق ستیز کردند) چگونه بود؟! خداوند آنها را هلاک کرد! و برای کافران امثال آنها خواهد بود».

طبق این آیه شریفه عاقبت عصیانگران تاریخ و کسانی که با حق در ستیز بودند برای همه درس عبرت است.

2. نمونه دیگر، آیه شریفه 46 سوره حج است: (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ)؛ «آیا آنان در زمین سیر

ص: 124

نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می‌شود که) چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه هاست کور می‌شود».

سیر در ارض یا گردشگری؟

سیر در ارض از نظر اسلام بسیار مهم است و در آیات متعددی (1) به آن پرداخته شده، و این همان چیزی است که در عصر و زمان ما به آن گردشگری گفته می‌شود. البته این دو با هم تفاوت مهمی دارند. گردشگران به مناطق زیبا و تاریخی می‌روند تا از مشاهده آن مناطق لذت ببرند، اما هدف قرآن مجید از سیر در ارض، عبرت گرفتن و بیداری از خواب غفلت است.

نتیجه سیر در ارض باید بیداری قلب، به کار افتادن فکر، و شنیدن پیام حق باشد. باید در تاریخ فرعون‌ها و نمرودها و شدادها و ابوسفیان‌ها و معاویه‌ها و یزیدها و حجاج‌ها و دیگر ظالمان و مفسدان و عاصیان سیر کرد و از آنها عبرت گرفت. آیا سرنوشت صدام خون‌خوار و جنایت‌کار، که در عصر ما بود، به ما پند نمی‌دهد؟! او که برای خود عظمت و شکوه و عزت فراوانی

ص: 125

1- از جمله در آیات: 109 سوره یوسف، 9 سوره روم، 44 سوره فاطر، 21 و 82 سوره غافر و 10 سوره محمد مطرح شده است.

قائل بود، با چه وضع ذلت باری دستگیر و اعدام شد! به راستی سرگذشت این افراد سراسر پند و موعظه است.

پندهای زندگی قارون

اشاره

قرآن مجید نمونه های مختلفی از زندگی انسان های بد و بی ایمان را به منظور عبرت گرفتن مردم نقل کرده، که یکی از آنها زندگی پرماجرایی قارون است، که در اواخر سوره قصص به آن پرداخته شده است.

هفت آیه - از آیه 76 تا 82 - درباره قارون سخن می گوید و در حقیقت در این آیات، به اندازه هفت کتاب، مطلب وجود دارد، اگر مورد تأمل و دقت قرار گیرد. به آیات مذکور توجه بفرمایید:

ثروت خیره کننده قارون!

(إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ)؛ «قارون از قوم موسی بود، اما به آنان ستم کرد، ما آن قدر از گنج ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای گروهی نیرومند دشوار بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: «این همه از سر غرور شادی مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد».

ص: 126

چند نکته در این آیه شریفه قابل توجه است:

1. قارون مغرور بی ایمان از قوم فرعون نبود، بلکه از قوم حضرت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل بود؛ اما گام در مسیر فرعونیان گذاشت و بر حضرت موسی (علیه السلام) و قوم خود طغیان و ستم کرد. بنابراین، نسبت های فامیلی به تنهایی سبب نجات نمی شود، حتی اگر از نزدیکان پیامبران الهی: هم باشی، ممکن است عاقبت به خیر نشوی!

2. خداوند به قارون ثروت عجیبی داده بود. آن قدر مال و ثروت داشت که کلید گنج ها و انبارهای او را نه تنها یک نفر، بلکه گروهی از انسان های نیرومند، به سختی حمل و نقل می کردند!

گرچه کلیدهای آن زمان مقداری بزرگ تر از کلیدهای زمان ما بوده، اما حمل و نقل کلیدهای انبارهای اموال قارون توسط یک گروه نیرومند، نشانگر کثرت و فراوانی عجیب اموال و دارایی های قارون بود، که متأسفانه شکر آن را به جا نیاورد و علاقه و وابستگی به همان اموال، عاقبت دردناکی را برایش رقم زد.

3. از استعمالات واژه «فرح» در قرآن مجید استفاده می شود که این کلمه به معنای مطلق خوشحالی نیست، بلکه خوشحالی همراه با غرور و تکبر و مستی است.

سفارشات چهارگانه به قارون

اشاره

هنگامی که قوم موسی (علیه السلام) طغیان و سرکشی قارون را دیدند و از

غرور و تکبر و نافرمانی اش مطلع شدند، در مقام موعظه و نصیحت وی برآمدند تا شاید او را از مستی ناشی از مال و ثروت هوشیار کرده و از پیروی شیطان بازدارند، و لذا به او چهار سفارش کردند، که به درد تمام ثروتمندان پردرآمد می خورد و عمل به آن مایه سعادتشان خواهد بود:

1. به فکر جهان دیگر باش

(وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ)؛ «در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب!».

یعنی به وسیله این اموال ناپایدار دنیا، سرمایه ای پایدار برای روز قیامت مهیا کن. انسان عاقل کسی است که با سرمایه فانی در دنیای فانی، سرمایه ای ماندگار برای جهان ماندگار آخرت تهیه کند. خلاصه این که تمام سرمایه ات را خرج دنیایت مکن و به فکر جهان دیگر هم باش.

2. ثروت، به اندازه مصرف بیندوز

(وَلَا تَسَّ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا)؛ «و بهره ات را از دنیا فراموش مکن».

ای قارون! تو خیال می کنی چه مقدار از این اموال را می توانی مصرف کنی؟ چند درصد از آن برای خودت و بستگان و نزدیکان و همکاران و حتی نسل های آینده ات قابل مصرف است؟ این

سؤالی است که همه ثروتمندان باید به آن بیندیشند. آیا کسانی که هزار میلیارد تومان از راه های مشروع و نامشروع به دست آورده اند، به این موضوع فکر کرده اند؟! انسانی که مدّت محدودی در این دنیا خواهد ماند و هنگام مرگ، تنها یک کفن با خود خواهد برد، آیا عاقلانه است این قدر برای جمع آوری مال و ثروت تلاش کند؟! بعضی از مردم موفق به بردن همان کفن هم نمی شوند!

شخص بسیار ثروتمندی در زمان طاغوت از جاده هراز به شمال می رفت، که با خودروی خود به ته درّه سقوط کرد. هرچه جستجو کردند جسدش را نیافتند. فرزندش هزینه زیادی کرد و حتّی غوّاصانی را اجاره کرد تا شاید جسد پدر را از رودخانه ته درّه بیابند، ولی نیافتند. شاید دل پسر برای پدر نسوخته بود، بلکه می خواست ثابت کند که پدر مرده، تا بتواند اموالش را تصاحب کند!

3. اهل احسان باش

(وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ)؛ «و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن!». همه اموال و ثروتی که داری برای مصرف شخصی ات نیست؛ بلکه تو وکیل عدّه ای از فقرا و نیازمندان جامعه هستی، پس همان گونه که خداوند به تو ثروت بخشیده، تو هم به نیازمندان احسان و کمک کن و آنها را شریک دارایی ات گردان. اگر احسان و خوبی، خوب است، تو هم خوبی و احسان کن.

(وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ)؛ «و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خداوند مفسدان را دوست ندارد» (1) اگر هیچ کدام از کارهای سه گانه را انجام نمی دهی، حداقل به دنبال فساد مباش؛ چراکه خداوند عاملان فساد را دوست ندارد.

متأسفانه قارون به نصایح چهارگانه قومش گوش نداد و فسادهای مختلفی کرد، از جمله هنگامی که حضرت موسی (علیه السلام) حکم زکات را بر او عرضه کرد تا زکات اموالش را بپردازد، تصمیم گرفت نقشه ای بکشد تا از زیر بار زکات شانه خالی کند.

زن بدکاره ای را دید و به او وعده داد که اگر در یکی از مجالس وعظ و سخنرانی حضرت موسی (علیه السلام) اتهام رابطه نامشروع به او بزند فلان مقدار پول به او می دهد. طبق نقشه شوم قارون، آن زن در مجلسی که آن پیامبر بزرگ الهی مشغول نصیحت بود حاضر شد. حضرت موسی (علیه السلام) مردم را از روابط نامشروع برحذر می کرد. ناگهان شخصی از میان جمعیت برخاست و آن حضرت را (نعوذ بالله) متهم به انحراف از جاده عفت کرد و از آن زن خواست به این مطلب شهادت دهد. زن بدکاره طبق نقشه قبلی شهادت داد! حضرت موسی (علیه السلام) خطاب به آن زن فرمود: از خدا بترس و آنچه حقیقت است را بر زبانت جاری کن! با این سخن پیامبر خدا (علیه السلام)،

ص: 130

لرزه ای بر اندام زن افتاد و اعتراف کرد که آنچه گفته حقیقت نداشته، بلکه دسیسه قارون بوده و ساحت مقدس حضرت موسی (علیه السلام) از آن پاک است. (1) و بدین شکل، خداوند توطئه قارون فاسد را نقش بر آب کرد. وابستگی به دنیا کار انسان را به جایی می رساند که برای حفظ دارایی خود، به جنگ پیامبر خدا می رود!

توجیه برای فرار از زکات

قارون به منظور توجیه کارهای خود درباره کمک نکردن به نیازمندان و پرداختن زکات گفت: «شما خیال می کنید که این مال و ثروت را خداوند به من داده است؟ چنین نیست، بلکه آن را به وسیله دانشی که دارم به دست آورده ام و نتیجه زحمات خودم می باشد!» (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي). (2)

در مورد علمی که در اختیار قارون بود که به وسیله آن تولید ثروت می کرد، اختلاف نظر وجود دارد.

برخی از مفسران معتقدند: «علم کیمیا» داشت، که به وسیله آن مس را طلا می کرد. بعضی دیگر معتقدند که دانش وی همان مدیریت قوی او بود. نظریه سوم نیز این است که در صنایع هوشمند بود. (3)

ص: 131

1- تفسیر نمونه، ج 16، ص 179-181، ذیل آیه 77 سوره قصص.

2- سوره قصص (28)، آیه 78.

3- مجمع البیان، ج 7، ص 460؛ تفسیر نمونه، ج 16، ص 187، ذیل آیه 78 سوره قصص.

به هر حال باید به این انسان نادان و کسانی که مثل او فکر می کنند گفت: «این علم و دانش و توانایی و قدرتی که به آن می بالی، چه کسی به تو عنایت کرده، آیا کسی جز خداوند؟! پس شکرش را به جا آور و در مسیری که مورد رضای اوست استفاده کن!

عاقبت افراد ثروتمندتر و قوی تر از قارون!

در ادامه آیه 78 سوره قصص می خوانیم: (أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ)؛ «آیا قارون نمی دانست که خداوند از میان اقوام پیشین کسانی را هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرارسد) از مجرمان درباره گناهانشان سؤال نمی شود».

از این آیه شریفه استفاده می شود که با تمام ثروت خیره کننده و قدرت فراوانی که قارون داشت، افراد ثروتمندتر و قدرتمندتر از او هم وجود داشته اند که راه طغیان و سرکشی را در پیش گرفتند و به عذاب الهی گرفتار شدند.

نمایش قدرت و ثروت

قارون به جای این که از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرد و به سوی خدا بازگردد، دست به نمایشی خطرناک زد تا قدرت و ثروت خود

را به رخ دیگران بکشد. به همراه چهار هزار نفر که همگی با لباس های قرمز رنگ و سوار بر اسب های سرخ رنگ بودند در مقابل بنی اسرائیل ظاهر شد، در حالی که تعدادی از کنیزان زیبای او نیز که سوار بر اسب های سفید بوده و لباس های قرمز رنگ پوشیده بودند آنها را همراهی می کردند! (1)

یکی از بدبختی های ثروتمندانی که ثروت بی حساب و کتابی دارند جنون ثروت است. این جنون و مستی، آنها را وادار می کند که مال و ثروت خود را به رخ دیگران بکشند. قارون نیز بر اثر جنون ثروتی که داشت شروع به رژه رفتن در مقابل بنی اسرائیل کرد.

عکس العمل بنی اسرائیل

بنی اسرائیل در مقابل این کار قارون دو دسته شدند، که عکس العمل آنها در آیات 79 و 80 سوره قصص آمده است، توجه بفرمایید:

(قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَأَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ)؛ «آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده، ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!».

ص: 133

یک عده دنیاپرست، کوتاه فکر و ضعیف الایمان این منظره را که دیدند مجذوب شدند و آرزوی داشتن چنان ثروتی را کردند.

اما عکس العمل گروه دوم در قرآن چنین آمده است:

(وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ)؛ «و کسانی که دانش به آنها داده شده بود گفتند: «وای بر شما! ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است؛ اما جز صابران به آن نمی رسند».

از این آیه شریفه استفاده می شود که همه چیز در سایه علم و دانش است. وقتی علم باشد انسان فریب شیطان را نمی خورد و آرزوی ثروت قارون را نمی کند. این علم و دانش سبب شد که گروه دوم ثواب الهی را بر تمام ثروت قارون ترجیح دهند. برای رسیدن به این مقام، ایمان و عمل صالح و صبر و استقامت لازم است. صبر درمقابل هوی و هوس، وسوسه های شیطان، زرق و برق دنیا، حوادث و مشکلات و توطئه دشمنان. ایمان و عمل صالح و صبر و استقامت سبب می شود که انسان به ثواب الله برسد.

مجازات خیره کننده قارون!

(فَحَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ)؛ «سپس ما، او و خانه اش را در زمین فرو بردیم

و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی توانست خود را یاری دهد» (1).

«فاء تفریع» در ادبیات عرب در جایی به کار برده می شود که فاصله ای نباشد و اگر فاصله باشد «ثم» گفته می شود، بنابراین از آیه فوق استفاده می شود که بین نمایش قدرت قارون و نابودی اش، فاصله زیادی نبود. به هر حال، خداوند به زمین دستور داد که قارون و تمام ثروتش را بلعد.

«خسف در زمین» اکنون نیز وجود دارد و از آن به «رانس زمین» تعبیر می شود. در زمین حفره هایی وجود دارد که گاه قسمت رویین آن بر اثر باران یا چیز دیگر نشست کرده و در آن پنهان می شود. حفره عظیمی ایجاد شد و قارون و اطرافیان و ثروتش در آن حفره فرو رفتند و هیچ کس هم نبود که آنها را نجات دهد.

بیداری فریب خوردگان

اینجا زندگی قارون واعظ شد و فریب خوردگان بنی اسرائیل را بیدار کرد. کسانی که تا دیروز آرزوی داشتن ثروت و موقعیت قارون را داشتند، به درگاه خدا شکرگزاری کردند که جای قارون نبودند و به سرنوشت او گرفتار نشدند.

ص: 135

1- سوره قصص (28)، آیه 81.

بنابراین، داستان زندگی قارون سبب بیدرای جمعی از بنی اسرائیل شد. پس مفسدان هم ممکن است سبب وعظ انسان شوند و دیگر جانیان و مفسدان تاریخ نیز به ما پند می دهند.

حجاج بن یوسف ثقفی که جنایات بسیار زیادی کرد، تا آنجا که یکی از دانشمندان گفته است: «اگر مسابقه ای بین جنایت کاران تاریخ گذاشته شود و ما حجاج را معرفی کنیم او اول خواهد شد!»⁽¹⁾ زندگی او هم برای دیگران موعظه است.

پس، این که امام (علیه السلام) سراسر عالم هستی را موعظه دانسته، یک واقعیت است، منتها مشکل مهم، نبودن عقل بیدار و چشم بینا و گوش شنواست. اگر اینها باشد، از همه چیز حتی یک مورچه هم می توان پند گرفت. همان گونه که حضرت علی (علیه السلام) در مورد عجایب خلقت این مخلوق پر رمز و راز خداوند در نهج البلاغه داد سخن را داده است.⁽²⁾ امیدواریم از این واعظان پند بگیریم و به سوی خداوند و اخلاق فاضله گام برداریم.

ص: 136

1- سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص 121.

2- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 2، ص 274، خطبه 185.

اگر بخواهیم در مسائل اخلاقی موفق باشیم باید توفیق الهی ما را همراهی کند. تا زمانی که توفیقات الهی شامل حال نشود راه به جایی نخواهیم برد؛ چراکه موانع سر راه فراوان است. هوی و هوس های درون، شیطان، ظالمان، و مفسدانی که منافع خود را در مفسد اخلاقی می بینند، سد راه پیشرفت و تهذیب اخلاق اند، و لذا باید دست به دامان خداوند متعال بزنیم تا مشمول توفیقات الهی شویم. علمای علم اخلاق نقطه مقابل «توفیق» را «خذلان» می گویند. اگر خداوند انسان را به حال خود واگذار کند و توفیقش ندهد، به مقصد نمی رسد و دچار خذلان می شود.

در بحث توفیق الهی چهار نکته باید روشن گردد:

1. تعریف و معنای توفیق

2. انواع و اقسام توفیق

3. اسباب جلب توفیق

4. عوامل سلب توفیق

ص: 138

فراهم شدن اسباب توسط خداوند برای رسیدن به مقصد را توفیق می گویند. البته خدای متعال بی حساب و کتاب اسباب توفیق را برای کسی فراهم نمی کند، همان گونه که بدون حکمت از کسی سلب توفیق نمی نماید.

به عنوان مثال اگر خداوند بخواهد مرا موفق کند، دوست خوبی در مسیر زندگی ام قرار می دهد که منشأ انواع توفیقات شود، و چنانچه بخواهد از کسی سلب توفیق کند، او را گرفتار همسایه بد یا دوست نابابی می کند که آرامشش را سلب و از مسیر حق منحرفش سازد.

در مباحث قبل، سرگذشت بُشر حافی مطرح شد، که ابتدا فردی آلوده و اهل ساز و آواز و لهو و لعب و خوش گذرانی و عیش و نوش بود، اما توفیق الهی شامل حالش شد، امام کاظم (علیه السلام) از جلوی خانه اش عبور و با کنیزش گفتگویی کرد - که شرح آن گذشت (1) - و در نهایت سبب هدایت بُشر گردید. چنین توفیقی بی حساب و کتاب نیست. حتماً کار شایسته ای کرده بوده که لایق توفیق الهی شد.

داستان فضیل بن یسار نیز - که قبلاً گذشت - مصداق دیگری برای توفیق الهی است. این که همزمان با رفتن فضیل به پشت بام

ص: 139

خانه آن دختر، همسایه اش قرآن تلاوت کند و این که آیه تکان دهنده (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...) (1) را انتخاب نماید، (2) اینها همه توفیقات الهی بود که شامل فضیل گشت و به تنبّه و بیداری و توبه او منتهی شد، تا به صراط مستقیم بازگردد.

خلاصه، توفیق این است که خداوند متعال اسباب و مقدماتی فراهم کند که بنده اش به سوی او بازگردد و متخلّق به اخلاق فاضله و شایسته شود.

توفیق در قرآن مجید

واژه «توفیق» تنها یک بار در قرآن به کار رفته و آن در داستان حضرت شعیب (علیه السلام) است. طبق آنچه که در آیه شریفه 87 سوره هود آمده، قوم شعیب (علیه السلام)، خطاب به آن حضرت عرض کردند:

(أَصَدَلَتْكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ)؛ «آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک کنیم؛ یا آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟! تو که مرد بردبار و فهمیده ای هستی!»

حضرت شعیب (علیه السلام) دو چیز از قومش می خواست که آنها زیر بار نمی رفتند: 1. ترک آداب و رسوم ناپسند نیاکان و گذشتگان 2. ترک

ص: 140

1- سوره حدید (57)، آیه 16.

2- سفینه البحار، ج 7، ص 103.

کم فروشی. منطق آنها این بود که اجازه سجده برای بت را داشته باشند و در مفسد اقتصادی کسی مانع آنها نشود.

پیامبرشان در پاسخ آنها چنین گفت: (أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ)؛ «به من خبر دهید، اگر دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و روزی و موهبت نیکویی به من داده باشد (آیا می‌توانم برخلاف فرمان او رفتار کنم)؟! من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم. من جز اصلاح - تا آنجا که توان دارم - نمی‌خواهم و توفیق من (در این کار) جز به (یاری) خدا نیست، تنها بر او توکل کرده و به سوی او باز می‌گردم» (1).

طبق آنچه در آیه فوق آمده، اگر توفیق الهی یار نشود کار شعیب پیامبر (علیه السلام) نیز به سامان نمی‌رسد. بنابراین، توفیق الهی بسیار مهم است و باید از خداوند متعال اسباب و مقدمات کارها را طلب کرد.

توفیق در روایات

روایات فراوانی در مورد توفیق وجود دارد، که به هفت روایت قناعت می‌شود:

ص: 141

1- سوره هود (11)، آیه 88.

1. حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «التَّوْفِيقُ عِنَايَةُ الرَّحْمَانِ؛ تَوْفِيقٌ، عِنَايَةُ خَدَايَ رَحْمَانٍ اسْت.» (1).
2. در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: «بِالتَّوْفِيقِ تَكُونُ السَّعَادَةُ؛ سَعَادَتٌ بِاِتِّفَاقِ الْهَيْهِ حَاصِلٌ مِیْ شُود.» (2).
3. همان حضرت در حدیث دیگری فرمودند: «لَا نِعْمَةَ أَفْضَلَ مِنْ التَّوْفِيقِ؛ هَيْچِ نِعْمَتِیْ بِاِلَاتِرِ از تَوْفِيقِ نِیْسْت.» (3).
4. و باز همان حضرت فرمودند: «التَّوْفِيقُ رَأْسُ النَّجَاحِ؛ سِرْمَايَه پِیْرُوزِی تَوْفِيقِ اسْت.» (4).
5. حضرت علی (علیه السلام) در خطبه معروف به دیباج نیز فرمود:

«عِبَادَ اللّٰهِ! سَلُّوا اللّٰهَ الْيَقِيْنَ؛ فَاِنَّ الْيَقِيْنَ رَأْسُ الدِّيْنِ... وَ ارْعَبُوا اِلَيْهِ فِي التَّوْفِيقِ؛ فَاِنَّهُ اُسُ وَثِيْقٌ؛ اِي بِنْدِگَانِ خَدَا! از خَدَاوَنْدِ يَقِيْنِ رَا تَقَاضَا كُنِيْدِ، كِه اَوْجِ نَقْطَه دِيْنِ وَ بِاِلَاتِرِيْنِ حَدَّ اَنْ اسْت... وَ از او تَوْفِيقِ رَا بَخُوَاهِيْدِ، كِه اَسَاسِ وَ شَالُوْدَه دِيْنِ مَحْسُوبِ مِیْ شُود.» (5).

منظور از یقین، یقین به خدا و پیامبران و امامان (علیهم السلام) و حساب و کتاب و بهشت و جهنم و خلاصه تمام معارف دینی است. اگر حالت یقین حاصل شود، پیمودن مسیر آسان می گردد و اگر سست

ص: 142

-
- 1- میزان الحکمة، ج 9، ص 469، باب 4082، ح 22202.
 - 2- میزان الحکمة، ج 9، ص 469، باب 4082، ح 22208.
 - 3- میزان الحکمة، ج 9، ص 469، باب 4082، ح 22216.
 - 4- میزان الحکمة، ج 9، ص 469، باب 4082، ح 22206.
 - 5- تحف العقول، ص 100.

شود، مؤمن به آسانی به مقصد نمی رسد. توفیق را نیز که زیربنا و شالوده شمرده شده، باید از خداوند طلب کرد تا اسبابش را فراهم آورد. اگر رأس دین که یقین است و شالوده آن که توفیق است حاصل شود، انسان قطعاً سعادت‌مند خواهد شد. باید از خداوند مهربان توفیق و یقین به اصول و معارف دین را طلب کرد.

6. از امام باقر (علیه السلام) در مورد معنای «لا حول ولا قوة الا بالله» سؤال شد. حضرت فرمود: «مَعْنَاةٌ لَا حَوْلَ لَنَا عَنِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ، وَلَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ معنای آن این است که هیچ چیز نمی تواند مانع گناه شود جز به کمک خداوند، و هیچ چیز نمی تواند قدرت بر انجام طاعت و بندگی خدا شود مگر به توفیق الهی» (1).

«حول» به معنای مانع و حائل است و آنچه مانع و حائل بین انسان و گناه می شود عنایات پروردگار است. بنابراین، اگر می خواهید بین شما و گناه فاصله ای ایجاد شود باید از خداوند کمک بگیرید، همان گونه که در جنبه مثبت و برای انجام طاعت نیز نیازمند توفیق الهی هستیم و بدون آن، حق اطاعت ادا نمی شود.

7. امام جواد (علیه السلام) فرمود: «الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى تَوْفِيقِ مِنَ اللَّهِ، وَوَاعِظٌ مِنْ نَفْسِهِ، وَاقْبُولٌ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ؛ انسان مؤمن (برای پیشرفت و قرب الی الله و سعادت و نجات در روز قیامت) به سه چیز نیاز دارد:

ص: 143

توفیق الهی، واعظ درونی (که بحث آن گذشت) و پذیرش نصیحت خیرخواهان» (1).

روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) بسیار پر محتوا و ارزشمند است. در روایت فوق سه دستور مهم داده شده که سعادت در گرو آن است.

تا توفیق الهی شامل نشود نه از سعادت و خوشبختی خبری خواهد بود، و نه فتح و پیروزی نصیب انسان می شود، به ویژه در عصر و زمان ما که عوامل فساد و عناد و دشمنی بسیار متنوع و فراوان شده است.

نکته دوم: انواع توفیق

اشاره

توفیق بر سه قسم است:

1. توفیق در ایمان و اعتقادات.
2. توفیق در مسائل اخلاقی.
3. توفیق در مرحله عمل.

1. توفیق در ایمان

توفیق در ایمان و اعتقادات به این معناست که من به اختیار خود در مسیری به سوی خدا حرکت می کنم. وقتی در مسیر رضای خدا

ص: 144

1- تحف العقول، ص 340، آخرین کلمه قصار.

قرار گرفتیم توفیق الهی شاملم می گردد و ایمانم قوی تر و افزون می شود. در آیه الکرسی آمده است که شما اول ایمان می آورید سپس توفیق الهی شامل حالتان می شود و شما را از ظلمات به نور هدایت می کند. (1) منظور از ظلمات، تاریکی شک و وسوسه های شیطان در اعتقادات و ضعف مبانی اعتقادی است. توفیق در ایمان یعنی خداوند مؤمنان را از ظلمات و تاریکی های مذکور به سمت نور ایمان می برد.

به یک نمونه از توفیق الهی در ایمان، که در قرآن مجید آمده، توجه بفرمایید:

خداوند متعال در آیه شریفه 76 سوره مریم می فرماید: (وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًا) «کسانی که پذیرای هدایت شوند، خداوند بر هدایتشان می افزاید؛ و آثار ماندگار شایسته ای که (از انسان) باقی می ماند، ثوابش در پیشگاه پروردگارت بهتر، و عاقبتش نیکوتر است».

طبق آنچه در آیه فوق آمده کسانی که در مسیر هدایت گام برداشته و هدایت یافته اند، خداوند هدایتشان را زیاد کرده و توفیق الهی شاملشان می گردد.

درضمن، ایمان مراتبی دارد. مراتب ابتدایی ایمان ممکن است با

ص: 145

شبهاتی متزلزل شود؛ ولی مراتب بالاتر ایمان با شبهات ابتدایی متزلزل نمی شود؛ هرچند با شبهات قوی تر امکان تزلزل دارد. اما مراتب بالای ایمان، که با توفیق الهی حاصل می شود، متزلزل نمی گردد.

2. توفیق در مسائل اخلاقی

خداوند متعال در مورد این نوع از توفیق چنین فرموده است: (وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ)؛ «ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل هایتان زینت بخشیده و کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است؛ کسانی که دارای این صفات اند هدایت یافتگان اند».⁽¹⁾

از این آیه شریفه معلوم می شود که چیزهایی در قلب انسان زینت پیدا می کند. چنانچه توفیق الهی رفیق شود و صفات اخلاقی در قلب انسان زینت یابد، دیگر متزلزل نمی شود و انسان می تواند به مقام عصمت برسد، یا تالی تلو معصوم شود، یعنی اعمال زشت و ناپسند به قدری نزد او منفور گردد که آلوده آن نشود.

علاقه ای که خداوند در قلب انسان نسبت به ایمان و صفات نیک

ص: 146

1- سوره حجرات (49)، آیه 7.

اخلاقی ایجاد می کند و تنفّری که در مورد کفر و فسوق و عصیان به وجود می آورد، توفیق الهی در مسائل اخلاقی است.

3. توفیق در مسائل عملی

اشاره

در آیه هفدهم سوره محمد در مورد نوع سوم توفیق چنین آمده است:

(وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ)؛ «کسانی که هدایت یافته اند (خداوند) بر هدایتشان می افزاید و روح تقوا به آنان می بخشد».

کسانی که هدایت شدند - یعنی با اختیار خود به سمت خدا حرکت کردند - خداوند متعال، هم هدایتشان را افزون می کند و هم بر تقوایشان می افزاید. تقویت تقوا به توفیق الهی است.

اگر دوست داریم ایمانمان قوی شود باید کاری کنیم که توفیق الهی شامل حالمان گردد. اگر بخواهیم اخلاقتان پاک شود باید کاری کنیم که توفیق الهی همراهمان شود و اگر مایل باشیم تقوایمان زیاد شود نیز باید همین مسیر را بپیماییم.

توفیق در چیزی که به ظاهر بلاست!

اشاره

در اینجا لازم است به نکته حسّاسی اشاره کنم و آن این که گاهی توفیق انسان در چیزی است که در ظاهر بلاست، اما سرانجامش موفقیت و سعادت و پیروزی است.

ص: 147

به عنوان نمونه می توان به داستان حضرت یوسف (علیه السلام) اشاره کرد. آن حضرت پس از صبر و مقاومت فراوان، و به جان خریدن زندان، درهای توفیق به رویش گشوده شد. زندانی شدن آن حضرت به ظاهر بلا بود، اما حداقل سه فایده برای وی داشت:

الف) رهایی از شرّ وسوسه های زلیخا

اگر زندانی نمی شد و در قصر زلیخا باقی می ماند، وسوسه های او ادامه پیدا می کرد؛ چرا که عاشق، سر از پا نمی شناسد و برای رسیدن به مقصودش از پای نمی نشیند.

ب) اثبات بی گناهی

با تبلیغات منفی زلیخا، آن حضرت متّهم شده بود که نظر بدی به همسر عزیز مصر دارد و این اتهام آبروی آن حضرت را به خطر انداخته بود، اما هنگامی که به زندان رفت معلوم شد که چون تسلیم هوس های زلیخا نشده او را زندانی کرده اند و اتهام مذکور بی اساس بوده است.

ج) مقدمات عزیز مصر شدن

دو نفر از زندانیان خوابی دیدند که آن حضرت برایشان تعبیر کرد و تعبیر یوسف پیامبر (علیه السلام) به طور دقیق محقق شد. هنگامی که

پادشاه مصر خوابی دید و همه معبران مصر در تعبیر آن عاجز ماندند، همان شخص که حضرت یوسف (علیه السلام) خوابش را تعبیر کرد، آن حضرت را برای تعبیر خواب پادشاه معرفی کرد و یوسف پیامبر (علیه السلام) برای خواب پادشاه تعبیر صحیح و حکیمانه ای بیان کرد، که هم سبب رهایی آن حضرت از زندان شد، هم زلیخا و دیگر زنان مصر مجبور شدند اعتراف کنند که حضرت یوسف (علیه السلام) بی گناه بوده است و هم آن حضرت به مقام عزیزی مصر برسد. بنابراین، گاهی چیزی در ظاهر بلاست؛ ولی در حقیقت مقدمه توفیقات الهی است.

در روایتی داریم که یکی از نعمت‌ها (توفیقات) این است که انسان در جایی باشد که اسباب معصیت فراهم نباشد. (1) مثلاً در مکانی باشد که شراب وجود نداشته باشد. بنابراین، توفیق انواع و اقسام و اسباب و مراحل دارد که باید در مورد تک تک آن‌ها بحث شود.

نکته سوم: اسباب توفیق

اشاره

همان گونه که گذشت، خداوند حکیم نه بی دلیل به کسی توفیق می‌دهد و نه بدون علت از کسی توفیق را سلب می‌کند، بلکه هر دوروی حساب و کتاب است. شخصی که اسباب شمول توفیق را فراهم کند، توفیق الهی شامل حالش می‌شود و کسی که اسباب

ص: 149

سلب توفیق را مهیا سازد، توفیقات از وی سلب می گردد. توفیق که آمد درها باز می شود و توفیق که سلب شد درها بسته می گردد و در نتیجه دیگر موفق به شرکت در نماز جماعت نمی شود و نماز شب را از دست می دهد و به هر دری می زند که به سفر زیارتی برود موانع مختلفی بر سر راه می بیند. و لذا توجه به اسباب و علل جلب توفیق و سلب آن بسیار مهم است. به دو مورد از اسباب جلب توفیق توجه فرمایید:

1. ترک شبها

از جمله اموری که سبب جلب توفیق می شود ترک شبهاست، به عنوان مثال اگر به خانه کسی می روی که می دانی اهل پرداخت خمس و زکات نیست و احتمال می دهی آنچه در اختیار تو می گذارد مشمول خمس و زکات شده و مجبور هستی با چنین کسی رفت و آمد داشته باشی، باید احتیاط کنی تا توفیقات سلب نشود.

در چنین مواردی ما به چنان اشخاصی اجازه تصرف می دهیم؛ مشروط بر این که معادل قیمت خمس و زکات مقداری که تصرف می کنند را به ذمه گرفته و به فقیری بدهند. توقف در برابر شبها و عمل به احتیاط - نظیر آنچه گفته شد - سبب جلب توفیقات الهی خواهد شد و بی اعتنائی به این امور و آلوده شدن به موارد مشتبه موجب سلب توفیق می گردد.

ص: 150

همچنین اگر همسایه هدیه ای برای ما آورده و می دانیم شغل و درآمدش مخلوط به حرام است و در عالم همسایگی نپذیرفتن هدیه ممکن است عوارضی داشته باشد، می توان هدیه را گرفت و معادل قیمت آن را به نیت صاحب اصلی، که به او دسترسی نداریم، صدقه داد و سپس در آن تصرف کرد تا از عوارض احتمالی مال شبهه ناک، که یکی از آنها سلب توفیق است، در امان بمانیم.

نان ها و گوشت هایی که مصرف می کنیم، به قسمتی از آنها زکات تعلق گرفته و احتمالاً پرداخت نشده است. گرچه طبق قواعد فقهی می توان حمل بر صحت کرد؛ ولی بالاخره مال شبهه ناک اثر وضعی خود را خواهد گذاشت، و لذا بارها به برخی از دوستان توصیه کرده ام و به شما عزیزان هم سفارش می کنم که شایسته است زکات نان و گوشتی را که مصرف می کنیم به فقرا بپردازیم. مبلغ زیادی نمی شود؛ چون زکات گوشت گوسفند یک چهلم است، یعنی اگر خانواده ای در طول سال چهل کیلو گوشت مصرف کرده باشند، کافی است معادل قیمت یک کیلو گوشت به قصد زکات به فقیری بپردازند. در مورد نان هم مبلغ زیادی نمی شود؛ اما آثار و برکات مهمی دارد و توفیقات الهی را به دنبال خواهد داشت.

2. اخلاص در عمل

یکی دیگر از عوامل توفیق، اخلاص در عمل است. گاهی انسان

ص: 151

کار نیک کوچکی را از روی خلوص نیت انجام می دهد و توفیقات عظیم الهی شامل حالش می شود، چرا که خداوند به اخلاص در کار نگاه می کند، نه حجم و اندازه آن، و لذا درهای توفیق را به روی انسان مخلص می گشاید.

یک نمونه از توفیقات ناشی از اخلاص در سوره قصص، آیات 23 تا 28 آمده، که بخشی از زندگی حضرت موسی (علیه السلام) است. آن حضرت با یکی از فرعونیان ظالم، که قصد کشتن فردی از بنی اسرائیل را داشت، درگیر شد و مشت محکمی به آن شخص زد که نقش بر زمین شد و مرد!

خبر در شهر پخش شد و مأموران فرعون درصدد دستگیری و مجازات حضرت موسی (علیه السلام) برآمدند. یکی از افراد باایمان قصد مأموران فرعون را به موسی بن عمران (علیه السلام) اطلاع داد و آن حضرت از شهر بیرون رفت و به سمت مدین حرکت کرد. هنگامی که وارد مدین شد مشاهده کرد چوپان ها از چاهی آب می کشند و گوسفندان خود را سیراب می کنند و به دو دختری که همراه گوسفندان خود کمی عقب تر ایستاده اند نوبت نمی دهند. به قصد قربت و از روی خلوص نیت با تمام خستگی و ضعف و بی حالی، از جای برخاست و برای گوسفندان دختران، به تنهایی از چاه آب کشید و آنها را سیراب کرد و به جای خود بازگشت و سر به آسمان بلند کرد و دعایی کوتاه اما بسیار مؤدبانه بر زبان جاری ساخت: (رَبِّ اِنِّی

لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ؛ پروردگارا! به هر نیکی و خیری که تو بر من فرستی نیازمندم». نگفت چیزی به من بده، بلکه عرض کرد: «من به هر نوع خیری که بر من نازل کنی نیازمندم!». (1)

به هر حال در سایه درختی مشغول استراحت و راز و نیاز با خدا بود، که یکی از آن دو دختر که دختران حضرت شعیب (علیه السلام) بودند به سمت او آمد و گفت: پدرم از تو دعوت کرده تا دستمزدت را بدهد. با این که حضرت موسی (علیه السلام) آن کار را به قصد اجرت نکرده بود، اما شعیب پیامبر (علیه السلام) وظیفه خود دانست که اجرت او را بدهد. موسی بن عمران (علیه السلام) نزد حضرت شعیب (علیه السلام) رفت و این آشنایی سبب شد که داماد آن پیامبر بزرگ شود و سالیان درازی نزد او شاگردی کند و آموزش نبوت ببیند.

آری، حضرت موسی (علیه السلام) یک کار کوچک، اما با خلوص نیت انجام داد و درهای توفیق به رویش گشوده شد؛ هم از آوارگی و غربت نجات پیدا کرد، هم شغل مناسبی به دست آورد، هم صاحب زن و فرزند شد و هم در مکتب پیامبری سالخورده و باتجربه تربیت شد و آماده جهاد با فرعون گردید.

گاه یک کار کوچک همراه با خلوص نیت، مانند دستگیری از یک فقیر، یا نجات یک گمراه از گمراهی، یا احترام به پدر و مادر، یا

ص: 153

کمک به مظلوم و مانند آن، یک عمر توفیق به همراه دارد. بنابراین، کارهای نیک کوچک خالصانه را نباید کوچک شمرد.

نکته چهارم: اسباب سلب توفیق

1. شرکت در مجالس گناه

یکی از اموری که سبب سلب توفیق می شود شرکت در مجالس گناه است؛ که متأسفانه چنین مجالسی در عصر و زمان ما کم نیست. هرکس طالب توفیقات الهی است باید از شرکت در چنین مجالسی اجتناب کند. البته گاهی انسان مجبور به این کار می شود، که از باب ضرورت و به مقدار ضرورت جایز است.

آیات متعددی از قرآن مجید درباره این مسأله سخن گفته، که از جمله آنها آیه شریفه 68 سوره انعام است. گرچه خداوند در این آیه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مخاطب قرار داده، ولی منظورش امت آن حضرت است؛ توجه بفرمایید:

(وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِبُكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)؛ «هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند، پس از یادآوری با این گروه ستمکار منشین».

مجلس گناه مصادیق فراوانی دارد، از جمله جلسه ای که در آن به

قرآن مجید، یا اهل بیت (علیهم السلام)، یا دیگر مقدّسات، یا نظام اسلامی اهانت شود. اگر انسان در چنین مجالسی بود در مرحله اول باید سعی کند فضای مجلس را تغییر دهد و موضوع دیگری را جهت بحث و گفتگو پیشنهاد کند. در صورتی که موفق به این کار نشد مجلس را ترک نماید تا توفیق از وی سلب نگردد و درهای خیرات به رویش بسته نشود.

2. گناهان

طبق فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یکی دیگر از عوامل سلب توفیق، آلوده شدن به مطلق گناهان است. در حدیثی از آن حضرت می خوانیم:

«إِنَّ الْمَعَاصِيَ يَسْتَوْلِي بِهَا الْخِذْلَانُ عَلَى صَاحِبِهَا حَتَّى تُؤَقَّعَهُ بِمَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهَا؛ گناهان سبب خذلان و سلب توفیق گناهکار می شود، بدین صورت که او را از گناهان کوچک تر به سمت گناهان بزرگ تر سوق می دهد»⁽¹⁾.

اگر برنگردد و توبه نکند، بلکه از گناه کوچک تر به سمت گناهان بزرگ تر برود و این مسیر را ادامه دهد کار به جایی می رسد که قلبش سیاه شده و راه بازگشت به روی او بسته می شود.

ص: 155

اشاره

یکی از اسباب سلب توفیق، غرق شدن در زرق و برق دنیا است. رفتن به دنبال تشریفات و ثروت های کلان، انسان را به خود مشغول کرده و از یاد خدا بازمی دارد. چنین شخصی همواره باید به طلب ها و بدهی هایش بیندیشد و به فکر چاره ای برای وصول طلب ها و پرداخت بدهی هایش باشد. بالا و پایین رفتن قیمت ارز و سگّه و طلا را رصد کند تا سرمایه گذاری اش در این حوزه ها به خطر نیفتد، و این امور توفیق را از انسان سلب می کند.

داستان ثعلبه

در این مورد در سوره توبه، آیه هفتاد و پنجم داستان بسیار پرمعنایی آمده که در مورد ثعلبه بن حاطب انصاری است و بسیار آموزنده می باشد.

ثعلبه کسی بود که توفیق شرکت در نماز جمعه و نمازهای جماعت پنج گانه روزانه را داشت، اما وضع مالی خوبی نداشت و از فقر می نالید. روزی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و از آن حضرت درخواست کرد دعا کند تا وضع مالی اش سامان یابد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با چشم باطن به وی نگریست و ثروتمند شدن را به مصلحتش ندید، لذا به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ ثروت اندکی که شکرش را به جا آوری بهتر از ثروت

فراوانی است که توانایی شکرش را نداشته باشی» (1) اما ثعلبه که معنای سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نفهمیده بود پشت سر هم تقاضایش را تکرار کرد و به حضرت گفت که با خدا عهد می کنم اگر ثروت فراوانی به من بدهد کارهای خیر به جا آورم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) که دید او دست از تقاضای خود بر نمی دارد، برایش دعا کرد.

طبق روایتی چندی نگذشت که یکی از بستگان ثعلبه از دنیا رفت و اموال فراوانی از وی به جا ماند و آن اموال به ثعلبه رسید، که مقدار زیادی گوسفند بود. او که دید نمی تواند در مدینه از گوسفندان مراقبت و نگهداری کند به ناچار در خارج از مدینه در صحرائی پر آب و علف سکنی گزید و توفیق شرکت در نمازهای پنج گانه را از دست داد. گوسفندان زاد و ولد کرده و بیشتر شدند به گونه ای که ثعلبه توفیق حضور در نماز جماعت روزانه را به طور کامل از دست داد و به شرکت در نماز جمعه قناعت می کرد!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأموران جمع آوری زکات را به سراغ او فرستاد تا زکات گوسفندانش را بپردازد. مأموران در کمال ناباوری مشاهده کردند که این شخص کم ظرفیت دنیاپرست تازه به دوران رسیده، به قانون الهی زکات معترض است! به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیغام داد: «ما مسلمان شده ایم که جزیه ندهیم و زکات همان جزیه ای است که از

ص: 157

یهودیان و مسیحیان گرفته می شود!» در حالی که زکات ابزار حکومت اسلامی و رزق و روزی فقرا و نیازمندان است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی پیغام مذکور را شنید سه بار فرمود: «وای بر ثعلبه!» و او را به حال خود رها کرد. (1) این گونه او، هم توفیقاتش را از دست داد و هم آبرویش در میان مردم رفت.

ثعلبه که از بی آبروی خود رنج می برد، در عصر خلیفه اول به فکر ترمیم آن برآمد و لذا به قصد پرداخت زکات نزد او رفت. خلیفه گفت: چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) از تو زکات نگرفت، ما هم از تو زکات نخواهیم گرفت.

آری، ثعلبه برای رسیدن به پول و ثروت، هم دنیایش را از دست داد و هم آخرتش را. و کم نیستند ثروتمندانی که همچون اویند!

عوامل توفیق و سلب توفیق زیاد است. آنچه گفته شد چند نمونه آن بود. از خدا تقاضا می کنیم ما را از توفیقاتش محروم نکند!

ص: 158

1- تفسیر نمونه، ج 8، ص 65 و 66، ذیل آیه 75 سوره توبه.

این که گفته می شود: «فلان کس خوش اخلاق، یا بد اخلاق است» به چه معناست؟

در پاسخ این سؤال عرض می کنیم: اعمالی که از انسان سر می زند سه حالت دارد: 1. فعل 2. عادت 3. اخلاق.

به منظور توضیح بیشتر به مثال زیر توجه کنید:

در جایی نشسته ایم، شخصی در مورد نیازمندی های فقیری سخن می گوید و دیگران را تشویق می کند که به او کمک کنند. ما تحت تأثیر قرار گرفته و به او کمک می کنیم. به این کار «فعل» گفته می شود، یعنی انگیزه ای آنی و لحظه ای ایجاد شد و ما از فقیر دستگیری کردیم. اما گاهی از اوقات این بخشش تکرار می شود؛ این را «عادت» می نامند. مرحله بالاتر این است که به قدری صفت زیبای کمک به نیازمندان تکرار می شود که جزء روح ما می گردد و آن را «اخلاق» می گویند. از فعل به عادت و از عادت به اخلاق می رسیم

اخلاق در حقیقت نهادینه شدن صفات اخلاقی است، بنابراین، سعی و تلاش می‌کنیم که فضایل اخلاقی، درون وجود ما نهادینه گردیده و جزء روح ما شود و تغییری نکند و همواره با ما باشد.

اخلاق ذاتی و اکتسابی

اخلاق دو قسم است: اخلاق ذاتی، اخلاق اکتسابی.

منظور از اخلاق ذاتی این است که فلان شخص از ابتدای تولد مثلاً سخاوتمند یا شجاع یا عفیف بوده و برای کسب آن زحمت خاصی متحمل نشده است.

و منظور از اخلاق اکتسابی این است که از ابتدای تولد چنین صفاتی نداشته، بلکه به مرور زمان و با تلاش و کوشش و تهذیب نفس به آنها دست یافته است.

سؤال: آیا این دو نوع اخلاق قابل تبدیل به یکدیگر هستند؟

جواب: آری، انسانی که ذاتاً بخشنده است در پی معاشرت و دوستی با انسان‌های بخیل، یا آموزش‌های غلط، یا تأثیر محیط و جامعه، تبدیل به انسان بخیل می‌شود، همان‌گونه که ممکن است حالت اکتسابی بخشنده‌گی که در او وجود نداشته و در سایه سعی و تلاش و کوشش و تکرار و تربیت صحیح حاصل شده، به صفت ذاتی و تغییرناپذیر تبدیل گردد.

برای روشن‌تر شدن این بحث به یک مثال توجه فرمایید:

شخصی به صورت وراثتی و مادرزادی دارای اندامی درشت و عضلاتی محکم و پر قدرت است و دیگری از هنگام تولد اندامی لاغر و نحیف و ضعیف دارد. ممکن است نفر اول بر اثر عدم توجه به مسائل بهداشتی و غذایی و ترک ورزش و اصول سلامتی، کم کم ضعیف و نحیف شود و نفر دوم با مداومت بر یک تغذیه سالم و حساب شده و رعایت اصول بهداشتی و ورزش و نرمش مستمر، دارای اندامی قوی و عضلاتی محکم شود.

خلاصه اینکه هم در مسائل اخلاقی و هم در مسائل طبیعی امکان تبدیل امور ذاتی به اکتسابی و بالعکس وجود دارد. هر انسان قدرتمندی ممکن است ضعیف شود و هر ضعیفی قدرتمند. هر خوش اخلاقی امکان دارد بد اخلاق گردد و بالعکس. بنابراین، این که گفته می شود اخلاق دو نوع ذاتی و اکتسابی دارد، تصوّر نشود که قابل تغییر و تبدیل نیستند.

اشاره

در میان علمای اخلاق سه نظریه در این مورد وجود دارد:

الف) قابل تغییر نیست.

ب) قابل تغییر هست.

ج) اخلاق ذاتی قابل تغییر نیست؛ اما اخلاق اکتسابی ممکن است تغییر کند.

شرح نظریه اول

اشاره

برخی از انسان‌ها ذاتاً خبیث و بدگوهرند و هرچه در گوش آنها خوانده شود اثری نخواهد داشت. عدّه‌ای از شعرا به تبعیت از این نظریه پرداخته و در اشعار خود آن را منعکس کرده‌اند. البته می‌دانید که شعرا معمولاً در اشعار خود مبالغه می‌کنند و این اشعار هم خالی از مبالغه نیست. یکی از شاعران در تأیید نظریه اول چنین سروده است:

بر سیه دل چه سود خواندن و عظمی نرود میخ آهنین در سنگ (1)

ص: 164

در شعر دیگری می خوانیم:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است *** تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است (1)

یعنی همان گونه که امکان استقرار گردو بر روی گنبد وجود ندارد، انسان ناهل و خبیث نیز تربیت پذیر نیست.

و در شعر سوم چنین آمده است:

چون بود اصل گوهری قابل *** تربیت را در او اثر باشد

هیچ صیقل را نکو نداند کرد *** آهنی را که بدگهر باشد

سگ به دریای هفت گانه مشوی *** که چو تر شد پلیدتر باشد (2)

خلاصه این که طبق نظریه اول، نه انسان های خبیث قابل اصلاح و هدایت اند و نه امکان انحراف انسان های شایسته و صالح وجود دارد. این، عقیده خطرناکی است.

دلایل سه گانه برای ردّ نظریه اول

1. لغو بودن ارسال رسل و انزال کتب

اگر تغییرناپذیر بودن اخلاق درست باشد آمدن پیامبران

ص: 165

1- امثال و حکم، ج 1، ص 502.

2- کلیات سعدی، ص 178.

الهی (علیهم السلام) و نازل شدن کتاب های آسمانی عبث و بیهوده است و معلّمان اخلاق و اولیاء الله و مریبان کاری نمی توانند انجام دهند. چون کسی که خبیث و فاسق است نمی تواند عوض شود و کسانی هم که خوب اند نیازی به معلّم و راهنما ندارند و آنها هم قابل تغییر نیستند.

طبق این نظریّه، برنامه های تربیتی لغو و بی فایده است و باید رها شود، در حالی که تمام عقلای عالم، نسبت به مسائل تربیتی اهتمام فراوان ورزیده و برای آن تلاش می کنند. خلاصه این که نظریّه اول برخلاف اهداف پیامبران (علیهم السلام) و سیره عقلاست.

2. ترویج مکتب جبر

مشکل دوم تغییرناپذیر بودن اخلاق این است که این نظریّه سر از جبر درمی آورد. اگر همه مجبورند مطابق فطرت خود عمل کنند و خبیث باید خبیث بماند و پاک باید پاک باشد و هیچ یک از آنها قابل تغییر نیستند، چنین انسان هایی اراده ای از خود ندارند. آیا جایزه دادن به انسان هایی که مجبورند پاک باشند، و مجازات کسانی که مجبورند ناپاک باشند، مطابق عدالت است؟! اگر کسی مکتب جبر را بپذیرد، مجازات و پاداش، بهشت و جهنّم و بسیاری از مسائل و قوانین اجتماعی لغو و بی ثمر خواهد شد. بنابراین، نظریّه اول قابل قبول نیست.

ص: 166

انسان که جای خود دارد، حتی حیوانات قابل تربیت هستند. در قرآن مجید عبارت «کلب معلّم» (1) یعنی سگ تربیت شده، آمده است. حیوانی که علاقه به شکار و گوشت در او ذاتی است به گونه ای تربیت می شود که حیوان مورد نظر را شکار می کند و تحویل صاحبش می دهد. یا کسانی که سیرک دارند حیوانات وحشی و درنده ای نظیر شیر و ببر و پلنگ را تربیت کرده و با آنها نمایش می دهند. با این توضیح، به نقد مثال های سه گانه، که در اشعار گذشته مورد استناد قرار گرفت، می پردازیم:

استقرار گردو بر روی گنبد گرچه به صورت طبیعی ممکن نیست، اما با مقداری چسب امکان پذیر خواهد شد. انسان های خبیث و فاسق را هم می توان با چسب اخلاق در صراط مستقیم و مسیر پاکی ها مستقر کرد.

در مورد شعری که می گوید: میخ آهنین در سنگ فرو نمی رود، امکان این مطلب به اثبات رسیده است. برای حفر چاه های عمیق گاه صد متر یا بیشتر سنگ ها را سوراخ می کنند و برای حفر چاه های نفت، هزار متر یا بیشتر حفاری صورت می گیرد، تا به آب یا نفت برسند.

و اما در مورد امکان تطهیر سگ، فقهای ما گفته اند که اگر سگ در

ص: 167

نمکزار بیفتد و تبدیل به نمک شود پاک می شود،⁽¹⁾ انسان های خبیث و ناپاک هم چنانچه در نمکزار تربیت مربیان الهی قرار گیرند، استحاله خواهند شد و از خباثت و ناپاکی رها می شوند.

بنابراین، تمام مثال های مذکور قابل اشکال و ایراد است. نتیجه این که نظریه تغییرناپذیری اخلاق قابل قبول نیست.

تغییرپذیری اخلاق در قرآن

اشاره

آیات زیادی از قرآن مجید دلالت بر بطلان نظریه اول دارد و صفات اخلاقی را قابل تغییر می داند، که به ذکر دو مورد، به عنوان نمونه قناعت می کنیم:

1. تغییر فرو رفتگان در گمراهی

خداوند متعال در مورد هدف بعثت انبیا چنین می فرماید:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)؛ «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».⁽²⁾

ص: 168

1- رساله توضیح المسائل، مسأله 212.

2- سوره جمعه (62)، آیه 3.

«ضلال مبین» آخرین درجه گمراهی است. طبق آیه فوق، پیامبران الهی آمده اند حتی کسانی را که در آخرین درجه گمراهی هستند نجات داده و به مسیر مستقیم آورند.

بنابراین، به شهادت آیه مذکور، صفات اخلاقی انسان قابل تغییر است و پیامبران این کار را کرده اند. در عصر جاهلیت گمراهی های عجیب و فراوانی وجود داشت، که از جمله آنها کشتن پسران در برابر بت ها،⁽¹⁾ و زنده به گور کردن دختران،⁽²⁾ و جنگ و درگیری همیشگی بود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همین افراد را تربیت کرد و بسیاری از آنها هدایت شدند. نتیجه این که بدترین افراد را می توان تربیت کرد و قرآن مجید باصراحت اخلاق انسان ها را قابل تغییر می داند.

2. روشن کردن تاریکی ها

دومین نمونه، آیه نهم سوره حدید است، توجّه بفرماید:

(هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ)؛ «او کسی است که آیات روشنی بر بنده اش نازل می کند تا شما را از تاریکی ها به سوی نور خارج کند؛ و خداوند نسبت به شما رؤف و مهربان است».

«ظلمات» معمولاً در قرآن به صورت جمع ذکر شده و شامل

ص: 169

1- سوره انعام (6)، آیه 140.

2- سوره نحل (16)، آیه 59.

انواع مختلف تاریکی ها، از جمله ظلمات اخلاقی و اعتقادی می شود. ظلمت و تاریکی مطلق در جایی است که هیچ نوری وجود ندارد و پیامبران الهی: انسان ها را از ظلمات و تاریکی ها به سمت نور هدایت کرده اند. حضرت علی (علیه السلام) ظلمات عصر جاهلیت را در نهج البلاغه زیبا ترسیم کرده است، آنجا که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ، وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيحُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ، وَحَيَاتٍ صُمٍّ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقَطِّعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ، وَالْأَنْثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ؛ خداوند حضرت محمد (صلى الله عليه وآله) را به رسالت مبعوث کرد تا جهانیان را انداز دهد، و امین آیات او باشد. در حالی که شما ملت عرب بدترین دین و آیین را داشتید و در بدترین سرزمین ها زندگی می کردید، در میان سنگ های خشن و مارهایی که فاقد شنوایی بودند (و به همین علت از هیچ چیز نمی ترسیدند!) آب های آلوده می نوشیدید و غذاهای ناگوار می خوردید. خون یکدیگر را می ریختید و پیوند خویشاوندی را قطع می کردید. بت ها در میان شما برپا بود (بت پرستی می کردید) و گناهان، سراسر وجودتان را فرا گرفته بود.» (1)

ص: 170

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 1، ص 114، خطبه 26.

نتیجه این که به تصدیق آیات قرآن مجید، صفات اخلاقی قابل تغییر است.

انگیزه معتقدان به تغییرناپذیری اخلاق

اشاره

دو انگیزه می توان برای معتقدان به این نظریه ذکر کرد:

اول: شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت

برخی از مردم می خواهند بار خود را سبک کنند. به عنوان مثال برای این که مسئولیت تربیت فرزندان را از دوش خود بردارند، معتقد به تغییرناپذیری صفات اخلاقی می شوند. هنگامی که از آن ها سوال می شود: چرا فرزندان را تربیت نمی کنید و در مسیر اصلاح رفتارهای ناشایست آن ها گام بر نمی دارید؟ می گویند: این ها قابل اصلاح نیستند و بالفطره چنین متولد شده اند. درحقیقت برای شانه خالی کردن از زیر بار تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر، ادعا می کنند صفات اخلاقی قابل تغییر نیست.

دوم: رسیدن به آزادی و ولنگاری

انگیزه برخی افراد هم رسیدن به آزادی است. هنگامی که به صفات ناشایست اخلاقی بعضی اعتراض می شود، آنها برای این که این ولنگاری و آزاد بودن از قید و بند دین و مذهب را از دست

ندهند می گویند: ما از ابتدا با همین خلق و خو به دنیا آمده و بزرگ شده ایم و این صفات قابل تغییر نیست. این افراد در واقع برای این که هیچ گاه مورد بازخواست دیگران قرار نگیرند تغییرناپذیری اخلاق را مطرح می کنند.

نظریه سوم

طرفداران نظریه سوم بین اخلاق ذاتی و اکتسابی تفاوت قائل شده اند. آنها معتقدند که اخلاق ذاتی قابل تغییر نیست؛ اما اخلاق اکتسابی قابل تغییر است.

مرحوم نراقی از جمله معتقدان به این نظریه است. (1) گرچه آن مرحوم عالم بزرگی بود؛ ولی نظریه او قابل قبول نیست و مطابق شرحی که گذشت، اخلاق ذاتی هم قابل تغییر است. نتیجه این که اخلاق، چه ذاتی و چه اکتسابی، قابل تغییر می باشد.

امیدواریم خداوند به ما توفیق دهد که بتوانیم صاحب برترین فضایل اخلاقی باشیم!

ص: 172

1- جامع السعادات، ج 1، ص 57.

اشاره

علم اخلاق چه ارتباطی با دیگر علوم اسلامی دارد، با علم فقه و اصول و تفسیر و...؟

علوم اسلامی کدام اند؟

برای روشن شدن پاسخ سؤال فوق، لازم است ابتدا علوم اصلی و پایه اسلامی را بدانیم. شش علم، علوم اصلی و شش علم، علوم پایه محسوب می شوند.

علوم اصلی اسلامی به شرح زیر است:

1. علم عقاید؛ ایمان به خدا و روز جزا و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و قرآن مجید و سایر مسائل اعتقادی، جزء علم عقاید است.
2. علم تفسیر؛ که بسیار وسیع و گسترده است.
3. علم فقه؛ که مربوط به تمام اعمال و برنامه های فردی و اجتماعی و سیاسی و قضایی و عبادی می شود.
4. علم اصول؛ که رابطه تنگاتنگی با علم فقه دارد.

5. علم حدیث؛ که ما را با روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) آشنا می کند.

6. علم درایه؛ که در آن با انواع و اقسام حدیث و دیگر امور مربوط به روایات اسلامی آشنا می شویم.

و اما علوم پایه به شرح زیر است:

1. علم نحو

2. علم صرف

3. علم لغت؛ این سه علم را ادبیات عرب می گویند و از آنجا که اساس مسائل اسلامی و عمده آن به زبان عربی است، آشنایی با علوم سه گانه فوق لازم و ضروری است و تا زمانی که این کلید در دست نباشد و ادبیات عرب کامل نشود، توفیقی در علوم اسلامی حاصل نمی گردد.

4. علم رجال؛ که به وسیله آن می توان کسانی را که در سند روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) قرار گرفته اند شناسایی کرد و ثقه و ضعیف و مجهول و مشترک را از هم تمییز داد.

5. علم منطق؛ که راه درست استدلال کردن را به ما می آموزد.

6. علم معانی و بیان.

خلاصه این که علوم دوازده گانه فوق، مهم ترین علوم اسلامی محسوب می شوند. در این بحث باید رابطه علم اخلاق را با آنها بیان کنیم؛ زیرا اگر این رابطه را بدانیم خواهیم دانست از چه مسیری برای اصلاح اخلاق گام برداریم.

ص: 175

به مناسبت بحث درباره علوم اسلامی شایسته است به سؤال زیر پاسخ داده شود:

برخی می پرسند: دلیل فلان حکم دینی چیست؟ چرا فقها در فلان موضوع چنین فتوایی داده اند؟

در پاسخ به این گونه سؤالات عرض می کنیم: برای این که علت یا علل احکام دینی را بدانید لازم است علوم اسلامی را فرا بگیرید، یعنی به حوزه های علمیه آمده و حداقل ده سال به صورت مرتب و تمام وقت درس بخوانید. پس از آن، به اولین مراحل اجتهاد می رسید و می توانید ادله مسائل دینی را درک کنید. اما بدون گذراندن این مراحل، پی بردن به علل احکام ممکن نیست. همان گونه که یک طبیب نمی تواند علت و فلسفه مقدار دارویی که به بیماری می دهد و چگونگی تنظیم زمان مصرف آن، و پرهیز از خوردن برخی غذاها، و مصرف برخی دیگر از غذاها و نوشیدنی ها را بدون گذراندن دوران دانشکده طب توضیح دهد.

بنابراین، راه پی بردن به علل احکام الهی، فراگیری علوم اسلامی به شکلی است که در بالا گفته شد. و ما از کسانی که بخواهند این مراحل را طی کنند و به علل احکام دست یابند استقبال می کنیم. با این توضیح به اصل بحث بازمی گردیم و ابتدا رابطه علم اخلاق با عقاید را مورد بررسی قرار می دهیم.

علم عقاید پشتوانه علم اخلاق است. کسی که به خدایی معتقد است که همه جا حضور دارد و بر تمام اعمالش ناظر است و او را از رگ گردن به خود نزدیک تر می داند (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)⁽¹⁾ به مسائل اخلاقی اهمیّت خاصی می دهد.

ایمان به دادگاه عدل الهی در روز قیامت، انسان را به فضایل اخلاقی راغب تر می کند. دادگاهی که قاضی و مجرم و شاهد آن همه یک نفر است. خداوند متعال در آیه 14 سوره اسراء در مورد بندگان که در قیامت نامه اعمالشان را گرفته اند، چنین فرموده است: (إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا)؛ «نامه (اعمال) خود را بخوان؛ کافی است که امروز، خود حسابرس خویش باشی!» طبق این آیه شریفه، در آن دادگاه، خود مجرم، قاضی خواهد بود!

یا در آیه شریفه 65 سوره یاسین می خوانیم: (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)؛ «امروز بر دهانشان مهر می نهیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان به کارهایی که انجام می دادند، گواهی می دهند».

طبق این آیه شریفه، شاهد و مجرم یکی است و اعضای بدن مجرم بر علیه او شهادت می دهد. بنابراین، در دادگاه عدل الهی قاضی و مجرم و شاهد همه یکی هستند.

ص: 177

ایمان به چنین دادگاهی پشتوانه محکمی برای مسائل اخلاقی است. کسانی که چنین پشتوانه ای دارند به سراغ خیانت و جنایت و دروغ و فساد در ارض و شایعه پراکنی و پایمال کردن حقوق مردم نمی روند. بنابراین، اخلاق بدون اعتقادات اصیل مذهبی ممکن نیست و هر چقدر انسان اعتقادات قوی تری داشته باشد فضایل اخلاقی بیشتر و محکم تری خواهد داشت و ارتباط بین علم اخلاق و عقاید جای تردید نیست.

ناپایداری اخلاق بدون پشتوانه ایمان

برخی معتقدند: اخلاق بدون اعتقادات مذهبی هم قابل پرورش است. می گویند: ما انسان های صادق و امین و خوش برخورد متعددی را سراغ داریم که نه معتقد به خدا هستند، نه ایمانی به روز قیامت دارند و نه بقیّه اصول اعتقادی ما را پذیرفته اند.

در پاسخ این اشکال می گوئیم: صفات اخلاقی ای که متکی به ایمان به خدا و روز جزا نیست، به سرعت به باد می رود و متزلزل می شود. افرادی از این قبیل در مقابل مبالغ کم تسلیم نمی شوند؛ اما هنگامی که پای مبالغ سنگین به میان می آید مقاومت خود را از دست می دهند.

شخص محترمی نقل می کرد که قبل از انقلاب در بعضی از شهرها آراء انتخاباتی خرید و فروش می شد و قیمت هر رأی پنج

تومان بود. یکی از شخصیت های آن دوران می گفت: «این چه مملکتی است که آراء مردم در آن خرید و فروش می شود؟ چرا برخی از مردم رأی خود را می فروشند؟» گفتم: شما نمی فروشید؟ گفت: نه. گفتم: اگر به صد برابر قیمت خریدار داشته باشد چطور؟ گفت: نه. گفتم: اگر به هزار برابر قیمت باشد چه می گویی؟ با تردید و مکث گفت: نه. گفتم: اگر کسی رأی شما را پنج میلیون تومان بخرد، فروشنده ای؟ گفت: نمی توانم بگویم نه! گفتم: پس تو هم فروشنده ای، تفاوتت با دیگران این است که آنها ارزان فروش اند و تو گران فروش هستی! اخلاقی که پشتوانه ایمان نداشته باشد در برابر وسوسه های سنگین نمی تواند مقاومت کند. اما اخلاقی که پشتوانه قوی ایمان دارد هرگز مقاومتش درهم نمی شکند.

پای سخن اسوه اخلاق

حضرت علی (علیه السلام)، که نمونه کامل این نوع اخلاق است، فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاقِهَا، عَلِيٌّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعْبِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر تمام ثروت عالم هستی را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد».⁽¹⁾ چراکه اخلاق علی (علیه السلام) پشتوانه اعتقادی قوی دارد.

ص: 179

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 2، ص 428، خطبه 224.

آن قدر پشتوانه اعتقادی آن حضرت قوی است که فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا؛ اگر پرده ها کنار برود، چیزی بر یقین من اضافه نمی شود!». (1)

هنگامی که از آن حضرت پرسیدند: «آیا این خدایی را که می پرستی و دربرابش سر تعظیم فرود می آوری دیده ای؟» می فرماید: «آری دیده ام، مگر می شود خدایی را که ندیده ام عبادت کنم!» سپس در توضیح کلامش می فرماید: «البته آن ذات مقدس را با چشم دل دیده ام، نه با چشم سر». (2)

خلاصه این که اخلاق با پشتوانه ایمان فرو نمی ریزد، اما رجال سیاسی دنیای امروز که پشتوانه ایمان ندارند و با آن بیگانه اند، به راحتی فریب می خورند و می لغزند. رئیس جمهور یک کشور بزرگ، فریفته یک زن زیبا می شود و با زیرپا گذاشتن اصول اخلاقی همه چیزش را از دست می دهد. ممکن است یک اتومبیل لوکس، صداقت و تعهدات و اخلاق یک چهره سیاسی بی ایمان را به راحتی لگه دار کند.

بنابراین، تا زمانی که اخلاق، متکی به علم کلام (عقاید) و ایمان به مبدأ و معاد نباشد، اخلاق نمی شود.

ص: 180

1- بحار الانوار، ج 40، ص 153.

2- بحار الانوار، ج 4، ص 44.

مرحوم علامه مجلسی روایت زیر را در کتاب ارزشمند بحارالانوار در تفسیر آیه شریفه (وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ) (1) نقل کرده که شاهد خوبی برای بحث ماست، توجه بفرمایید:

«پس از این که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دعوتش را به صورت علنی در مکه اعلام کرد و عده ای از مردم، به ویژه جوانان، اسلام آوردند، جمعی از سران مشرک مکه خدمت حضرت ابوطالب، که رئیس قریش بود، رسیده و گفتند: برادرزاده ات آرزوهای ما را بر باد داده و به معبودهای ما توهین کرده و جوانان ما را فاسد نموده است و جماعتمان را پراکنده ساخته و اتحاد و یگانگی مان را از بین برده است! (این جملات نشان می دهد که عده زیادی از جوانان و غیر جوانان مکه مسلمان شده بودند و این مطلب برای سران مشرک مکه بسیار سخت و ناراحت کننده بود. و لذا به ابوطالب پیشنهادهایی دادند:) اگر علت این کارهای برادرزاده ات فقر و نداری است آن قدر به او ثروت می دهیم که ثروتمندترین فرد مکه شود، و اگر ریاست طلبی است او را رئیس خود می کنیم! حضرت ابوطالب پیشنهاد مشرکان را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي، وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي، مَا أَرَدْتُهُ. لَكِن

ص: 181

يُعْطُونِي كَلِمَةً يَمْلِكُونَ بِهَا الْعَرَبَ، وَيَدِينُ لَهُمْ بِهَا الْعَجَمَ، وَيَكُونُونَ مُلُوكًا فِي الْجَنَّةِ؛ اگر خورشید را در دست راست، و ماه را در دست چپ قرار دهند تسلیم آنها نمی شوم. اما اگر در جمله ای با من موافقت و همراهی کنند، بر تمام عرب حکومت خواهند کرد، و غیر عرب همگی به دین و آیین آنها خواهند پیوست، و در بهشت هم فرمانروا و حاکم خواهند بود».

مشرکان به ابوطالب گفتند: یک جمله که سهل است، حاضریم در ده جمله با او همراهی کنیم! پیامبر اکرم 9 فرمود:

«تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ؛ شهادت دهید که معبودی جز خداوند یکتا نیست و من فرستاده او هستم». مشرکان در پاسخ گفتند: «سیصد و شصت معبود خود را رها کنیم و تنها یک معبود را بپرستیم؟!»، (1)

آری، پشتوانه اخلاقی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن قدر محکم است که نه تنها مال و مقام های کره زمین او را تکان نمی دهد، بلکه اگر افلاک دیگر را هم بر آن بیفزایند کمترین تکانی نخواهد خورد. بنابراین، اخلاق، پشتوانه محکمی همچون عقاید دارد. اگر به دنبال تهذیب اخلاق هستید باید اعتقاداتتان تقویت شود، که بدون آن، صفات اخلاقی دوامی نخواهد داشت.

ص: 182

دنیای امروز گرفتار تسلسل عجیبی است، چراکه برای جلوگیری از فسادها و انحراف ها و دزدی ها و لغزش ها و رشوه خواری ها بازرسانی تعیین می کنند.

هنگامی که از آنها می پرسیم: برای جلوگیری از زد و بند بازرسان با دیگران در گرفتن رشوه و سوء استفاده های مالی چه چاره ای اندیشیده اید؟ می گویند: برای آنها هم بازرسانی قرار می دهیم. همین سؤال در مورد بازرسان بازرسان مطرح می شود و همان جواب تکرار می گردد و این تسلسل ادامه دارد.

زمانی مشکل این تسلسل حل می شود که بازرس های درونی فعال شوند و ایمان به خدا و روز جزا در نهاد انسان جوانه بزند. بنابراین، این که می گویند اخلاق بدون اعتقادات ممکن است و ما افرادی را سراغ داریم که ایمان ندارند اما اخلاق خوبی دارند، جوابشان این است که پشتوانه اخلاقی چنین افرادی ضعیف است و همه آنها را می توان با وسایلی فریب داد، همان گونه که در تاریخ، نمونه های فراوانی برای آن ثبت شده است. ولی کسی را که قلبش مملوّ از نور ایمان باشد و تکیه گاه محکمی چون خدا داشته باشد نمی توان فریب داد و برای این دسته از انسان ها نیز نمونه های زیادی وجود دارد که به یک مورد قناعت می کنیم:

اشاره

یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مکه می رفت. در بین راه چوپانی را دید که مشغول چرانیدن گوسفندان بود. به او گفت: یکی از گوسفندان را به من بفروش. چوپان گفت: گوسفندان برای من نیست و از صاحب آن اجازه فروش ندارم. صحابی گفت: گوسفند را بفروش، سپس به صاحبش بگو آن را گرگ خورده است! چوپان گفت: اگر چه صاحبش اینجا نیست، اما خدا چه می شود؟! (1)

این که در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) می خوانیم:

(لَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصِّرَفَ عَنْهُ الشُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ)؛ «آن زن قصد او کرد و او نیز، اگر برهان پروردگار را نمی دید، قصد وی می نمود. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم چراکه او از بندگان خالص شده ما بود». (2)

با توجه به این که حضرت یوسف (علیه السلام) در آن زمان در سن جوانی بود و در این سن و سال غریزه شهوت بسیار فعال است، و زلیخا نیز زن زیبایی بود و همه مقدمات را فراهم کرده بود، اگر برهان پروردگار نبود او هم می لغزید.

در مورد «برهان رب» تفسیرهای مختلفی گفته شده، (3) که یکی از آنها، ایمان به خدا و روز جزاست.

ص: 184

1- تاریخ دمشق الکبیر، ج 33، ص 89.

2- سوره یوسف (12)، آیه 24.

3- مجمع البیان، ج 5، ص 387.

از این آیه شریفه استفاده می شود که دیگران هم می توانند با پناه بردن به این تکیه گاه محکم و قلعه نفوذناپذیر، از دام های شیطان و هوای نفس نجات پیدا کنند. نتیجه این که اخلاق با عقاید ارتباط تنگاتنگی دارد و انسان نمی تواند بدون تقویت ایمان به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و روز جزا، اخلاقش را کامل و پایدار کند، و لذا باید سعی کنیم روزه روز اعتقاداتمان را قوی تر سازیم، تا در سایه آن در تهذیب اخلاق موفق شویم.

بدون اطلاع از تفسیر قرآن نمی توان از اخلاق اسلامی آگاه شد، زیرا بسیاری از مباحث اخلاقی، در قرآن مجید آمده است. کسانی که با قرآن کار کرده اند می دانند که شاید بیشترین آیات این کتاب آسمانی، مربوط به مسائل اخلاقی باشد، تا آنجا که غالب بعضی از سوره های قرآن، بلکه تمام برخی دیگر، بر محور مسائل اخلاقی دور می زند. ما کتابی، به نام اخلاق در قرآن، در سه جلد نوشته ایم که تمام مباحث آن، بحث های اخلاقی قرآن مجید است؛ البته همه مباحث اخلاقی قرآن را دربر نگرفته است. بنابراین، آشنایی با علم تفسیر ضروری است. برای روشن تر شدن بحث، تقدیم چند مطلب لازم است:

1. الگو بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

خداوند متعال در مورد آن حضرت، می فرماید: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي

رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ «به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز بازپسین دارند و خدا را بسیار یاد می کنند».(1)

«اسوه» در لغت، معنای مصدری دارد، اما در فارسی از آن معنای وصفی استفاده می شود. معنای مصدری اسوه، تأسی کردن، سرمشق گرفتن و پیروی کردن است. قرآن مجید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به عنوان الگو معرفی می کند تا مردم به او تأسی کرده و از وی پیروی کنند.

2. اخلاق فوق العاده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

اشاره

قرآن مجید از سوی دیگر در مورد اخلاق آن حضرت می فرماید: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)؛ «و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری».(2)

معمولاً برای اخلاق، صفت «عظیم» به کار برده نمی شود؛ بلکه از وصف «حسن» و «نیکو» استفاده می گردد، اما اخلاق پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آن قدر فوق العاده و عالی بود که قرآن برای انعکاس این معنا، از لفظ «عظیم» بهره گرفته است.

ص: 186

1- سوره احزاب (33)، آیه 21.

2- سوره قلم (68)، آیه 4.

خلاصه این که طبق مقدمه اول باید در امور مختلف به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تاسی کرد و از وی پیروی نمود و طبق مقدمه دوم، آن حضرت دارای اخلاق نیک فوق العاده و بزرگی بوده است. از ضمیمه کردن این دو آیه قرآن استفاده می کنیم که «یکی از طرق رسیدن به اخلاق، پیروی کردن از اخلاق عظیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است». اگر در این راه موفق شویم متخلق به اخلاق اسلامی خواهیم شد.

سفارشات چهارگانه اخلاقی به پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله)

نخستین سفارش خداوند به پیامبرش عفو و بخشش است؛ می فرماید: (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)؛ «پس، از آنها درگذر و صرف نظر کن! که خداوند نیکوکاران را دوست دارد». (1)

اگر کسانی که با آنها سروکار داری خطایی داشتند و لغزشی کردند، تا آنجا که امکان دارد عفوشان کن!

در گام دوم توصیه می کند که به عفو و بخشش در زبان قناعت نکن، بلکه آن خطا و اشتباه را از حافظه ذهنت پاک کرده و آن را به فراموشی بسپار. بسیاری از کسانی که در مواجهه با اشتباهات دیگران به توصیه اول عمل می کنند؛ ولی آن را فراموش نکرده و کینه را در سینه نگه می دارند.

ص: 187

خداوند متعال در گام سوم به فرستاده اش دستور محبت کردن می دهد، یعنی می فرماید که به عفو و گذشت و فراموش کردن خطا و اشتباه قناعت نکن، بلکه محبت و دوستی را جایگزین کینه و عداوت نما! آیه شریفه 54 سوره انعام به همین مطلب اشاره دارد، توجه فرمایید:

(وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو: «سلام بر شما! پروردگارتان رحمت را بر خود لازم شمرده است؛ تا هر کس از شما کار بدی از روی نادانی انجام دهد، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا شود؛) زیرا او آمرزنده و مهربان است».

توصیه چهارم، که مرحله اخلاقی و الاتری است و در دنیای امروز جز بندگان خاص خداوند به آن عمل نمی کنند، پاسخ بدی را با خوبی دادن است که در دو جای قرآن مجید آمده است:

نخست در آیه شریفه 96 سوره مؤمنون، که می فرماید: (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ)؛ «بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده)». یعنی عفو و گذشت، به فراموشی سپردن خطاها و اشتباهات، محبت ورزیدن و برخورد خوب، لازم است، اما کافی نیست. علاوه بر این مراحل سه گانه، پاسخ بدی را با خوبی دادن، مورد تأکید خداوند است.

در دومین آیه مورد اشاره چنین آمده است: (وَلَا تَتَوَيَّ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)؛ «هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمنی است گویا دوستی گرم و صمیمی است».(1)

در آیه دوم ثمره و نتیجه پاسخ بدی با خوبی نیز بیان شده است و آن اینکه وقتی کسی که به تو بدی کرده، با برخورد خوب و شایسته و پاسخ خوب تو مواجه گردد، وجدانش ناراحت و شرمنده می شود و او دست از دشمنی برمی دارد و نه تنها دشمنی نمی کند، بلکه تبدیل به دوست می شود، آن هم نه یک دوست عادی، بلکه دوستی گرم و صمیمی. در ادامه آیه می خوانیم که هرکسی آمادگی این کار را ندارد، کسانی می توانند این کار را انجام دهند که دارای صبر و استقامت اند، و بهره عظیمی از ایمان و اسلام و تقوا برده اند.

عمل کردن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سفارشات چهارگانه

کسانی که با جمعیت یا کشوری می جنگند، به ویژه اگر جنگ طولانی باشد، پس از پیروزی دست به چند کار می زنند:

1. دشمنان شکست خورده را به قتل می رسانند.

ص: 189

1- سوره فصلت (41)، آیه 34.

2. یا آنها را به اسارت می گیرند.

3. اموالشان را غارت کرده و به عنوان غنیمت تصاحب می کنند و ممکن است کشورشان را نیز اشغال نمایند.

هنگامی که متفقین پیروز شده و وارد آلمان شدند، کارهای سه گانه فوق را به شکل گسترده ای انجام دادند. دست به کشتار عجیبی زده و حتی کودکان زیادی را به قتل رساندند و اموال آنها را غارت کرده و کشورشان را هم به اشغال خود درآوردند.

اما پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از جنگ های طولانی و فراوان و مبارزات زیاد، هنگامی که موفق به فتح مکه شد و مشرکان لجوج و عنود را مجبور به تسلیم کرد، هیچ یک از سه کار فوق را انجام نداد. نه کسی را کشت، نه احدی از مشرکان را به اسارت گرفت و نه اموال آنها را غارت کرد؛ بلکه به مقتضای آیه شریفه (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) آنها را مورد عفو و بخشش قرار داد و به آنها نیکی کرد. نتیجه اش - همان گونه که در آیه 34 سوره فصلت گذشت - ورود دسته دسته مردم به اسلام بود. برخورد غیر منتظره پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مشرکان و بت پرستان، انقلابی را در درون آن ها ایجاد کرد به گونه ای که از کرده خود پشیمان شده و به اسلام گرویدند.

این نکته را هم نباید فراموش کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مردمی رویه رو بود که عصر جاهلیت را پشت سر گذاشته بودند و در مرکز خشونت می زیستند و این نشان می دهد که آن حضرت بی دلیل به

«خلق عظیم» توصیف نشده است. ما هم باید به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اقتدا کنیم و همچون آن حضرت اهل عفو و بخشش و فراموش کردن کینه، و محبت کردن و جبران بدی ها با خوبی ها باشیم.

3. تقوا در قرآن مجید

اشاره

خداوند متعال در قرآن مجید 96 بار جمله «اتقوا الله» را تکرار کرده و مردم را به تقوا سفارش نموده است. علاوه بر این، آیات دیگری نیز در مورد تقوا وجود دارد. این تعداد آیه در مورد تقوا، نشان می دهد که تقوا اساس برنامه های قرآن است، و لذا در آیات اولیه سوره بقره، قرآن مجید مایه هدایت انسان های باتقوا معرفی شده است.

تقوا در کلام مولای متقیان (علیه السلام)

در روایات منقول از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پنج تعبیر در مورد تقوا وجود دارد، که ماهیت آن را روشن می کند:

1. قلعه محکم؛ در اولین روایت، حضرت چنین فرمودند: «التَّقْوَى حِصْنٌ حَصِينٌ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ؛ تقوا برای کسی که به آن تکیه کند قلعه محکمی است»⁽¹⁾.

در این روایت، تقوا تشبیه به دژ محکم شده است.

ص: 191

1- میزان الحکمة، ج 9، ص 501، باب 4079، ح 22352.

2. سپر محافظ؛ «الْجَوُّوا إِلَى التَّقْوَى فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مَنِيعةٌ؛ به تقوا پناه ببرید، که سپر محافظ شماست» (1) از آنجا که تقوا، شخص متقی را در برابر وسوسه های شیطان و هوای نفس محافظت می کند، تشبیه به سپر شده است.

3. سنگر مستحکم؛ سومین تعبیر حضرت علی (علیه السلام) از تقوا چنین است: «التَّقْوَى حِرْزٌ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا؛ تقوا حرز کسانی است که طبق آن عمل کنند» (2).

یکی از معانی حرز، سنگر است. سربازان در جبهه جنگ برای محفوظ ماندن از دشمن سنگر ساخته و در آن پناه می گیرند. انسان های باتقوا نیز در مقابل وسوسه های شیطان و هوای نفس، سنگری از جنس تقوا می سازند و به آن پناه می برند.

4 و 5. کلید اصلاحات و چراغ هدایت؛ تعبیرهای چهارم و پنجم، در روایت زیر جمع شده است:

«إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ عِمَارَةُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ، وَ إِنَّهَا لَمِفْتَاحُ صَدَاحٍ وَ مِصْبَاحُ نَجَاحٍ؛ بی شک، تقوای الهی سبب آبادی دین و پایه گذاری یقین می شود و کلید اصلاحات و چراغ نجات و هدایت است» (3).

آری، تقوا کلید همه اصلاحات است. اصلاحات اخلاقی،

ص: 192

-
- 1- میزان الحکمة، ج 9، ص 501، باب 4079، ح 22357.
 - 2- میزان الحکمة، ج 9، ص 501، باب 4079، ح 22354.
 - 3- میزان الحکمة، ج 9، ص 502، باب 4098، ح 22365.

سیاسی، اجتماعی، فردی و دیگر اقسام اصلاحات در سایه تقوا امکان پذیر است. درحقیقت این روایت به شاخه های مختلف تقوا اشاره دارد.

حقیقت تقوا

از یک سو 96 بار در قرآن مجید تقوا سفارش شده و از سوی دیگر از تقوا به قلعه محکم، سپر محافظ، سنگر مستحکم، کلید اصلاحات و چراغ هدایت تعبیر شده است. تقوا چیست که این همه اهمیت دارد و بهترین زاد و توشه برای جهان آخرت (1) محسوب می شود؟

در پاسخ این سؤال می گوئیم: تقوا از نظر بیان، ساده، اما در عمل پیچیده است. تقوا یک حالت خداترسی درونی است که انسان را در برابر کارهای خلاف متوقف می کند. تقوا در یک تشبیه دقیق همچون ترمز وسایل نقلیه است که راننده به هنگام مواجهه با خطر به کمک آن، وسیله مورد نظر را متوقف می کند. چنین تقوایی پایه مسائل اخلاقی است و بدون آن تخلّق به اخلاق فضیلت و دوری از رذایل اخلاقی امکان پذیر نخواهد بود.

متأسفانه در عصر وزمان ما دستیابی به تقوا و تهیه این ابزار مهم

ص: 193

1- سوره بقره (2)، آیه 197.

اخلاقی مشکل تر از زمان های گذشته شده است. به تعبیر برخی از شاعران: تقوا مثل این است که انسان بخواهد از زمین پر از خاری عبور کند. باید به گونه ای گام بردارد که خارها او را اذیت نکنند. (1) این خارها در زمان ما بسیار زیاد شده است که مجالس آلوده از جمله آن هاست. آلودگی محیط، شرکت در مجالس آلوده، رفاقت با انسان های ناباب و فاسد، رفتن در فضاهای مجازی و مانند آن دشمنان تقوا هستند. خطر فضای مجازی را باید جدی گرفت؛ چراکه فضای مجازی در واقع بلای حقیقی است.

چه باید کرد؟

حفظ تقوا در چنین محیطی، با این رسانه ها، فیلم ها، کتاب ها و مجالس و دوستان آلوده و وسوسه های شیطان و نفس اماره، کار بسیار مشکلی است. اما چه باید کرد؟ آیا باید ناامید شد و گفت: «آب که از سر گذشت چه یک گز چه صد گز» (2) و باید منتظر آمدن امام زمان (عج) شد تا بیاید و همه چیز را اصلاح کند؟ یا باید بر یأس و ناامیدی غلبه نمود و برای تحصیل تقوا تلاش و کوشش کرد که در این صورت قطعاً خداوند کمک خواهد کرد؟

ص: 194

1- مجمع البیان، ج 1، ص 83. متن شعر فوق به شرح زیر است: خلّ الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی *** واصنع کماش فوق الشوک

یحذر ما یری

2- امثال و حکم، ج 1، ص 13.

بی شک باید راه دوم را انتخاب کرد که سیره اولیاء الله و مؤمنان حقیقی است.

البته باید در چنین محیطی عیار تقوا بالاتر باشد، چون تقوا مراحل دارد. ممکن است انسان در مراحل پایین تر در جامعه امروزی نتواند خود را حفظ کند، اما اگر به مراحل بالاتر برسد قطعاً موفق خواهد شد. به عنوان مثال، امکان دارد یک نفر در مقابل پیشنهاد رشوه یک میلیون تومانی مقاومت کند، اما اگر مبلغ رشوه چند برابر شود، مثلاً ده میلیون تومان باشد مقاومتش بشکند. چنین انسانی باید تقوای خود را بازسازی کند و به مراحل بالاتری از تقوا دست یابد.

راه رسیدن به تقوا

راه رسیدن به تقوا، ایمان به خدا و قیامت است و از طریق تقویت ایمان به این دو اصل مهم می توان پایه های تقوا را مستحکم کرد. هرچه ایمان به خدا و روز جزا و حساب و کتاب و بهشت و جهنم قوی تر شود، می توان به مراحل بالاتری از تقوا دست یافت. هرچه حضور خداوند در زندگی ما پررنگ تر و اعتقاد ما به نظارت او قوی تر باشد، سنگر تقوای ما در برابر خارهای مختلف مسیر زندگی مستحکم تر خواهد بود.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه همام، صد و ده صفت برای متقین

ص: 195

بیان می کند. یکی از صفات آنها باورداشتن بهشت و جهنم است؛ می فرماید: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ؛ آنها مانند کسی هستند که بهشت را با چشم خویش دیده و در آن متنعم است، و همچون کسی هستند که آتش جهنم را مشاهده کرده و در آن عذاب شده است» (1). کسی که بهشت و جهنم را باور کرده باشد به مراحل بالای تقوا رسیده است.

بنابراین باید سعی کنیم معرفت و شناختمان نسبت به خدای بزرگ بیشتر و باورمان نسبت به قیامت افزون تر شود و از مجالس آلوده، دوستان ناباب، فضاهای مجازی آلوده و فاسد، رسانه های آلوده، و دیگر عوامل گناه و معصیت بپرهیزیم تا بتوانیم در این دنیای پرخطر، خود را حفظ کنیم.

البته بعد از همه اینها، باید خود را به خدا بسپاریم. تا او دست ما را نگیرد به جایی نمی رسیم. در پیشگاهش عرضه بداریم: «خدایا! آنچه در توان و قدرت ما بود انجام دادیم، نسبت به بقیه تو ما را حفظ کن!». اگر ما به وظایف خود عمل کنیم به یقین خداوند به ما کمک خواهد کرد.

پروردگارا! به ما کمک کن تا بتوانیم سطح تقوای خود را بالاتر ببریم و دوستان و فرزندان و خانواده و آشنایان خود را نیز از خطرات و آلودگی ها نجات دهیم!

ص: 196

رابطه علم اخلاق با علم فقه از مهم ترین مباحث اخلاقی به شمار می رود.

راستی چه ارتباطی بین علم فقه و مسائل اخلاقی وجود دارد؟ واجبات و محرّمات و مکروهات و مستحبات چه نقشی در اخلاق دارند؟ آیا اخلاق تابع فقه است، یا فقه تابع اخلاق؟

برای روشن شدن این بحث، تقدیم مقدمه ای لازم است:

اخلاق درونی و برونی

منظور از اخلاق درونی صفات اخلاقی باطنی، و منظور از اخلاق برونی، اعمال و کردار اخلاقی است. به عنوان مثال، کسی که دارای ویژگی درونی سخاوت است و در درون وجودش جاذبه هایی به سوی سخاوت وجود دارد، اما هنوز فرصتی دست نداده که آن را در عمل بروز دهد، واجد اخلاق درونی است. اما شخصی که فرصت بروز این صفت را پیدا کرده و برای رضای خدا کارهای خیری از قبیل آزادی زندانیان، فراهم کردن مقدمات ازدواج نیازمندان، تهیه جهیزیه دختران فقیر، کمک مالی به بیماران محتاج و مانند آن را انجام داده، واجد اخلاقی برونی و عملی است.

به هر دو، اخلاق گفته می شود؛ هم به صفات فاضله و برجسته درونی، و هم به اعمال اخلاقی، و این دو با یکدیگر ارتباط کاملی دارند.

تمام مسائل فقهی جنبه مسائل اخلاقی دارد. واجبات فقهی، واجبات اخلاقی و محرمات فقهی، محرمات اخلاقی محسوب می شوند. به عنوان مثال، نماز، که از واجبات فقهی است، جنبه اخلاقی هم دارد و لذا خداوند متعال در مورد این فریضه بسیار مهم و ارزشمند فرموده است:

(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)؛ «و نماز را برپا دار، که نماز، (انسان را) از زشتی ها و اعمال ناپسند باز می دارد».(1)

اگر واقعاً نمازگزار نماز را با خلوص نیت و حضور قلب بخواند ظرف مدّت کوتاهی تغییر پیدا کرده و تربیت می شود. افسوس که غالباً جسم نماز هست، ولی از روح آن، که سرشار از مسائل تربیتی است، خبری نیست.

یا در مورد فریضه حج در روایات می خوانیم: «اگر حاجی مناسک حج را به درستی انجام دهد، وقتی که به وطن بازگردد همانند نوزادی است که تازه از مادر متولد شده است».(2)

یعنی حج، تمام گناهان و آلودگی هایش را از بین می برد.

بنابراین، واجبات فقهی آثار اخلاقی فراوان و مهمی دارد.

ترک محرمات هم همین طور است؛ ظلم نکردن، ترک غیبت، پرهیز

ص: 198

1- . سوره عنکبوت (29)، آیه 45.

2- عوالی اللئالی، ج 1، ص 426، ح 113.

از دروغ، دست زدن به سرقت، به سراغ تهمت نرفتن، اجتناب از شایعه پراکنی و احتراز از دیگر محرّمات فقهی نیز آثار مهمّی دارد و راه سیر و سلوک و تخلّق به اخلاق اسلامی را هموار می کند.

مستحبات فقهی هم جنبه اخلاقی دارد. یکی از مستحبات، عیادت از بیماران است (1) که از نظر اخلاقی نیز امری پسندیده محسوب می شود. ایثار و فداکاری نیز در مواردی که به حدّ وجوب نرسیده از مستحبات است. این مستحب فقهی نیز مورد تأکید علمای علم اخلاق است.

دایره اخلاق وسیع تر است

اشاره

همان گونه که گذشت، تمام احکام فقهی جنبه اخلاقی دارد و از آن جدا نیست، امّا عکس آن متفاوت است. یعنی مواردی وجود دارد که واجب یا حرام فقهی نیست امّا وجوب یا حرمت اخلاقی دارد، یعنی اخلاق در درجه بالاتری قرار گرفته و برخی از مستحبات و مکروهات فقهی در زمره واجبات و محرّمات اخلاقی جای می گیرد.

به عنوان نمونه، به روایت زیر توجه کنید که دست روی سه چیز گذاشته که از نظر فقهی حرام نیست؛ امّا محرّم اخلاقی به شمار می رود:

ص: 199

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «ثَلَاثٌ لَا يَسْلَمُ مِنْهَا أَحَدٌ: الطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَالظَّنُّ. قِيلَ: فَمَا نَصْنَعُ؟ قَالَ: إِذَا تَطَيَّرْتَ فَأَمِضْ، وَ إِذَا حَسَدْتَ فَلَا تَبِعْ، وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَحَقِّقْ؛ سه چیز است که (جنبه منفی دارد و) هیچ کس (به غیر از اولیاء الله) از آن در امان نیست: 1. فال بدن زدن 2. حسادت 3. سوء ظن و بدبینی. پرسیده شد: چه باید کرد؟ فرمود: به فال بد اعتنا نکن، و هنگام حسادت به ظلم و ستمی دست نزن، و هر زمان گرفتار بدبینی شدی آن را عملی نکن.» (1)

1. فال بد زدن

علّت این که به فال زدن «طیره» گفته شده این است که در ابتدا به وسیله پرندگان فال می زدند، سپس این خرافه گسترش پیدا کرده و به وسیله غیر پرندگان هم فال می زدند.

این کار یکی از خرافاتی است که نباید به آن اعتنا کرد. به چند نمونه، که برخی از مردم به آن اعتقاد دارند، توجه بفرمایید:

اول: پرنده ای به شوم و نحسی معروف است. هنگامی که بر پشت بام خانه ای بنشیند، برخی از عوام خیال می کنند که آن خانه خراب می شود!

دوم: اگر کسی قصد سفر کند، یا بخواهد برای انجام کاری به

ص: 200

خارج از خانه برود و خودش یا دیگری عطسه کند، می گویند: نباید از منزل خارج شود و کاری انجام دهد! درحالی که ما توکل بر خدا کرده و به دنبال کارمان می رویم و هیچ مشکلی به وجود نمی آید.

سوم: شخص فالگیری، فال افراد را می گیرد و مطالب بی اساسی را از حال و آینده طرف خبر می دهد که برخی براساس آن عمل می کنند، در حالی که هیچ اعتباری ندارد!

چهارم: برخی از مردم براساس اوضاع ستارگان آسمان سرنوشت افراد را پیش گویی می کنند. این نوع فال ها و مانند آن هیچ اعتباری ندارد و به هیچ وجه نباید به آن اعتنا کرد.

به هر حال طبق فرمایش پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بسیاری از اشخاص ناآگاه، آلوده این خرافه هستند. اسلام دستور می دهد که هنگام مواجهه با پیش زمینه های فال زدن، به آن توجه نکرده و به کار خود ادامه دهید، چراکه این کار به نوعی دور شدن از حقیقت توحید و یکتاپرستی است. کسی که معتقد به فال است خداوند را هنگام آن حوادث، بی تأثیر، و عطسه و پرنده شوم و ستاره و فالگیر را مؤثر می داند و انسان موحد یکتاپرست چنین اعتقادی ندارد. به هر حال کسی که فال می زند و هنگام عطسه کردن از انجام کارش منصرف می شود از نظر فقهی مرتکب کار حرامی نشده است، اما این کار گناه، اخلاقی محسوب می شود.

2. حسادت ورزیدن

بسیاری از مردم ضعیف الایمان وقتی زندگی خوب دیگران را می بینند حسادت ورزیده و آرزوی به هم ریختن آن را می کنند!

حسود درحقیقت تمّای زوال نعمت از صاحب آن را دارد. وی از خدا نمی خواهد که مانند آن نعمت یا بهتر از آن را به او بدهد، بلکه آرزوی نابودی آن را می کند. تا زمانی که حسود فقط چنین آرزویی دارد و اقدام عملی برای تحقّق آن نکند مرتکب گناه فقهی نشده است؛ ولی این کار، از نظر اخلاقی گناه محسوب می شود.

به هر حال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سفارش می کند که هر زمان حالت حسادت برای کسی به وجود آمد مراقب باشد ظلم و تجاوز نکند، و در پی این صفت زشت روحی، وسایل فروپاشی نعمت صاحب نعمت را فراهم نسازد.

3. سوء ظن

سومین کاری که در این حدیث نبوی مورد نکوهش قرار گرفته بدبینی است. بسیاری از اوقات از یک حرکت یا حادثه یا برخورد یا گفتگویی که به وجود می آید سوءظن ایجاد می شود. به عنوان مثال کسی که ناظر رفت و آمدهای فراوان به خانه همسایه اش می باشد به او بدبین می شود که حتماً مشغول کار خلافی است. یا هنگامی که دیگری را با لباس های نامناسبی مشاهده می کند،

ص: 202

می گوید: حتماً از مجلس گناه باز می گردد. در چنین مواردی اسلام نه تنها اجازه بدبینی نمی دهد، بلکه سفارش می کند که حمل بر صحت کنید و به دیگران خوش بین باشید. به هر حال شخص مبتلا به بدبینی اگر مطابق سوء ظن خود رفتار نکند مرتکب حرام فقهی نشده، اما گناه اخلاقی انجام داده است. نتیجه این که هر گناه فقهی گناه اخلاقی هست، اما هر گناه اخلاقی گناه فقهی نیست.

بنابراین، نسبت بین مسائل فقهی و اخلاقی، عموم و خصوص مطلق است، یعنی دایره مسائل اخلاقی گسترده تر از مسائل فقهی است و بدون رعایت مسائل فقهی نمی توان متخلّق به اخلاق اسلامی شد.

خطای بزرگ جداسازی فقه و اخلاق

برخی از صوفیه یک سلسله واجبات و محرمات شرعی را زیر پا می گذارند تا به خیال خود کمالات اخلاقی را طی کنند.

این افراد در حقیقت اخلاق را از فقه جدا کرده اند. به چند نمونه - که منابع و مآخذ آن را در کتاب جلوه حق آورده ایم - توجه بفرمایید:

1. یکی از بزرگان صوفیه نقل می کند که شخصی در مسیر سیر و سلوک متوجه اقبال مردم به سوی خود شد و از آنجا که این توجه را مانع ادامه راه می دید با خود گفت: «باید کاری کنم که از چشم

مردم بیفتم». بدین منظور روزی به حمام رفت و لباس یکی از کسانی را که به حمام رفته بود زیر لباس های خود پوشید و قسمتی از آن را بیرون گذاشت تا مردم به سرقت او پی ببرند. هنگامی که مردم متوجه کار زشت او شدند او را گرفته و کتک مفصلی زدند و لباس سرقتی را از تش درآورده و او را رها کردند و او از آن پس به سارق الحمام مشهور شد و آبرویی برایش نماند. (1)

در حالی که در اخلاق اسلامی چنین چیزی وجود ندارد. محال است کسی با ترک واجبات یا انجام محرمات مدارج اخلاق اسلامی را طی کند و مقرب عند الله شود.

2. شخصی که به دنیا علاقه داشت قصد کرد سیر و سلوک نموده و مسیر صحیح اخلاقی را طی کند. با خود فکر کرد اموالی که دارد مزاحم برنامه اخلاقی اوست. تمام اموالش را در دریا ریخت و به خیال خود رابطه اش را با دنیا قطع کرد. (2)

اینها افکار صوفیانه است و به هیچ وجه مورد تأیید اسلام نیست.

همان گونه که گذشت، ممکن نیست یک کار حرام مقدمه اخلاق شود. اسراف از گناهان کبیره و محرمات الهیه است، امکان ندارد با ارتکاب آن بتوان به فضایل اخلاقی دست یافت. آنچه مهم است

ص: 204

1- جلوه حق، ص 30 و 31.

2- جلوه حق، ص 30.

قطع وابستگی و دل‌بستگی به دنیا است و انسانی که چیزی ندارد طبیعی است که دل‌بستگی هم نداشته باشد؛ مهم این است که اموالی داشته باشد، ولی به آن وابسته نباشد.

اولیاء الله چنین بوده و هستند که اگر تمام اموالشان را از دست بدهند برایشان اهمیتی ندارد.

3. یکی از کسانی که قصد سیر و سلوک داشت به منظور ریاضت کشیدن و توبه از گناه، مقداری چوب تهیه کرد و شب‌ها آن قدر با آن چوب‌ها به کف پای خود زد که همه چوب را شکست! (1) آیا فقه، اجازه ضرر زدن به خویشان را می‌دهد؟!

4. یکی دیگر از مدعیان عرفان به منظور مبارزه با نفس اماره و سرکوب کردن آن، خود را برای مدتی در چاه مسجد و به صورت معکوس آویزان کرد. یعنی پاهایش به سمت آسمان و سرش به سمت زمین قرار گرفت! (2)

اسلام هرگز اجازه چنین کارهایی را نمی‌دهد. کسانی که مسیر اخلاق را از فقه جدا کرده اند گمراهانی هستند که ملعبه شیطان شده اند. غزالی می‌گوید: «چنین افرادی محرمات شرعی را انجام داده، سپس توبه می‌کردند، تا مراحل اخلاقی را طی کنند». (3) یکی از

ص: 205

1- جلوه حق، ص 178.

2- جلوه حق، ص 179.

3- جلوه حق، ص 30 و 31.

چیزهایی که ما را از صوفیه جدا می کند همین مطلب است. به همین دلیل در گذشته صاحبان مقام و قدرت که ظلم و ستم می کردند می گفتند: ما صوفی هستیم، و دم از مولی علی (علیه السلام) می زدند، چراکه می خواستند بین اسلام و اعمال ظالمانه خود جمع کنند. این ها درست نیست و نباید در این مسیر از اسلام جدا شد.

صوفیه به سه مرحله معتقد هستند: شریعت و طریقت و حقیقت. شریعت همین احکام فقهی است، اما طریقت جدا از احکام فقهی است، نه بالاتر از آن. آنها بسیاری از اوقات از شریعت جدا می شوند و آن را طریقت می نامند.

جمع بندی و نتیجه گیری

اشاره

نکته اول: نسبت بین احکام فقهی و مسائل اخلاقی، عموم و خصوص مطلق است، یعنی تمام احکام فقهی باید در مسائل اخلاقی رعایت شود. حال اگر اخلاق چیزهایی را بالاتر از فقه بگوید اشکالی ندارند، مثل این که مستحبات فقهی را واجبات اخلاقی بگوییم، نه واجب فقهی که بدعت محسوب می شود.

نکته دیگر این که کسانی که مسائل اخلاقی را جدا کرده و در مقابل فقه قرار می دهند و واجبات و محرمات را کنار می زنند افراد گمراه و منحرفی هستند و اساساً تفاوت بین عرفان اصیل اسلامی و عرفان التقاطی همین نکته است که اولی از احکام فقهی

جدا نمی شود اما دومی جدا می شود. به خاطره ای در این زمینه توجه فرمایید:

در زمان طاغوت که بحث های انقلاب داغ بود، ما را دستگیر کرده و به ساواک برده و از آنجا به تهران منتقل کردند و گفتند: باید به ملاقات رئیس ساواک تهران بروید.

هنگامی که با ایشان روبه رو شدم حرف های زیادی زد از جمله گفت: می دانم شما شخص باسوادی هستید، اما ایمان من کمتر از شما نیست! من عاشق مولی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هستم؛ ولی با کسانی که با حکومت شاه مخالفت کنند به شدت برخورد می کنم و اگر لازم باشد یک میلیون نفر از آنها را خواهم کشت!».

نتیجه این که احکام فقهی را نمی توان از مسائل اخلاقی جدا کرد و کسانی که این دورا از هم جدا می کنند انسان های منحرفی هستند.

ارتباط علم اخلاق با علم الحدیث

اشاره

بحث در مورد رابطه علم اخلاق با سایر علوم اسلامی بود. در مباحث گذشته چگونگی ارتباط علم اخلاق با سه علم مهم اسلامی، یعنی «عقاید»، «تفسیر» و «فقه» بیان شد. اینک به سراغ ارتباط علم اخلاق با احادیث می رویم.

بیشترین ارتباط، بین این دو علم وجود دارد، یعنی آن قدر که احادیث اخلاقی داریم منبع دیگری برای اخلاق اسلامی نیست. به منظور روشن شدن این ادعا به نمونه های زیر توجه فرمایید:

ص: 207

به کتاب های: کافی، نوشته مرحوم کلینی، من لا یحضره الفقیه، نوشته مرحوم صدوق، تهذیب الاحکام و الاستبصار، نوشته مرحوم شیخ طوسی، کتب اربعه گفته می شود، که از منابع اصلی شیعه محسوب می گردند. این کتاب های ارزشمند، مملو از احادیث اخلاقی است. اگر کسی با این کتاب ها آشنا نباشد و از آن ها استفاده نکند، با اخلاق اسلامی آشنا نخواهد شد. به ویژه جلد اول و آخر کافی که معروف به «روضه کافی» است. علت انتخاب این نام این است که از هر کدام از امامان معصوم (علیهم السلام) روایات اخلاقی جمع آوری شده و همچون باغی است که دارای انواع درختان میوه و گل های معنوی و معطر و زیباست.

بنابراین، روایات اخلاقی، فوق العاده زیاد است و بدون آشنایی با احادیث اسلامی نمی توان مسیر اخلاق را طی کرد.

5. بحار الانوار

یکی دیگر از کتاب های حدیثی شیعه بحار الانوار، نوشته مرحوم علامه مجلسی است، این کتاب - همان گونه که از نامش پیداست - دریای انوار ائمه معصومین (علیهم السلام) است و احادیث اخلاقی بسیار زیادی در آن به چشم می خورد. مرحوم حاج شیخ عباس قمی برای استفاده بهتر و بیشتر از این کتاب کم نظیر، سفینه البحار را

به رشته تحریر درآورده است، تا تشنگان معارف دینی و اخلاقی بتوانند با استفاده از این کشتی، از اعماق آن دریای پرگهر، گهرهای فراوانی صید کنند.

سفینه البحار، که عصاره و خلاصه بحار الانوار است، روایات اخلاقی زیادی دارد، تا چه رسد به خود بحار الانوار.

ما در سفرهای تبلیغی کتاب سفینه البحار را همراه می بردیم و با داشتن آن به کتاب دیگری نیاز نبود؛ چون هر موضوعی را برای بحث و سخنرانی انتخاب می کردیم روایات متعددی پیرامون آن در این کتاب می یافتیم.

6. نهج البلاغه

بالاتر از بحار الانوار، کتاب شریف نهج البلاغه است، که سخنان حضرت علی (علیه السلام) را در سه بخش در خود جای داده است:

1. خطبه ها؛ شامل 241 خطبه.

2. نامه ها؛ که تعداد آن ها به 79 می رسد.

3. کلمات قصار؛ که 480 جمله کوتاه است.

به سراغ هر بخش از بخش های سه گانه بروید غوغاست. خطبه های حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مملوّ از درس های اخلاقی است. یکی از خطبه های آن حضرت، خطبه همام⁽¹⁾ است. همام،

ص: 209

1- شرح خطبه مذکور را که خطبه 193 نهج البلاغه است در کتاب «اخلاق اسلامی در نهج البلاغه» و جلد هفتم «پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)»، ص 527 به بعد، مطالعه فرمایید.

کسی بود که تشنه معارف الهی و اخلاق اسلامی بود. خدمت آن حضرت رسید و درخواست کرد که اوصاف پرهیزکاران را برایش شرح دهد. حضرت به جمله ای کوتاه قناعت کرد. اما روح تشنه همام با آن جمله سیراب نشد و لذا از حضرت تقاضا کرد به صورت مفصل در مورد متقین سخن بگوید. حضرت خواسته اش را اجابت کرد و یکصد و ده صفت برای پرهیزکاران بیان نمود، که تمام آنها صفات اخلاقی است.

بسیاری از این صفات به تنهایی برای تهذیب اخلاق کفایت می کند. به عنوان مثال در مورد ایمان و باور انسان های باتقوا نسبت به بهشت و جهنم فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَد رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَد رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ؛ آنها مانند کسی هستند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم است، و همچون کسی هستند که آتش جهنم را مشاهده کرده و در آن عذاب شده است» (1).

کسی که به حقایق بهشت و جهنم ایمان بیاورد و آن را باور کند در تمام عمر از گناه و معصیت پرهیز خواهد کرد. آری، خطبه های نهج البلاغه انسان را تربیت می کند.

در بخش نامه ها، امام (علیه السلام) به فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی (علیه السلام) نامه ای نوشته که صدها درس اخلاقی دارد. (2)

ص: 210

1- نهج البلاغه با ترجمه و شرح گویا و فشرده، ج 2، ص 340، خطبه 193.

2- شرح و تفسیر نامه مذکور را که نامه سی ام «نهج البلاغه» است در کتاب «پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)»، ج 9، ص 457 به بعد، مطالعه فرمایید.

هنگامی که کلمات قصار و کوتاه آن حضرت را بررسی می‌کنیم، هر کدام از آن‌ها می‌تواند موضوع یک بحث جامع اخلاقی باشد. (1)

حقیقتاً مولی‌امیر مؤمنان (علیه السلام) معارف دینی و اخلاقی را بسیار عالی بیان کرده است.

7. سیره معصومین (علیهم السلام)

اشاره

تاریخ زندگی حضرات معصومین (علیهم السلام) درس‌های اخلاقی ناب‌تر و تأثیرگذارتری دارد. آن بزرگواران آنچه را در احادیث اخلاقی به مردم سفارش کردند، در عمل پیاده نمودند، که اینها در واقع اخلاق عملی است و پیام‌ها و درس‌های زیادی دارد. به دو نمونه از درس‌های اخلاقی تاریخ زندگی آن بزرگواران توجه بفرمایید:

اول: گفتگوی امام باقر (علیه السلام) و مرد صوفی

مرحوم محدّث قمی در کتاب منتهی الآمال (2) داستان زیر را از شیخ مفید، دانشمند معروف و مشهور شیعه، نقل کرده است:

محمّد بن منکدر، که احتمالاً از صوفیان بوده، خیال می‌کرد که

ص: 211

1- شرح و تفسیر کلمات حکمت آمیز را در کتاب «پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)»، ج 12-15 مطالعه فرمایید.

2- منتهی الآمال، ج 2، ص 110.

دین و ایمان فقط و فقط عبادت کردن است، و لذا باید تمام وقت را به عبادت پرداخت و دنبال کسب و کار نرفت و از دسترنج دیگران استفاده کرد!

روزی امام باقر (علیه السلام) را دید که در گرمای هوا از مزرعه به سمت خانه اش می رود، در حالی که به دو کارگر خود تکیه کرده و عرق از سر و صورتش جاری است. با خود گفت: باید پسر پیامبر را نصیحت کنم! و لذا خطاب به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند پیامبر! ای کسی که دارای شخصیت مهمی در جامعه هستی! اگر در همین حال از دنیا بروی و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ملاقات کنی چه حالی خواهی داشت؟ حضرت فرمود: اگر در این حال از دنیا بروم، در حال اطاعت و جهاد در راه خدا جان خواهم داد. گفت: چطور؟ فرمود: چون محتاج افرادی مثل تو نیستم!⁽¹⁾

محمد بن منکدر به خیال خود می خواست امام باقر (علیه السلام) را نصیحت کند، اما امام (علیه السلام) او را نصیحت کرد؛ نه یک نصیحت، بلکه چندین نصیحت:

1. کار کردن عار نیست. برخی از جوانان تصوّر می کنند که زراعت و باغ داری و کارگری و مانند آن عیب است. سیره امام باقر (علیه السلام) و دیگر امامان معصوم (علیهم السلام) این تصوّر و خیال را نفی می کند. شخصی نقل می کرد که در گذشته وقتی آگهی استخدام می زدیم

ص: 212

حدود سیصد نفر اعلام آمادگی می کردند، اما الان با این که آمار بیکاری بالاتر رفته، این تعداد از شصت نفر هم تجاوز نمی کند!

علت آن این است که عده ای کار را عار می دانند و زیر بار کار نمی روند.

2. کار نه تنها برای افراد عادی جامعه عار نیست، بلکه برای شخصیت ها و حتی امام معصوم (علیه السلام) نیز عار محسوب نمی شود، و لذا در تاریخ می خوانیم که حضرت علی (علیه السلام) با دسترنج خود هزار برده را در راه خدا آزاد کرد. (1)

3. انسان نباید سربار جامعه باشد و زحمات خود را به دوش دیگران بیندازد، بلکه تا بتوانیم باید خدمت کنیم و درمقابل آن خدمت بگیریم. اگر صبح تا شب و شب تا صبح عبادت کنیم، اما زندگی مان را دیگران اداره کنند، افتخار نیست.

سؤال: چرا علما و مراجع و طلاب، همچون حضرات معصومین (علیهم السلام) به دنبال کارهای کشاورزی و باغ داری و مانند آن نمی روند تا از دسترنج خود استفاده کنند؟

جواب: علم امام معصوم (علیه السلام) علم الهی و خدادادی است و نیازی به تحصیل ندارد، اما یک طلبه باید حداقل ده سال درس بخواند تا به پله اول اجتهاد برسد و یک مرجع تقلید باید پنجاه سال درس

ص: 213

بخواند و تدریس کند تا به مقام مرجعیت برسد. بنابراین، امکان چنان کارهایی برای طلاب و روحانیون و مراجع تقلید نیست، همان گونه که دانشگاهیان نیز تمام وقت خود را صرف تحصیل و تدریس و تحقیق و تألیف کرده و فرصتی برای آنها باقی نمی ماند که چنان کارهایی را انجام دهند و کارشان همین درس خواندن و درس دادن است.

خلاصه این که مقایسه مذکور مقایسه درستی نیست و به اصطلاح، «قیاس مع الفارق» است.

دوم: امام صادق (علیه السلام) و معلی بن خنیس

مرحوم حاج شیخ عباس قمی (1) داستان زیر را از شیخ صدوق (رحمهم الله) نقل کرده است:

معلی بن خنیس می گوید: شب هنگام از جایی عبور می کردم. شخصی را دیدم که کیسه ای بر دوش گرفته و به سمت سایبان بنی ساعده می رود. مکان مذکور، روزها محل کسب و کار مردم، و شب ها محل استراحت افراد فقیر و بی خانمان بود، که در آنجا خوابیده و شب را به صبح می رساندند. ناگهان گوشه ای از کیسه پاره شد و آنچه در آن بود روی زمین ریخت. جلو رفتم، دیدم امام

ص: 214

صادق (علیه السلام) است. فرمود: کمک کن تا این نان ها را جمع آوری و تمیز کرده و در کیسه بریزیم.

پس از انجام دستور امام، از آن حضرت (علیه السلام) خواستم که اجازه دهد من کیسه نان ها را به دوش بکشم. امام (علیه السلام) قبول نکرد، ولی اجازه داد همراهش بروم. به محلّ مورد نظر رسیدیم. همه نیازمندان در خواب بودند.

حضرت روانداز هر کدام را کنار زد و چند قرص نان در زیر آن قرار داد و روانداز را به حالت اوّل برگرداند و به همین شکل تمام نان ها را در میان آن ها تقسیم کرد. وقتی کار حضرت تمام شد عرض کردم: آقای من! اینها شیعه نیستند! امام (علیه السلام) فرمود: می دانم. اگر شیعه بودند زندگی ام را با آن ها تقسیم می کردم!⁽¹⁾

این داستان نیز درس های اخلاقی متعدّدی به شرح زیر دارد:

1. اوّلین درس اخلاقی آن رسیدگی مستقیم و بدون واسطه به مشکل نیازمندان است.

2. به گونه ای به نیازمند کمک کنیم که خودش متوجّه نشود، تا مبادا شرمنده گردد و خجالت بکشد.

3. کمک کردن به همه مسلمانان، حتّی مخالفان اهل بیت (علیهم السلام) سفارش شده است. البته نسبت به شیعیان نیازمند باید حساب ویژه ای باز کرد.

ص: 215

1- بحار الانوار، ج 47، ص 20، ح 17.

خلاصه این که تاریخ زندگی حضرت معصومین (علیهم السلام) پر از درس های اخلاقی است و روایاتی که در این زمینه از آن بزرگواران نقل شده منبع ارزشمند دیگری برای علم اخلاق به شمار می رود.

8. دعاها و مناجات ها

اشاره

دعاهای حضرت معصومین (علیهم السلام) گرچه خطاب به خداست، اما به طور غیر مستقیم با ما نیز سخن می گوید و درس های اخلاقی فراوانی دارد.

برای روشن شدن این مطلب به فرازهایی از دعای ابوحمزه ثمالی و بخشی از دعای عرفه توجه بفرمایید:

الف) فرازهایی از دعای ابوحمزه ثمالی

امام سجّاد (علیه السلام) در بخشی از دعای مذکور چنین می فرماید: «سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَن بَابِكَ طَرَدْتَنِي، وَعَن خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي؛ ای مولای من! گویا تو مرا از درگاه لطفت رانده ای و از خدمت و بندگی ات دورم ساخته ای».

سپس حضرت به سراغ چیزهایی می رود که سبب می شود انسان از درگاه لطف خداوند رانده شود:

1. «لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَصْتَنِي؛ شاید مشاهده کردی که من حقّ بندگی ات را سبک شمردم، بدین علت از درگاهت دورم کردی».

ص: 216

2. «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي؛ یا شاید دیدی که شکر نعمت هایت را به جا نیاوردم، مرا از خدمت محروم کردی».

یعنی ای مؤمنین! مراقب باشید که سبک شمردن حق بندگی و کفران نعمت، انسان را از درگاه خدا طرد کرده و توفیق را از او سلب می کند و در نتیجه موفق به انجام کارهای خیر نمی شود. پس مراقب باشیم مرتکب این کارها نشویم.

3. «أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي؛ یا شاید مرا در جلسات علما نیافتی (و از کلماتشان استفاده نکردم) و مرا به حال خود واگذار کردی و از در خانه ات طرد نمودی». یعنی ای برادران و خواهران باایمان! مراقب باشید از مجالس علما دور نشوید، که دور شدن از چنان جلساتی مساوی با طرد شدن از در خانه خداست.

4. «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي؛ یا شاید مشاهده کردی که من در مجالس غافلین شرکت کردم، به همین دلیل از رحمت بی نصیب ساختم». غافلین کسانی هستند که همواره جوک می گویند و آلوده غیبت می شوند و در مورد دنیا بحث می کنند و نه از خدا خبری دارند، نه از پیامبر، نه از آخرت، نه از ایمان و نه از دیگر ارزش ها. نکند من با چنین انسان هایی معاشرت کرده ام که مرا از در خانه ات طرد کرده ای؟

5. «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلِفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ فَيَنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَّيْتَنِي؛ یا

شاید دیدی که من در مجالس اهل باطل شرکت می‌کنم و با آنها الفت گرفته‌ام، در نتیجه مرا در میان آنها رها ساختی».

چقدر جوانان و غیر جوانان را سفارش می‌کنیم که در مجالس آلوده شرکت نکنند و با دوستان ناباب معاشرت نداشته باشند، که مجالس آلوده سم مهلک است! ما این درس را از همین دعاها گرفته ایم.

6. «أَوْ لَعَلَّكَ بِقِلَّةِ حَيَاتِي مِنْكَ جَازِيْتِي؛ یا شاید به خاطر بی‌حیایی ام مرا مجازات کردی».⁽¹⁾ این که از گناه پرهیز نمی‌کنم! از چشم چرانی چشم نمی‌پوشم! از بخل و حسد و دروغ خودداری نمی‌کنم! شاید به خاطر این بی‌حیایی‌ها مرا با طرد کردن از در خانه ات مجازات کرده‌ای و در نتیجه نماز می‌خوانم اما حال خوبی ندارم، از دعا و راز و نیاز با تولدت نمی‌برم، در زیارت‌ها، معنویت و نورانیتی به دست نمی‌آورم.

در یکی از سفرهای زیارتی خانه خدا جوانی را دیدم که می‌گفت: «اولین بار است که به زیارت این بیت شریف مشرف می‌شوم و با این که سفر اولی‌ها حال و هوای عجیبی دارند، اما من هیچ احساس خاصی ندارم و از زیارت خانه خدا لذت نمی‌برم!»

گفتم: برو سابقه اعمال را بررسی کن! به قول شاعر:

که برون در چه کردی *** که درون خانه آیی⁽²⁾

ص: 218

1- مفاتیح نوین، ص 725 و 726.

2- دیوان اشعار عراقی، ص 182، غزل 296.

چه بی حیایی ها و گناهان و خطاهایی کردی که اکنون مجازات شده ای؟!

آیا این دعاها درس اخلاق نیست؟ آیا فقط آنها را بخوانیم که ثواب ببریم، یا باید به درس هایش گوش داده و به آنها عمل کنیم؟!

در دعاها حضرت معصومین:، نظیر فقرات مورد بحث که درس های اخلاقی فراوانی دارد، بسیار زیاد است.

دعاهایی همچون دعای مکارم الاخلاق امام سجاد (علیه السلام) راه را به طالب صراط مستقیم و خواهان سیر و سلوک نشان می دهد.

(ب) بخشی از دعای عرفه

امام حسین (علیه السلام) در بخشی از دعای عارفانه عرفه می فرماید:

«عَمِيَّتَ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهِ رَقِيْبًا؛ خدایا! چشمی که تو را مراقب خود نمی بیند کور باد!». چنین شخصی ایمان ندارد که خداوند هر لحظه شاهد و ناظر اعمال اوست.

معنای این سخن این است که اگر می خواهی اهل اخلاق باشی و به قرب الهی برسی و مشکلات اخلاقی و معنوی ات حل شود، همیشه خداوند را مراقب خود بدان. در ادامه فرمود:

«وَخَسِرْتَ صَفْقَةً عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا؛ خدایا! در تجارت معنوی اش ورشکست شود کسی که نصیبی از محبت تو ندارد».(1)

ص: 219

یعنی اگر بخواهی در مسیر قرب الی الله موفق باشی باید انگیزه ات محبت خدا باشد و گرنه ورشکست می شوی.

راه تحصیل محبت خدا

اگر در نعمت هایی که خداوند متعال به ما عنایت کرده، اعم از نعمت های جسمی و روحی، و مادی و معنوی بیندیشیم، عشقمان به او بیشتر می شود. وقتی توجه به این مطلب پیدا کنیم که او چقدر به ما لطف کرده و نعمت داده، محبتمان به او بیشتر می شود.

اگر با دقت به اسرار عالم آفرینش بنگریم می بینیم که خداوند چقدر عالم و بزرگ و رئوف و مهربان است.

در یک فیلم مستند، که از تلویزیون پخش می شد، منظره ای دیدم که بسیار عجیب و جالب بود. پرنده ای صد و بیست کیلومتر راه را طی کرد تا به چشمه ای رسید. قصد داشت از آن چشمه برای جوجه هایش آب ببرد. به همین منظور داخل آب رفت. شکمش که مثل اسفنج بود پر از آب شد و با این که بدنش سنگین شده بود، دوباره صد و بیست کیلومتر به سمت لانه پرواز کرد، تا بچه هایش را سیراب کند!

چه کسی این درس ها را به او داده؟ چه کسی محبت بچه ها را در دل او گذاشته است؟ آیا ما حاضریم دویست و چهل کیلومتر راه را پیاده برویم تا فرزندانمان را سیراب کنیم؟ این محبت است که این

پرنده را وادار به این زحمت فرسا می کند. ما هم اگر عشق و محبت خدا را داشته باشیم همه مشکلات برایمان آسان می شود. امیدوارم با شرحی که داده شد رابطه علم اخلاق را با روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) درک کرده باشیم و موفق شویم از این منابع نورانی استفاده کنیم.

ص: 221

اشاره

علم اخلاق شاخه های متعدّد و فراوانی دارد، بنابراین لازم است طرّاحی کاملی از شاخه های آن داشته باشیم، تا بتوانیم در مورد هر کدام به مقدار کافی بحث کنیم.

اخلاق عمومی و خصوصی

از یک نظر، اخلاق به دو شاخه تقسیم می شود: اخلاق عمومی و خصوصی.

اخلاق عمومی

شاخه عمومی اخلاق، صفاتی است که همه انسان ها بدون استثنا باید آن را فرا بگیرند. زن و مرد، پیر و جوان، شهری و روستایی، عالم و جاهل، سیاه و سفید، عرب و عجم و حتّی پیامبران : و اولیای الهی هم مشمول این شاخه از اخلاق هستند. همه باید واجد فضایل اخلاقی باشند و از رذایل اخلاقی پرهیزند.

ص: 222

به عنوان مثال، صداقت و امانت از جمله مصادیق اخلاق عمومی است که همه باید به آن متخلّق شوند، و لذا در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ خداوند هیچ پیامبری را به رسالت مبعوث نکرد مگر این که نسبت به صداقت و ادای امانت به او سفارش نمود». (1) از این روایت معلوم می شود که صداقت و امانت داری جزء اخلاق عمومی است.

سختی هم از مصادیق اخلاق عمومی است. منظور از سختی این است که انسان، دیگران را هم در آنچه در اختیار دارد سهیم و شریک کند؛ خواه مال و ثروت باشد، یا علم و دانش، یا جاه و مقام، یا اعتبار و موقعیت.

تمام علم و دانشی را که کسب کرده ذخیره نکند و با خود به دنیای دیگر نبرد، بلکه آن را نشر دهد تا دیگران هم از آن استفاده کنند؛ چرا که حضرت علی (علیه السلام) فرموده اند: «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ؛ زکات دانش، انتشار آن است». (2)

اگر خداوند ثروتی نصیبش کرده، تمام آن را در انحصار خود و خانواده اش قرار ندهد، بلکه بخشی از آن را هم به نیازمندان اختصاص دهد.

ص: 223

1- میزان الحکمة، ج 5، ص 43، باب 2163، ح 10347.

2- غرر الحکم، ج 1، ص 424، فصل 37، ح 1.

امام کاظم (علیه السلام) در مورد سخاوت فرمودند: «السَّخِيُّ الْحَسَنُ الْخُلُقِ فِي كَنْفِ اللَّهِ، لَا يَتَخَلَّى مِنْهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ. وَلَا بَعَثَهُ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا وَصِيًّا إِلَّا سَخِيًّا وَلَا كَانَ مِنَ الصَّالِحِينَ إِلَّا كَانَ سَخِيًّا؛ سخاوتمند خوش اخلاق تحت حمایت خداوند است، این حمایت ادامه می یابد تا زمانی که او را بهشتی کند، و خداوند هیچ پیامبر و جانشین پیامبری را نفرستاد مگر اینکه اهل سخاوت بود و تمام انسان های صالح سخاوتمندند»⁽¹⁾.

خلاصه این که سخاوت جزء اخلاق عمومی است و اختصاص به فرد خاص و زمان و مکان خاصی ندارد و حتی غیر انسان ها هم اهل سخاوت اند.

اخلاق خصوصی

اشاره

این شاخه از اخلاق عمومیّت ندارد، بلکه متعلّق به گروه های خاصی است.

چهارده شاخه از شاخه های اخلاق خصوصی را ذکر می کنیم، که همگی روایت دارد و در برخی شاخه ها آیات قرآن هم بر آن دلالت می کند و اسلام برای همه این گروه های چهارده گانه برنامه دارد:

ص: 224

1- بحار الانوار، ج 78، ص 324، ح 27.

1. اخلاق خانواده

معاشرت زن با شوهر و شوهر با زن چگونه باید باشد؟ در زندگی مشترک چطور با هم رفتار کنند؟ رعایت نکردن اخلاق خانواده سبب بروز بسیاری از مشکلات و طلاق ها و جدایی ها می شود، بنابراین، آشنایی با این شاخه از اخلاق خصوصی بسیار سرنوشت ساز است.

2. اخلاق در مدارس

معلم ها چه حقی بر شاگردان دارند؟ حقوق شاگردان بر معلم ها چیست؟ محیط درس چگونه باید باشد؟ اساتید و دانش طلبان چه اموری را باید مراعات کنند؟

اگر اخلاق در حوزه درس و بحث مراعات شود حوزه های علمیّه تبدیل به بهشت می شود، چراکه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «إِغْتَنَّمُوا مَجَالِسَ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ؛ جلسات درس و وعظ علما را غنیمت بشمارید، زیرا چنان جلساتی باغی از باغ های بهشت است»⁽¹⁾ اگر مدارس و دانشگاه ها نیز اخلاق را رعایت کنند همین گونه خواهد شد.

متأسفانه اخلاق اسلامی در مدارس و دانشگاه ها ناقص رعایت

ص: 225

می شود، و لذا محصول آن در بعضی یا بسیاری از موارد، محصولی که اسلام می پسندد نیست.

3. اخلاق در بازار و محیط کسب و کار

فروشنده نسبت به خریدار، و خریدار نسبت به فروشنده چه اموری را باید رعایت کنند؟ در روایتی آمده است که حضرت علی (علیه السلام) هر روز در اول بازار کوفه می ایستاد و با صدای بلند مسائل اخلاقی مربوط به کسب و کار را گوشزد می کرد، سپس به دیگر محیط های کسب و کار می رفت و برای آنها نیز همان مطالب را بازگو می فرمود. (1)

این کار حضرت، که همه روز تکرار می شد، نشانگر اهمیت فراوان این شاخه از اخلاق خصوصی است.

4. اخلاق در سفر

از دیدگاه اسلام، همسفران نسبت به همدیگر وظایفی داشته و باید اصول اخلاقی ویژه ای را رعایت کنند؛ به عنوان مثال، در روایتی می خوانیم: حضرت علی (علیه السلام) با مردی از اهل کتاب همسفر شد. مقصد امیر مؤمنان (علیه السلام) کوفه، و مقصد همسفرش شام بود.

ص: 226

1- بحار الانوار، ج 103، ص 94، ح 10.

هنگامی که به دوراهی کوفه و شام رسیدند، شخص ذمی مشاهده کرد که امام علی (علیه السلام) همراه او به سمت شام می آید. با تعجب پرسید: مگر مقصد شما کوفه نبود؟ حضرت فرمود: بله! پرسید: پس چرا همراه من آمدی؟! حضرت فرمود: پیامبر ما دستور داده که وقت جدا شدن از همسفر مقداری او را بدرقه کرده، سپس به مسیر خود ادامه دهید. مرد یهودی گفت: آنچه گفتم اخلاق شخص شماست، یا سفارش دینتان می باشد؟ حضرت فرمود: دستور دین ماست. این جا بود که مرد یهودی مسلمان شد! [\(1\)](#).

5. اخلاق دوستان

دوستان در عالم دوستی وظایفی دارند که باید رعایت کنند. این آداب و اخلاق اهمیت فراوانی دارد. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، روایتی در مورد اخلاق دوستان مطرح کرده، که در آن حدودسی وظیفه یک دوست در برابر دوستش ذکر شده است. [\(2\)](#) رعایت اخلاق دوستی سبب استحکام و استمرار دوستی و سلامت آن می شود.

6. اخلاق پزشکی

اکنون در جامعه پزشکی مبحثی به نام «اخلاق پزشکی» وجود

ص: 227

-
- 1- وسائل الشیعه، ج 8، ص 493، ابواب احکام العشرة، باب 92، ح 1.
 - 2- بحارالانوار، ج 74، ص 236، ح 36.

دارد که کامل نیست. چگونگی برخورد پزشک با بیمار و بالعکس، وظایف پرستاران نسبت به بیماران، و بیماران نسبت به پرستاران از جمله مسائل مربوط به این شاخه از اخلاق خصوصی محسوب می شود که در معارف دینی منعکس شده است.

7. اخلاق مداری در برابر مخالفان و دشمنان

گرچه با دشمن، عداوت و دشمنی داریم؛ اما دشمنی هم حساب و کتاب دارد و رعایت اصول اخلاقی نسبت به آنان هم سفارش شده است. خداوند متعال در قرآن مجید به مسلمانان اجازه می دهد در مقابل تعدی و تجاوز دشمنان مقابله به مثل کنند، اما پا را فراتر از مقدار تعدی آنها نگذارند (1) سوره توبه (9)، آیه 4.2 و اگر با دشمن پیمانی بسته اند رعایت کنند و خداوند پیمان شکنی را حتی درباره دشمن اجازه نداده است. (2) اسلام هزار و چهارصد سال قبل پیمان شکنی را زشت و ناپسند اعلام کرد؛ اما در دنیای امروز مدعیان تمدن و صلح و اخلاق، خود پیمان شکن اند.

8. اخلاق در برابر غیر مسلمانان

گروهی از غیر مسلمانان نظیر مسیحیان و یهودیان در کشور ما

ص: 228

1- سوره بقره

2-، آیه 194.

زندگی می کنند که سر جنگ با ما ندارند. اقلیت های مذهبی دیگر نیز به صورت مسالمت آمیز با ما زندگی می کنند و با هم دشمنی نداریم. رعایت اخلاق نسبت به این افراد هم سفارش شده است. خداوند متعال در آیه شریفه هشتم سوره ممتحنه می فرماید:

(لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِدُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِدِينَ)؛ «خداوند شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند؛ چراکه خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد».

بنابراین، درمقابل غیر مسلمانانی هم که با ما نمی جنگند مأمور به نیکی و رعایت اخلاق هستیم.

9. اخلاق در میدان جنگ

هرچند میدان جنگ جای نبرد و سلاح و حمله و درگیری و غلبه و حتی قتل و کشتن است، اما جنگ هم از نظر اسلام آدابی دارد که رعایت آن مورد تأکید رهبران دینی ماست.

هر زمان که لشکر اسلام عازم جنگی می شد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستوراتی به سربازان و لشکریان می داد، از جمله می فرمود: به مجروحان دشمن تیر خلاص نزنید، سربازان فراری دشمن را تعقیب نکنید، آب آشامیدنی دشمن را مسموم و آلوده نکنید، افراد

غیر نظامی را به قتل نرسانید، درختان و حیوانات را از بین نبرید، و مانند آن. (1)

این سفارشات نشان می دهد که میدان جنگ هم آداب اخلاقی زیادی دارد.

10. اخلاق در مسند قضاوت

قاضی ای که بر مسند قضاوت تکیه می کند باید اخلاق اسلامی قضا را رعایت کند، وگرنه از صلاحیت قضاوت خارج می شود.

او باید هنگام احترام گذاشتن به دو طرف دعوی، عدالت را مراعات کند. به عنوان مثال، اگر به یکی سلام و صبح بخیر گفت، به دیگری نیز به همان شکل سلام و صبح بخیر بگوید. چنانچه اجازه داد یک نفر از آنها بنشینند، به نفر دوم هم اجازه نشستن بدهد؛ حتی اگر یکی از آنها شخص اول مملکت و نفر دوم کارگری ساده باشد. در صورتی که برای یکی از آنها دعا کرد، دیگری را نیز از دعا بی نصیب نگذارد. مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب ارزشمند وسائل الشیعه به طور مفصّل در این زمینه بحث کرده است. (2)

ص: 230

1- آیین رحمت، ص 33-36.

2- وسائل الشیعه، ج 18، ص 155 به بعد.

11. اخلاق با حیوانات

ما حق نداریم به هر شکلی که مایلیم با حیوانات رفتار کنیم و لذا سفارش شده که به صورت حیوان شلاق نزنید و هنگامی که دو سوار به همدیگر می‌رسند و می‌خواهند سلام و احوال‌پرسی کنند، ابتدا از حیوان پیاده شوند، سپس به گفتگو بپردازند و پشت حیوان را محلّ احوال‌پرسی و گفت و شنود قرار ندهند. (1)

ما بایقین ادّعا می‌کنیم دستوراتی که در اسلام به عنوان حمایت از حیوانات مطرح شده در هیچ تشکیلاتی وجود ندارد.

12. اخلاق در برابر محیط زیست

آیا ما حق داریم محیط زیست را آلوده کنیم؟ آیا می‌توانیم درختان جنگل را بی‌رویه قطع نماییم؟ آیا کسانی که به منظور تفریح به جنگل می‌روند و آتشی روشن می‌کنند، حق دارند آن را روشن رها کرده و بروند؟ آیا مردم حق دارند آب آشامیدنی را آلوده کنند؟ قطعاً پاسخ همه این سؤالات منفی است، زیرا ما نباید خیال کنیم آب و هوا و سبزه و درختان و جنگل و دیگر امکانات محیط زیست فقط برای ماست. بلکه تنها به نسل فعلی هم تعلق ندارد، بلکه آیندگان هم در آن سهیم اند. اسلام در مورد مسائل مختلف محیط زیست برنامه دارد.

ص: 231

13. اخلاق کوچک ترها نسبت به بزرگ ترها و بالعکس

این که جوانان با بزرگسالان و بالعکس چه نوع برخوردی باید داشته باشند، در روایات مختلف منعکس شده است.

14. اخلاق در میدان سیاست

گفتگوهایی که در جهان سیاست بین سیاستمداران انجام می شود نیز باید اخلاق مدارانه باشد. برخی از برنامه های انتخاباتی، که از صدا و سیما پخش شد و همراه با توهین و اهانت و تهمت و افترا بود، با اخلاق اسلامی سازگار نیست.

علمای علم اخلاق معمولاً به سراغ اخلاق عمومی می روند، در صورتی که اگر بخواهیم بحث اخلاقی جامعی داشته باشیم باید در مورد شاخه های مختلف اخلاق خصوصی هم بحث کنیم، که در آن صورت چهره تازه ای از اخلاق اسلامی رونمایی خواهد شد و معنای واقعی «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»⁽¹⁾ تبیین و آشکار می گردد.

ان شاء الله در جلد های بعدی این کتاب به شرح اخلاق عمومی و شاخه های چهارده گانه اخلاق خصوصی خواهیم پرداخت.

ص: 232

1- بحار الانوار، ج 16، ص 210.

1. القرآن الكريم؛ ترجمه آية الله العظمى مكارم شيرازى، انتشارات امام عليّ بن ابى طالب (عليه السلام)، قم، چاپ دوّم، سال 1389 ش.
2. آيين رحمت؛ آية الله العظمى مكارم شيرازى، گردآورى و تحقيق: ابوالقاسم عليان نژادى، انتشارات امام عليّ بن ابى طالب (عليه السلام)، قم، چاپ سوّم، سال 1391 ش.
3. اخلاق اسلامى در نهج البلاغه (دروس نهج البلاغه آية الله العظمى مكارم شيرازى)؛ اكبر خادم الذاكرين، مدرسة الامام عليّ بن ابى طالب (عليه السلام)، قم، چاپ سوّم، سال 1379 ش.
4. اخلاق در قرآن؛ آية الله العظمى مكارم شيرازى و همكاران، مدرسة الامام عليّ بن ابى طالب (عليه السلام)، قم، چاپ اوّل، سال 1380 ش.
5. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد؛ محمّد بن محمّد بن نعمان، تحقيق: مؤسّسة آل البيت (عليهم السلام) لاهياء التراث، المؤتمر العالمى لالفية الشيخ المفيد، قم، چاپ اوّل، سال 1413 ق.

6. اسلام و کمک های مردمی؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی، نویسنده: بانوج. فرازمند، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ سوم، سال 1391 ش.
7. الاصول من الكافي؛ محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني، دار صعب و دار التعارف، بيروت، چاپ چهارم، سال 1401 ق.
8. امثال وحكم؛ علي اكبر دهخدا، انتشارات امير كبير، تهران، چاپ پانزدهم، سال 1388 ش.
9. انوار الاصول (تقرير مباحث اصولی آیه الله العظمی مکارم شیرازی)؛ احمد قدسی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ دوم، سال 1416 ق.
10. بحار الانوار؛ محمد باقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، سال 1403 ق.
11. پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول، سال 1381 ش.
12. پیام قرآن؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، چاپ چهارم، سال 1374 ش.
13. تاریخ دمشق الكبير؛ ابن عساکر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، سال 1421 ش.
14. تحف العقول عن آل الرسول؛ حسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرانی، مکتبه بصیرتی، قم، چاپ پنجم، سال 1394 ق.

15. تفسیر نور الثقلین؛ جمعة العروسی الحویزی، مؤسسہ اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، سال 1373 ش.
16. تفسیر نمونه؛ آية الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران، دار الکتب الاسلامیة، تهران، چاپ چہلم، سال 1386 ش.
17. جامع الاخبار؛ محمد بن محمد شعیری، مطبعة الحیدریة، نجف، چاپ اول، بی تا.
18. جامع السعادات؛ علامة ملا مهدی نراقی، ترجمہ: کریم فیضی، انتشارات قائم آل علی (علیہ السلام) قم، چاپ پنجم، سال 1394.
19. جلوہ حق؛ آية الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ اول، سال 1384 ش.
20. حلیة المتقین؛ علامہ محمد باقر مجلسی، بازنگری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیہ السلام)، قم، چاپ اول، سال 1392 ش.
21. رسالہ توضیح المسائل؛ آية الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیہ السلام)، قم، چاپ ہفتاد و چہارم، سال 1396 ش.
22. دانشمندان و سخن سرايان فارس؛ محمد حسین رکن زاده، کتابفروشی های اسلامیہ و خيام، تهران، چاپ اول، سال 1388 ش.
23. دیوان اشعار؛ محمد تقی بہار «ملک الشعراء»؛ مؤسسہ انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ سوم، سال 2536 ش.

24. دیوان خاقانی؛ به کوشش: حسین نخعی، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران، چاپ اول، سال 1336 ش.
25. دیوان شیخ فخرالدین عراقی؛ مقدمه و تصحیح: پروین قائمی، نشر پیمان، تهران، چاپ دوم، سال 1384 ش.
26. دیوان پروین اعتصامی؛ به کوشش: منوچهر مظفریان، مؤسسه چاپ و انتشارات علمی، تهران، چاپ پنجم، سال 1364 ش.
27. روایت ها و حکایت ها؛ احمد دهقان، مؤسسه فرهنگی و انتشارات نهاوندی، قم، چاپ دوم، سال 1377 ش.
28. سخنان حسین بن علی (علیه السلام) از مدینه تا شهادت؛ محمد صادق نجمی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، بی تا.
29. سفینه البحار؛ شیخ عباس قمی، دارالاسوة للطباعة والنشر، تهران، چاپ اول، سال 1414 ق.
30. سوگندهای پر بار قرآن؛ آیه الله العظمی مکارم شیرازی، گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، چاپ اول، سال 1386 ش.
31. عاشورا؛ سعید داودی و مهدی رستم نژاد، زیر نظر: آیه الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، چاپ پنجم، سال 1387 ق.

32. عاقبت بخیران عالم؛ علی محمد عبداللّهی ملایری، نشر روح، قم، چاپ اوّل، سال 1376.

33. عوالی اللّثالی؛ محمد بن علی بن ابراهیم الاحسائی، تحقیق: حاج آقا مجتبی عراقی، مطبعة سیّد الشهداء، قم، چاپ اوّل، سال 1403 ق.

34. غرر الحکم و درر الکلم؛ عبدالواحد آمدی، مترجم: محمد علی انصاری قمی، انتشارات نامعلوم، تهران، چاپ هشتم، بی تا.

35. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد؛ علامه حلّی، المعلق: جعفر السبحانی، مؤسسة الامام الصادق (علیه السلام)، چاپ اوّل، سال 1375 ش.

36. کلیات سعدی؛ مقدّمه و شرح حال: محمد علی فروغی، انتشارات ایران، تهران، چاپ دوّم، سال 1363.

37. کنز العمّال؛ علی الممتّی بن حسام الدین الهندی، مؤسّسة الرّسالة، بیروت، چاپ پنجم، سال 1405 ق.

38. کنز النصایح؛ حاج شیخ علی ابیوردی، انتشارات کتابفروشی احمدی، شیراز، چاپ اوّل، سال 1225 ش.

39. مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ فضل بن الحسن الطبرسی، مؤسّسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اوّل، سال 1415 ق.

40. المحجّة البیضاء، مولی محسن کاشانی، تصحیح: علی اکبر غفّاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ سوّم، بی تا.

41. مستدرک الوسایل؛ میرزا حسین نوری طبرسی، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لاحياء التراث، قم، چاپ اول، سال 1408 ق.
42. مفاتيح نوین؛ آية الله العظمی مکارم شیرازی وهمکاران، انتشارات امام علی بن ابی طالب (عليه السلام)، قم، چاپ چهل و یکم، سال 1396 ش.
43. منتهی الآمال؛ حاج شیخ عباس قمی، نگاه آشنا، قم، چاپ سوم، سال 1388 ش.
44. مواظب سعدي؛ به اهتمام: محمد علی فروغی، کتابفروشی بروخیم، تهران، چاپ اول، سال 1335 ش.
45. میزان الحکمة؛ محمد الری شهری، دارالحدیث للطباعة و النشر، بیروت، چاپ ششم، سال 1433 ق.
46. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده؛ محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی، زیر نظر: آية الله العظمی مکارم شیرازی، مدرسة الامام علی بن ابی طالب (عليه السلام)، قم، چاپ دهم، سال 1375 ش.
47. وسایل الشیعه؛ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، بی تا.
48. یکصد و ده سرمشق از سخنان حضرت علی (عليه السلام)؛ آية الله العظمی مکارم شیرازی، تهیّه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات امام علی بن ابی طالب (عليه السلام)، قم، چاپ ششم، سال 1393 ش.

مشخصات کتاب

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

طرحی نو در مسائل اخلاقی

جلد دوم

گردآوری و تحقیق:

ابوالقاسم علیان نژاد دامغانی

ص: 1

اشاره

سر شناسه: مکارم شیرازی، ناصر، 1305 -

عنوان و نام پدیدآورنده: طرحی نو در مسائل اخلاقی (ج2)/گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی

مشخصات نشر: قم: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، 1399.

مشخصات ظاهری: 262ص.

فروست: سلسله نباحت اخلاقی حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

شابک: دوره 7-28-6335-622-978: ج:1-1-17-6335-622-978؛ ج:2-4-29-6335-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

یادداشت: کتاب حاضر حاصل جلسات هجده گانه آیت الله مکارم شیرازی با علما و روحانیون حوزه علمیه قم، پیرامون مسائل اخلاقی است

یادداشت: ج2 (چاپ اول: 1399) (فیبا)

یادداشت: کتابنامه: ص 235-240

موضوع: مکارم شیرازی، ناصر، 1305_--دیدگاه درباره حقوق

موضوع: اخلاق اسلامی

موضوع: اخلاق اسلامی--احادیث

موضوع: اخلاق اسلامی -- جنبه های قرآنی

شناسه افزود: علیان نژاد، ابوالقاسم، 1343 ، گردآورنده

شناسه افزود: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

رده بندی کنگره: 41397 ط76/م/8/247 BP

رده بندی دیویی: 297/61

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

طرحی نو در مسائل اخلاقی / ج 2

سلسله مباحث اخلاقی حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله)

گردآوری و تحقیق: ابوالقاسم علیان نژادی

تیراژ: 2000 نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: 262 صفحه / رقعی

تاریخ انتشار: 1399

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

شابک: 978-622-6335-29-4

قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (22) - پلاک 15

تلفن: 025-37732478

دورنگار: 025-37840099

www.makarem.ir

ص: 4

- پیشگفتار ----- 17
- اشاره ای به مباحث گذشته ----- 17
- شاخه های اخلاق ----- 18
- اخلاق عمومی ----- 18
1. گستره وسیع صداقت و امانت ----- 18
2. سخاوت و بخشش ----- 19
- اخلاق خصوصی ----- 19
- شاخه های اخلاق خصوصی ----- 20
- اخلاق در خانواده / 25
- . کاهش ازدواج و رواج طلاق! / 27
- معضلی به نام کاهش ازدواج و رواج طلاق ----- 27
- آثار شوم طلاق ----- 28
1. محبوب ترین و مبعوض ترین ها! ----- 29
2. آخرین راه ----- 30
- . اصل لزوم تشکیل خانواده / 32
- الف) گشایش درهای آسمان ----- 32
- ب) مقایسه نمازِ همسر دار و بی همسر ----- 33
- ج) برتری خوابِ همسر دار بر عبادتِ مجرد! ----- 34

34 ----- (د) بیمه نصف دین

35 ----- (هـ) مباهات پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جمعیت مسلمانان

36 ----- . فلسفه ازدواج و تشکیل خانواده / 36

36 ----- 1. مصونیت از گناه

37 ----- 2. آرامش روحی

38 ----- الف) توقعات بالا

39 ----- ب) چشم و هم چشمی

40 ----- ج) تجمل پرستی

41 ----- د) بدبینی و سوء ظن

41 ----- ه) ریزین بودن

42 ----- و) گوش دادن به حرف مفسدان

43 ----- 3. احساس مسئولیت

44 ----- 4. تداوم نسل بشر

45 ----- 5. تقویت جامعه

46 ----- هفته وحدت

46 ----- ریشه های وحدت

47 ----- 1. تأکید بر مشترکات

48 ----- 2. گرفتن اطلاعات هر مذهب از علمای همان مذهب

49 ----- تفرقه بینداز و حکومت کن!

51 ----- . کمک به ازدواج جوانان / 51

52 ----- 1. کسانی که در سایه عرش الهی هستند

2. ثواب فراوان کمک به ازدواج دیگران ----- 53

پاسخ به یک شبهه ----- 54

ص: 6

- 55 ----- کمک های سازمان یافته
- 56 ----- برنامه ریزی برای ازدواج جوانان
- 58 / اخلاق اسلامی در انتخاب همسر
- 59 ----- هدف از انتخاب همسر: انتخاب شریک زندگی
- 60 ----- معیارهای انتخاب همسر در روایات
- 61 ----- 1. هدف فقط مال و موقعیت نباشد
- 62 ----- 2. به دنبال همسر با ایمان باش
- 63 ----- قرآن و شریک زندگی
- 64 ----- نکته ای مهم در مورد فضائل تلاوت سوره های قرآن
- 65 ----- منظور از این گونه روایات چیست؟
- 67 ----- پیشگیری مقدم بر درمان است
- 69 / مهریه و اخلاق اسلامی
- 69 ----- چند مسأله شرعی در مورد مهریه
- 71 ----- مهریه در روایات اسلامی
- 71 ----- 1. خوش قدمی و بدقدمی زن
- 71 ----- 2. کم خرج بودن زوجه
- 72 ----- 3. برترین زنان عالم
- 73 ----- 4. کینه حاصل از مهریه سنگین
- 73 ----- 5. یک خواستگاری و مهربران و ازدواج عجیب!
- 74 ----- فلسفه نهی از مهریه سنگین
- 75 ----- 1. نشانه بی اعتمادی

2. تهدید آینده زندگی ----- 75

3. مهریه سنگین هزینه های سنگین به دنبال دارد ----- 76

ص: 7

4. فرار جوانان از ازدواج ----- 76

زندانیان مهریه ----- 77

پاسخ به دو سؤال ----- 77

1. مهر السنه چقدر است؟ ----- 78

2. قنطار به چه معناست؟ ----- 79

3. مهریه همسر حضرت موسی (علیه السلام) ----- 81

. مراسم ازدواج / 82

مخالفان مراسم ازدواج ----- 82

موافقان مراسم ازدواج ----- 82

دیدگاه اسلام ----- 83

فلسفه مراسم ازدواج ----- 83

1. خاطره خوش یک شروع خوب؛ زندگی چنین زن و شوهری ----- 83

مراسم ازدواج حضرت علی با فاطمه زهرا 8 ----- 84

پیام ها و نکته ها ----- 86

دو نکته پایانی ----- 88

1. ترک تشریفات و گناه ----- 88

2. آداب شب اول ازدواج ----- 89

. جهیزیه / 91

نظام ارزشی جوامع ----- 91

نظام ارزشی جامعه فرعونى ----- 92

نظام ارزشی عصر جاهلیت ----- 93

93-----نظام ارزشی اسلام

96-----نظام ارزشی غرب

ص: 8

مسأله جهیزیه ----- 96

اقسام سه گانه وسایل زندگی: ----- 97

جهیزیه ساده حضرت زهرا (علیها السلام) ----- 97

پیامدهای منفی جهیزیه های سنگین ----- 99

1. مانع ازدواج جوانان ----- 99

2. طلاق و جدایی! ----- 100

3. حسادت و بدبینی مردم ----- 100

4. حسرت خانواده های فقیر ----- 101

شخصیت زن ----- 101

وظیفه ما ----- 102

دو مسأله شرعی ----- 102

1. خمس پس انداز جهیزیه ----- 102

2. مالک جهیزیه ----- 103

. شروع زندگی مشترک / 104

زندگی اجتماعی بشر ----- 104

برنامه های اسلام برای زندگی خانوادگی ----- 106

زن و شوهر همچون لباس یکدیرند ----- 106

معاشرت صحیح و معقول ----- 107

آداب اخلاقی درون خانواده ----- 108

. عفو و گذشت، نیاز جامعه و خانواده / 110

عفو و گذشت در زندگی مشترک ----- 111

مشکلات کوچک و مصائب بزرگ!-----112

داستان عبرت آموز «افک»-----112

ص: 9

- افراطی گری ممنوع ----- 114
- تفاوت «عفو» با «صفح» ----- 115
- راز ناکامی شرکت ها! ----- 116
- معجزه اخلاقی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ----- 116
- توصیف اخلاق پیامبر (صلی الله علیه و آله) در قرآن مجید ----- 118
- پیروی از قهرمان اخلاق ----- 120
- عفو و گذشت در آینه روایات ----- 121
1. کامل ترین مؤمنان ----- 121
2. نزدیک ترین افراد در بهشت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ----- 122
3. صفات چهارگانه مکمل ایمان ----- 123
4. کفران نعمت همسر! ----- 124
- پاسخ به دو پرسش ----- 125
1. معنای حُسن خلق ----- 125
2. راه تحصیل حسن خلق ----- 126
- . نظم / 128
- نظم حاکم بر جهان هستی ----- 128
- اول: نظم حاکم بر کرات منظومه شمسی ----- 129
- دوم: نظم حاکم بر اعضای وجود انسان ----- 131
- ضرورت نظم در خانواده ----- 131
- تقسیم کارها ----- 132
- . صبوری زن و شوهر / 134

1. مشکلات دنیا را تحمل کن ----- 134

2. درجات عالی بهشت در انتظار صابران ----- 136

ص: 10

همسران حضرت نوح و لوط الگوی کافران ----- 137

حضرت آسیه، الگوی مؤمنان ----- 138

حضرت مریم، الگوی دیگر مردان باایمان ----- 139

منشأ بداخلاقی های زن و شوهر ----- 140

روش درمان ----- 141

1. پاداشی همسنگ پاداش حضرت آسیه! ----- 142

2. زنانی که با فاطمه زهرا (علیها السلام) محشورند! ----- 143

گروه اول: زنان صبور در برابر غیرت شوهر ----- 143

گروه دوم: زنان صبور در برابر سوء خلق شوهر ----- 144

گروه سوم: زنانی که به شوهر کمک مالی می کنند ----- 144

. حیا در خانواده / 146

1. معنای حیا ----- 146

2. حیا در قرآن مجید ----- 147

راز و نیاز حضرت موسی 7 ----- 148

حضرت موسی (علیه السلام) در منزل حضرت شعیب (علیه السلام) ----- 149

همکاری حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت شعیب (علیه السلام) ----- 150

3. اهمیت حیا در روایات اسلامی ----- 151

4. حیا در کلمات علمای اخلاق ----- 153

الف) تعریف نویسنده کشف الغطاء ----- 153

ب) تعریف راغب اصفهانی ----- 154

ج) تعریف غزالی ----- 155

حیاء ضعف است یا قوت؟! ----- 156

5. حیای عاقلانه و احمقانه ----- 158

ص: 11

6. اقسام حياء ----- 160
- حياء در برابر خداوند ----- 160
- حياء در برابر رقيب و عتيد ----- 162
7. فطري بودن حياء ----- 164
- فطري بودن حياء در قرآن مجيد ----- 164
- اول: محبوبيت ايمان ----- 165
- دوم: بهترين صورت ----- 165
- سوم: گل سرسبد آفرينش ----- 166
- چهارم: مقام خلافت اللهی ----- 167
- پنجم: آيه امانت ----- 167
- فطري بودن حياء از ديدگاه عقل ----- 169
- چهار روايت زيبا درباره حياء ----- 171
- حيای پوريای ولی ----- 175
- فرقان، اثر تقوا ----- 176
8. فطري بودن حياء از منظري ديگر ----- 177
- وظيفه پيامبران الهی (عليهم السلام) ----- 177
- الف) تشبيه انسان به گياه ----- 178
- ب) پرورش انسان توسط پيامبران (عليهم السلام) ----- 179
- معدن ها و معدن شناسان ----- 180
- نمونه اول: کارهای چهارگانه پيامبران الهی (عليهم السلام) ----- 180
- نمونه دوم: مردم همچون معدن طلا و نقره اند ----- 182

9. حیای چشم ----- 183

الف) نگاه حرام و پشیمانی بی پایان ----- 184

ب) آثار فوق العاده کنترل نگاه! ----- 185

ص: 12

10. عوامل شکستن حياء ----- 186

الف) گناهان آشکار ----- 186

ب) رمان ها و داستان های بدآموز ----- 187

ج) فيلم های حرمت شکن ----- 187

د) شبکه های اجتماعی و فضاهای مجازی ----- 187

ضرورت اصلاح شبکه های اجتماعی ----- 188

. اهميت فرزندآوری / 190

کاهش جمعيت يا افزايش آن؟ ----- 190

افزايش جمعيت از منظر قرآن ----- 192

5. آيات تسخير ----- 195

الف) تسخير خورشيد و ماه ----- 195

ب) تسخير شب و روز ----- 196

ج) تسخير کشتي ها ----- 197

د) تسخير رودخانه ها ----- 198

ه-) تسخير ستارگان ----- 198

ای انسان! قدر خود را بدان! ----- 199

افزايش نسل در روايات 200

اول: مباحثات پيامبر اسلام (صلى الله عليه و آله) به کثرت جمعيت مسلمانان ----- 200

دوم: فرزندان، يا ديگر خانواده ----- 201

سوم: دعای فرزندان برای والدین ----- 201

چهارم: سهيم بودن والدین در کارهای خير فرزندان ----- 202

203----- اهرام مصر، مظهر هنرنمایی نیروی انسانی

204----- نکته مهم: مراقب کشور شیعه باشیم!

ص: 13

حق، یک طرفه نیست ----- 207

حق در کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ----- 208

حقوق حیوانات در کلام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ----- 209

حقوق فرزند بر والدین ----- 212

1. سوادآموزی ----- 212

2. شنا کردن ----- 213

3. تیراندازی ----- 213

4. رزق حلال ----- 213

5. نام نیک ----- 214

6. ادب کردن ----- 215

7. تعلیم قرآن ----- 215

8. علاقه به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ----- 216

9. عشق به اهل بیت (علیهم السلام) ----- 216

10. قرائت قرآن ----- 217

11. سفارش به نماز ----- 217

12. سفارش به روزه ----- 217

13. تشویق به نیکوکاری ----- 218

14. انتخاب همسر ----- 219

15. پرداخت نفقه ----- 220

1. نیکی به پدر و مادر ----- 223

2. پرهیز از کمترین اهانت ----- 223

ص: 14

3. بر آن ها فریاد مزنا! ----- 224
4. گفتار لطیف و سنجیده ----- 224
5. تواضع و فروتنی ----- 224
6. دعا برای والدین ----- 225
- معنای اُف ----- 226
- معنای عاق والدین ----- 226
- سنگین ترین گناهان! ----- 227
- محرومیت عاق والدین از آمرزش الهی ----- 228
- ضعف عواطف در دنیای مادی ----- 229
- عامل جنایات ----- 230
- معجزه عواطف دینی ----- 232
- . روش حلّ اختلافات زوجین / 233
- آنچه آرامش را از بین می برد ----- 234
1. عوامل درونی ----- 234
2. عوامل بیرونی ----- 235
- شورای حلّ اختلافات خانوادگی ----- 235
- امتیازات شورای حلّ اختلاف خانوادگی ----- 236
- داورها چه کنند؟ ----- 237
- رعایت مسائل اخلاقی هنگام جدایی ----- 239
- احساس مسئولیت در برابر اختلافات ----- 240
- صلح و صفا در آینه روایات ----- 241

1. بالاتر از نماز و روزه و صدقه ----- 242

2. صدقه محبوب خدا ----- 242

ص: 15

3. تخصیص بودجه برای حل اختلافات ----- 242

4. پادشاه فوق العاده مصلحان ----- 243

رئیس جمهور آمریکا عامل اختلافات در جهان! ----- 244

. تربیت فرزندان / 246

1. آغاز سنّ تربیت ----- 246

2. محبت به فرزند در روایات ----- 247

3. چگونگی تربیت فرزند ----- 249

اسلام و مسأله آزادی ----- 250

تفاوت آزادی اسلامی و غرب ----- 253

4. تربیت رفتاری و عملی ----- 255

ص: 16

اشاره ای به مباحث گذشته

خدا را شکر می‌کنیم که توفیق ادامه این جلسات را عنایت فرمود. واقعیت این است که قرار بود بعضی دیگر از آقایان این مباحث را ادامه دهند، اما دوستان اصرار زیادی داشتند ما این کار را دنبال کنیم؛ که با توجه به اشتغالات فراوان، برای ما مشکل بود، به همین علت به استخاره متوسل شدیم؛ آیه شریفه (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ) (1)؛ ترجمه: «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بسته‌اند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند».

آمد و پیامش این بود که آن را ادامه دهیم. امیدوارم بتوانم حق مطلب را ادا کنم!

ص: 17

همان گونه که در گذشته گفته شد اخلاق بر دو نوع است: اخلاق عمومی و اخلاق خصوصی.

اخلاق عمومی

اشاره

منظور از اخلاق عمومی آن دسته از صفات اخلاقی است که برای همه انسان ها بدون استثناء، حتی انبیا و اولیای الهی، و در هر زمان و مکان تخلّق به آن لازم است، مانند شجاعت، صداقت، امانت، تواضع و مانند آن. در این گونه سجایای اخلاقی هیچ تفاوتی میان انسان ها نیست و همگی در آن شریک اند. به دو حدیث در این زمینه توجه بفرمایید:

1. گستره وسیع صداقت و امانت

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ؛ خدای عزوجل هیچ پیامبری را به سوی مردم نفرستاد مگر این که به صداقت در گفتار و ادای امانت به نیکوکار و بدکردار، سفارش کرد». (1)

این روایت نشان می دهد که صداقت و امانت جزء اخلاق عمومی، و رعایت آن بر همگان لازم است.

ص: 18

2. سخاوت و بخشش

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «ما بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا وَلَا وَصِيًّا إِلَّا سَخِيًّا، وَمَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ الصَّالِحِينَ إِلَّا سَخِيًّا؛ خداوند متعال هیچ پیامبر و جانشین پیامبری را به سوی مردم نفرستاد مگر این که با سخاوت بود و همه انسان های صالح و شایسته سخاوتمند بوده اند».⁽¹⁾

طبق این روایت، همه صالحان بدون استثنا در هر مکانی که باشند و در هر عصر و زمانی زندگی کنند، سخاوت جزء فضایل اخلاقی آن هاست. ضد فضائل اخلاقی مذکور نیز جزء رذایل اخلاقی محسوب می شود. بخل، خیانت در امانت و دروغ گویی برای همگان از رذایل اخلاقی به شمار می رود.

ما این ها را اخلاق عمومی می نامیم و غالب بزرگان علم اخلاق به سراغ این قسم رفته اند.

اخلاق خصوصی

شاخه دیگر اخلاق، اخلاق خصوصی است، که گاهی اهمیّت آن بیشتر، و نیاز به آن در جامعه افزون تر می باشد، به همین دلیل تصمیم گرفتیم مباحث مربوط به اخلاق خصوصی را مقدّم بداریم.

ص: 19

1- الفروع من الکافی، ج 4، ص 39، ح 4.

همان گونه که در گذشته گفته شد، اخلاق خصوصی چهارده شاخه دارد:

1. اخلاق در خانواده؛ که دامنه وسیعی دارد.
2. اخلاق در مدارس و دانشگاه ها و حوزه ها؛ ارتباط بین اساتید و شاگردان.
3. اخلاق در بازار و محلّ کسب و کار؛ مشتری و فروشنده باید یک سلسله مسائل اخلاقی را مراعات کنند. این مسائل در روایات ما به صورت گسترده منعکس شده است⁽¹⁾ و معمولاً علمای گذشته در کتب اخلاقی به سراغ این مباحث نرفته، یا کمتر رفته اند.
4. اخلاق در سفر؛ در طول سفر با همراهان و همسفران چگونه باید رفتار کرد؟ این شاخه از اخلاق خصوصی نیز شامل بحث های دامنه داری است.
5. اخلاق مربوط به دوستان؛ این که انسان با چه کسانی طرح دوستی و رفاقت بریزد؟ بسیار مهم است. مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب حدیثی را نقل کرده که می گوید مؤمن بر مؤمن سی حق دارد.

1- برای مطالعه مشروح این روایات، ر.ک: وسائل الشیعه، ج 12، ابواب مقدّمات التجارة، و ابواب آداب التجارة.

6. اخلاق پزشکی؛ پزشکان در حرفه خود چه مسایل اخلاقی را باید مراعات کنند؟ وظایف اخلاقی بیماران نسبت به پزشکان معالج و پرستاران زحمت کش و بیماران دیگر چیست؟ پرستاران چه وظایفی دارند؟ این مسائل به طور مفصل در روایات (1) آمده است.

7. اخلاق در برابر مخالفان؛ آیا ما موظف به رعایت مسائل اخلاقی در مورد مخالفان نمان نیز هستیم؟

8. اخلاق درباره غیر مسلمانان؛ در مورد اقلیت های دینی چگونه رفتار کنیم؟ اینجا نیز یک سلسله مسائل اخلاقی وجود دارد که باید رعایت شود.

9. اخلاق در میدان جنگ؛ مسائل اخلاقی حتی بر میدان جنگ نیز حاکم است. هنگامی که لشکریان اسلام قصد جنگی داشتند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن ها سفارش می کرد اصول اخلاقی خاصی را رعایت کنند. گرچه امروزه در میدان های جنگ مسایل اخلاقی رعایت نمی شود و دشمنان برای رسیدن به پیروزی، از هر ابزاری استفاده می کنند، ولی ما مسلمانان باید سفارشات اخلاقی اسلام را در این زمینه فرا گرفته و به آن عمل کنیم.

10. اخلاق هنگام قضاوت؛ وظایف اخلاقی هر یک از قاضی و متهمین و شهودی که شهادت می دهند، چیست؟ در احادیث اسلامی به این مسأله نیز پرداخته شده است.

1- روایات مذکور در کتاب دانش نامه احادیث پزشکی گردآوری شده است.

11. اخلاق در میدان سیاست؛ در منابع دینی ما، به مسائل اخلاقی که سیاستمداران در میدان سیاست باید رعایت کنند نیز اشاره شده است. (1) به ویژه در نامه های حضرت علی (علیه السلام) (2) در دوران کوتاه خلافتش این مسائل دیده می شود.

12. اخلاق کوچک ترها نسبت به بزرگ ترها و بالعکس و بالادستان نسبت به زیردستان و بالعکس؛ با زیردستان چگونه برخورد کنیم؟ با بالادستان چه رفتاری داشته باشیم؟ بزرگ ترها نسبت به کوچک ترها، و کوچک ترها نسبت به بزرگ ترها چه رفتاری باید داشته باشند؟

13. اخلاق در برابر حیوانات؛ در مورد چگونگی برخورد با حیوانات نیز روایات متعددی داریم. (3) در برخی روایات شش حق برای حیوانات ذکر شده است. (4)

حقیقتاً انسان تعجب می کند از دینی که در یک محیط سراسر خشونت ظهور کرده، این قدر لطافت و مهربانی و عطوفت از خود بروز می دهد، که حتی در مورد حیوانات نیز چنان دستوراتی داده است!

ص: 22

1- ر.ک: وسائل الشیعه، ج 11، ابواب جهاد العدو، باب 34.

2- هفتاد و نه مورد از نامه های مذکور را مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است.

3- برای مطالعه مشروح روایات مذکور، ر.ک: وسائل الشیعه، ج 8، ابواب احکام الدواب فیالسفر. بیش از دویست و سی روایت در منبع فوق وجود دارد.

4- وسائل الشیعه، ج 8، ص 350، باب 9، ح 1.

14. اخلاق نسبت به محیط زیست؛ انسان نسبت به محیطی که در آن زندگی می کند وظایفی دارد. یکی از این وظایف، مقدار استفاده ای است که حق داریم از جنگل ها، آب ها، زمین ها، هوا و مراتع ببریم.

ادّعا نمی کنیم شاخه های اخلاق خصوصی منحصر در همین چهارده مورد است، اما عمده آن در همین موارد خلاصه می شود.

ص: 23

اشاره

ابتدا به سراغ اخلاق مربوط به خانواده می‌رویم، تا روشن شود درباره تشکیل خانواده، فرزندان، همسران نسبت به یکدیگر، دیگران نسبت به زوج‌های جوان و غیر جوان، چه مسائل اخلاقی وجود دارد. اما قبل از پرداختن به اصل مطلب، تقدیم مقدمه‌ای لازم است:

جامعه بشری جامعه وسیع و گسترده‌ای است که از واحدهای کوچک‌تری به نام قبیله، فامیل و خویشاوندان تشکیل شده و قبیله و فامیل نیز شامل گروه‌های کوچک‌تری به نام خانواده است. بنابراین، نخستین واحد تشکیل دهنده جامعه بشری، خانواده است و اگر این واحد اصلاح شود کل جامعه اصلاح می‌گردد.

معضلی به نام کاهش ازدواج و رواج طلاق

در عصر و زمان ما مشکل مهمی در مورد اخلاق خانواده پیدا شده، و آن رواج طلاق و کاهش ازدواج است. طبق آماری که به

تازگی گرفته ایم متأسفانه در هر ساعت بیست جدایی صورت می گیرد و در سال گذشته 174000 طلاق ثبت شده! و در مقابل، آمار ازدواج 8 کاهش یافته است و همه می دانیم که این پدیده آثار شوم فراوانی در پی دارد.

آثار شوم طلاق

اشاره

به عنوان نمونه به چهار مورد آن توجه فرمایید:

1. اگر زن و شوهری که از هم جدا شده اند، فرزند یا فرزندان داشته باشند، پس از متلاشی شدن کانون خانواده، فرزندان آن ها چه سرنوشتی پیدا خواهند کرد؟ نزد پدر زندگی کنند یا کنار مادر باشند؟ یا روزگار خود را با پدر بزرگ و مادر بزرگ یا دیگر اقوام و بستگان سپری کنند؟ فرزندان طلاق وقتی شاهد و ناظر شکست پدر و مادرشان باشند روح آنان نیز شکست می خورد و هنگامی که با روحیه شکست خورده وارد جامعه شوند آرامش نخواهند داشت و مفید نخواهند بود.

2. شانس چنان زن و مردهایی برای ازدواج مجدد کم می شود، چون هنگامی که زن مطلقه به مردی برای این منظور معرفی می گردد اولین سؤالی که برایش ایجاد می شود این است که چرا از همسر سابق خود جدا شده است؟ و این سوء سابقه سبب می شود که دیگران در مورد ازدواج با وی احتیاط کنند و به گزینه های دیگر

ص: 28

بیندیشند. همچنین اگر مردی که همسرش را طلاق داده، به خواستگاری دختر یا زنی برود، می گویند: به مردی که یک بار همسرش را طلاق داده نمی توان اعتماد کرد! ولذا جواب منفی می دهند.

3. در بسیاری از موارد چنین زن و مردهایی گرفتار بیماری های روحی می شوند و شکست در زندگی مشترک، افسردگی آن ها را در پی خواهد داشت.

4. تجربه نشان داده که چنین افرادی در کارهای اجتماعی موفقیت چندانی نخواهند داشت.

به هر حال طلاق برای هر دو طرف، بلکه برای اطرافیان آن ها، ضررهای متعددی دارد؛ گرچه طرفین هنگام جدایی، داغ هستند و ضررهای آن را درک نمی کنند. و لذا، اسلام نسبت به ازدواج تأکید فراوان نموده، و از طلاق و جدایی به شدت نهی کرده است، که به عنوان نمونه به دو روایت اشاره می کنیم که هم بر اهمیت فراوان ازدواج تأکید کرده، و هم زشتی فوق العاده طلاق را به تصویر کشیده است. توجه بفرمایید:

1. محبوب ترین و مبعوض ترین ها!

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يَعْمُرُ بِالنِّكَاحِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ»

ص: 29

يَحْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَعْنِي الطَّلَاقَ؛ هَيْچ چیزی در پیشگاه خدای عزوجل محبوب تر از خانه ای که به وسیله ازدواج آباد شود نیست، و هېچ چیزی در پیشگاهش منفورتر از خانه ای که به وسیله طلاق ویران شود نمی باشد»⁽¹⁾.

قابل توجه این که در این روایت ارزشمند، ازدواج سبب آبادانی خانه ها و طلاق عامل نابودی و ویرانی آن بیان شده است. آن یکی به عنوان محبوب ترین، و این یکی مبعوض ترین و منفورترین کار معرفی شده است. آیا بیانی شیواتر و گویاتر از این، برای بیان اهمیّت ازدواج و زشتی طلاق وجود دارد؟!

2. آخرین راه

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَبْغَضُ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ؛ هَيْچ یک از امور حلال در پیشگاه خدا مبعوض تر از طلاق و جدایی نیست».

1- وسائل الشیعه، ج 15، ص 266، ح 1.

شده که کارد به استخوان برسد و هیچ راهی برای صلح و سازش و ادامه زندگی مشترک باقی نمانده باشد. نه این که با کوچک ترین بهانه به سراغ آن بروند! همان چیزی که در زمان ما متأسفانه اتفاق افتاده و می افتد.

قرآن مجید برای جلوگیری از طلاق سرمایه گذاری زیادی کرده است، دستور داده که بزرگ ترهای دو فامیل جمع شوند و حکمی از طرف شوهر و حکمی از سوی زن تعیین کنند

اشاره

همان گونه که گذشت، ابتدا به سراغ اخلاق خصوصی رفتیم و از میان شاخه های چهارده گانه آن، اخلاق خانواده را مقدم داشتیم؛ چون نخستین چیزی است که با آن سر و کار داریم و سنگ زیربنای جامعه، تشکیل خانواده است. در مورد اخلاق خانواده مباحث متعددی قابل طرح است. به بخشی از آن ها، که اهمیت بیشتری دارد، توجه بفرمایید:

تشکیل خانواده چه لزومی دارد؟ اگر تشکیل خانواده بدهیم چه می شود؟ و اگر خانواده تشکیل نشود چه اتفاقی رخ می دهد؟

برای پی بردن به اهمیت فوق العاده ازدواج و تشکیل خانواده به چند روایت ناب توجه بفرمایید:

الف) گشایش درهای آسمان

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «يُفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ بِالرَّحْمَةِ فِي أَرْبَعِ مَوَاضِعَ؛ درهای آسمان به رحمت الهی در چهار مورد گشوده می شود».

1. «عِنْدَ نَزُولِ الْمَطَرِ؛ هنگام بارش باران» به همین دلیل گفته شده است: «دعا هنگام نزول باران به اجابت نزدیک تر است».(1)

2. «وَعِنْدَ نَظَرِ الْوَالِدِ فِي وَجْهِ الْوَالِدَيْنِ؛ هنگامی که فرزند به صورت پدر و مادرش با احترام و محبت نگاه می کند».

آری، نگاه به چهره پدر و مادر آن قدر ارزشمند است که درهای آسمان را می گشاید.

3. «وَعِنْدَ فَتْحِ بَابِ الْكَعْبَةِ؛ هنگام گشوده شدن در خانه خدا» در طول سال یک بار در کعبه باز می شود. خداوند متعال توفیق داد در یکی از سفرهایی که به مکه داشتیم به داخل خانه کعبه مشرف شویم. در آن محیط ملکوتی و فضای معنوی، روحانیت خاصی موج می زد و به انسان حالت معنوی ویژه ای دست می داد که قابل توصیف نیست.

4. «وَعِنْدَ النِّكَاحِ؛ هنگامی که دو نفر با هم ازدواج می کنند».(2)

ازدواج آن قدر مهم است که در رحمت الهی را می گشاید، و قرار گرفتن آن در کنار خانه خدا و نزول باران و مانند آن اهمیت آن را دو چندان می کند.

(ب) مقایسه نماز همسر دار و بی همسر

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «رُكْعَتَانِ يُصَلِّيَهُمَا

ص: 33

1- میزان الحکمه، ج 3، ص 233، ح 5878.

2- بحار الانوار، ج 103، ص 221، ح 26.

مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً يُصَلِّيَهَا غَيْرُ مُتَزَوِّجٍ؛ دو رکعت نماز کسی که همسر دارد از هفتاد رکعت نماز کسی که همسر ندارد، بهتر است». (1).

یعنی ازدواج در مسائل عبادی و معنوی نیز تأثیر دارد و اثرات نماز انسان را ده ها برابر می کند.

ج) برتری خواب همسر دار بر عبادت مجرد!

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در روایت سوم فرمودند: «الْمُتَزَوِّجُ النَّائِمُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْعَزَبِ؛ استراحت و خواب انسان همسر دار در نزد خدا، از عبادت شبانه روزی انسان مجرد ارزشمندتر است». (2).

د) بیمه نصف دین

چهارمین حدیث را نیز از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل می کنیم، فرمودند: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي؛ کسی که ازدواج کند نصف دینش را بیمه کرده است. پس باید برای حفظ و حراست از نصف دیگر آن تقوای الهی را پیشه کند». (3).

ص: 34

- 1- بحار الانوار، ج 103، ص 219، ح 15.
- 2- بحار الانوار، ج 103، ص 221، ح 25.
- 3- بحار الانوار، ج 103، ص 219، ح 14.

در ضمن از این روایت استفاده می شود که غریزه جنسی حداقل نیمی از وجود انسان را تسخیر کرده است و لذا کسی که ازدواج می کند 50 وجودش بیمه می شود.

ه- مباحث پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جمعیت مسلمانان

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیث معروفی فرمودند: «تَنَاقَحُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أَبْهَى بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ؛ ازدواج کنید تا جمعیت شما زیاد شود، چرا که من به کثرت جمعیت شما مسلمانان، حتی بچه های سقط شده تان، بر سایر امت ها مباحثات می کنم»⁽¹⁾.

سؤال: جنین سقط شده چه افتخاری دارد؟

جواب: نکته این تعبیر در این است که پدر و مادر آن جنین قصد داشتند فرزند صالحی تحویل جامعه دهند که به مردم خدمت کند. خداوند به خاطر نیت خیری که داشتند به آن ها ثواب می دهد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز به چنین جنین سقط شده ای افتخار می کند.

ص: 35

اشاره

چرا در روایات فوق این قدر به تشکیل خانواده اهمیت داده شده است؟ رمز و راز تشویق فراوان و ترغیب فوق العاده خداوند و رسولش نسبت به ازدواج چیست؟

ازدواج فلسفه های متعددی دارد که به پنج مورد آن اشاره می کنیم:

1. مصونیت از گناه

کسی که ازدواج می کند از بسیاری از گناهان مصون می ماند. منظور از این گناهان فقط گناهان جنسی نیست، بلکه از گناهان غیر جنسی نیز مصونیت ایجاد می شود ولذا در برخی گزارشات آمده است: «در هر پرونده جنایی پای زنی در میان است!» یعنی مسائل جنسی ریشه در تمام یا اکثر پرونده های جنایی دارد.

بنابراین، یکی از حکمت های ازدواج، جلوگیری از گناهان است.

اشاره

می دانیم که بشر، اجتماعی خلق شده و آرامش او در کنار هم نوعانش حاصل می شود. به همین دلیل زندانیانی را که باید مجازات شدیدی شوند، به سلول های انفرادی می برند. سلول انفرادی آن قدر عذاب آور است که اگر برای مدت طولانی ادامه یابد زندانی دیوانه می شود. قرآن مجید 1400 سال قبل به این نکته مهم اشاره کرده است و لذا در آیه شریفه بیست و یکم سوره روم می فرماید: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا)؛ «و از (جمله) نشانه های خداوند این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید».

این که می فرماید: «از نشانه های خداست که ...» و نگفت: «از نعمت های خداست...» نشانگر اهمیت آرامش است. انسان در زمان تجرد و بی همسری، از آرامش روحی کم نصیب یا بی بهره است؛ اما به برکت ازدواج به این عطیه الهی دست پیدا می کند.

سؤال: با توجه به این که یکی از آثار تشکیل خانواده، رسیدن به آرامش است، چرا برخی از زوجین به آرامش نمی رسند، بلکه گاهی آرامش قبل از ازدواج نیز از زندگی آنان رخت برمی بندد؟

جواب: چون زندگی مشترک چنین افرادی با اخلاق اسلامی همراه نیست. به چند نمونه از این بی اخلاقی ها توجه فرمایید:

زن و مردی که تازه ازدواج کرده اند را در نظر بگیرید. زوجه، خانه مستقل و ماشین سواری خوب و لوازم زندگی شیک، همه را با هم از شوهرش می‌خواهد. شوهر که درآمد مناسب و هم سطح با توقّعات همسرش ندارد به سراغ وام می‌رود. با تلاش فراوان مبلغ زیادی وام با سود کلان از بانک گرفته تا برخی از توقّعات تازه عروسش را برآورده کند.

موعد قسط‌های وام یکی پس از دیگری فرا می‌رسد و تازه داماد نمی‌تواند اقساط را در زمان مقرّر پرداخت کند. جریمه تأخیر بر اصل بدهی و سود آن اضافه می‌شود و همچنان شوهر عاجز از پرداخت اقساط است. سود روی سود، و جریمه روی جریمه می‌آید، به گونه‌ای که گاه بدهکار مجبور می‌شود ده برابر وام دریافتی را به بانک پرداخت کند! و طبیعی است که آرامش از چنین زندگی‌ای رخت برمی‌بندد.

در روایت جالبی به این رذیله اخلاقی اشاره شده است، آن‌جا که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «فَأَمَّا الْمَرَأَةُ فُشُومُهَا غِلَاءٌ مَّهْرِهَا ... وَشِدَّةُ مَوْتِهَا؛ بدقدمی زن به سنگین بودن مهریه و پرخرج بودن اوست»⁽¹⁾.

یکی از کارهای مهمّ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) این بود که مفاهیم خرافی

ص: 38

را تبدیل به مفاهیم سازنده می کرد. بدقدمی و خوش قدمی زنان از خرافات عصر جاهلیت بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ضمن مردود دانستن این خرافه، زنانی را بدقدم دانستند که مهریه آنان سنگین و نامتعارف و هزینه زندگی شان زیاد باشد.

نتیجه این که یکی از اسباب سلب آرامش در زندگی مشترک. توقعات بیش از حد است.

(ب) چشم و هم چشمی

یکی دیگر از رذایل اخلاقی، که آرامش را از زوج های جوان گرفته، چشم و هم چشمی یا رقابت ناسالم است، مانند این که زوجه به زندگی دختر خاله اش چشم می دوزد و تلاش می کند زندگی اش را همانند او یا بهتر از او کند، یا شوهر حسرت امکانات زندگی برادرش را می خورد و به هر شکل ممکن می خواهد با او رقابت کند، تا خانه بهتر از خانه او، یا خودرویی گران تر از خودروی او به دست آورد و این کار آرامش آن ها را از بین می برد.

در حدیث زیبایی، که به عنوان درمان این بیماری اخلاقی مطرح شده، می خوانیم: «أَنْظُرُ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ؛ به کسی که از امکانات مادی ضعیف تری برخوردار است نگاه کن و به کسی که بالاتر از توست نگاه مکن».⁽¹⁾

ص: 39

بنابراین، اگر خواهان آرامش هستید نگاهتان را تغییر دهید. چنانچه به خانواده‌هایی نگاه کنید که وضع مالی آن‌ها پایین‌تر از شماست، آرامش شما باز خواهد گشت.

ج) تجمل پرستی

راه یافتن تجمل پرستی به زندگی، آرامش را از بین می‌برد؛ زیرا آرامش و تجمل پرستی یک جا جمع نمی‌شوند. بنابراین، زوجینی که خواهان آرامش اند باید با تجمل پرستی خداحافظی کنند.

حضرت علی (علیه السلام) در روایت کوتاهی به این مطلب مهم اشاره کرده است: «تَخَفُّوا تَلْحَقُوا؛ سبک بار شوید تا به سر منزل مقصود برسید».⁽¹⁾

اگر می‌خواهید سعادت‌مند شوید و به اهداف زندگی دست یابید و در زندگی مشترک به ساحل آرامش برسید، از تجمل پرستی فاصله بگیرید؛ چراکه هر کس بارش را سنگین کند روی آرامش را نخواهد دید.

افرادی که قصد کوهنوردی دارند و مایلند به قله کوه برسند اگر به روایت فوق عمل کرده و کوله باری سبک بردارند حتماً به هدف رسیده و قله را فتح می‌کنند؛ اما اگر کوله باری سنگین بردارند و انواع مواد خوراکی و پوشیدنی و پوشیدنی را بر دوش بکشند به

ص: 40

1- نهج البلاغه، با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 1، ص 102، خطبه 21 و ج 2، ص 218، خطبه 167.

سرمنزل مقصود نخواهند رسید. بنابراین، کسانی که به دنبال آرامش در زندگی مشترک هستند، باید تجمل پرستی را ترک کنند.

(د) بدبینی و سوء ظن

چهارمین بداخلاقی که آرامش خانواده ها را برهم می زند سوءظن و بدبینی است. بدبینی زن به شوهر، و بدبینی شوهر به زن اجازه نمی دهد آن ها با آرامش در کنار هم زندگی کنند. خداوند متعال در آیه شریفه 12 سوره حجرات می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها پرهیزید؛ چراکه بعضی از گمان ها گناه است».

شخصی را می شناختم که هنگام خارج شدن از منزل، در خانه را به روی همسرش قفل می کرد، چون نسبت به او سوء ظن پیدا کرده بود! آیا چنین زندگی ای با آرامش قرین خواهد بود؟ بنابراین، اگر اخلاق اسلامی - که مصداق آن در این بحث، حسن ظن است - رعایت می شد، آرامش از بین نمی رفت.

(ه) ریزین بودن

بعضی از زن و شوهرها بسیار ریزین هستند و در جزئی ترین مسائل گذشت نمی کنند. اگر (به عنوان مثال) غذا کمی شور شود، یا

مقداری بسوزد و طعم آن اندکی تغییر کند، یا با تأخیر آماده شود، سر و صدا راه می اندازد و زندگی را به کام خود و همسرش تلخ می کند. حضرت علی (علیه السلام) در این زمینه فرمودند: «أَعْضِ عَلَى الْقَدَى وَالْأَلَمِ تَرْضَ أَبَدًا؛ (مشکلات را تحمل کن) و چشم خود را بر خاشاک و رنج ها فرو بند تا همیشه راضی باشی».⁽¹⁾

بنابراین، ریزبین بودن از دیگر رذایل اخلاقی است که آرامش زندگی مشترک را نابود می کند.

(و) گوش دادن به حرف مفسدان

عده ای هستند که متأسفانه خوشبختی زوجین را نمی خواهند؛ بلکه قصد ایجاد اختلاف بین آن ها را دارند و چه بسا نقشه می کشند که زن و شوهر مورد نظر را از هم جدا کنند تا بتوانند به آن خانم برسند!

ولذا بر زن و شوهرها، به ویژه زوجین جوان، لازم است به وسوسه های وسواسان خناس گوش ندهند و به حرف های این مفسدان اعتنایی نکنند و به دروغ ها و غیبت ها و تهمت های آن ها ترتیب اثر ندهند.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ إِنَّمَاتَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ؛ هنگامی که انسان (بی ایمانی) برادر

ص: 42

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 3، ص 300، حکمت 213.

مؤمنش را متهم می کند (و سوء ظن ایجاد می نماید) ایمان در قلبش ذوب می شود؛ همان گونه که نمک در آب ذوب می گردد»⁽¹⁾.

خلاصه این که رخت بریستن آرامش از کانون برخی خانواده ها بی علت نیست. توقعات بالا، چشم و هم چشمی ها، تجمل پرستی ها، بدبینی ها، گوش دادن به حرف مفسدان و مانند این ها عامل آن است.

اگر در جستجوی آرامش هستید، باید اخلاق اسلامی را در تمام مراحل رعایت کنید.

3. احساس مسئولیت

انسان بدون همسر، احساس مسئولیت نمی کند، دنبال کار برود یا نرود برایش مهم نیست؛ چون انگیزه کافی ندارد. اما وقتی خانواده تشکیل داد، می داند که نباید جلوی همسرش شرمنده شود و باید به شکل صحیح و معقول زندگی را اداره کند و لذا احساس مسئولیتش بیشتر می شود و به دنبال شغل مناسب و کار خوب می رود. به همین علت، بسیاری از افراد بیکار پس از ازدواج کار پیدا می کنند؛ چون پیش از آن احساس مسئولیت نمی کردند و تلاش کافی برای یافتن کار نداشتند و به طور جدی دل به کار نمی دادند. خداوند متعال در آیه شریفه 32 سوره نور اشاره جالبی به این فلسفه ازدواج دارد، آن جا که می فرماید: (وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى

ص: 43

1- الاصول من الكافي، ج 2، ص 361، ح 1.

مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ «مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ (فضل) خداوند واسع و (از نیازهای بندگان) آگاه است».

این که می فرماید: «اگر قبل از ازدواج فقیر و تنگدست باشند، خداوند پس از ازدواج از فضل و کرمش، آن ها را بی نیاز می کند». به همین احساس مسئولیت اشاره دارد.

بنابراین، ازدواج، انسان را به تلاش بیشتر و کوشش فراوان تر وادار می کند.

این که بعضی ها می گویند: «تا زمانی که یک ماشین سواری خوب و منزل مسکونی مستقل و شغل مناسبی پیدا نکنیم، ازدواج نخواهیم کرد» حرف درستی نیست، چون این سخن، هم مخالف آیه مورد بحث است و هم با تجربه انسان ها سازگار نیست.

اکثریت قریب به اتفاق کسانی که ازدواج کرده اند، قبل از ازدواج خانه مستقل و اتومبیل سواری و شغل مناسب نداشته اند، بلکه پس از ازدواج به تدریج به آن ها رسیده اند.

4. تداوم نسل بشر

اگر انسان ها خواهان تداوم نسل بشر هستند باید ازدواج کنند

و صاحب فرزند شوند تا به این هدف برسند. بنابراین، ازدواج یک وظیفه اجتماعی است. انسان ها با ازدواج کردن مانع نابودی و اضمحلال نسل بشر می شوند.

5. تقویت جامعه

اشاره

با تشکیل خانواده فرزندان پا به عرصه وجود می گذارند و با آمدن فرزندان جامعه رشد پیدا می کند. خدا نیامرزد کسانی را که در دوران طاغوت و قبل از انقلاب، فرهنگ «فرزند کمتر زندگی بهتر» را ترویج کرده، و باعث کاهش جمعیت شدند.

جمعیت زیاد سبب قوت و قدرت کشور می شود؛ چه در دنیای قدیم و چه در دنیای مدرن و پیشرفته امروز. در عصر و زمان ما نیز جمعیت زیاد، حرف اول را می زند. کشورهای پرجمعیت، هم رونق اقتصادی بهتری دارند و هم زیر بار زور نمی روند؛ اما کشورهای کم جمعیت چنین نیستند.

برای ثابت نگهداشتن جمعیت حداقل دو فرزند لازم است؛ چون یکی جایگزین پدر می شود و دیگری جایگزین مادر. ولذا ترویج تک فرزندی مساوی با از بین بردن 50 جمعیت هر کشوری است. شعار غلط «فرزند کمتر زندگی بهتر» اروپا را نیز با بحران مواجه کرده است. به همین علت در برخی از کشورهای اروپایی، برای فرزندآوری امتیازات مهمی قائل شده اند؛ چون خطر کاهش جمعیت را حس کرده اند.

متأسفانه هنوز هم برخی در کشور ما تفکر غلط «فرزند کمتر زندگی بهتر» را دنبال می کنند، که تضعیف جامعه را در پی خواهد داشت. خلاصه این که تشکیل خانواده فلسفه های متعددی دارد که به پنج مورد آن به عنوان نمونه اشاره کردیم.

هفته وحدت

با توجه به این که در هفته وحدت (1) قرار داریم شایسته است مطالبی در این زمینه خدمت عزیزان عرض کنم:

هفته وحدت، که فاصله بین میلاد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به روایت اهل سنت و روایت شیعه (12 تا 17 ربیع الاول)، است، ابتکار ارزشمندی است و همه باید آن را گرامی بداریم، و جلسات مختلفی تشکیل داده و پیرامون آن بحث و گفتگو شود و ضرورت آن برای همگان روشن گردد.

ریشه های وحدت

اشاره

یکی از مباحث مهمی که باید در هفته وحدت پیگیری شود، بررسی ریشه های وحدت است. شعار و برگزاری مراسم جشن و مانند آن در این ایام خوب و شایسته است، اما مهم تر از همه پیگیری ریشه های وحدت است، که به دو مورد آن اشاره می کنیم:

ص: 46

1- مباحث مذکور در تاریخ 1387/8/30 مصادف با 12 ربیع الاول 1439، که آغاز هفته وحدت بود، مطرح شد.

اشکالی ندارد که هر مذهبی مسائل اختصاصی خود را داشته باشد و محترم بشمرد. عده ای با دست بسته و عده ای با دست باز نماز بخوانند؛ اما همگی می توانند نماز جماعت واحدی تشکیل داده خار چشم دشمنان اسلام شوند. باید بر خدای واحد، پیامبر واحد، قبله واحد، نماز و روزه و حج و زکات و صدها مسأله مشترک و مورد قبول طرفین تأکید کرد.

این که اهل سنت سه طلاق را در یک مجلس قبول دارند(1) و شیعه آن را قبول ندارد و لازم می داند هر طلاقی با شرایط خاص در مجلس جداگانه ای صورت گیرد(2) از مختصات هر یک از دو مذهب است که برای طرفین محترم می باشد و پیروان هر کدام می توانند طبق آن عمل کنند. همان گونه که «شیخ شلتوت» عالم معروف اهل سنت اعلام کرد که مطابق مذهب شیعه همچون مذاهب چهارگانه اهل سنت می توان عمل کرد(3) و همو مسأله سه طلاق را طبق مذهب شیعه بر دیگر مذاهب ترجیح داد(4)؛ اما مهم این است که روی مشترکات فراوان مذاهب اسلامی تأکید شود، که خود عامل مهم تقویت وحدت است.

ص: 47

1- المغنی و الشرح الکبیر، ج 8، ص 244.

2- جواهر الکلام، ج 32، ص 121 به بعد.

3- همبستگی مذاهب اسلامی، ص 262 به بعد و ص 308.

4- همبستگی مذاهب اسلامی، ص 262 به بعد و ص 324.

2. گرفتن اطلاعات هر مذهب از علمای همان مذهب

اگر اهل سنت مطلبی در مورد مذهب شیعه شنیدند صحت و سقم آن را از منابع معتبر و دانشمندان شیعه جویا شوند و شیعیان نیز اگر به مطلبی در مورد مذاهب اهل سنت برخورد کردند، به دانشمندان همان مذهب یا منابع معتبرشان مراجعه کنند که این کار، جلوی بسیاری از سوء ظن ها را گرفته و مانع دروغ سازی و شایعه پراکنی دشمنان می شود. اما اگر به جای این کار پسندیده و معقول و منطقی، هرچه دشمنان مسلمانان در مورد مذاهب مختلف اسلامی گفتند پذیرفته شود آتش اختلاف روزبه روز شعله ورتر می شود و سوء ظن و بدبینی ها گسترش بیشتری پیدا می کند.

به عنوان نمونه شش نفر از علمای اهل سنت ساکن بغداد کتابی به نام الفقه علی المذاهب الاربعه نوشتند. در این کتاب آمده است که ازدواج با دختران شیعه جایز نیست چون آن ها بعد از سلام نماز سه بار «خان الامین»⁽¹⁾ می گویند!⁽²⁾ در حالی که این نسبت کاملاً بی اساس است و در هیچ یک از کتاب های معتبر شیعه یافت

ص: 48

-
- 1- یعنی «جبرئیل امین موظف بود وحی را بر حضرت علی (علیه السلام) ابلاغ کند، اما خیانت کرد و آن را بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل کرد!» اگر گوینده چنین سخنی جبرئیل را امین بداند چگونه می توان تصور کرد که در این امر مهم خیانت کرده باشد؟!
 - 2- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج 4، ص 75.

نمی شود و تمام شیعیان پس از سلام نماز سه مرتبه «الله اکبر» می گویند.

اگر نویسندگان محترم کتاب مذکور به جای این که این مطلب را از دشمنان اسلام و مسلمین بگیرند، به حوزه علمیه نجف، که در نزدیکی بغداد است، مراجعه می کردند و از علمای شیعه می پرسیدند، بدون شک دچار چنین اشتباه بزرگی نمی شدند.

بنابراین، باید مراقب باشیم پایه های وحدت را متزلزل نکنیم، به ویژه در این ایام که شیطان های جن و انس در داخل و خارج کشور با ساختن دروغ ها و تهمت های متعدد و پخش شایعات، قصد دارند شیعه را در نظر سنی، و سنی را در نظر شیعه بد جلوه دهند تا نتوانند با هم متحد شوند.

تفرقه بینداز و حکومت کن!

دشمنان اسلام قصد دارند با ایجاد شکاف و تفرقه میان صفوف مسلمین بر آنان مسلط شده و حکومت کنند. آن ها این درس را از فرعون، که سه هزار سال قبل می زیسته، فرا گرفته اند، چراکه در قرآن می خوانیم: (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا)؛ «فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود».⁽¹⁾

ص: 49

اکنون نیز همین تفکر فرعونى ادامه دارد و ما مسلمانان باید با هوشیاری و اتحاد و همبستگی، نقشه شوم دشمنان را نقش بر آب کنیم.

ص: 50

همان گونه که پیش تر نیز گفته شد، ازدواج، تنها وظیفه عروس و داماد و خانواده آن ها نیست؛ بلکه وظیفه کلّ جامعه است؛ چون آثار و برکات تشکیل خانواده به کل جامعه می رسد و اختصاص به زوجین ندارد.

به عنوان مثال: یکی از اهداف ازدواج، بقای نسل بشر است، که یک هدف شخصی نیست و برای تحقق اهداف عام اجتماعی همه باید دست به دست هم بدهند، ولذا خداوند متعال خطاب به همه مسلمین می فرماید:

(وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ)؛ «مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید»⁽¹⁾. طبق این آیه شریفه همه وظیفه دارند دست به دست هم دهند و اسباب و مقدمات ازدواج جوانان را فراهم سازند، چراکه اگر ازدواج صورت نگیرد، مفسد متعددی که ترک ازدواج به دنبال خواهد داشت دامن همه افراد جامعه را می گیرد.

ص: 51

به دو حدیث ناب در این زمینه توجه فرمایید:

1. کسانی که در سایه عرش الهی هستند

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «ثَلَاثَةٌ يَسْتَتِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ، يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: رَجُلٌ زَوَّجَ أَخَاهُ الْمُسَدِّ لِمَ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا؛ روزی که سایه ای جز سایه عرش الهی نیست، سه گروه در زیر سایه عرش خداوند قرار می گیرند: 1. کسانی که در راه تزویج مردان و زنان بی همسر تلاش می کنند 2. کسانی که به هم کیشان خود خدمت می کنند 3. کسانی که سعی در عیب پوشی مردم دارند» (1).

روز قیامت مردم از حرارت آفتاب و گرمای هوا رنج می برند و تنها سایه ای که وجود دارد سایه عرش الهی است (2)، که سه گروه می توانند از آن استفاده کنند:

گروه اول کسانی هستند که برای ازدواج جوانان تلاش کرده، و مقدمات ازدواج آنان را فراهم می آورند. این کار آن قدر مهم و باارزش است که صاحب آن را در سایه عرش الهی قرار می دهد.

گروه دوم کسانی هستند که به برادران و خواهران از کار افتاده مسلمان خویش کمک می کنند. کسانی که توانایی و وقت کافی

ص: 52

1- الخصال، ص 159 و 160، ح 162.

2- این که سایه عرش الهی چگونه است؟ مانند بسیاری از جزئیات جهان آخرت، برای ما روشن نیست.

دارند، خود کمر به خدمت آن ها می بندند و افرادی که توانایی و وقت کافی ندارند خدمتکاری را برای آن ها اجیر می کنند.

و گروه سوم کسانی هستند که اسرار دیگران را مخفی کرده و آن ها را برای دیگران بازگو نمی کنند.

این سه گروه در سایه عرش الهی قرار خواهند گرفت و کسانی که در سایه عرش الهی باشند سعادت مند و آسوده خاطر و در آرامش خواهند بود.

2. ثواب فراوان کمک به ازدواج دیگران

اشاره

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «مَنْ عَمِلَ فِي تَرْوِيحٍ بَيْنَ مُؤْمِنَيْنِ حَتَّى يَجْمَعَ بَيْنَهُمَا ... كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا أَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذَلِكَ عَمَلٌ سَنَةِ قِيَامٍ لَيْلُهَا وَصِيَامُ نَهَارِهَا؛ هر کس در راه ازدواج دو مؤمن تلاش کند تا این که آن ها را به هم برساند، در مقابل هر قدمی که برداشته یا هر کلمه ای که گفته، ثواب یک سال عبادت شبانه و روزه داری روزانه به او داده می شود».

مانند این دو روایت، که اهمیت فوق العاده تلاش برای ازدواج افراد بی همسر را بیان می کند، در منابع شیعه (1) و سنی

پاسخ به یک شبهه

برخی می گویند: ما در این موضوع دخالت نمی کنیم؛ چون اگر زندگی خوبی را شروع کنند خواهند گفت که نتیجه زحمات خودمان بود و اگر زندگی مشترک موفق نباشد می گویند: فلان کس ما را به این زندگی ناموفق گرفتار کرد. چرا به سری که درد نمی کند، دستمال ببندیم؟

پاسخ های مختلفی به این شبهه می توان داد:

1. برای پیشگیری از این مسأله، شما مقدمات ازدواج دو جوان را فراهم کنید، سپس به آن ها بگویید: «خودتان در این مورد فکر کنید و با دیگران مشورت نمایید. اگر با مشورت نیز به نتیجه نرسیدید استخاره کنید و در نهایت خودتان تصمیم بگیرید».

با این کار، هم شما به اجر و ثواب فراوان پیوند دادن دو جوان دست یافته اید و هم از عوارض احتمالی که مطرح شد دور خواهید بود.

ص: 54

2. سعی و تلاش در امر ازدواج فقط پیدا کردن همسر نیست، بلکه کمک کردن به تهیه جهیزیه دختران نیازمند نیز همین حکم را دارد. در این رابطه تلاش کنید، تا از عوارض مذکور در امان باشید.

3. در این گونه موارد، مستقیم به سراغ دختر و پسر مورد نظر نروید؛ بلکه افراد دیگر را تشویق و ترغیب کنید که کار آن‌ها را پیگیری نمایند، از جمله پدر و مادر آن‌ها، یا برادر و خواهرشان.

نتیجه این که بهانه مذکور بهانه خوبی نیست و راه‌هایی برای حل این مشکل وجود دارد، تا همگان به این وظیفه عمومی عمل می‌کنند.

کمک‌های سازمان یافته

به هر حال، اخلاق اسلامی ایجاب می‌کند که کمک به ازدواج جوانان را یک مسأله اجتماعی تلقی نموده و برای تحقق آن تلاش کنیم.

هم‌اکنون دختران عقدبسته فراوانی وجود دارند که به علت نداشتن حتی کمترین مقدار جهیزیه نمی‌توانند زندگی مشترک خود را آغاز کنند. همان‌گونه که پسران عقدبسته زیادی وجود دارند که به علت ناتوانی در تأمین هزینه رهن و اجاره منزل مسکونی و جشن عروسی ساده و دیگر هزینه‌ها، نتوانسته‌اند با همسرانشان زیر یک سقف بروند، که باید به چنین زوج‌هایی کمک کرد.

به تازگی خیریه‌هایی برای حلّ مشکل چنین جوانانی تأسیس شده، که بسیار مناسب و شایسته است و چه خوب است کمک‌ها، سازمان یافته و گروهی باشد، چرا که چنین کارهایی برکت خاصی دارد. به چنین مراکزی کمک کنید که برکات آن، هم به جامعه می‌رسد و هم شامل عمر و زندگی خودتان می‌شود و حوادث و بلاها را از شما دور می‌کند.

برنامه ریزی برای ازدواج جوانان

متأسفانه برنامه ریزی جامع و وسیعی برای این امر مقدّس و بسیار مهم صورت نگرفته و شایسته است شخصیت‌های حقیقی و حقوقی زیر در این زمینه دست به کار شوند:

الف) حکومت اسلامی؛ بر دولت محترم لازم است ردیفی در بودجه هر سال برای این کار در نظر بگیرد و تسهیلاتی برای ازدواج جوانان قرار دهد؛ چرا که مخاطب قرآن مجید - همان‌گونه که بارها گفته شد - همه هستند.

ب) اوقاف و امور خیریه؛ آن‌ها نیز باید در این زمینه برنامه ریزی کرده و از محلّ موقوفات عامّه، که برای مطلق کارهای خیر در نظر گرفته شده، به این کار کمک کنند.

ج) خیرین؛ افراد خیر که در زمینه‌های مختلف به کارهای خداپسندانه می‌پردازند و برای آسایش مردم تلاش می‌کنند، در این زمینه نیز فعال شوند.

د) واقفین؛ کسانی که می خواهند اموال خود را وقف کارهای خیر کنند، بخشی از آن را فقط وقف ازدواج جوانان نمایند، تا درآمد آن تنها در این راه مصرف شود.

امیدوارم صدای ما به گوش مسئولین حکومت اسلامی و متولیان اوقاف و خیرین و واقفین برسد و نسبت به این کار بسیار ارزشمند اقدام کنند. گرچه در گوشه و کنار، فعالیت هایی به صورت مقطعی صورت می گیرد، که در خور تقدیر و ستایش است، اما کافی نیست و باید به فضل الهی کاری فراگیر و دائمی انجام شود.

ص: 57

موضوع دیگری که در اخلاق خانواده باید بحث شود، انتخاب همسر است که از مهم ترین مباحث محسوب می شود.

مردم در این مورد سه دسته اند:

اول: سخت گیران؛ عده ای از جوانان در ازدواج بسیار سخت گیرند. سالیان طولانی برای انتخاب همسر آینده خود به این طرف و آن طرف می روند و گزینه های فراوانی را می بینند؛ ولی با کوچک ترین بهانه ای از آن ها صرف نظر کرده و به دنبال گزینه های جدید می روند.

دوم: آسان گیران؛ برخی از جوانان نیز نسبت به این مسأله بسیار آسان گیرند. به صرف یک ملاقات و گفتگو در کوچه و خیابان و بدون هیچ شناخت قبلی ازدواج می کنند؛ که عاقبت بسیاری از این گونه ازدواج ها ختم به خیر نمی شود.

سوم: میانه روها؛ نه سخت گیری گروه اول کار شایسته ای است و نه آسان گیری زیاد از حد گروه دوم. بلکه لازم است هنگام

ازدواج در حدّ معقول و متعارف فکر کرد، جوانب مثبت و منفی آن را سنجید، با کسانی که در این زمینه تخصص و تجربه دارند و گزینه مورد نظر را می شناسند مشورت کرد، و در صورت نیاز، از همسایه ها، همکاران، هم کلاسی ها، دوستان و اقوام شخص مورد نظر تحقیق نمود، سپس با توکل بر خدا اقدام کرد.

بعضی ها که گرفتار اوهام و خیالات هستند می گویند: «همسر من در چند چیز باید از من پایین تر باشد: 1. اندازه قامت 2. میزان سواد 3. ثروت پدر!»!

معنای این سخن این است که چنین شخصی از ابتدا به دنبال سلطه و حاکمیت است، نه شریک زندگی، و این برتری جویی عاقبت خوشی نخواهد داشت.

هدف از انتخاب همسر: انتخاب شریک زندگی

آنچه در اینجا لازم است مورد توجه قرار گیرد هدف از انتخاب همسر است. جوانان در انتخاب همسران خود باید دنبال چه اهدافی باشند؟

مقتضای ازدواج باید در این مسأله به دنبال شریک زندگی باشد و بداند فردی که به عنوان همسر برمیگزیند برای تمام عمر شریک زندگی اوست و لذا دقت کند که تمام ویژگی های یک شریک خوب را داشته باشد.

برخی از جوانان، که به این هدف مهم توجه ندارند، به دنبال ازدواج با خانواده ای پولدار می روند تا پس از فوت پدر همسر، تمام یا بخشی از اموالش از طریق ارث به همسرش برسد و از این راه، آن ها را تصاحب کند. چنین جوانانی در حقیقت به دنبال تجارت اند، نه انتخاب همسر و شریک زندگی.

بعضی نیز در پی ازدواج با خانواده هایی هستند که پست و مقامی دارند، تا بتوانند در آینده از این طریق به موقعیت مناسبی دست یابند. چنین اشخاصی نیز به دنبال شریک زندگی نیستند.

و عده ای نیز هدفشان هوس رانی است؛ به این فکر نمی کنند که هوس رانی فقط مدتی ادامه خواهد داشت و به پس از آن مدّت نمی اندیشند.

بنابراین، باید دید هدف از انتخاب همسر چیست؟ هدف انتخاب شریک زندگی است، یا تجارت و رسیدن به مقام و هوسرانی و مسایلی از این قبیل؟ هدف اصلی را باید شناخت و به دنبال آن بود.

معیارهای انتخاب همسر در روایات

اشاره

در روایات اسلامی در مورد رعایت اخلاق اسلامی در انتخاب، شریک زندگی مطالب مهمی مطرح شده، که به دو نمونه آن قناعت می کنیم:

ص: 60

1. هدف فقط مال و موقعیت نباشد

در حدیث ارزشمندی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً لِعِزِّهَا لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا ذُلًّا؛ کسی که همسری را به این دلیل انتخاب کند که خانواده اش نام و نشانی دارند (و او می تواند از این راه به جایی برسد) در نهایت ذلیل خواهد شد».

طبق فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین جوانی به جای این که عزّتی برای خود دست و پا کند ذلیل می شود؛ یعنی نتیجه کاملاً معکوس می گیرد، چرا که ممکن است خانواده همسرش همیشه صاحب مقام نباشند، یا متّهم شوند، یا به زندان بیفتند، و خلاصه نام و نشانشان را از دست بدهند و هنگامی که آن ها ذلیل شوند، دامادی که عزّتش به عزت آن ها گره خورده نیز ذلیل خواهد شد.

حضرت در ادامه فرمودند: «وَمَنْ تَزَوَّجَهَا لِمَالِهَا لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا فَقْرًا؛ و هر کس با زنی به خاطر ثروتش ازدوج کند خداوند او را گرفتار فقر و نداری می کند»⁽¹⁾. اگر به دنبال خانواده های پولدار می گردد که فقط به پول آن ها برسد و امور دیگر برایش مهم نیست، در اینجا نیز نتیجه معکوس گرفته و دچار فقر و بیچارگی می شود، چرا که مال و ثروت همیشه دست افراد خاصّی نیست، ممکن است چنان پدرزنی به علل

ص: 61

1- کنز العمال، ج 16، ص 301، ح 44589.

مختلف ورشکست شود، یا به خاطر بدهکاری های مختلف از طرف حاکم شرع محجور گردد. دامادی هم که به اتکای ثروت چنان خانواده ای سنگ بنای زندگی مشترکش را چیده، فقیر و بیچاره می شود.

2. به دنبال همسر با ایمان باش

در حدیث دیگری از آن حضرت چنین آمده است: «لَا تُنْكِحُ الْمَرْأَةَ لِارْبَعَةٍ: لِمَالِهَا وَجَمَالِهَا وَنَسَبِهَا وَلَذَّتِهَا، فَعَلَيْكَ بِذَاتِ الدِّينِ؛ به خاطر چهار چیز سراغ ازدواج نرو: ثروت، زیبایی، نسب و لذت بردن؛ بلکه در پی کسی باش که دین و ایمان داشته باشد».⁽¹⁾

اگر همسر انسان از خانواده ثروتمندی باشد اشکالی ندارد و اسلام نیز نسبت به این مسأله موضع گیری منفی نکرده است؛ اما این که هدف از ازدواج، فقط و فقط ثروت زوجه و خانواده اش باشد کار صحیحی نیست. همان گونه که زیبایی همسر اشکالی ندارد، بلکه در احادیث پیشوایان دینی⁽²⁾ از آن به عنوان یک نکته مثبت یاد شده است. اما کسی که تنها و تنها به زیبایی همسرش می اندیشد از اهداف دیگر ازدواج دور می ماند.

ص: 62

1- جامع الاخبار، ص 97. شبیه این روایت در صحیح بخاری، ص 1308، ح 5090 نیز نقل شده است.

2- وسائل الشیعه، ج 14، ص 37، احادیث 1-4.

ویژگی خوشنام بودن خانواده همسر و لذت بردن از وی نیز می تواند از صفات همسر ایده آل باشد، اما تمرکز کردن روی این ویژگی ها و غفلت از صفات مهم دیگر نیز مورد سفارش اسلام نیست.

علّت این که اسلام سفارش می کند به دنبال همسر باایمان باشید این است که چنین همسری شریک خوبی برای زندگی مشترک خواهد بود؛ چون ایمان، امانت، صداقت، تواضع، گذشت، محبت، مدارا و احترام متقابل را که لازمه یک شریک شایسته است، همراه خود خواهد داشت.

قرآن و شریک زندگی

خداوند متعال در آیه شریفه 26 سوره نور می فرماید: (الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ)؛ «زنان ناپاک از آن مردان ناپاک اند و مردان ناپاک از آن زنان ناپاک؛ و زنان پاک از آن مردان پاک اند، و مردان پاک از آن زنان پاک!».

در مورد تفسیر این آیه شریفه دو نظریه⁽¹⁾ وجود دارد:

1. آیه مورد بحث ارتباطی با ازدواج ندارد؛ بلکه از یک اصل کلی سخن می گوید: کارهای خوب از آدم های خوب سر می زند و کارهای بد از انسان های بد.

ص: 63

1- مجمع البیان، ج 7، ص 236 و 237.

2. این آیه شریفه مربوط به ازدواج است. شاهد این ادعا، آیات قبل و بعد آن است که همگی در مورد ازدواج می باشد و این مطلب قرینه خوبی بر تفسیر دوم است. طبق این تفسیر، افراد آلوده هنگام ازدواج به سراغ افرادی همانند خود می روند، همان گونه که مردان با ایمان از زنان مؤمن خواستگاری می کنند.

پیام آیه شریفه - طبق تفسیر دوم - این است که اگر تونیز انسان سالم و باایمانی هستی به سراغ زنان سالم و باایمان برو. کاری نداشته باش که خانواده اش پولدار هستند یا نه؟ مقام و موقعیت اجتماعی دارند یا نه؟ بلکه سلامت و ایمان آن ها در نظرت اهمیت داشته باشد. نتیجه این که اگرچه آیه مورد بحث به صورت جمله خبریه است، ولی پیام آن امریه است؛ یعنی خوبان و پاکان همیشه به سراغ خوبان، و بدان و ناپاکان به دنبال ناپاکان بروند.

بنابراین، قرآن مجید نیز به کسانی که در صدد ازدواج هستند سفارش می کند صفاتی را که یک عمر با آن ها سروکار خواهند داشت در نظر بگیرند. البته اگر واجد صفات دیگر نیز باشد خوب است، اما اساس، صفات لازم برای یک شریک خوب زندگی است.

نکته ای مهم در مورد فضائل تلاوت سوره های قرآن

در مورد ثواب قرائت سوره های قرآن روایات مختلفی وارد شده

است، (1) از جمله در مورد سوره نور در روایتی می خوانیم: «هر کس سوره نور را تلاوت کند، خود و خانواده اش از آلودگی های جنسی و اعمال منافی عفت در امان خواهند ماند». (2)

منظور از این گونه روایات چیست؟

تنها تلاوت آیات سوره نور انسان را در برابر لغزش های جنسی بیمه نمی کند؛ بلکه علاوه بر آن، باید دستورات خداوند در این سوره در زندگی پیاده شود تا خواننده آن آیات و خانواده اش بیمه شوند.

یکی از دستورات مطرح شده در این سوره ازدواج است. اگر تلاوت کننده سوره نور به این دستور الهی عمل کند و خود و اعضای خانواده اش به موقع ازدواج کنند، از آلودگی های جنسی در امان خواهند بود.

دستور دیگر، مسأله حجاب است. چنانچه علاوه بر تلاوت آیات حجاب، خودت و دختران و خواهران و مادرت نیز حجاب را رعایت کنید، بدون شک آلودگی های جنسی به سراغتان نخواهد آمد. متأسفانه در عصر و زمان ما، حتی در شهر مقدس قم، مسأله حجاب به شکل زنده ای درآمده است. در حالی که، همان گونه که بارها گفته ایم، حجاب در زمان ما از یک حکم شرعی فرعی فراتر

ص: 65

1- برای مطالعه شرح این روایات، ر.ک: کتاب فضیلت سوره های قرآن.

2- مجمع البیان، ج 7، ص 216.

رفته و جزء اصول شده است. ولذا دشمنان معتقدند که اگر بتوانند حجاب را از زنان ایرانی بگیرند بخشی از اعتبار نظام اسلامی از بین خواهد رفت، چون نظام اسلامی پای حجاب ایستاده، و حجاب با نظام گره و پیوند خورده است.

یکی دیگر از دستورات خداوند در این سوره، خودداری از متهم کردن دیگران به اعمال منافی عفت است. اگر کسی - پناه بر خدا - به دیگران چنان نسبتی بدهد باید چهار شاهد عادل برای تأیید گفتارش بیاورد، در غیر این صورت، (حتی اگر سه شاهد عادل هم شهادت دهند) اتهام زننده به هشتاد ضربه شلاق به عنوان حدّ قذف، محکوم می شود. متأسفانه این گونه اتهامات، به ویژه در برخی فضاهای مجازی، به راحتی مطرح می شود. اسلام برای حفظ اصول اخلاقی در امر ازدواج و خانواده این قوانین سخت را وضع کرده است.

دستور دیگری که در سوره نور به چشم می خورد، جلوگیری از چشم چرانی است. در آیه سی ام در مورد مردان می فرماید: (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ)؛ «به مؤمنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و دامان خود را (از بی عفتی) حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است؛ خداوند به آنچه انجام می دهند آگاه است».

و در آیه سی و یکم در مورد زنان می فرماید: (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا)؛ «و به زنان با ایمان بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را (از بی عفتی) حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار نکنند».

کسانی که این آیات شریفه را تلاوت کرده و به مضمون آن عمل می کنند نسبت به انحرافات جنسی بیمه می شوند، اما اگر فقط تلاوت شود و به پیام های آن توجهی نگردد آثار مذکور بار نمی شود. فضایل دیگر سوره ها نیز مانند سوره نور است، یعنی در صورتی محقق خواهد شد که به محتوای آن عمل شود.

پیشگیری مقدم بر درمان است

نکته مهم دیگری که از سوره نور استفاده می شود این است:

در ابتدای سوره، حدّ زنا مطرح شده، ولی پس از آن، مقدمات و شرایطی ذکر گردیده که در عمل، به اجرای حد منتهی نمی شود؛ چرا که هدف خداوند، پیشگیری از وقوع جرم است.

بارها گفته شده که طب دو نوع است: طب پیشگیری و طب درمانی. آئی که بهتر و مؤثرتر و ارزان تر است طب پیشگیری است.

اگر مؤمنین پیشگیری کنند و به دستورانی که در سوره نور آمده، عمل نمایند، یعنی هم حجاب رعایت شود، هم ازدواج رواج پیدا

کند، هم نسبت های ناروای جنسی به یکدیگر داده نشود، و هم چشم چرانی ترک گردد، از اعمال منافی عفت پیشگیری می شود و نوبتی به اجرای حدّ نمی رسد.

به هر حال در زمینه انتخاب همسر، در قرآن مجید و روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) دستورات فراوانی مطرح شده که باید رعایت شود تا زوجین بتوانند در تمام عمر زندگی خوبی داشته باشند.

علّت این که در این عصر و زمان متأسفانه طلاق زیاد شده، این است که انتخاب همسر بدون مطالعه صورت گرفته و به دستورات قرآن مجید و حضرات معصومین (علیهم السلام) عمل نمی شود. بنابراین، بر جوانان عزیز لازم است چشمانشان را باز کرده و بدون مطالعه و تحقیق و مشورت کافی اقدام نمایند، و فقط به زیبایی طرف مقابل و مقام و موقعیت خانواده اش و پول و ثروت پدرش نگاه نکنند، تا خدایی ناکرده کارشان به جدایی منتهی نشود.

از خداوند متعال می خواهیم که ما را با تعالیم اسلام در تمام زمینه ها، به ویژه در انتخاب همسر، آشنا فرماید، تا زندگی مان به طلاق های خانمان سوز منتهی نشود!

اشاره

موضوع بحث، اخلاق اسلامی در خانواده است. در مباحث گذشته پیرامون مسائل مختلف از جمله لزوم تشکیل خانواده، کمک به ازدواج جوانان و انتخاب همسر بحث کردیم.

در این جلسه به سراغ اخلاق اسلامی در مسأله مهریه می‌رویم، که از مسائل مهم و سرنوشت ساز ازدواج است.

چند مسأله شرعی در مورد مهریه

در طلّیعه این بحث به چند مسأله شرعی مربوط به مهریه توجّه فرمایید:

1. اگر پسر و دختری ازدواج کنند مشروط بر این که مهریه ای در کار نباشد، چنین ازدواجی باطل است.
2. چنانچه مهریه مبهم باشد، مانند این که مهریه را یک جلد کلام الله مجید قرار دهند، اقامت آن را معین نکنند، در حالی که قیمت های مختلفی دارد، یا آن را هزار شاخه گل قرار دهند، اما

قیمت هر شاخه را تعیین نکنند، چنین مهریه ای باطل است؛ ولی اصل عقد صحیح است و زوج باید مهرالمثل بپردازد. منظور از مهرالمثل، مهریه دختران همطراز چنان دختری است، یعنی به دخترانی که صفات و شرایط او را دارند، مانند دختر عمو و دختر خاله دختر و مانند آن ها نگاه می کنیم که مهریه آن ها چقدر است؟ همان را مهریه او قرار می دهیم.

3. در صورتی که مهریه از درآمد حرام باشد، باطل است و تبدیل به مهرالمثل می شود. مانند این که از سود رباخواری صد سکه طلا تهیه کرده و آن را مهر قرار داده است.

4. اگر مهریه نامعقول باشد، برای مثال چند میلیارد تومان، یا زنی شرط کند که معادل وزنش به او طلا بدهد، چنین مهریه های نامتعارفی نیز باطل و تبدیل به مهر المثل می شود؛ هر چند اصل ازدواج باطل نیست.

5. در صورتی که فراموش کنند مهریه را تعیین نمایند عقد صحیح است و تبدیل به مهر المثل می شود.

6. چنانچه قبل از عقد، جلسه ای در مورد تعیین مهریه تشکیل شده باشد و بزرگان دو فامیل به اتفاق عروس و داماد درباره مهریه توافق کرده باشند، اما هنگام اجرای صیغه عقد ذکری از مهریه به میان نیاید، همان مهریه توافق شده معتبر است و عقد مذکور در حقیقت مبنی بر همان توافق خوانده شده است.

اشاره

از جمله مسائل مسلم و مورد تأکید اسلام، سبک بودن مهریه است و طبق آنچه در احادیث آمده، اسلام با مهریه های سنگین موافق نیست. به پنج نمونه از این روایات توجه فرمایید:

1. خوش قدمی و بدقدمی زن

در حدیثی که مرحوم صدوق نقل کرده می خوانیم: «أَنَّ مِنْ بَرَكَاتِ الْمَرْأَةِ قَلَّةَ مَهْرِهَا وَمِنْ شُؤْمِهَا كَثْرَةَ مَهْرِهَا؛ از نشانه های مبارک بودن و خوش قدمی زن، سبک بودن مهریه اوست و سنگین بودن مهریه، دلیل بر شوم بودن اوست».(1)

2. کم خرج بودن زوجه

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است: «مِنْ بَرَكَاتِ الْمَرْأَةِ خِفَّةُ مَوْوَنَتِهَا... وَمِنْ شُؤْمِهَا شِدَّةُ مَوْوَنَتِهَا؛ از نشانه های برکت زن، سبک بودن هزینه های اوست، و زن پرخرج، شوم و بدقدم است».(2)

زنی که همواره در فکر خرج تراشی برای شوهر خود است و با دیگران در هزینه های سنگین مسابقه می گذارد و کارش چشم

ص: 71

1- وسائل الشیعه، ج 15، ص 10، ح 8.

2- وسائل الشیعه، ج 15، ص 11، ح 10.

و هم چشمی با خواهر و دخترخاله و دختر عمو و دختر همسایه و همکلاسی و همکار است، خوش قدم نیست.

گرچه در این حدیث سخنی از مهریه به میان نیامده، اما مهریه سبک و سنگین نیز یکی از مصادیق این روایت محسوب می شود.

3. برترین زنان عالم

در روایتی که مرحوم محدث نوری از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده، می خوانیم: «أَفْضَلُ نِسَاءِ أُمَّتِي أَصْدَبُحُنَّ وَجَهًا وَأَقْلُنَّ مَهْرًا؛ برترین زنان امت من زیباترین و کم مهریه ترین آن هاست» (1).

سؤال: چرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین زنانی را برترین زنان امت معرفی کرده است؟

جواب: چون زن هرچه زیباتر باشد غالباً مهریه اش را سنگین تر قرار می دهد. حال اگر زنی در عین زیبایی مهریه اش را سبک قرار دهد کار بسیار مهمی انجام داده و لذا برترین زنان در میان زنان مسلمان معرفی شده است. بنابراین، خیال نشود که زن هرچه زیباتر باشد باید مهریه سنگین تری قرار دهد، بلکه اگر هرچقدر زیباتر باشد مهریه سبک تری قرار دهد، اصول اخلاق اسلامی را مراعات کرده است.

ص: 72

4. کینه حاصل از مهریه سنگین

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در حدیث چهارم فرمودند: «تَيَسَّرُ رُؤَا فِي الصَّدَاقِ، فَإِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْطَى الْمَرْأَةَ حَتَّى يَبْقَى ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ عَلَيْهَا حَسِيكَةً؛ در مهریه آسان گیر باشید؛ چراکه مهریه سنگین سبب کینه و عداوت می شود» (1).

چون هنگامی که مردی به زنی علاقه مند باشد برای رسیدن به او مجبور می شود مهریه را هرچقدر باشد بپذیرد. چنین مردی گرچه به زن دلخواهش رسیده؛ ولی کینه کسانی که چنان مهریه ای را بر وی تحمیل کرده اند به دل می گیرد. بنابراین، مهریه سنگین سبب کینه و دشمنی می شود.

5. یک خواستگاری و مهربران و ازدواج عجیب!

زنی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و از آن حضرت خواست که همسری برایش پیدا کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به جمعی از مسلمانان که در آن جا حضور داشتند فرمود: چه کسی حاضر است با این خانم ازدواج کند؟

یکی از حاضران اعلام آمادگی کرد. حضرت فرمود: چه چیزی مهر او می کنی؟

ص: 73

عرض کرد: چیزی ندارم که مهرش کنم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ازدواج بدون مهریه امکان ندارد. حضرت دوباره از جمع حاضر پرسید: چه کسی با این خانم ازدواج می کند؟

همان مرد برخاست و همان سؤال و جواب تکرار شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای بار سوم خواسته آن زن را به حاضران منعکس کرد و این بار نیز کسی جز همان مرد اعلام آمادگی نکرد.

حضرت خطاب به او فرمود: آیا چیزی از قرآن بلدی؟ عرض کرد: بله. پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعلیم مقداری از سوره های قرآن را به عنوان مهریه آن زن قرار داد. سپس آن زن را به عقد مرد مذکور درآورد. (1)

آری، مراسم خواستگاری و تعیین مهریه و عقد ازدواج، همه در یک جلسه انجام شد! پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) چنین صحنه ای را ایجاد کرد تا به کسانی که در مراسم مختلف ازدواج سخت گیری می کنند و با این سخت گیری ها سنگ جلوی پای جوانان می اندازند بفهماند که در اشتباه هستند و باید این کارها را ترک کنند.

فلسفه نهی از مهریه سنگین

اشاره

علت این که پیشوایان دینی ما تأکید فراوانی بر سبک بودن مهریه داشته و از مهریه های سنگین نهی کرده اند، امور مختلفی است که به چهار حکمت آن اشاره می کنیم:

ص: 74

1- وسائل الشیعة، ج 15، ص 3، ح 1.

1. نشانه بی اعتمادی

مهریه سنگین دلیل بر بی اعتمادی زن و شوهر به یکدیگر است. این که زوجه مهریه اش را سنگین می کند به این دلیل است که می ترسد شوهرش او را طلاق دهد و لذا از اکنون به فکر مسائل مالی پس از طلاق است که با مهریه سنگین آن را جبران کند.

بنابراین، برخلاف تصوّر برخی که مهریه سنگین را سبب مستحکم تر شدن پیمان زناشویی می دانند، این کار دلیل بر بی اعتمادی است.

2. تهدید آینده زندگی

مهریه سنگین آینده ازدواج را به خطر می اندازد. هنگامی که مهریه خانمی به عنوان مثال 500 سگه طلا قرار داده شود، این مهر سنگین او را تحریک کرده و وی پس از ازدواج به فکر مطالبه آن می افتد و زمانی که مطالبه کرد و شوهر نتوانست پرداخت کند راهی زندان می شود. گرچه با تقسیط مهریه ممکن است شوهر به تدریج مهریه را بپردازد؛ اما زندگی مشترکشان از هم می پاشد. بنابراین، مهریه سنگین و سوسه آمیز است و زندگی مشترک را تهدید می کند.

متأسفانه برخی از زنان آن را وسیله کسب درآمد قرار داده اند. در مواردی دیده شده که زنی به ازدواج مردی درمی آید، سپس مهریه اش را به اجرا می گذارد و آن را به صورت نقدی یا به اقساط

گرفته و از آن مرد جدا می شود. سپس با مرد دیگری ازدواج می کند و به همین شکل عمل می کند و به سراغ مرد سوم می رود!

3. مهریه سنگین هزینه های سنگین به دنبال دارد

هنگامی که مهریه سنگین شد جهیزیّه نیز سنگین می شود؛ چون مردم معتقدند جهیزیّه باید متناسب با مهریه باشد. بنابراین، مهریه سنگین جهیزیّه سنگین به دنبال دارد؛ یعنی هر دو زیر بار هزینه سنگین می روند. وقتی مهریه و جهیزیّه سنگین شود مراسم نیز پرهزینه می شود و سنگینی مهریه و جهیزیّه و مراسم ازدواج سبب بیچارگی زوجین می گردد. چرا که سال ها باید اقساط آن را پرداخت کنند، در حالی که اگر این امور را به سادگی برگزار می کردند، می توانستند با پول آن، خانه ای بخرند و از مستأجری نجات یابند.

4. فرار جوانان از ازدواج

حکمت دیگر سفارش اسلام به مهریه سبک این است که وقتی مهریه سنگین شود، جوانان به سراغ ازدواج نمی روند، اما اگر سبک باشد به ازدواج تشویق می شوند. اینجاست که درک می کنیم چرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) این قدر نسبت به مهریه سبک سفارش کرده، و زنی را که مهریه اش سبک است خوش قدم

شمرده اند، همچنین از مهریه سنگین نهی کرده و زنی را که مهریه اش سنگین است، شوم و بد قدم نامیده اند.

زندانیان مهریه

متأسفانه هم اکنون حدود چهار هزار جوان⁽¹⁾ به خاطر مهریه در زندان به سر می برند، در حالی که از نظر فقهی زندانی کردن کسانی که توان پرداخت بدهی خود را ندارند جایز نیست و چنین افرادی بی گناه اند. آنان باید آزاد شوند و بدهی شان را به صورت اقساط بپردازند؛ چون اصل بر ناتوانی در پرداخت بدهی است و توانایی بر پرداخت باید ثابت شود.

اما دادگاه ها اصل را بر پولدار بودن افراد گذاشته و بدهکاران را زندانی می کنند؛ مگر این که ثابت شود کسی توانایی ندارد تا او را با وثیقه کافی آزاد کنند، در حالی که این کار خلاف شریعت است و کسانی که توانایی مالی ندارند یا توانایی شان مشکوک است باید آزاد شوند و بدهی خود را به صورت اقساط بپردازند.

پاسخ به دو سؤال

اشاره

برای تکمیل شدن بحث مربوط به مهریه، پاسخ به سه سؤال لازم است:

ص: 77

1- آمار مذکور مربوط به آذرماه سال 1397 است.

1. مهر السنّه چقدر است؟

در مورد مقدار مهر السنّه در روایات مختلف «اثنتی عشره اوقیه و نش» (1) یعنی دوازده اوقیه و نصف ذکر شده است. هر اوقیه معادل 40 درهم و نش نیز که نصف اوقیه است، 20 درهم می شود. حاصل ضرب 40 در 12، چهارصد و هشتاد می شود که به اضافه 20، عدد پانصد به دست می آید. بنابراین، مهر السنه معادل 500 درهم است، و با توجه به این که هر درهم نیم مثقال نقره است، مهر السنه معادل 250 مثقال نقره می باشد و از آن جا که هر مثقال نقره در زمان ما 40 هزار تومان است (2)، مهر السنه به پول امروز 10 میلیون تومان می شود که از سبک ترین مهریه های عصر و زمان ما، یعنی 14 سکه بهار آزادی نیز کمتر است. در ضمن، مهر السنه نه تنها مهریه حضرت زهرا (علیها السلام)، بلکه مهریه همه همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است. (3) طبق محاسبه ما مهر السنه معادل تقریباً دو سکه تمام بهار آزادی شد، اما برخی معتقدند معادل 12 سکه می شود. چرا که در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هر ده درهم معادل یک دینار بوده است. بنابراین، پانصد درهم تبدیل به 50 دینار می شود و 50 دینار معادل 50 مثقال شرعی طلاست، که تقریباً مساوی 12 سکه تمام بهار آزادی می شود. بنابراین، مهر السنّه در زمان ما معادل 12 سکه است.

ص: 78

-
- 1- وسائل الشیعه، ج 15، ص 5، باب 4، احادیث 11 - 1.
 - 2- قیمت مذکور مربوط به آذرماه سال 1397 است.
 - 3- وسائل الشیعه، ج 15، ص 6، ح 3.

اما این محاسبه دو اشکال دارد:

1. طبق محاسبه مذکور نیز 12 سکه نمی شود؛ بلکه بیشتر می شود.

2. ما موظف به محاسبه مهر السنه بر اساس معادل طلای آن زمان نیستیم؛ بلکه باید قیمت نقره را در عصر و زمان خود ملاک قرار دهیم و همان گونه که گفته شد، قیمت فعلی هر مثقال نقره چهل هزار تومان است؛ بنابراین، مهرالسنه به پول امروز معادل ده میلیون تومان می شود. همان گونه که اگر کسی 500 درهم نقره از کسی طلب داشته باشد نمی تواند معادل طلای آن در عصر پیامبر 9 را مطالبه کند، بلکه باید معادل قیمت ریالی آن را در همین زمان نماید درخواست.

2. قنطار به چه معناست؟

سؤال : خداوند متعال در آیه شریفه 20 سوره نساء می فرماید: (وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَبَدَّلَ زَوْجَ مَكَانِ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا)؛ «و اگر تصمیم گرفتید همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید، و قنطاری (به عنوان مهر) به یکی از آن ها پرداخته اید، چیزی از آن را پس نگیرید. آیا برای بازپس گرفتن آن، به تهمت و گناه آشکار متوسل می شوید؟!».

ص: 79

«قنطار» به معنای پوست گاو پر از سکه طلاست،⁽¹⁾ بنابراین، مهریه سنگین در قرآن مجید مذمت نشده است.

جواب: همان گونه که در تفسیر نمونه نوشته ایم،⁽²⁾ «قنطار» به معنای مال و ثروت زیاد است. راغب، لغت شناس معروف، در کتاب مفردات می گوید: «اصل «قنطار» از «قنطره» به معنای پل است و چون اموال زیاد همچون پلی هستند که انسان در زندگی می تواند از آن ها استفاده کند، به آن قنطار گفته اند».⁽³⁾

بنابراین، قنطار شامل 100 سکه و 200 سکه و 300 سکه و مانند آن می شود. نتیجه این که تفسیر مذکور صحیح نیست.

به علاوه، آیه شریفه در مقام بیان ادای تمام و کمال مهریه زنان است؛ می فرماید: اگر قصد جدایی دارید و مهریه همسرانتان را پرداخته اید، چیزی از آن را پس نگیرید؛ هر چند مقدار آن زیاد بوده است.

امیدوارم با توجه به روایاتی که گذشت و حکمت هایی که برای سبک گرفتن مهریه بیان شد، خانواده ها، اخلاق اسلامی را در مسأله مهریه رعایت کنند!

ص: 80

1- مجمع البیان، ج 3، ص 49.

2- تفسیر نمونه، ج 3، ص 406، ذیل آیه 20 سوره نساء.

3- المفردات الراغب مع ملاحظات العاملی، ص 600.

3. مهریه همسر حضرت موسی (علیه السلام)

سؤال: طبق آنچه در قرآن مجید آمده، مهریه دختر حضرت شعیب (علیه السلام) ده سال کار کردن قرار داده شد. (1)

اگر به کارگر روزی هفتاد هزار تومان داده شود، اجرت سالانه اش 25 میلیون تومان، و در عرض 10 سال 250 میلیون تومان خواهد شد. بنابراین مهریه همسر حضرت موسی (علیه السلام) به پول امروز مهریه سنگینی بوده است. نتیجه می گیریم که اسلام با مهریه سنگین مخالف نیست.

جواب: ده سال کار، فقط مهریه همسر آن حضرت نبوده؛ بلکه اجرت مسکن و هزینه غذا و مانند آن نیز بوده است، چرا که در مدت مذکور، حضرت موسی (علیه السلام) در خانه پدر خانمش زندگی می کرد. بنابراین، اگر مال الاجاره مدت سکونت حضرت موسی (علیه السلام) و خانواده اش و هزینه خوراک و مانند آن از مبلغ مذکور کسر شود، مبلغ زیادی برای مهریه باقی نمی ماند و مهریه سنگینی نخواهد شد.

ص: 81

اشاره

اولین مطلبی که در این فصل باید مورد بحث قرار گیرد این است آیا برای ازدواج باید مراسمی تشکیل شود، یا لزومی ندارد؟ متأسفانه غالب مردم در دو سوی افراط و تفریط اند.

مخالفان مراسم ازدواج

عده ای معتقدند که هیچ مراسمی نباید گرفته شود؛ بلکه داماد دست همسرش را بگیرد و به زیارت امام رضا (علیه السلام) یا یکی دیگر از حضرات معصومین (علیهم السلام) مشرف شود، سپس برگردد و زندگی مشترکشان را آغاز کنند؛ چراکه دلیلی ندارد مردم را دعوت کنند و هزینه زیادی متحمل شوند.

موافقان مراسم ازدواج

از سوی دیگر، عده ای برعکس گروه اول می گویند: شب عروسی یک شب بیشتر نیست و یک شب هزار شب نمی شود.

بنابراین، باید آستین‌ها را بالا زد و آنچه را که در توان هست هزینه کرد، چرا که ما آبرو داریم و اگر مراسم مفصلی نگیریم آبرویمان می‌رود. ولذا انواع غذاها و نوشیدنی‌ها و میوه‌ها و شیرینی‌ها و گل‌ها را سفارش می‌دهند. دسته‌گل‌هایی که با قیمت گزاف خریده می‌شود و پس از یکی دو روز راهی سطل زباله می‌گردد.

دیدگاه اسلام

اسلام هیچ‌یک از این نظریه‌ها را تأیید نمی‌کند. در روایتی از امام رضا (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ الْإِطْعَامُ عِنْدَ التَّزْوِيجِ؛ یکی از سنت‌های پسندیده پیامبران (علیهم السلام) غذا دادن هنگام ازدواج است».⁽¹⁾

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز هنگام ازدواج بزرگ‌ترین مرد عالم هستی پس از خودش، حضرت علی (علیه السلام)، با سیده نساء العالمین من الاولین و الآخِرین، مراسمی برگزار کرد، که ان شاء الله شرح آن خواهد آمد.

فلسفه مراسم ازدواج

برگزاری این مراسم حداقل سه فایده دارد:

1. خاطره خوش یک شروع خوب؛ زندگی چنین زن و شوهری با شادی آغاز می‌شود و چنین شروعی خاطره‌انگیز است. این که

ص: 83

1- الفروع من الکافی، ج 5، ص 367، ح 1.

مردم در مراسم ازدواج آن‌ها حضور یابند و به عروس و داماد تبریک بگویند و برایشان دعا کرده و آرزوی سعادت و سلامتی کنند، آثار مثبتی در ادامه زندگی‌شان خواهد داشت.

2. تحکیم پیوند زناشویی؛ هنگامی که مراسمی برگزار شود واقوام و دوستان و آشنایان در آن شرکت کنند، چنان ازدواجی قابل انکار نیست. چون با حضور مهمان‌ها، درحقیقت صدها شاهد برای آن به وجود می‌آید. بنابراین، مراسم ازدواج سبب تحکیم و تقویت ازدواج می‌شود.

3. تشویق جوانان به ازدواج؛ هنگامی که شرکت کنندگان در مراسم ازدواج یکی پس از دیگری به عروس و داماد و خانواده آن‌ها تبریک بگویند و برای آن‌ها آرزوی زندگی خوشی کنند و از صمیم قلب برایشان دست به دعا بردارند و به آن‌ها احترام بگذارند، جوانان دیگر نیز تشویق به ازدواج می‌شوند.

بنابراین، اگر گفته‌اند: «اطعام هنگام عروسی از سنت‌های پیامبران است» ب‌دون حکمت نیست.

خلاصه این که اسلام موافق حذف مراسم ازدواج نیست، همان‌گونه که موافق انجام آن به همراه تشریفات سنگین و اسراف و تبذیر نیز نمی‌باشد.

مراسم ازدواج حضرت علی با فاطمه زهرا (علیهما السلام)

به عنوان نمونه ای از مراسم ازدواج مورد تأیید اسلام، به

چگونگی برگزاری مراسم عروس حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام)، که بسیار جالب است، توجه فرمایید:

امام صادق (علیه السلام) به نقل از داماد بزرگوار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: علی جان! برای مراسم ازدواج همسرت غذای خوبی تهیه کن»، سپس حضرت هزینه های مراسم را این چنین بین خانواده عروس و داماد تقسیم کرد:

«گوشت و نان را ما تهیه می کنیم و خرما و روغن را شما». حضرت علی (علیه السلام) در ادامه فرمودند: من مقداری خرما و روغن تهیه کرده، تقدیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمودم. حضرت آستین ها را بالا زد و خودش خرماها را با روغن مخلوط نموده، و حلوائی آماده کرد که به عنوان شیرینی ساده مراسم عروسی بود. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصی را مأمور خرید یک گوسفند کرد (که به قیمت امروز یک و نیم تا 2 میلیون تومان قیمت داشت)

و صدا زد: «همه شما برای ولیمه مراسم عروسی فاطمه زهرا دعوت هستید». مردم به سمت محلّ عروسی حرکت کردند. من از زیادی جمعیت و کمی غذا احساس شرم می کردم.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که شرم را در چهره من مشاهده کرد، فرمود: «نگران کمبود غذا نباش. دعا می کنم خداوند به آن برکت دهد».

مهمانان، که بیش از چهارهزار نفر بودند، همگی از غذا و شیرینی عروسی خوردند و به من تبریک گفتند و رفتند، در حالی که چیزی از غذا کم نشده بود! پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد ظرف هایی آوردند و از غذای عروسی برای همسایه ها نیز بردند. سپس ظرفی را پر از غذا کرده و به من و همسرم دادند.

پیام ها و نکته ها

1. سادگی و پرهیز از تشریفات؛ اولین نکته مراسم ازدواج دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سادگی آن است.

متأسفانه در برخی از عروسی ها 18 نوع غذا! درست می کنند که بسیاری از آن روانه سطل زباله می شود. چنین مراسمی چقدر با تعالیم اسلام فاصله دارد!

ص: 86

2. تقسیم هزینه‌ها؛ یکی از مشکلات ازدواج در زمان ما هزینه‌های سنگین و گاه کمرشکن آن است. اگر طبق سنت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هزینه‌های مراسم ازدواج تقسیم شود و تمام آن بر یکی از دو طرف تحمیل نگردد، کار بسیار شایسته‌ای است.
 3. پذیرایی از همه میهمانان و تبریک گفتن آنان؛ در این مراسم از همه میهمانان به شایستگی پذیرایی شد و آن‌ها نیز یک به یک به حضرت علی (علیه السلام) تبریک گفتند.
 4. غذا دادن به همسایه‌ها؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به فکر همسایه‌ها نیز بود و لذا در پایان مراسم، آن‌ها را از غذای عروسی بی بهره نکرد. یعنی همان‌گونه که ممکن است از انجام مراسم اذیت شوند، از برکاتش نیز نباید بی بهره باشند.
 5. غذای عروس و داماد در پایان مراسم؛ پس از این که همه مهمانان پذیرایی شدند و برای همسایه‌ها نیز غذا فرستاده شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) غذای عروس و داماد را داد.
- آنچه گذشت، نمونه‌ای از مراسم ازدواج مورد تأیید اسلام بود، که باید برای ما ملاک و معیار باشد و از آن الگو بگیریم؛ یعنی نه به طور کامل این مراسم را تعطیل کنیم و نه در آن دچار افراط و زیاده‌روی شویم، چرا که چنین مراسمی سالیان سال عروس و داماد را گرفتار عوارض و لوازم آن می‌کند و باید اقساط آن را بپردازند.

ولذا در روایتی آمده است: «ولیمه مراسم ازدواج در روز اول کرامت است و روز دوم نیز اشکال ندارد، اما روز سوم ریاکاری محسوب می شود و ممنوع است»⁽¹⁾.

دو نکته پایانی

اشاره

در پایان این بحث به دو نکته مهم توجه فرمایید:

1. ترک تشریفات و گناه

مراسم ازدواج، هم باید ساده باشد و هم خالی از گناه و معصیت. در این صورت یک مراسم اسلامی خواهد بود و برکات الهی بر عروس و داماد نازل می شود و فرشتگان آسمان برایشان دعای خیر می کنند.

ولی متأسفانه برخی از عروسی ها با مشکلات متعددی مواجه است؛ نه تنها خبری از سادگی مراسم نیست، بلکه گاهی به انواع گناهان نیز آلوده می شود. اختلاط زن و مرد، و در پی آن، ارتباط های نامشروع از جمله آن هاست، چراکه معمولاً خانم ها در چنین مراسمی بهترین لباس های خود را پوشیده و بیشترین آرایش را می کنند، و گاهی از عروس هم بیشتر!

ص: 88

1- الفروع من الکافی، ج 5، ص 368، ح 4.

در چنین وضعیتی، اگر اختلاط با مردان نامحرم حاصل شود، نگاه‌های آلوده در پی خواهد داشت و در ادامه ممکن است به روابط نامشروع و در نهایت طلاق منتهی شود. یعنی مراسم ازدواجی که به از هم پاشیده شدن یک یا چند خانواده می‌انجامد، نتیجه شوم آلودگی به گناه است، و ازدواجی که با معصیت پروردگار شروع شود مبارک نخواهد بود و آثار شومی برای عده‌ای به همراه خواهد داشت. بر همه لازم است با زبان خوش، امر به معروف و نهی از منکر کنند و برنامه‌های اخلاقی اسلام را در این زمینه تشریح نمایند، تا مشکلات مذکور حاصل نشود.

2. آداب شب اول ازدواج

به حدیثی از کتاب نوادر راوندی توجه فرمایید:

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «إِذَا زُفَّتْ إِلَيْهِ وَدَخَلَتْ عَلَيْهِ فَلْيُصَلِّ فَلْيُصَلِّ رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ لِيَمْسَحْ يَدَهُ عَلَى نَاصِيَةِ يَتِّهَا وَلْيَقُلِ اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي أَهْلِي وَبَارِكْ لَهَا فِيَّ وَمَا جَمَعْتَ بَيْنَنَا فَاجْمَعْ بَيْنَنَا فِي خَيْرٍ وَيَمْنٍ وَبَرَكَاتٍ؛ هنگامی که عروس را وارد حجله کرده و به نزد داماد آوردند، مستحب است داماد دو رکعت نماز بگذارد، سپس موهای پیش سر عروس را بگیرد و به پیشگاه خداوند عرضه بدارد: «خداوندا! خانواده ام را بر من مبارک گردان (و ورودش را به زندگی ام سبب

ص: 89

خیر و برکت قرار ده) و مرا نیز برای او مبارک گردان! پروردگارا! این برنامه ازدواج را با خیر و سعادت و برکت کن». (1)

همان گونه که همراه شدن آغاز زندگی مشترک با گناه و معصیت و نافرمانی خدا، آثار شوم و نامبارکی به همراه دارد، قرین شدن آن با یاد خدا و نماز و دوری از معصیت، سبب خیر و سعادت و برکت خواهد بود، و چقدر فاصله است بین مراسم ازدواج برخی از مردم عصر و زمان ما، و آنچه مورد سفارش بزرگان دین و اسلام عزیز است.

در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهُ وَ مِثْلُ أَوْزَارِهِمْ؛ هر کس سنت زشت و ناپسندی را بنیان گذارد و کسانی به آن عمل کنند، گناه کسانی که به آن عمل می کنند، علاوه بر این که در نامه عمل عاملان آن نوشته می شود، بر عهده بانیان آن سنت نیز خواهد بود!». (2)

یعنی اگر کسی کار نامشروعی را در مراسم ازدواج رواج دهد، در گناه تمام کسانی که به آن عمل کنند شریک خواهد بود.

امیدوارم که خداوند متعال همه ما را بیدار کند و به وظایفمان آشنا سازد!

ص: 90

1- نوادر راوندی، ص 211، ح 417.

2- میزان الحکمه، ج 4، ص 316، باب 1896، ح 9113.

می دانیم امروزه مسأله جهیزیّه به امر مهم و سرنوشت سازی تبدیل شده است. عدّه ای از دختران عقد کرده در انتظار جهیزیّه، از زندگی مشترک مانده اند، و عدّه ای نیز پس از ازدواج به خاطر جهیزیّه از شوهرانشان جدا می شوند! که دلیلش خواهد آمد. متأسفانه جهیزیّه به معضلی تبدیل شده که گاهی سبب تأخیر ازدواج می شود و گاهی برهم زدن ازدواج را در پی دارد!

نظام ارزشی جوامع

قبل از ورود به اصل بحث، مقدمه مهمّی تقدیم می شود که هم بحث ما را شامل می شود و هم برای مباحث دیگر کارآیی دارد. موضوع این مقدمه، ارتباط حیات اجتماعی با نظام ارزشی جامعه است. منظور از نظام ارزشی این است که جامعه برای چه چیزهایی ارزش قائل می شود؟ برای هر چیزی ارزش قایل شود، مردم به همان سمت کشیده می شوند.

اگر در جامعه ای ارزش اصلی پول و ثروت باشد مردم به سمت پول و ثروت می روند، و اگر مقام و قوم و قبیله ارزش اصلی تلقی شود، مردم این امور را هدف اصلی قرار خواهند داد، و چنانچه ارزش اصلی علم و دانش باشد، مردم به سوی آن جذب می شوند، و در صورتی که تقوا ارزش اصلی جامعه باشد، مردم به سمت تقوا جذب خواهند شد.

به منظور روشن تر شدن بحث، به دو آیه از قرآن مجید توجه فرمایید:

نظام ارزشی جامعه فرعون

خداوند متعال در آیه شریفه 35 سوره زخرف می فرماید: (فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ)؛ «(اگر راست می گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده، یا این که چرا فرشتگان دوشادوش او نیامده اند (تا گفتارش را تأیید کنند)؟!».

هنگامی که فرعون مست قدرت و غرق در امور مادی، حضرت موسی (علیه السلام) را دید که با آن لباس و عصای چوپانی آمد و ادعای پیامبری کرد، بسیار شگفت زده شد و گفت: اگر تو پیامبر هستی، چرا دستبند طلا و زیورآلات نداری؟! چون نظام ارزشی جامعه فرعون پول و ثروت بود، بدین علت به حضرت موسی (علیه السلام) که در لباس شبانی بود، معترض شد!

خداوند می فرماید: (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْبِينَ عَظِيمٍ)؛ «و (بت پرستان) گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!». (1)

بت پرستان که نظام ارزشی آن ها مال و ثروت بود، گفتند: اگر خداوند می خواست قرآن را نازل کند، آن را بر یکی از ثروتمندان مکه یا طائف نازل می کرد، نه بر محمد یتیم، که دستش خالی از مال و ثروت است.

آری، چون نظام ارزشی جامعه جاهلیت پول و ثروت بود، از نظر آن ها کسی که بی ثروت بود، حق نداشت پیامبر شود!

نظام ارزشی اسلام

هنگامی که اسلام به بشر هدیه شد مهم ترین کارش تغییر نظام ارزشی بوده، ولذا با صدای رسا اعلام کرد: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)؛ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این ها ملاک

ص: 93

امتیاز نیست،) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است» (1).

طبق این آیه شریفه، مال و پول و ثروت و مقام و فامیل و قبیله و زر و زور و قدرت بازو، معیار ارزش محسوب نمی شود، بلکه ملاک ارزش تقواست.

هنگامی که نظام ارزشی عوض شد، محصولات جامعه نیز تغییر کرد. محصول جامعه عصر جاهلیت، ابوسفیان ها و ابوجهل ها و ابولهب ها بود؛ اما محصول نظام ارزشی اسلام، سلمان ها، ابوذرها، مقدادها، عمّارها، کمیل بن زیادها و امثال آن ها بود. این مطلب اهمیت فوق العاده ای دارد، چرا که چشم مردم به نظام ارزشی جامعه است.

امیرمؤمنان، علی (علیه السلام)، در خطبه قاصعه معنای (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) را روشن کرده است، آن جا که می فرماید: «ببینید خداوند خانه کعبه را کجا قرار داده است؟ مهم ترین مرکز عبادت را در میان کوه های خشن، و سرزمینی بی آب و علف، و مکانی که رسیدن به آن جا با زحمت و مشقت همراه است، قرار داد. اگر می خواست، می توانست آن را در سرزمینی خوش آب و هوا، و در میان باغ های سرسبز و خرم، و آب های جاری، و میوه های رسیده قرار دهد».

اما اگر چنین می کرد، به تعبیر من، نظام ارزشی تغییر می نمود، و مردم خیال می کردند ارزش در این است که کعبه در منطقه ای خوش آب و هوا، و دارای گل ها و آبشارهای زیبا و امثال آن باشد. خداوند مهم ترین مرکز عبادت را در چنان جایی قرار داد تا همه بدانند ارزش به تقوای الهی است.

افسوس که بنی امیه و بنی عباس سرکار آمدند، و فتوحات اسلامی نیز کمک کرد و غنائم زیادی نصیب مسلمانان شد و در زمان خلیفه سوم، حاتم بخشی های فراوانی صورت گرفت

در دنیای غرب وضع بدتر است، آن جا دلار و یورو پرستش می شود و نظام ارزشی بر محور آن دور می زند. وقتی از آن ها می پرسیم: چرا به دولتی که به کشور یمن حمله کرده، و کودکان و زنان را کشته و بیمارستان ها را بمباران می کند کمک می کنید؟ می گویند: چون منافع ما در این کار است و این حمایت ها برای ما پول و ثروت به همراه دارد! اگر انسان های فراوانی در یمن کشته شوند اشکالی ندارد؛ چون به ثروت و دارایی ما افزوده می شود!

وقتی که نظام ارزشی به این سمت سوق پیدا کند، دیگر نه حقوق بشر اهمیت دارد، نه مسائل اخلاقی، و نه اصول انسانی، بلکه مهم این است که منفعت مادی بیشتری حاصل شود! در گذشته این مطالب را می گفتند، امروز آشکارا بر زبان جاری می کنند.

مسأله جهیزیه

در چنین شرایطی جهیزیه مشکل آفرین می شود، چرا که دختری با شخصیت تر نشان داده می شود که جهیزیه بهتری داشته باشد. اما دختری که با تقوا، عالم و دانشمند است و فضایل انسانی دارد، ولی جهیزیه قابل توجهی ندارد، بی شخصیت شمرده می شود! و این سبب می گردد که مردم به مسیرهای انحرافی بروند.

اقسام سه گانه وسایل زندگی:

1. ضروریات؛ که عبارت است از سرپناه و فرش و وسایل آشپزخانه در حدّ نیاز، و تفاوتی نمی کند که خانه ملکی باشد یا اجاره ای. بنابراین، این که برخی می گویند: «تا وسیله نقلیه و خانه ملکی نداشته باشیم نباید ازدواج کنیم» سخن درستی نیست. اکثر کسانی که ازدواج کرده اند، هنگام ازدواج مالک این دو چیز نبوده اند.

2. رفاهیّات؛ از جمله آن، وسیله نقلیه است، چرا که بدون آن نیز زندگی مختل نمی شود و انسان می تواند از وسایل نقلیه عمومی استفاده کند.

3. تجملّات و تشریفات؛ این که منزل چند اتاق خواب داشته باشد و در دکور آن انواع و اقسام مجسّمه ها و ظروف دکوری طلا و نقره و صنایع دستی مختلف باشد، نوعی تشریفات محسوب می شود. گاهی در میان جهیزیّه عروس ابزار و وسایلی به چشم می خورد که تا آخر عمر نیز استفاده نمی شود!

اسلام با اصل جهیزیّه مخالف نیست و آن را سنّت ناپسندی نمی شمارد؛ چون زن و شوهر هنگام شروع زندگی مشترک به آن نیازمند هستند، اما با تجملّات و تشریفات مخالف است.

جهیزیّه ساده حضرت زهرا (علیها السلام)

شاهد بر آنچه گفته شد، جهیزیّه برترین بانوی عالم هستی، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) است که باید برای همگان الگو باشد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگام خواستگاری حضرت علی (علیه السلام) از دختر بزرگوارش به او فرمود: مهریه اش را چه چیزی قرار می دهی؟ عرض کرد: شمشیر و اسب و زره و شتر آب کشم. فرمود: به شمشیر و اسب و شتر آب کشت در جنگ با دشمنان نیاز داری؛ همان زرهت کافی است. علی (علیه السلام) زره را به پانصد درهم فروخت و آن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقدیم کرد. آن حضرت مشتی از آن ها را برداشت که 63 درهم شد (به پول امروز حدود یک و نیم میلیون تومان) و با آن 18 قلم جهیزیّه تهیه شد.

بخشی از اقلام جهیزیّه بانوی اسلام (علیها السلام) به شرح زیر است:

1. یک عدد مقنعه؛ مقنعه ای بلند که نیم چادر محسوب می شد و قیمت آن چهار درهم بود.
2. یک عدد پیراهن به قیمت هفت درهم.
3. یک عدد تخت خواب؛ که از چوب و برگ درخت خرما ساخته شده بود.
4. یک عدد پرده پشمی.
5. یک عدد حصیر.
6. یک عدد آسیاب دستی؛ در گذشته خانواده ها، به ویژه خانواده های ضعیف در خانه نان می پختند و لذا به آن نیاز داشتند.
7. یک عدد مشک چرمی؛ که برای آوردن آب از آن استفاده می کردند.

8. یک عدد تشت مسی.

9. یک سیوی سبز رنگ.

10. چهار عدد بالش از پوست گوسفند؛ که داخل آن را با گیاه خوش بویی به نام «اذخر» که در بیابان های مکه می روید، پر می کردند. (1)

شرح کامل جهیزیه آن حضرت را در کتاب ما «زهرای برترین بانوی جهان» (2)

مطالعه فرمایید.

بنابراین، زوجین از جهیزیه نباید بی نصیب شوند، ولی در عین حال نباید تشریفاتی و سنگین باشد، که مشکلاتی به بار می آورد.

پیامدهای منفی جهیزیه های سنگین

اشاره

جهیزیه های سنگین پیامدهای ناگوار مختلفی دارد که به چهار نمونه آن اشاره می کنیم:

1. مانع ازدواج جوانان

بعضی از مردم برای تهیه جهیزیه سنگین مجبور می شوند خانه مسکونی خود را بفروشند، تا به خیال خود آبرویشان را حفظ کنند، در حالی که تن دادن به چنین جهیزیه هایی و ترویج آن، مانع ازدواج

ص: 99

1- بحار الانوار، ج 43، ص 94، ح 5.

2- زهرای برترین بانوی جهان، ص 40 و 41.

جوانان می شود و آن ها با دیدن آن شهادت اقدام به ازدواج را از دست می دهند. علاوه بر این، عده ای از دخترانی که جهیزیه معمولی دارند به منظور تهیه جهیزیه سنگین، ازدواجشان به تأخیر می افتد.

2. طلاق و جدایی!

هنگامی که عروس جهیزیه سنگینی همراه خود بیاورد، مرتب منت می گذارد و این کار سبب تنفر شوهر شده و به تدریج زمینه ساز طلاق می گردد.

در روایت زیبایی از وجود مقدس پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «لَوْ أَنَّ جَمِيعَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ حَمَلَتْهُ الْمَرْأَةُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا ثُمَّ رَبَّتْ عَلَى رَأْسِ زَوْجِهَا يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ تَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ إِنَّمَا الْمَالُ مَالِي! حَبِطَ عَمَلُهَا وَلَوْ كَانَتْ مِنْ أَعْبَادِ النَّاسِ؛ اگر زنی تمام طلاها و نقره های دنیا را به خانه شوهرش بیاورد، سپس به وسیله آن بر او منت بگذارد، مانند این که بگوید: «تو کیستی؟! تمام آنچه که در این خانه هست مال من است»، همه اعمال خیرش نابود می شود؛ هرچند از عابدترین مردم روزگار باشد» (1).

3. حسادت و بدبینی مردم

جهیزیه های سنگین، سوء ظن و حسادت مردم را در پی دارد.

ص: 100

1- مکارم الاخلاق، ص 231، (فی اخلاقهن المذمومه).

وقتی آن‌ها اقلام مختلف و هزینه سنگینی را که برای تهیه آن صورت گرفته ببینند، می‌گویند: فلان کس از کجا توانسته چنین جهیزیّه‌ای برای دخترش تهیه کند؟ آیا رشوه خواری کرده؟ یا آلوده رباخواری شده؟ یا دست به دزدی زده است؟ بنابراین، جهیزیّه‌های تجملاتی و تشریفاتی، سبب حسادت و بدبینی مردم می‌شود.

4. حسرت خانواده‌های فقیر

این بدعت غلط سبب حسرت و زحمت خانواده‌های فقیر می‌شود. کسانی که هزینه زندگی ساده روزانه خود را به زحمت تأمین می‌کنند، برای تهیه چنان جهیزیّه‌های سنگینی به زحمت فراوانی می‌افتند. برخی از پدرها مجبور می‌شوند سنوات خدمت خود را گرفته و تمام آن را صرف تهیه جهیزیّه کنند. برخی دیگر خانه خود را فروخته، یا زیر بار وام‌های سنگین می‌روند.

شخصیت زن

خوانندگان محترم! شخصیت زن به جهیزیّه سنگین و خرید کالاها و اقلام فراوان جهیزیّه نیست، بلکه این، نظام ارزشی فرعونیه، و بت پرستان عصر جاهلیت است. شخصیت زن به تقوا، محبت، وفاداری، خدمات صادقانه، امانت، صداقت و مانند آن است. متأسفانه جامعه مذهبی نیز گرفتار این برنامه‌های غلط و چشم و هم‌چشمی‌ها شده است، که جای تأسف بسیار دارد.

بیاید این مسأله را تبلیغ کنیم که شخصیت زن در مهریه و جهیزیه سنگین نیست، بلکه در علم و دانش و عقل و هوش و امانت و صداقت و محبت و وفاست، تا کم کم در میان مردم جا بیفتد و مردم ما از این وضعیت نجات پیدا کنند.

اضافه بر این، کسانی که توانایی دارند، به داد خانواده های نیازمندی برسند که دختران عقد کرده آن ها به علت نداشتن اقلام ضروری جهیزیه نمی توانند به خانه بخت بروند. خوشبختانه جمعیت خیرین در شهرهای مختلف جهت تهیه اقلام ضروری خانواده های نیازمند، تشکیل شده و مشغول خدمت رسانی هستند که کار ارزشمندی است و مردم نیز باید به آن ها کمک نمایند، چون این کار سبب ترویج ازدواج و ازدیاد نسل می شود، و خدمات اجتماعی، آثار و برکات فراوانی دارد.

دو مسأله شرعی

اشاره

به منظور تکمیل بحث جهیزیه، به دو مسأله شرعی توجه فرمایید؛ هرچند این بحث دامنه زیادی دارد:

1. خمس پس انداز جهیزیه

سؤال: برخی از مردم به این دلیل که توانایی تهیه جهیزیه را

به صورت یک جا ندارند، از هنگام تولد دختر شروع به تهیه آن می کنند! در گذشته اقلام جهیزیّه را به تدریج می خریدند، اما در زمان ما، به بهانه این که از مُد می افتد، پول آن را پس انداز می کنند و بعضی از خانواده ها برای حفظ ارزش پول، آن را به طلا تبدیل می کنند. آیا این پول یا طلا خمس دارد؟

جواب: به دو شرط خمس ندارد: نخست این که از غیر این راه نتوانند جهیزیّه تهیه کنند و دوم این که به اقلام ضروری جهیزیّه قناعت نمایند. بنابراین، اگر برای تهیه جهیزیّه سنگین و تجملاتی باشد خمس دارد.

2. مالک جهیزیّه

سؤال: اگر خدایی ناکرده زوجین از یکدیگر جدا شوند، یا زوجه از دنیا برود، جهیزیّه متعلّق به کیست؟

جواب: مالک جهیزیّه زوجه است؛ هرچند زوج حقّ تصرف در آن را داشته است. بنابراین، اگر از هم جدا شوند به زوجه تعلق دارد و اگر زوجه فوت کند به ورثه او می رسد.

از خدا می خواهیم که توفیق مبارزه با بدعت هایی را که در زمینه ازدواج و مانند آن وجود دارد به همه ما عنایت فرماید!

اشاره

در فصل های قبل درباره مسائل اخلاقی پیش از ازدواج و آغاز زندگی مشترک بحث شد. در این فصل به مسائل اخلاقی پس از ازدواج می پردازیم.

زن و شوهر در زندگی مشترک چه نکاتی را باید رعایت کنند؟

چه برنامه ای باید اجرا شود تا زندگی شیرینی داشته باشند؟ عروس و داماد چگونه رفتار کنند تا خداوند از آن ها راضی باشد؟

به منظور روشن شدن این بحث، مقدمه ای تقدیم می شود، که برای مباحث دیگر نیز کاربرد دارد:

زندگی اجتماعی بشر

زندگی انسان یک زندگی اجتماعی است؛ به تعبیر دیگر: انسان مدنی بالطبع می باشد، یعنی براساس فطرت و طبیعت اصلی خویش خواهان زندگی اجتماعی است، و خداوند این طبیعت را در وجود او قرار داده، و این روح اجتماعی، از نعمت های بزرگ

الهی محسوب می شود. اگر روح اجتماعی نبود بشر پیشرفت نمی کرد. این همه صنایع و علوم و دانش و رشد و پیشرفت، نتیجه روح اجتماعی و زندگی گروهی است.

اندیشه ها و ابتکارات و نوآوری ها و تجربه های انسان های مختلف به هم ضمیمه شده و از نسلی به نسل دیگر منتقل گردیده و سبب شده که انسان ها روز به روز پیشرفته تر شوند، و همه این ها از برکات زندگی اجتماعی است.

زندگی جمعی در میان برخی از حیوانات نیز وجود دارد. زنبورهای عسل زندگی جمعی دارند، ولی محدود به یک کندوست و این گونه نیست که با تمام زنبورهای عسل یک سرزمین زندگی کنند؛ درست همانند مورچه ها که زندگی اجتماعی شان محدود به همان لانه است.

اضافه بر این، زندگی آن ها ایستاست و حرکت و رشد و پیشرفتی ندارد. خانه های نُه ضلعی ای که زنبورهای عسل در عصر و زمان ما می سازند، با خانه هایی که زنبورهای عسل هزاران سال قبل می ساختند هیچ تفاوتی ندارد!

اما بشر در زندگی اجتماعی اش همواره در حال رشد و پیشرفت است. خداوند متعال زندگی اجتماعی توأم با ترقی و پیشرفت به انسان هدیه کرده، که سرچشمه آثار و برکات فراوانی است.

خانواده نیز، که واحد کوچک تری است، نوعی زندگی اجتماعی محسوب می شود.

اسلام برنامه هایی دارد تا این زندگی اجتماعی با سلامت و خوشبختی همراه شود، و از آسیب ها و ناکامی ها مصون بماند.

زن و شوهر همچون لباس یکدیگرند

خداوند متعال در آیه 187 سوره بقره، در تعبیری کوتاه اما بسیار پرمعنا و عمیق چنین می فرماید: (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ)؛ «زنان لباس شما (مردان) هستند، و شما نیز لباس آن ها هستید».

لباسی که انسان می پوشد پنج فایده دارد:

1. حفاظت از سرما و گرما؛ لباس در روزهای سرد سال انسان را از سرما و در روزهای گرم از گرما حفظ می کند.
2. محافظت از آسیب ها؛ اگر انسان برهنه باشد، هنگام برخورد با اجسام، که گاهی اتفاق می افتد، آسیب می بیند؛ اما هنگامی که لباس می پوشد، آسیب های مذکور کمتر می شود.
3. پوشش عیب ها؛ اگر در بدن انسان عیبی باشد که دوست ندارد دیگران از آن باخبر شوند، لباس آن را می پوشاند.
4. زینت انسان؛ بسیار اتفاق می افتد که پوشیدن لباس سبب تحقیر انسان می شود؛ اما لباس مناسب بر ابهت و احترام زیبایی او می افزاید.
5. وسیله شناخت؛ اگر همه مردم لباس یکنواخت و مشابهی

می پوشیدند شناخت آن‌ها مشکل بود؛ اما با توجه به این که انسان‌ها سلیقه‌های مختلفی دارند، و لباس‌های متنوعی می‌پوشند، و با لباس‌ها شناخت آن‌ها آسان می‌شود.

طبق آنچه در آیه مورد بحث آمده، زن و شوهر لباس یکدیگرند، یعنی باید عیوب یکدیگر را بپوشانند، سبب زینت و آبرو و شکوه و ابهت و احترام هم باشند، و از یکدیگر در برابر آسیب‌های مختلف مراقبت کنند. حقیقتاً آیه مذکور پیام‌های متعددی برای زن و شوهر دارد.

معاشرت صحیح و معقول

خداوند متعال در آیه دیگری چگونگی برخورد شوهر با همسرش و کیفیت معاشرت آنان را در جمله‌ای کوتاه اما بسیار عمیق، چنین بیان فرموده است: (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ)؛ «و با آنان، به طور شایسته رفتار کنید».⁽¹⁾

«معروف» یعنی شناخته شده، و «منکر» به معنای ناشناخته است.

«خوبی‌ها» برای روح انسان شناخته شده، و «بدی‌ها» ناشناخته‌اند، یعنی خداوند متعال روح انسان را طوری آفریده که طالب خوبی‌هاست، و از بدی‌ها بیزار است. اگر انسان درست تربیت

ص: 107

شده باشد به خوبی ها علاقمند خواهد بود و از بدی تنفر خواهد داشت.

با توجه به این مقدمه، (عَاشِيَةٌ رُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) پیام های زیادی دارد، چون معاشرت به معروف مربوط به مورد خاصی نیست، بلکه تمام مسائل زندگی را به صورت کامل دربر می گیرد.

در ادامه آیه مذکور می فرماید: (فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا)؛ «و اگر از آن ها (به دلیلی) کراهت داشتید، (به سرعت تصمیم به جدایی نگیرید) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد؛ ولی خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد».

اگر از همسرت ناراحتی و دلخوری داری، صبر و تحمل کن، ممکن است خداوند برکات زیادی به وسیله همین همسر، برایت فراهم کند. همان گونه که ممکن است همسری داشته باشی که او را خیلی دوست داشته باشی، اما بلای جانت شود. بنابراین معاشرت به معروف نباید ترک شود.

آداب اخلاقی درون خانواده

همان گونه که در مباحث گذشته اشاره کردیم، اخلاق دو نوع است: اخلاق عمومی و اخلاق خصوصی.

اخلاق عمومی اموری است که همه درباره همه باید آن را رعایت کنند برای مثال: هیچ کس نباید نسبت به دیگران تکبر

بورزد، همه باید با یکدیگر صادق باشند، هیچ کس نباید به دیگران حسادت کند، همه باید امانت دار باشند، و موارد دیگری مانند این ها. در خانواده ها نیز ابتدا باید اخلاق عمومی پیاده شود، سپس اخلاق خصوصی. زن و شوهر نباید نسبت به یکدیگر تکبر داشته باشند، برای مثال: شوهر از پدرش تعریف و تمجید می کند و زن به برادرش می نازد، یا مرد به اقوام و فامیلش افتخار می کند و زن به دوستان و آشنایان خانوادگی اش. چراکه تکبر برای خانواده ها و جامعه بلاست و سبب اختلاف می شود. همچنین باید نسبت به یکدیگر صادق و امانت دار و رازدار باشند. این ها امور اخلاقی ای است که در تمام جامعه باید رعایت شود و در خانواده نیز رعایت آن لازم است.

ص: 109

از جمله مسائلی که مورد نیاز کل جامعه، به ویژه خانواده هاست، عفو و گذشت می باشد، که اهمیّت فوق العاده ای دارد. برای روشن شدن اهمیّت و جایگاه آن، توجّه شما را به حدیث نابی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) جلب می کنم: «إِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ أَجْرٌ فَلْيَقُمْ، فَلَا يَقُومُ إِلَّا الْعَافُونَ، أَلَمْ تَسْمَعُوا قَوْلَهُ تَعَالَى: (فَمَنْ عَفَى وَأَصْلَحَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) (1)؛ روز قیامت منادی ندا می دهد: کسی که خود را از خدا طلبکار می داند برخیزد؟! هیچ کس بر نمی خیزد جز کسانی که عفو و گذشت داشته اند! مگر سخن خدای متعال را نشنیده ای که فرمود: «پس هر کس گذشت کند و اصلاح گر باشد اجر و پاداشش بر خداست» (2).

در قرآن مجید تعبیر «اجرهُ علی الله» فقط در مورد عفو و اصلاح به کار رفته، و در مورد دیگر صفات حمیده دیده نمی شود.

ص: 110

1- شوری (42)، آیه 40.

2- سفینه البحار، ج 6، ص 306.

گاه مسائل کوچکی اتفاق می افتد که اگر با عفو و گذشت همراه باشد مشکلی به وجود نمی آید، برای مثال؛ که غذا شور شده، یا مقداری ته آن سوخته، یا در منزل با کمی تأخیر باز شده، یا ظرفی از دست زوجه افتاده و شکسته، یا کاری را که قرار بوده انجام دهد فراموش کرده است.

این مسائل جزئی و کوچک ممکن است در هر خانه ای اتفاق بیفتد، اما به دو شکل می توان با آن برخورد کرد: برخی بزرگوارانه گذشت کرده و آن را همان جا دفن نموده و زندگی را به کام خود و همسرشان تلخ نمی کنند. اما با کمال تأسف، بعضی ها عکس العمل بدی از خود بروز می دهند، برای نمونه: مرد با عصبانیت می گوید: حواست را جمع کن و دیگر از این اشتباهات نکن! وزن در جواب می گوید: همین است که هست، بیش از این نمی توانم! مرد می گوید: حرف زیادی نزن! وزن جواب می دهد: خودت حرف زیادی نزن!

این سخنان زشت ادامه پیدا می کند و آتش خشم شعله ورتر می شود، تا آن جا که کم کم گلاویز می شوند و کار به شکایت و دادگاه و طلاق می کشد! در حالی که اگر عفو و گذشت می کردند کار به اینجا نمی رسید.

مشکلات کوچک و مصائب بزرگ!

مشکلات کوچک در زندگی مشترک همانند گلوله کوچک برف است که از کوهی پایین می آید، که اگر در ابتدا مدیریت نشود، نتایج شوم و ضررهای جبران ناپذیری به بار خواهد آورد. بهمنی که - برای مثال - یک اتوبوس پر از مسافر را دفن کرده، و همه سرنشینان آن را می کشد، در ابتدا سنگ کوچکی بوده که از بالای کوه غلطیده و در مسیر خود برف ها را به دور خود جمع کرده است و هرچه به سمت پایین آمده، بزرگ و بزرگ تر شده و در نهایت به بهمن بزرگی تبدیل شده است!

بسیاری از معضلات خانوادگی نیز مانند بهمن است که در ابتدا کوچک و کم اهمیت است و به راحتی حل می شود. اگر شوهر مشکلات پیش آمده را نادیده بگیرد، یا وقتی که زوجه با واکنش تند شوهر مواجه می شود عذرخواهی کند، مشکل حل می شود و زندگی آن ها در معرض نابودی قرار نمی گیرد.

داستان عبرت آموز «افک»

در سوره نور داستانی به نام داستان افک مطرح شده، که پیام های مهمی دارد. عده ای، یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را متهم کردند که از جاده عفت خارج شده، و - نعوذ بالله - با یکی از سربازان اسلام رابطه نامشروع برقرار کرده است! در حالی که

همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر که باشد، امکان ندارد آلوده اعمال منافی عفت شود. (1)

تهمت زندگان در حقیقت می خواستند - نعوذ بالله - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را هتک حرمت کنند و لذا این مطلب دروغ را تکرار کرده و منافقین نیز به آن دامن زده و کلّ شهر را مملوّ از شایعه کردند. همیشه منافقین منتظرند شایعه ای را بسازند یا بشنوند و به آن دامن بزنند.

قرآن مجید به یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و با فصاحت و بلاغت کامل این تهمت را تکذیب و عاملان و ناقلان آن را توییح کرد، فرمود: «ای مسلمانان! چرا هنگامی که شایعه را شنیدید آن را تکذیب نکردید؟! چرا نگفتید: این، خبر دروغی است؟» (2)

کسی که اولین بار این شایعه را ساخت و منتشر کرد عذاب دردناک بزرگی در انتظار اوست. خداوند این بار گذشت می کند و شما را می بخشد؛ اما اگر در آینده تکرار کنید مجازات سختی در انتظار شماست!». به هر حال قرآن مجید بسیار محکم و قاطع با این فتنه برخورد کرد.

منافقین دیدند در برابر برخورد شدید خداوند با این شایعه، توان ادامه دادن آن را ندارند و لذا آن را رها کردند.

ص: 113

1- در المنثور، ج 5، ص 47 به بعد.

2- نور (24)، آیه 12.

در داستان افک، یک عمل افراطی نیز صورت گرفت: عده ای از مؤمنانی که آلوده پخش شایعه مذکور نشده بودند، گفتند: «باید شایعه سازان را تحریم کنیم، به آن ها نه کمک نماییم، و نه احترام بگذاریم!»، در حالی که برخی از پخش کنندگان شایعه، افراد نیازمندی بوده، و آلت دست مغرضان شده بودند. این کار افراطی می رفت که تبدیل به دوگانگی جامعه اسلامی شود و دو گروه از مسلمانان را در برابر هم قرار دهد. اینجا بود که آیه زیر نازل شد و بحث عفو را مطرح کرد: (وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصِدَّ فَحُورًا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ «آن ها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند؛ آن ها باید عفو کنند و چشم بپوشند؛ آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد؟! و خداوند آمرزنده مهربان است». (1)

گرچه مسأله افک مسأله مهم و خطیری بود، اما قرآن مجید سعی کرد آن را با آب عفو و بخشش بشوید تا مشکلات بزرگ تری به وجود نیاید ولذا توصیه به عفو و صفا کرد.

ص: 114

«عفو» به معنای گذشت و «صفح» به معنای فراموش کردن است. بعضی از مردم از خطاهای دیگران درمی گذرند؛ اما بدی آن‌ها را فراموش نکرده، و کینه آن‌ها را در سینه نگه می دارند و ممکن است در آینده آن کینه را بروز دهند، ولذا خداوند متعال دستور داده علاوه بر گذشت، آن را فراموش هم کنند تا به کینه تبدیل نشود.

حادثه به این مهمی، که در طول تاریخ اسلام نظیر نداشت و وسیله ای برای تضعیف اسلام (صلی الله علیه و آله) بود، وقتی خنثی شد و آتش آن فروکش کرد، مسأله عفو و گذشت و فراموش کردن حادثه به میان آمد. این مطلب برای همه ما درس دارد، به ما می گوید:

شما نیز در زندگی اجتماعی عفو و گذشت داشته باشید. درمقابل رفیق و همکار و همسر چشم پوشی کنید، چراکه بشر اشتباه می کند؛ زن مرتکب اشتباه می شود، مرد نیز اشتباه می کند؛ چون معصوم نیستند. اگر این اشتباهات را دامن بزنید بهمن و ار بر سر خانواده فرود می آید، اما اگر با عفو و گذشت و عذرخواهی آن را در نطفه خفه کنید، سبب راحتی خانواده می شود.

ای کاش این مسأله در جامعه نیز انجام شود. عده ای هنوز حساب های شخصی و خصوصی انتخابات گذشته را تسویه می کنند! سال ها از انتخابات، گذشته و انتخابات جدید در راه است، اما هنوز درگیر آن هستند و به آن دامن می زنند! زمانی که عفو و گذشت در خانواده و جامعه نباشد زندگی مختل می شود.

می‌گویند در جامعه ما، شرکت‌ها دوام و بقای زیادی ندارند، در حالی که در برخی از کشورها شرکت‌هایی با عمر دویست ساله وجود دارد! از پدرها به پسرها و از پسرها به نوه‌ها و از نوه‌ها به نتیجه‌ها رسیده است، چون عفو و گذشت آن‌ها بیشتر از ما بوده است. شرکتی تداوم می‌یابد که شرکای آن روحیه گذشت و عفو و فراموشی اشتباهات دیگران را داشته باشند. زندگی زناشویی نیز بسان یک شرکت است، که بدون بخشش و گذشت، و عذرخواهی و عذرپذیری دوامی نخواهد داشت.

امیدوارم همه ما با استعانت از خداوند، عفو و بخشش را تمرین کنیم، تا بتوانیم در زندگی اجتماعی و خانوادگی اهل عفو و گذشت باشیم!

معجزه اخلاقی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

پیامبران الهی: باید معجزه داشته باشند؛ چون ادعای ارتباط با خدا دارند و باید سندی بر ادعای خود ارائه کنند. آن‌ها سند، کارهای خارق العاده‌ای است که برای خداوند امکان‌پذیر است؛ اما بندگان خدا قادر به انجام آن نیستند. زنده کردن مردگان از عهده هیچ انسانی بر نمی‌آید. اگر تمام انسان‌ها جمع شوند، نمی‌توانند کسی را که واقعاً مرده است زنده کنند. حال اگر عیسی بن مریم (علیها السلام)

بگوید: «من مردگان را به اذن الله زنده می کنم»(1) شعراء (26)، آیات 50 و 51.(2) این معجزه است.

اگر کسی پیدا شود که عصایش به مار بزرگ یا اژدهایی تبدیل گردد، به گونه ای که حتی ساحران چیره دست نیز تسلیم شوند و تصدیق کنند که این کار جادوگری نیست، این اتفاق نیز معجزه است(3) و از عهده هیچ یک از بندگان خدا بر نمی آید. ساحران فرعون اسباب و لوازم مختلفی را برای نمایش سحر و جادوی خود تدارک دیده بودند، اما حضرت موسی (علیه السلام) چیزی جز عصا نداشت، ولذا ساحران با مشاهده آن، یقین پیدا کردند که از جنس کار آن ها نیست و تسلیم آن حضرت شدند و به قدری ایمانشان محکم شد که در مقابل تهدیدهای فرعون ایستادگی کردند.(3)

پیامبر اسلام، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز معجزاتی داشت، که مهم ترین آن ها قرآن مجید است.

1- آل عمران

2- ، آیه 49.

3- شعراء (26)، آیه 32.

رسیدن به مقام نبوت، چهل سال در عصر جاهلیت زندگی کرد. هرچه در آن زمان مشاهده نمود قتل و غارت و خشونت و سربردن پسران(1) و زنده به گور کردن دختران(2) و ظلم و ستم و بداخلاقی بود.

توصیف اخلاق پیامبر (صلی الله علیه و آله) در قرآن مجید

خداوند متعال در آیه 159 سوره آل عمران در مورد اخلاق فوق العاده آن حضرت می فرماید: (فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)؛ «به برکت رحمت الهی، در برابر آنان [= مردم] نرم شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آن ها را ببخش و برای آن ها آمرزش بطلب؛ و در کارها با آن ها مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد».

ص: 118

1- انعام (6)، آیه 137 و 140.

2- نحل (16)، آیه 59.

چند نکته در این آیه شریفه قابل توجه است.

1. جمله (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ) خود دلیل بر این است که اخلاق آن حضرت در حدّ اعجاز بوده؛ زیرا به این معناست که اخلاق فوق العاده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر اثر رحمت و لطف الهی به این درجه رسیده است، نه این که از درون وجود خود آن حضرت جوشیده باشد.

2. «فظ» با «غلیظ القلب» متفاوت است. فظ در مورد کسی اطلاق می شود که در زبان خشونت دارد، تند و تیز و خشن است و اهانت آمیز سخن می گوید. اما غلیظ القلب به انسان سنگدل اطلاق می شود. (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از هر دو صفت مذکور مبرا بود، چراکه اگر در گفتار خشونت داشت، یا انسان سنگدلی بود، مردم از گردش پراکنده می شدند. خداوند این جاذبه اخلاقی فوق العاده را - که ما از آن به معجزه اخلاقی تعبیر می کنیم - به آن حضرت عنایت کرد.

3. خداوند متعال شکرانه این اخلاق بی نظیر را عفو و گذشت و اغماض و خیرخواهی بیان می کند. در شأن نزول آیه مذکور آمده که این آیه در جنگ احد نازل شده است. تنها غزوه ای که مسلمانان در آن شکست خورده، و حضرت حمزه سید الشهداء و حدود هفتاد نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند و شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

ص: 119

1- تفسیر نمونه، ج 3، ذیل آیه 159 سوره آل عمران.

آسیب های فراوانی دید و حضرت علی (علیه السلام) 90 زخم برداشت.

خلاصه این که در این جنگ خسارات فراوانی بر مسلمانان تحمیل شد⁽¹⁾، که علت آن، فرار عده ای از مسلمانان بود، به گونه ای که اگر آن ها می ماندند و استقامت می کردند، پیروزی مسلمانان مسلم بود.

پس از پایان جنگ، فراریان خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده و از آن حضرت عذرخواهی کردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر کار زشت آن ها، که این همه خسارت به بار آورد، چه کند؟

خداوند به پیامبرش فرمود: گرچه کار آن ها بسیار بد بوده، و ضایعات و خسارات فراوانی به همراه داشته، اما اکنون که نادم و پشیمان اند، آن ها را ببخش! نه تنها از گناه آن ها درگذر، بلکه برایشان استغفار کن، و بالاتر از این، با آن ها در کارها مشورت نما، یعنی برایشان احترام قائل شو، و به آن ها شخصیت و اعتبار ببخش.⁽²⁾

آیا این رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) معجزه نیست؟!

پیروی از قهرمان اخلاق

اخلاق فوق العاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) به صورت فشرده توضیح داده شد. ما که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را اسوه و الگوی خود می دانیم،⁽³⁾

باید از آن

ص: 120

1- فروغ ابدیت، ج 2، ص 70.

2- تفسیر نمونه، ج 3، ص 183-185، ذیل آیه 159 سوره آل عمران.

3- احزاب (33)، آیه 21.

حضرت پیروی کنیم. البتّه ما قادر نیستیم به درجات بالای اخلاق آن حضرت برسیم؛ ولی باید در حدّ توان گام هایی در این زمینه برداریم، به ویژه در درون خانواده، که اهمیّت و ضرورت بیشتری دارد. چون برنامه های خلاف اخلاق و نداشتن عفو و گذشت در درون خانواده، ممکن است به متلاشی شدن خانواده منتهی گردد. گاهی اتفاق می افتد که شوهر دیر به منزل برمی گردد و زوجه که در انتظار او به سر برده نگران شده باشد؛ ممکن است غذا دیر آماده شود؛ امکان دارد شوهر سفارش خریدی را که همسرش داده بوده فراموش کند و دست خالی به منزل بیاید. از این مسائل در زندگی خانوادگی فراوان است و خطاها و اشتباهات کم نیست. گاهی از اوقات ناراحتی از جای دیگر به خانه منتقل می شود و خشونت در سخن و تعبیرهای نامناسب به کار می رود. اگر گذشت نباشد مشکلات حلّ نمی شود.

عفو و گذشت در آینه روایات

اشاره

به چهار روایت ناب توجّه فرمایید:

1. کامل ترین مؤمنان

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «أَحْسَنُ النَّاسِ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَالْأَطْفُهُمْ بِأَهْلِهِ وَأَنَا الْأَطْفُكُمْ بِأَهْلِي؛ برترین مردم از جهت ایمان به

ص: 121

خداوند کسانی هستند که (دارای دو ویژگی باشند): بهترین اخلاق و زیباترین برخورد را داشته باشند، و نسبت به خانواده خود، لطف و محبتشان از همه بیشتر باشد. و من از همه شما نسبت به خانواده ام بیشتر محبت می ورزم»⁽¹⁾.

با این که مشکلات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از همه بیشتر بود و در طول ده سال اقامت در مدینه شصت جنگ یا بیشتر را پشت سر گذاشت⁽²⁾، و کسی که این قدر درگیر جنگ و مشکلات بوده، باید عصبانی و خشن باشد، ولی آن حضرت خود را کنترل می کرد و مهربان ترین همسر برای خانواده اش بود.

2. نزدیک ترین افراد در بهشت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

روایت دوم نیز از وجود مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. جالب این که بسیاری از احادیث اخلاقی از آن حضرت می باشد. فرمودند: «أَقْرَبُكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا، وَخَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ؛ در بهشت آن کسی از شما به من نزدیک تر است که اخلاقش بهتر باشد و نسبت به خانواده اش بهتر از همه رفتار کند»⁽³⁾.

همه مردم آرزوی بهشتی شدن را دارند؛ اما این که انسان در

ص: 122

1- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 41، ح 109.

2- برای مطالعه شرح جنگ های مذکور، ر.ک: جلد اول و دوم فروغ ابدیت.

3- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 40، ص ح 108.

بهشت در جوار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) باشد آرزوی بسیار برتری است و ارزشمندتر از آن این که از همه بهشتیان به آن حضرت نزدیک تر باشد. راه تحصیل این آرزوی شیرین، اخلاق خوش و برخورد خوب با خانواده است.

3. صفات چهارگانه مکمل ایمان

روایت سوم از امام سجّاد (علیه السلام) است؛ آن حضرت فرمودند: «أَزْبَعُ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلٌ لِإِسْلَامِهِ، وَمُحَصَّتٌ عَنْهُ ذُنُوبُهُ، وَلَقِيَ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ: مَنْ وَفَى لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ، وَصَدَقَ لِسَانُهُ مَعَ النَّاسِ، وَأَسَدَّ تَحِيًّا مِنْ كُلِّ قَبِيحٍ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ النَّاسِ، وَحَسَّنَ خُلُقَهُ مَعَ أَهْلِهِ؛ چهار صفت در هر کس باشد دینش کامل است و گناهانش پاک می شود و روز قیامت در حالی خداوند را ملاقات می کند که از وی راضی و خشنود است:

1. به حقّ الناس احترام بگذارد. 2. زبانش به دروغ آلوده نشود. 3. از همه چیزهایی که در نزد خداوند و مردم زشت است پرهیز کند. 4. با خانواده اش برخورد خوب و مناسبی داشته باشد» (1).

حق الناس اهمّیت فوق العاده ای دارد. بترسیم از این که از دنیا برویم و حق الناسی بر گردن ما باشد. حق الناس فقط مالی نیست،

ص: 123

بلکه ممکن است از قبیل بی احترامی، یا توهین، یا تمسخر، یا برخورد زشت، یا غیبت، یا تهمت و مانند آن باشد.

نکته بعد این که انسان کامل الایمان نه تنها گناه نمی کند، بلکه کارهایی را نیز که در نزد توده مردم زشت و قبیح شمرده می شود ترک می کند، هرچند از نظر فقهی گناه و معصیت محسوب نشود.

4. کفران نعمت همسر!

روایات سه گانه ای که گذشت، همگی در مورد چگونگی برخورد شوهر با زن بود. روایت چهارم نوع برخورد زن را با شوهر بیان می کند. طبق این حدیث، روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کنار مسجد عبور می کرد، گروهی از زنان را دید که در آن جا جمع شده بودند. به آن ها سلام کرد و بدون این که به آن ها نگاه کند، فرمود: «مبادا نسبت به کسانی که به شما نعمت داده اند ناسپاسی کنید».

زنان عرض کردند: «منظورتان کدام منعم است؟ چه کسی به ما نعمت داده و کفران کرده ایم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«هرگاه زنی به شوهرش بگوید: «هیچ خیری از زندگی با تو ندیده ام» کفران نعمت محسوب می شود».

لِزَوْجِهَا مَا رَأَيْتُ قَطُّ مِنْ وَجْهِكَ خَيْرًا فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهَا؛ هر زنی به شوهرش بگوید: «من از تو هیچ خیری ندیدم» تمام اعمالش نابود می شود!».»

پاسخ به دو پرسش

اشاره

در اینجا ممکن است دو سؤال برای شما خوانندگان محترم مطرح شود، توجه بفرمایید:

1. معنای حُسن خلق

سؤال: حسن خلق، که این قدر مورد تأکید قرار گرفته، چیست؟ چه کارهایی انجام دهیم تا حسن خلق داشته باشیم؟

جواب: حسن خلق مجموعه ای از کارهای شایسته است: سلام کردن، مؤدب بودن، احترام گذاشتن، قدرشناسی از کارهای خوب، تذکر دادن با زبان خوش، نگه داشتن حرمت میهمان، فرق

ص: 125

نگذاشتن بین فامیل خود و همسر در هنگام پذیرایی از آنان، و مانند این ها، حسن خلق محسوب می شود.

2. راه تحصیل حسن خلق

سؤال: چه کنیم خوش اخلاق باشیم؟ گاهی رفتار ما با خشونت همراه است. چگونه می توان خشونت را ترک کرد؟

جواب: علمای علم اخلاق معتقدند همه صفات اخلاقی خوب را می توان با تکرار و تمرین و ممارست به دست آورد. اگر کسی ترسو باشد باید در مکانی که مردم حضور دارند سخن بگوید و تمرین شجاعت کند تا ترسش از بین برود.

کسانی که می ترسند منبر بروند ابتدا در جمع خانواده سخنرانی کنند، بعد در جمع اقوام و بستگان منبر بروند، سپس در حضور دوستان و همکاران این کار را انجام دهند. در مرحله بعد در جمع کمی از مردم محل منبر بروند، و در آخر، در حضور عدّه زیادی از مردم به سخنرانی پردازند.

مسأله حسن خلق نیز با تمرین و تکرار حاصل می شود. البته در کنار آن، توسّل نیز لازم است، یعنی از درگاه خدا نیز بخواهد که در زمینه مورد نظر به او کمک کند؛ ولی در هر حال تمرین و ممارست شرط اساسی است.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام)، که به این مطلب اشاره شده، چنین

ص: 126

می خوانیم: «إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ، يَتَكَلَّفُهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبْعِهِ ذَلِكَ: مُعَاشَرَةً جَمِيلَةً، وَسَعَةً بِتَقْدِيرٍ، وَغَيْرَةَ بِتَحْصِينٍ؛ مرد در خانه و در برابر همسرش نیازمند سه خصلت است و اگر آن ها را ندارد باید تمرین کند تا به دست آورد: 1. معاشرت زیبا (همراه با ادب و محبت و حُسن خُلُق) 2. وسعت دادن به زندگی (به مقدار توانایی و به دور از اسراف و تبذیر) 3. غیرت معقول در مورد ناموس» (1).

منظور از جمله سوم این است که در مقابل کسانی که قصد بدی نسبت به همسرش دارند غیرت داشته باشد و ناموسش را حفظ کند؛ ولی افراطی نباشد. برخی کم غیرت یا - نعوذ بالله - بی غیرت اند. و برخی بسیار سخت گیرند و همواره نسبت به همسرشان سوء ظن دارند. هیچ کدام کار صحیحی نیست؛ بلکه داشتن غیرت به دور از افراط و بدبینی مورد سفارش اسلام است.

خداوندا! توفیق عمل به این سفارشات ارزشمند را به همه ما عنایت فرما!

ص: 127

اشاره

بحث درباره اخلاق در خانواده است؛ که به طور جدی مورد نیاز جامعه می باشد. در فصل های گذشته پیرامون عفو و گذشت بحث شد، که از عوامل اصلی دوام و بقاء خانواده محسوب می شود. در این فصل، به خواست خدا، در مورد نظم در خانواده صحبت خواهیم کرد. اما قبل از آن، مقدمه ای تقدیم می شود که خود، درس مهم توحید و خداشناسی است:

نظم حاکم بر جهان هستی

اشاره

یکی از اصول حاکم بر جهان، نظم است؛ و تمام عالم هستی در پرتو نظم حرکت می کند. خورشید و ماه و ستارگان و منظومه شمسی و دیگر منظومه ها و اجزاء این جهان پهناور، همگی دارای نظم و انضباط خیره کننده ای هستند. جمله معروف «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ قوام و ماندگاری آسمان ها و زمین به عدل است» نیز به نظم اشاره می کند.

جمله مذکور گرچه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده، ولی سخن صریح آن حضرت نیست؛ بلکه کسی آن را در حضور او گفت و حضرت آن را تأیید کرد.

هنگامی که مسلمانان در جنگ خیبر بر یهودیان غلبه کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) زمین های کشاورزی و نخلستان آن جا را به آن ها اجاره داد، تا محصول آن به طور مساوی میان مستأجران و مسلمانان تقسیم شود. هنگامی که محصول به بار نشست، پیامبر (صلی الله علیه و آله) کارشناسی را فرستاد تا محصول به دست آمده را قیمت کند، سپس به آن ها فرمود: اگر مایلید کلّ محصول را شما بردارید و نصف قیمت آن را به ما بدهید و اگر نمی خواهید، ما کلّ محصول را برمی داریم و نصف قیمت آن را به شما می دهیم. آن ها که از مسلمانان فاتح، انتظار نداشتند با مغلوبان جنگ چنین رفتار بزرگوارانه ای داشته باشند، گفتند: «بهذا قامت السماوات و الارض»⁽¹⁾.

به هر حال، نظم در جهان هستی نقش مهمی ایفا می کند. برای روشن تر شدن این بحث، به دو مثال توجه فرمایید:

اول: نظم حاکم بر کرات منظومه شمسی

کره زمین حرکت های زیادی دارد، برخی دانشمندان تا 14

ص: 129

1- الفروع من الکافی، ج 5، ص 266، ح 1.

حرکت برای کره خاکی ما بیان کرده اند؛ که به چهار نوع آن اشاره می کنیم:

1. حرکت به دور خود؛

2. به دور خورشید؛

3. همراه منظومه شمسی؛

4. جزر و مد؛ جزر و مدّ اختصاص به آب دریاها ندارد؛ بلکه پوسته خشک زمین نیز جزر و مد دارد. جزر و مد آب ها گاهی به یکی دو متر می رسد؛ اما پوسته زمین در مقابل ماه، حدود سی سانتی متر بالا می آید و برمی گردد.

هنگامی که دانشمندان بخواهند سفینه ای را - برای مثال - به کره ماه بفرستند، اگر زمین و کره ماه ثابت باشند، این سفر 3روز طول می کشد، اما اکنون چنین نیست و در این سه روز زمین سه بار به دور خود می چرخد، مقداری هم به دور خورشید، و ماه نیز به گرد خود می چرخد، چگونه می توان برنامه ریزی کرد که در این سه روز همه حرکت ها در نظر گرفته شود و سفینه در همان جای مورد نظر بنشیند؟!

این کار با توجه به نظم حاکم بر جهان هستی امکان پذیر است. چون گردش زمین به دور خود و به دور خورشید و همچنین گردش ماه به دور خود، همه نظم دارد. در سایه نظم حاکم بر این کرات است که دانشمندان می توانند برنامه ریزی دقیقی کنند که

ص: 130

سفینه در زمان معین و مکان تعیین شده فرود آید. توفیق بزرگ بشر در این حرکت علمی، مرهون نظم دقیق حاکم بر سراسر جهان هستی است.

اگر دانشمندان قادر به تعیین زمان و مکان دقیق خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی هستند و حتی دقیقه و ثانیه و مکان دقیق آن را بیان می کنند به این دلیل است که حرکت ماه و خورشید و زمین، همه از نظم خاصی نشأت گرفته، که از نشانه های عظمت خداست.

دوم: نظم حاکم بر اعضای وجود انسان

از عالم کبیر به عالم صغیر، یعنی وجود خودمان، سفر می کنیم. خون بدن انسان از 22 عنصر و غیر عنصر تشکیل شده، و نسبت هر کدام معین و مشخص است، به گونه ای که اگر ذره ای از آن کاسته شود، یا مقداری به آن اضافه گردد، انسان بیمار می شود.

چنان نظمی بر بدن انسان حاکم است که با آزمایش خون و بررسی نسبت ترکیبات موجود آن، می توان نوع بیماری را تشخیص داد. بنابراین، نظم در سراسر جهان هستی، از بزرگ ترین موجودات گرفته تا کوچک ترین آن ها، نقش مهمی ایفا می کند.

ضرورت نظم در خانواده

خانواده نیز که جزئی از جهان هستی، و مجموعه کوچکی از آن

را تشکیل می دهد، باید منظم باشد. اگر زن و شوهر و فرزندان بخواهند زندگی خوب و راحتی داشته باشند باید نظم را رعایت کنند، چون با رخت بر بستن نظم از زندگی، راحتی و خوشی نیز از زندگی خانوادگی رخت بر می بندد، چرا که زندگی بدون نظم، زندگی سالمی نیست و زندگی بیمار، راحتی و خوشی ندارد.

تقسیم کارها

یکی از راه های نظم بخشیدن به زندگی تقسیم کارهاست. هنگامی که کارها تقسیم شود، هر یک از زن و شوهر و فرزندان وظایف خود را می شناسند و کارها روی زمین نمی ماند. به روایت نابی، که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، توجه فرمایید:

حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده و از آن حضرت درخواست کردند کارها را بین آن ها تقسیم کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: کارهای داخل خانه را فاطمه (علیها السلام)، و کارهای خارج خانه را علی (علیه السلام) انجام دهد. حضرت فاطمه (علیها السلام)، که از این تقسیم فوق العاده خوشحال شده بود، فرمود: هیچ کس جز خداوند متعال نمی داند که این تقسیم کار چقدر مرا خوشحال کرد؛ چرا که مجبور نیستم با مردان نامحرم مواجه شوم»⁽¹⁾.

ص: 132

این روایت نشان می دهد که حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) چقدر به مسأله عفت اهمیت می داد. به هر حال یکی از اصول اخلاقی خانواده، مسأله نظم در خانه است و فرزندان نیز باید در کارهای خانه سهیم باشند.

توجه به این نکته نیز لازم است که اگر یکی از اعضای خانواده به سفر رفت، یا مشکلی پیدا کرد که نتوانست به وظیفه اش عمل کند، نباید کار او روی زمین بماند، دیگر اعضای خانواده باید آن را انجام دهند. معنای نظم این نیست که اگر یکی از اعضای خانواده به هر علتی قادر به انجام وظیفه اش نبود، دیگر اعضای خانواده واکنشی نشان ندهند، بلکه باید تلاش مضاعفی کرده، و علاوه بر انجام وظایف خود، کار او را نیز به سامان برسانند.

اشاره

مسأله دیگر که جزء اخلاق خانواده محسوب شده و در استحکام آن تأثیر بسزایی دارد، صبوری زن و شوهر است. زندگی همیشه بر یک پاشنه نمی چرخد و به کام انسان نیست، بلکه پستی و بلندی های فراوانی دارد و ممکن است مشکلاتی دامن گیر انسان شود. مشکلاتی از قبیل ورشکستگی، بیماری، کساد بازار، اخراج از کار، از دست دادن عزیزان و مانند آن برای هر کسی ممکن است اتفاق بیفتد. در چنین مواردی است که زن و شوهر باید صبوری به خرج دهند و بی تابى نکنند تا بتوانند بحران را به خوبی مدیریت نمایند، و زندگی شان آسیبی نبیند. به دو روایت زیبا در این زمینه توجه فرمایید:

1. مشکلات دنیا را تحمل کن

جابر بن عبد الله انصاری می گوید: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد خانه

ص: 134

فاطمه (علیها السلام) شد. مشاهده کرد که دخترش لباس بسیار کم ارزشی بر تن دارد و در حالی که کودکش را شیر می دهد، مشغول آسیاب کردن است و خدمتکار و کمک کاری ندارد. اشک در چشمان پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) جاری شد. خطاب به بانوی اسلام (علیها السلام) فرمود: «یا بِنْتَاهُ! تَعْجَلِي مَرَاةَ الدُّنْيَا بِحِلَاوَةِ الْآخِرَةِ؛ دخترم تلخی ها و مشکلات دنیا را تحمل کن، تا شیرینی آخرت نصیب و روزی ات شود».

فاطمه زهرا (علیها السلام) عرض کرد: «یا رَسُوْلَ اللهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ نِعْمَائِهِ وَالشُّكْرُ عَلَيَّ آلائِهِ؛ ای رسول خدا! خداوند را به خاطر نعمت هایش حمد و سپاس می کنم و او را در برابر آلائش شکر می کنم». ظاهراً «نعمائیه» اشاره به نعمت های مادی، و «آلائیه» اشاره به نعمت های معنوی است. البته اگر هر کدام تنها ذکر شود ممکن است هر دو معنا را برساند؛ اما وقتی با هم می آیند چنین تفاوتی دارند.

در اینجا بود که جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و این آیه شریفه را نازل کرد: (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (1)؛ «وبه زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که راضی شوی». (2)

این وعده خداوند متعال به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به خاطر صبر و تحملی است که بانوی اسلام در برابر مشکلات داشت.

ص: 135

1- ضحی (93)، آیه 5.

2- مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 390.

اشاره

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةً لَا يَبْلُغُهَا إِلَّا إِمَامٌ عَادِلٌ، أَوْ ذُو رَحِمٍ وَصُؤْلٍ، أَوْ ذُو عِيَالٍ صَبْرًا؛ در بهشت درجه و مقام والایی وجود دارد که تنها سه گروه می توانند به آن دست یابند:

1. پیشوا و زمامدار عادل 2. کسی که بسیار صله رحم می کند 3. کسی که در خانه صبور است» (1)

امام و پیشوا و زمامدار عادل، که به عدالت رفتار می کند و از ظلم و ستم و تعدی می پرهیزد، به آن درجه عالی بهشت می رسد.

همچنین اشخاصی که به صله رحم اهمیت می دهند و مرتب به اقوام و خویشاوندان خود سر می زنند، و اگر نیاز به کمکی داشته باشند به آن ها کمک می کنند و از این کار خسته نمی شوند، بلکه آن را در حدّ اعلیٰ به جا می آورند، به آن درجه بهشتی نائل می شوند.

زن و شوهری که مشکلات را تحمل می کنند و در مواجهه با آن ها خود را کنترل نموده، و به یکدیگر توهین نمی کنند، و می فهمند که زندگی همه انسان ها فراز و نشیب دارد، و زندگی را به کام یکدیگر تلخ نمی کنند، آن ها نیز در آن جایگاه ویژه جای خواهند گرفت.

زنان اسوه

خداوند متعال به چهار زن در قرآن مجید به عنوان الگو اشاره

ص: 136

کرده است، اما دو نفر از آن‌ها را الگوی اهل ایمان، و دوزن دیگر را الگوی اهل کفر شمرده است.

همسران حضرت نوح و لوط (علیها السلام) الگوی کافران

در آیه 10 سوره تحریم در مورد الگوی اهل کفر چنین می‌خوانیم: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ)؛ «خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند، به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است. آن دو تحت سرپرستی دو بنده صالح از بندگان ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با آن دو (پیامبر) سودی به حالشان نداشت، و به آن‌ها گفته شد: همراه کسانی که داخل آتش می‌شوند، وارد شوید!».

طبق آنچه در این آیه شریفه آمده، زنان، الگوی مردان شده‌اند. مطلب دیگر این که خیانت همسران این دو پیامبر بزرگوار، خیانت ناموسی نبود؛ بلکه سخن چینی و جاسوسی و همکاری با کفار بود. (1) این دوزن (2)

که اخلاق خانواده را مراعات نکرده، و صبور و دلسوز و منظم نبودند، سرمشق کفار شدند.

ص: 137

1- مجمع البیان، ج 10، ص 64.

2- در بعضی از کلمات مفسران آمده است که نام همسر حضرت نوح (علیه السلام) «والهة» و اسم همسر حضرت لوط (علیه السلام) «والعة» بوده است. و برخی عکس این را نوشته‌اند. (تفسیر نمونه، ج 24، ص 313).

از آن جا که آن دوزن اهمیتی نداشتند، به هر دو در ضمن یک آیه اشاره شد؛ اما با توجه به ارزش فوق العاده و اهمیتی فراوان دو الگوی اهل ایمان، خداوند متعال هر کدام از آن ها را در آیه مستقلی ذکر کرده است. در مورد حضرت آسیه فرمود: (وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عَذْبَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)؛ «و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثال زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگارا! نزد خود برای من خانه ای در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!» (1).

هنگامی که قنداقه حضرت موسی (علیه السلام) از آب گرفته شد، فرعون قصد داشت آن نوزاد را بکشد؛ اما حضرت آسیه مخالفت کرد و گفت: «او مایه روشنایی چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را به فرزندی برگزینیم» (2).

حضرت موسی (علیه السلام) بزرگ و بزرگ تر شد، تا به مقام پیامبری رسید و حضرت آسیه به او ایمان آورد. وقتی همسر فرعون ایمان آورد، فرعون بسیار ناراحت شد، زیرا دشمن درجه یک او تا اعماق خانه اش نفوذ کرده، و نزدیک ترین نزدیکانش به او ایمان آورده بود.

ص: 138

1- تحریم (66)، آیه 11.

2- قصص (28)، آیه 9.

تلاش های فرعون برای دست برداشتن حضرت آسیه از ایمانش به جایی نرسید، ولذا دستور داد آسیه را به بیابانی ببرند و در زیر آفتاب چهار میخ کنند و سنگی هم بر روی سینه اش بگذارند تا از دنیا برود. آسیه صبوری و مقاومت کرد و ایمانش را تا آخرین لحظه زندگی حفظ نمود. شاید در آن لحظه بود که خطاب به خدا عرضه داشت: «خدایا! قصر فرعون که ارزش ندارد و به آن دل نبسته ام، قصری در بهشت برایم فراهم کن و مرا از فرعون و اعمال فرعون و این قوم ستمکار نجات بده! بگذار بمیرم و از میان آن ها بروم و نجات پیدا کنم».

خلاصه این که حضرت آسیه در سایه صبر و استقامت به این مقام والا رسید.

حضرت مریم، الگوی دیگر مردان باایمان

خداوند متعال در آیه 12 سوره تحریم در مورد اسوه بودن آن حضرت چنین می فرماید: (وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَانَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا الظَّاهِرَاتِ مِنَ الْقَانِنِينَ)؛ «وهمچنین به مریم دختر عمران (مثل زده است)، که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار خویش و کتاب هایش را تصدیق کرد و از مطیعان (فرمان خدا) بود».

ص: 139

در مورد این که آیا عمران، پدر حضرت مریم (علیها السلام) پیامبر بود یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. (1) روایتی بر پیامبری دلالت او می کند (2)

؛ ولی برخی آن روایت را نپذیرفته اند. به هر حال او مرد صالحی بود و حضرت مریم (علیها السلام) در خانه او پرورش یافت.

این بانوی بزرگوار نیز بسیار صبور بود. پس از باردار شدن همواره در این فکر بود که بعد از به دنیا آمدن فرزندش، چگونه مردم باور خواهند کرد او بدون شوهر صاحب فرزند شده است؟!

ولی صبر کرد و همان طور که در سوره مریم آمده، خداوند او را نجات داد و به او آبرو و شخصیت عنایت کرد.

به هر حال، یکی از اصولی که در خانواده ها هنگام مواجهه با حوادث و مشکلات باید حاکم باشد صبوری است. اگر بخواهند اخلاق اسلامی را رعایت کنند باید صبور باشند.

منشأ بد اخلاقی های زن و شوهر

گاهی شوهر گرفتار سوء خلق (بد اخلاقی) می شود، که علت های مختلفی دارد، از جمله این که در کسب و کارش ورشکست شده، یا چک هایش به موقع پاس نگردیده، یا شریکش ناسازگاری کرده، یا درآمد قابل توجهی نداشته، یا ارباب رجوع او

ص: 140

1- تفسیر نمونه، ج 2، ص 609، ذیل آیه 35 آل عمران.

2- سفینة البحار، ج 6، ص 502.

را کلافه کرده اند. به هر حال، مرد بر اثر عوامل مختلف، بد اخلاق شده و هنگامی که به خانه می آید، آدم عادی همیشگی نیست و آستانه تحملش پایین آمده است.

و گاهی زن بد اخلاق می شود، که آن نیز علت هایی دارد، از جمله این که چندین سال از ازدواجشان گذشته و هنوز طعم شیرین مادر شدن را نچشیده، یا فرزندان متعددی دارد و ناخواسته باردار شده، یا بعضی از بستگان یا دوستانش به رحمت خدا رفته اند، یا کارهای زیاد خانه او را خسته کرده، یا امور دیگری سبب بد اخلاقی اش شده است.

روش درمان

اشاره

در چنین مواردی طرف مقابل باید کار جهادی کند، یعنی هر مقدار که همسرش بد اخلاقی کرده، و از خود خشونت بروز می دهد، او صبر و حوصله به خرج داده، و با ملایمت رفتار کرده، و به او دلداری دهد، برای مثال: به شوهرش بگوید: «غصّه نخور، این مشکلات ممکن است برای هر کسی اتفاق بیفتد. فلان کس نیز همین مشکل را داشت؛ اما به لطف خدا و توسّل به حضرات معصومین (علیهم السلام) نجات پیدا کرد». یا با یادآوری سرگذشت کسانی که سرگذشت مشابه شوهرش داشته اند و مشکلاتشان برطرف شده، به او کمک نماید.

ص: 141

و نیز هنگامی که زن دچار چنان وضعیتی شده، مرد در مقام کمک بگوید: «ناراحت نباش، همه مردم مشکل و ناراحتی دارند، فقط شکل آن متفاوت است.

ان شاء الله با جلسات توسل و ختم انعام و رفتن به زیارت امام رضا (علیه السلام) مشکل برطرف می شود».

به دو حدیث ناب در این زمینه توجه فرمایید:

1. پاداشی همسنگ پاداش حضرت آسیه!

طبق آنچه در کتاب مکارم الاخلاق آمده، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، فرمودند: «مَنْ صَبَرَتْ عَلَى سُوءِ خُلُقِ زَوْجِهَا أَعْطَاهَا اللَّهُ مِثْلَ ثَوَابِ آسِيَّةَ بِنْتِ مُرَاحِمٍ؛ خداوند متعال به زنی که در برابر بداخلاقی شوهرش صبر پیشه کند ثوابی همچون ثواب حضرت آسیه عنایت می کند!». (1)

آسیه، همسر فرعون، جزء چهار زن برتر جهان هستی است (2) و از شخصیت های برجسته عالم محسوب می شود (3)

و با توجه به صدمات و شکنجه هایی که در مسیر دینداری اش تحمل کرد، اجر و ثواب فراوانی به او عنایت خواهد شد. زن صبور در برابر بداخلاقی های همسر نیز اجر و ثواب فراوانی خواهد داشت.

ص: 142

1- مکارم الاخلاق، ص 245؛ بحار الانوار، ج 103، ص 247، ح 30.

2- الدر المنثور، ج 2، ص 42.

3- برای مطالعه شرح بیشتر، ر.ک: زنان مرد آفرین تاریخ، ص 56 به بعد.

اشاره

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روایت دیگری فرمودند: «ثَلَاثٌ مِنَ النِّسَاءِ يَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ وَيَكُونُ مَحْشَرُهُنَّ مَعَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله)؛ سه گروه از زنان عذاب قبر ندارند و با حضرت فاطمه (علیها السلام) محشور می شوند»:

گروه اول: زنان صبور در برابر غیرت شوهر

«إِمْرَأَةٌ صَبَرَتْ عَلَى غَيْرَةِ زَوْجِهَا؛ زنی که در برابر غیرت (افراطی) شوهرش صبر کند». بعضی از مردها بیش از اندازه غیرت به خرج می دهند، برای مثال: وقتی می بینند همسرشان با پسرعمو یا پسر خاله خود با حفظ اصول شرعی و آداب اسلامی احوال پرسی می کند، ناراحت شده و همسرشان را از این کار برحذر می دارند. در حالی که زوجه مرتکب کار خلافی نشده، و به صورت رسمی و به دور از شوخی و خنده و انجام کار ناشایست، با آن شخص سلام و علیکی کرده است. احوال پرسی از خویشاوندان نوعی صله رحم و از وظایف خویشاوندی است.

به هر حال پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: اگر زنی در مقابل چنین شوهری که وسواس به خرج می دهد و سخت گیری می کند، صبر نماید عذاب قبر از او برطرف می شود.

گروه دوم: زنان صبور در برابر سوء خلق شوهر

«وَأَمْرًا صَبْرًا عَلَى سُوءِ خُلُقِ زَوْجِهَا؛ زنی که بداخلاقی شوهرش را تحمل کند». زنانی که درک خوبی از مشکلات همسرشان دارند و در برابر بداخلاقی های شوهر، که علل و عوامل مختلفی دارد، صبر می کنند، با حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) محشور خواهند شد.

گروه سوم: زنانی که به شوهر کمک مالی می کنند

«وَأَمْرًا وَهَبَتْ صَدَاقَهَا لِرِزْوَجِهَا؛ زنی که مهریه اش را به شوهر ببخشد».

فرض کنید زنی مهریه اش را گرفته و در اختیار دارد. همسرش با مشکل مالی مواجه می شود. زوجه با دادن مهریه، او را از مشکل نجات می دهد. چنین زنی، هم از عذاب قبر رها می شود و هم لیاقت همنشینی با دخت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را پیدا می کند.

این سه گروه از زنان که گفته شد، در مقابل کارهای بسیار ارزشمندی که انجام می دهند، علاوه بر دو پاداش فوق العاده ای که در صدر حدیث گذشت، دو پاداش مهم دیگر نیز نصیبشان می شود، توجه بفرمایید: «يُعْطَى اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ ثَوَابَ أَلْفِ شَهِيدٍ وَيَكْتُبُ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ عِبَادَةَ سَنَةٍ؛ خداوند به هر کدام از آنان، ثواب هزار شهید عنایت می کند و در پرونده هر کدامشان عبادت یک سال را می نویسد».(1)

ص: 144

آنچه گفته شد، به زنان اختصاص ندارد، مردان نیز باید در برابر بداخلاقی های همسرشان صبور باشند، که در این صورت، اجر و پاداش های فراوانی نصیبشان خواهد شد.

ص: 145

اشاره

در مورد صفت زیبای حياء مباحث مختلفی قابل طرح است: معنای حياء، اهميت حياء در معارف دينی، حياء در قرآن مجيد، شاخه های حياء (حيا در مقابل خدا، حياء در برابر خلق خدا، حياء در خانواده، و حياء انسان در برابر خودش)، تأثيرات حياء و فلسفه حياء.

1. معنای حياء

علمای علم اخلاق در تعريف حياء چنین گفته اند: «الحياء انقباض النفس عن القبائح؛ حياء تنفّر و بيزاری انسان از کارهای زشت است»⁽¹⁾.

اگر انسان در برخورد با زشتی ها و بدی ها حالت تنفّر و بيزاری و بی اعتنائی داشته باشد، شخص با حياءی است. این صفت پسندیده اخلاقی نقش مهمی در استحکام خانواده دارد.

ص: 146

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 19، ص 45، ذیل شرح حکمت 219.

اشاره

واژه «حياء» تنها يك بار در قرآن مجيد به كار رفته، و آن در آيه 25 سوره قصص است كه حياءى دختر شعيب پيامبر (عليه السلام) را در برابر حضرت موسى (عليه السلام) حكايه مى كند.

قبل از اين كه حضرت موسى (عليه السلام) به مقام نبوت برسد، با يكي از فرعونيان درگيري پيدا كرد كه سبب شد قصد قتل او را كنند. وقتى اين خبر به آن حضرت رسيد بدون زاد و توشه مناسب، مصر را به مقصد مدين ترك كرد. گفته اند كه در مسير راه از گياهان به عنوان غذا استفاده مى كرد. (1)

به هر صورت، خسته و ناتوان به مدين رسيد. در كنار ديوارى به استراحت پرداخت؛ اما صحنه اى توجهش را جلب كرد. در آن جا چاه آبى بود كه چوپان ها از آن آب كشيده، و در حوضچه كنار آن مى ريختند، تا گوسفندانشان را سيراب كنند، اما به دو دختری كه در انتظار سيراب كردن گوسفندانشان بودند، نوبت نمى دادند. حضرت موسى (عليه السلام) از اين ظلم و بى عدالتى ناراحت شد و به منظور حمايت از مظلوم نزد چوپانان رفت و به آن ها اعتراض كرد. آن ها گفتند: اگر دلت به حال اين دختران مى سوزد خودت براى گوسفندان آن ها از چاه آب بكش.

ص: 147

مرحوم طبرسی می گوید: «دلو آن چاه به قدری بزرگ بود که ده چوپان به کمک همدیگر آن را بالا می کشیدند» (1) اما حضرت موسی (علیه السلام) با وجود خستگی و ضعف ناشی از سفر سختی که داشت، به تنهایی برای آن دختران آب کشید و گوسفندانشان را سیراب کرد!

هنگامی که انسان قصد قربت داشته باشد کارهایی می کند که افراد عادی از انجام آن ناتوان هستند.

راز و نیاز حضرت موسی (علیه السلام)

به هر حال، حضرت موسی (علیه السلام) پس از کمک به آن دختران به جای خود بازگشت و در حالی که نه خانه ای داشت و نه آشنایی و نه غذایی، دست به دعا برداشت و خطاب به خدای خود عرض کرد: (رَبِّ اِنِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرِ فَقِیْرٍ)؛ «پروردگارا! هر نیکی و خیری بر من بفرستی، به آن نیاز مندم!» (2).

دعای آن حضرت بسیار مؤدبانه بود. از خداوند چیزی طلب نکرد و حتی استدعا هم ننمود، بلکه عرضه داشت: «خدایا! من مستحق کمک هستم» و این برای همه دعا کنندگان درس است. در همین هنگام چشمه ای از رحمت الهی به سوی او باز شد و تمام مشکلاتش یک جا حل گردید. به آیه زیر توجه کنید: (فَجَاءَتْهُ

ص: 148

1- مجمع البیان، ج 7، ص 428.

2- قصص (28)، آیه 24.

إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا؛ «ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیاء گام برمی داشت؛ گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو پردازد».

(1)

حضرت موسی (علیه السلام) دعوت حضرت شعیب (علیه السلام) را اجابت کرد و به سمت منزل آن پیامبر بزرگ به راه افتاد. دختر شعیب با نهایت حیاء گام برمی داشت، مانند این که آرام حرکت می کرد، یا در کنار جاده راه می رفت، یا جلوی صورتش را با آستینش می پوشاند، اما چون جلوتر از حضرت موسی (علیه السلام) راه می رفت، باد، لباس هایش را تکان می داد و حجم بدنش ظاهر می شد، (2) به همین دلیل حضرت موسی (علیه السلام) از او خواست که پشت سر او بیاید و آدرس را بگوید تا به منزل پدرش رسیدند.

حضرت موسی (علیه السلام) در منزل حضرت شعیب (علیه السلام)

گویا شب هنگام بود و سفره شام پهن شده بود. حضرت شعیب (علیه السلام) (3) از حضرت موسی (علیه السلام) خواست غذا میل کند، اما او

ص: 149

1- قصص (28)، آیه 25.

2- متأسفانه این مشکل در عصر و زمان ما به طور گسترده در میان زنان و مردان دیده می شود، که منشأ مفاسد زیادی می گردد، و فکری جدی برای آن نمی شود.

3- واژه «شعیب» یازده بار در قرآن به کار رفته است. پنج بار در آیات 85 و 88 و 90 و 92 سوره اعراف، چهار بار در آیات 84 و 87 و 91 و 94 سوره هود، یک بار در آیه 177 سوره شعرا و یک بار هم در آیه 36 سوره عنکبوت.

دست به سمت غذا دراز نکرد. و گفت: «این غذا اجرت کاری است که من کردم در حالی که من آن کار را برای رضای خدا انجام دادم و در مقابل کاری که برای خدا کرده ام اجرت نمی گیرم».(1)

حضرت شعیب (علیه السلام) گفت: «چنین نیست، بلکه ما بیشتر وقت ها مهمان داریم و شما مهمان ما هستید». چقدر خوب است که انسان همیشه و اگر ممکن نیست گاهی مهمان داشته باشد! حضرت ابراهیم (علیه السلام) بدون مهمان غذا نمی خورد.(2)

پس از این که حضرت موسی (علیه السلام) غذا را میل کرد، حضرت شعیب (علیه السلام) علت سفرش را به مدین پرسید و او تمام داستان را بازگو کرد. حضرت شعیب (علیه السلام) به او اطمینان داد که دیگر خطری وی را تهدید نمی کند و از دست ستمکاران نجات پیدا کرده است.(3)

همکاری حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت شعیب (علیه السلام)

حضرت شعیب (علیه السلام) دو دختر داشت: نام یکی از آن ها صفوراء، و نام دیگری لیا بود(4) صفوراء، که به دستور پدر، حضرت موسی (علیه السلام)

ص: 150

1- مجمع البیان، ج 7، ص 429.

2- قهرمان توحید، ص 211.

3- سوره قصص (28)، آیه 25.

4- مجمع البیان، ج 7، ص 430.

را به خانه دعوت کرده بود، از پدر خواست به او پیشنهاد چوپانی گوسفندان را بدهد، چرا که هم قوی بود و هم امانت دار. این درس مهمی است که قرآن مجید به همه مردم و مسئولین می دهد. اگر مسئولی در پست خود درست کار نمی کند، یا قدرت کافی برای انجام کار ندارد، یا امانت دار خوبی نیست، او را برکنار کنند.

حضرت شعیب (علیه السلام) از دخترش پرسید: از کجا فهمیدی او قوی و امین است؟ عرض کرد: او به تنهایی از چاه، آب کشید، در حالی که چوپانان این کار را ده نفری انجام می دادند. هنگام آمدن به خانه نیز حاضر نشد پشت سر من حرکت کند و حجم بدنم را ببیند! (1)

این گونه بود که حضرت موسی (علیه السلام) در خانه شعیب (علیه السلام) ماندگار شد. خلاصه این که کلمه «حیاء» یک بار در قرآن مجید آمده، و آن آیه 25 سوره قصص است.

3. اهمیت حیاء در روایات اسلامی

برای پی بردن به اهمیت حیاء به چند روایت ناب توجه فرمایید:

الف) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ خُلُقًا، وَإِنَّ خُلُقَ الْأِسْلَامِ الْحَيَاءُ؛ هر دینی برنامه اخلاقی دارد، و برنامه اخلاقی اسلام حیاست».

1- نور الثقلین، ج 4، ص 123، ح 48.

ب) حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «الْحَيَاءُ مِفْتَاحُ كُلِّ الْخَيْرِ؛ كَلِيدُ هَمِّهِ خَيْرَاتُ حَيَاةٍ» (1).

طبق این حدیث، همه خوبی ها به حیاء ختم می شود. آدم بی حیاء کانون بدی ها، و انسان باحیاء منبع همه خوبی هاست.

ج) امام علی (علیه السلام) در روایت دیگری فرمودند: «الْحَيَاءُ يَصَدُّ عَنْ فِعْلِ الْقَبِيحِ؛ حَيَاءٌ مَانِعٌ أَنْجَامِ كَارِهَاتِ زَنْتٍ وَ نَاطِقَاتِ مَيِّتٍ» (2).

اگر سدّ حیاء بشکند سیل گناهان در زندگی انسان جاری شده، و آن را نابود می کند. یکی از اموری که سدّ حیاء را می شکند، فضاهای مجازی است که به شکل وسیعی به گناهان و بی بندوباری ها دامن می زند و در نتیجه بنیان خانواده ها را متزلزل می کند.

د) گاهی امام صادق (علیه السلام) نامه ای سرگشاده به اصحاب و یارانش می نوشتند، تا آن را خوانده و به آن عمل کنند. در یکی از این نامه ها که به اصحاب دستور دادند مکرّر آن را بخوانند و مورد توجه قرار دهند، فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالْحَيَاءِ وَالتَّزَنُّهِ عَمَّا تَنْزَعُهُ عَنْهُ الصَّالِحُونَ قَبْلَكُمْ؛ حَيَاءٌ رَافِعٌ مَشْرِئِ النَّاسِ وَ تَزَنُّهُ عَمَّا تَنْزَعُهُ عَنْهُ الصَّالِحُونَ قَبْلَكُمْ».

1- میزان الحکمه، ج 2، ص 509، باب 988، ح 4716.

2- میزان الحکمه، ج 2، ص 510، باب 990، ح 4723.

اشاره

در مورد تعريف حياء، بزرگان علم اخلاق تعبيراتی دارند، كه گرچه در ظاهر متفاوت است، اما همه به يك ريشه بازمی گردد. به سه نمونه آن توجه فرمایید:

الف) تعريف نويسنده كشف الغطاء

مرحوم محمد حسن قزوینی، از علمای علم اخلاق در این مورد چنین می گوید: «الحیا... انقباض النفس و انزجاره عن ارتكاب القبیح العرفی او العقلی او الشرعی و هو... من فضائل الملكات و من شرائف الصفات، و ما بعث الله نبیا الا حیياً؛ حياء انقباض نفس و انزجار آن از انجام کارهایی است كه عرفاً و عقلاً و شرعاً زشت محسوب می شود، و از فضائل اخلاقی و از شریف ترین صفات پسندیده به شمار می رود، و تمام پیامبران الهی با حياء بوده اند»⁽¹⁾. قبیح عقلی مانند این كه کسی و كتاب ها و آثار دیگران را به نام خود چاپ کند، كه این كار طبق نظر کسانی كه آن را حرام نمی دانند، قبیح عقلی محسوب می شود. البته ما معتقد به حرمت شرعی آن هم هستیم.

و قبیح عرفی مانند این كه انسان بزرگسال و مستی لباس های

ص: 153

1- كشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء، ص 345.

جلف جوانان را بپوشد، یا موهای خود را همچون آن ها اصلاح کند. چنین کاری نیز خلاف شرع نیست؛ ولی عرف آن را نمی پسندد.

وقبیح شرعی دایره وسیعی دارد و شامل انجام تمام محرّمات و ترک همه واجبات می شود.

خلاصه این که طبق این تعریف، حیاء به معنای انقباض نفس و انزجار آن از هر کار ناپسند شرعی و عقلی و عرفی است.

(ب) تعریف راغب اصفهانی

ایشان کتابی به نام الذریعة الی مکارم الشریعة دارد، که در آن، حیاء را چنین تعریف کرده است: «الحیاء انقباض النفس عن القبائح وهو من خصائص الانسان... جعله الله سبحانه في الانسان ليرتدع به عما تنزع اليه الشهوة من القبائح؛ حیاء انقباض و بیزاری نفس از زشتی هاست، و این صفت از ویژگی های انسان است و حیوانات حیاء ندارند. خداوند متعال حیاء را در ذات انسان قرار داده، تا به وسیله آن در برابر وسوسه های شهوانی هوای نفس و دعوت به زشتی ها، مقاومت کند.»⁽¹⁾ این نکته که حیاء به انسان اختصاص دارد و در حیوانات نیست،

ص: 154

1- الذریعة الی مکارم الشریعة، ص 145.

و این که خداوند حیاء را در طبیعت و فطرت انسان قرار داده تا بتواند خود را از گناهان و زشتی‌ها حفظ کند، نکته ظریفی است و پیام‌های مهمی دارد.

ج) تعریف غزالی

اشاره

غزالی، که از علمای اهل سنت است، حرف‌های خوبی دارد و البته اشتباهاتی نیز در آثارش به چشم می‌خورد؛ چراکه تمایلات صوفیانه داشت، اما مطالب خوب او زیاد است. مرحوم فیض کاشانی مطالب خوب او را از کتاب احیاء العلوم جدا کرده و در کتابی به نام المحجّة البیضاء منتشر کرده است. غزالی، طبق آنچه در مجموعه رسائل آمده، می‌گوید: «اعلم ان الحیاء اول مقام من مقامات المقربین كما ان التوبة اول مقام من مقامات المتقین؛ بدان که حیاء نخستین گام مقربان درگاه الهی است، همان گونه که توبه گام اول متقین و طالبان سیر و سلوک است»⁽¹⁾. مقربان درگاه الهی از خداوند شرم می‌کنند و مرتکب کارهای زشت نمی‌شوند، همان گونه که اهل تقوا از خطاهای خود توبه کرده و با اشک ندامت و انجام اعمال صالح آینده، گذشته خود را جبران می‌کنند.

ص: 155

گرچه این تعاریف سه گانه تفاوت هایی با هم دارد، اما ریشه آن ها به یک چیز بازمی گردد، که به زبان ساده و خلاصه چنین است:

«حیاء سدی است در وجود انسان، که از او در مقابل زشتی ها و کارهای قبیح محافظت می کند».

تا زمانی که این سد وجود داشته باشد انسان به سراغ گناه نمی رود؛ اما اگر شکسته شود آلوده همه زشتی ها می گردد.

حیاء ضعف است یا قوت؟!

بعضی از ناآگاهان یا مغرضان می گویند: «حیاء ناشی از ضعف نفس است!»

و آلوده شهوات نفسانی نشود، نشانه قوت نفس اوست. بنابراین، حیا یک نیروی مهم نفسانی است که جای شکر دارد. خداوند آن را در وجود انسان قرار داده که از زشتی‌ها و گناهان دور شود.

امام صادق (علیه السلام) به مجلسی دعوت شد. هنگامی که سفره غذا را پهن کردند و حاضران مشغول غذا شدند، یکی از مهمانان آب آشامیدنی طلب کرد. صاحب خانه به جای آب، ظرف شرابی را در سفره گذاشت. امام صادق (علیه السلام) با دیدن این کار زشت صاحب خانه، به عنوان نهی از منکر از جا برخاست تا مجلس را ترک کند. صاحب خانه علت را پرسید. فرمود: «من حیاء می‌کنم در مجلسی بنشینم که در آن گناه انجام می‌شود».⁽¹⁾

نشستن در جایی که گناهی صورت می‌گیرد حرام است؛ هرچند انسان آلوده آن گناه نشود. نه تنها در روایات،⁽²⁾ بلکه در قرآن مجید نیز از این کار نهی شده است؛ می‌فرماید «ای پیامبر ما! در مجلسی که این‌ها حرف‌های بد می‌زنند منشین، اگر بنشینی، تو نیز مانند آن‌ها می‌شوی».

1- الفروع من الکافی، ج 6، ص 268.

2- میزان الحکمه، ج 2، ص 56، باب 527.

که در آن مجلس صورت می‌گیرد نمی‌شویم. نه آلوده بدحجابی و بی‌حجابی، نه آلوده اختلاط زن و مرد نامحرم، نه آلوده رقص و موسیقی حرام، و خلاصه آلوده هیچ یک از کارهای خلاف آن‌ها نمی‌شویم».

این منطق از نظر اسلام صحیح نیست؛ چون شرکت در مجالس گناه، خود، گناه است.

به هر حال، امام صادق (علیه السلام) از چنان مجلسی خارج شد. آیا خروج امام (علیه السلام) از چنان مجلسی که از حیای آن حضرت نشأت گرفته بود، ضعف نفس است یا قوت نفس؟!

بی‌شک، این که اراده می‌کند در مجلس گناه ننشیند نشانگر قوت نفس اوست.

بنابراین، این که برخی از بی‌بندوبارها در زمان طاغوت می‌گفتند حیاء ضعف نفس است، صحیح نیست. آن‌ها یا ناآگاه بودند، یا هدفشان این بود که مردم را به سمت گناه سوق دهند. انسان نباید تحت تأثیر چنین مطالبی واقع شود.

5. حیای عاقلانه و احمقانه

حیاء از جهتی دو نوع است: حیای عاقلانه و حیای احمقانه. حیایی که از جهل و نادانی سرچشمه بگیرد و به انسان اجازه انجام وظیفه شرعی ندهد، حیای احمقانه است. اما حیایی که از علم

و دانش نشأت بگیرد و مانع گناه شود و به انسان توفیق انجام وظیفه دهد حیای عاقلانه است.

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در این مورد فرمودند: «الْحَيَاءُ حَيَاءُ اِنٍ : حَيَاءُ عَقْلِ وَ حَيَاءُ حُمْقٍ، فَحَيَاءُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ، وَ حَيَاءُ الْحُمْقِ الْجَهْلُ؛ حیاء بر دو قسم است: حیای عاقلانه و حیای احمقانه. حیای عاقلانه از علم نشأت می گیرد، و منشأ حیای احمقانه جهل و نادانی است» (1). انسانِ عاقلِ آگاه وقتی چیزی را نمی داند خجالت نمی کشد و حیاء نمی کند؛ بلکه از اهلس می پرسد و با پرسش مشکل را حل می کند.

اما انسانِ جاهلِ نادان حیاء می کند که پرسد و در نتیجه به وظیفه اش عمل نمی کند. اگر در یک میهمانی هیچ کس نماز نخواند انسان نمی تواند عذر بیاورد که من خجالت کشیدم نماز بخوانم! این حیای عاقلانه نیست. یا اگر در محلی اکثریت زنان و دختران بدحجاب هستند، یک زن باشخصیت مؤمن نمی تواند حیاء را عذر بدحجابی خود عنوان کند، که چنین حیایی مذموم است. خلاصه این که حیای احمقانه پذیرفته نمی شود، اما حیای عاقلانه سدّ محکمی در برابر گناهان به شمار می رود و پسندیده است.

ص: 159

اشاره

حیاء از جهت دیگری پنج شاخه دارد:

1. حیاء در برابر خداوند 2. درمقابل دو فرشته رقیب و عتید 3. حیاء در برابر خلق خدا 4. حیاء در برابر خانواده 5. حیاء درمقابل خویشان.

به توضیح کوتاهی در مورد قسم اول و دوم توجه فرمایید:

حیاء در برابر خداوند

به آیات زیر توجه فرمایید:

1. خداوند متعال در آیه 14 سوره علق می فرماید: (أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى)؛ «آیا انسان نمی داند که خداوند (اعمالش را) می بیند».

یعنی اگر انسان باور داشته باشد که خداوند همواره ناظر اعمال اوست و از همه کارهایش اطلاع دارد، حیاء می کند و مرتکب گناه نمی شود.

2. در آیه شریفه 16 سوره «ق» چنین می خوانیم: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُؤَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)؛ «ما انسان را آفریده و وسوسه های نفس او را می دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیک تریم».

همان گونه که در تفسیر نمونه آورده ایم، مفسران و ارباب لغت درباره معنای «ورید» تفسیرهای گوناگونی ارائه کرده اند؛ عده ای

معتقدند و رید همان رگی است که به قلب یا کبد انسان پیوسته است، و بعضی آن را به معنای همه رگ های بدن انسان می دانند، در حالی که بعضی دیگر آن را به رگ گردن تفسیر کرده اند، اما در کل، معنای اول مناسب تر به نظر می رسد. (1)

به هر حال خداوند به انسان از خود او نزدیک تر است. آیا نباید از چنین خدایی که این قدر به ما نزدیک است و در همه حالات شاهد و ناظر اعمال ماست حیاء کنیم؟

در تاریخ آمده است: عده ای به قصد تفریح به خارج از شهر رفتند. در آن جا به چوپانی برخوردند که مشغول چرانیدن گوسفندان مردم بود. از چوپان خواستند که یکی از گوسفندان را به آن ها بفروشد. چوپان گفت: صاحبان گوسفندان اجازه چنین کاری را به من نداده اند.

یکی از آن ها گفت: صاحبان گوسفندان که تعداد دقیق گوسفندها را نمی دانند تا متوجه فروش آن شوند! چوپان گفت:

«فاین الله؟ پس خدا چه می شود؟» (2)

اگرچه صاحب گوسفند اینجا نیست، اما خدای او شاهد اعمال ماست و باید از خداوند در مقابل این کار زشت حیاء کنیم. آری، حیاء سدی می شود در برابر گناهان، و به انسان اجازه معصیت و خطا نمی دهد.

ص: 161

1- تفسیر نمونه، ج 22، ص 255، ذیل آیه 16 سوره ق.

2- تاریخ دمشق الکبیر، ج 33، ص 89.

3. در آیه شریفه 19 سوره غافر (مؤمن) می خوانیم: (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورِ)؛ «خداوند از چشم هایی که به خیانت می گردد و نیز آنچه را سینه ها پنهان می دارند، آگاه است».

اگر انسان واقعاً باور داشته باشد که خداوند حتی چرخش و گردش چشمانش را زیر نظر دارد، امکان ندارد به نوامیس مردم نگاه کند. اگر توجه کند که آنچه در ذهنش می گذرانند از علم خداوند پنهان نیست، امکان ندارد به فکر گناه بیفتد و آلوده آن شود. خلاصه این که شاخه اول حیا، حیا در مقابل خداوند است.

حیا در برابر رقیب و عتید

همواره دو فرشته همراه هر انسانی هستند و تمام اعمالش را ثبت و ضبط می کنند.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (لَيَسْتَحِ أَحَدُكُمْ مِنْ مَلَائِكَةِ الَّذِينَ مَعَهُ، كَمَا يَسْتَحِي مِنْ رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ مِنْ جِيرَانِهِ، وَهُمَا مَعَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛ هر کدام از شما باید از دو فرشته ای که شب و روز همراه اوست حیا کند، همان گونه که اگر دو مرد صالح همواره همراه او بودند خجالت می کشیدید و مرتکب خلاف نمی شدید».

آیه اول: (مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)؛ انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد مگر این که فرشته ای مراقب و آماده نزد اوست! (1).

«رقیب» به معنای مراقب، و «عتید» به معنای کسی است که مهیای انجام کار است. فرشته سمت راست «رقیب» و فرشته سمت چپ «عتید» نام دارد. (2)

اگر وجود رقیب و عتید را باور داشته باشیم

مراقب سخنان خود خواهیم بود؛ نه این که حرف نامناسبی بزنیم و سپس استغفار کنیم.

این که گفته می شود: «در آیات قرآن تدبّر کنید» به همین معناست، که توجه داشته باشیم شب و روز و در همه جا و همه حالت ها دو فرشته همراه ما هستند و تمام اعمال و گفتار ما را ثبت و ضبط می کنند و از همه چیز تصویر برمی دارند. اگر خدای نکرده غیبت کنیم یا تهمت بزنیم یا دروغ بگوییم و یا حجاب مناسبی نداشته باشیم، آن ها با ما هستند و همه چیز را می نویسند. اگر در این مسائل تدبّر و تفکر داشته باشیم حیاء خواهیم کرد و حیاء سدّی محکم میان ما و گناه خواهد شد.

آیه دوم: (إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ)؛ «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان اند،

ص: 163

1- ق (50)، آیه 18.

2- تفسیر نمونه، ح 22، ص 258، ذیل تفسیر آیه 18 سوره ق.

اعمال او را دریافت می دارند».

7. فطری بودن حیاء

اشاره

آیا خداوند از روز اول حیاء را در درون ما آفریده، یا اکتسابی است و باید آن را تحصیل کرد؟ این مسأله، از اصول کلی است که در مسائل اخلاقی و غیر اخلاقی کاربرد دارد، ولذا از اهمیت فراوانی برخوردار است. آیا خداوند متعال از روزی که انسان را آفرید، علاقه به خوبی ها و تنفر و انزجار از بدی ها را نیز در دون وجود او قرار داد؟ پاسخ این سؤال مثبت است. هم از قرآن مجید می توان این مطلب را ثابت کرد و هم از طریق دلیل عقلی.

فطری بودن حیاء در قرآن مجید

اشاره

آیات متعددی از کلام وحی دلالت بر فطری بودن حیاء دارد، که به چند نمونه آن قناعت می کنیم:

ص: 164

اول: محبوبیت ایمان

خداوند متعال در آیه شریفه هفتم سوره حجرات می فرماید: (وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهُ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْأَعْيَانَ)؛ «خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل هایتان زینت بخشیده، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است».

از این که فرمود: «ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل هایتان تزئین کرده است» معلوم می شود که زینت چیزی اضافه بر محبت است.

تفاوت فسوق و عصیان در این است که فسوق به گناهان بزرگ اطلاق می شود، و عصیان شامل گناهان کوچک تر است. به هر حال آیه فوق با صراحت دلالت می کند که از روز اول عشق به خوبی ها و تنفر از بدی در وجود انسان بوده است.

دوم: بهترین صورت

در آیه چهارم سوره تین می خوانیم: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ)؛ «ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم».

خداوندی که انسان را در بهترین صورت ممکن آفریده، حتماً بهترین حالات را نیز که همان علاقه به خوبی ها و تنفر از بدی هاست، به او ارزانی داشته است.

سومین آیه مورد استناد ما این آیه شریفه است: (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا)؛ «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم؛ و آن ها را در خشکی و دریا، (بر مرکب های راهوار) حمل کردیم؛ و از انواع روزی های پاکیزه به انسان روزی دادیم و آن ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده ایم، برتری بخشیدیم».(1)

مفسران معتقدند که «کثیر» در آیه مذکور به معنای «جمع» است،(2)

یعنی خداوند انسان را بر همه مخلوقات برتری داد.

بنابراین، انسان گل سرسبد عالم آفرینش است و خداوند او را حتی بر فرشتگانش برتری داده است.

طبق این آیه شریفه، خداوند متعال به انسان کرامت و شخصیت بخشید و صفحه زمین را مسح او ساخت و آدمی را مالک آن قرار داد، و از آن جا که انسان را در احسن تقویم آفرید، غذای خوب نیز برایش خلق کرد و او را بر تمام مخلوقات برتری بخشید!

آیا انسانی که دارای این ویژگی های فوق العاده است، علاقه به خوبی ها و انزجار از بدی ها در وجود او به ودیعت نهاده نشده است؟!

ص: 166

1- اسراء (17)، آیه 70.

2- مجمع البیان، ج 6، ص 274.

چهارمین آیه، آیه 30 سوره بقره است: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)؛ «(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد».

از این آیه شریفه نیز استفاده می شود که خداوند حکیم علاقه به خوبی ها و تنفر از بدی ها را در وجود انسان قرار داده است.

نتیجه این که از آیات متعدّد قرآن، که چهار نمونه آن در بالا ذکر شد، استفاده کردیم که حیاء از روز اول در وجود انسان آفریده شده و گل سرسبد آفرینش از ابتدای خلقت از قبایح و زشتی متنفر بوده است، به شرط این که با عوامل بی حیایی، بی حیایی را جانشین آن نکند.

پنجم: آیه امانت

در اینجا ممکن است تصوّر شود آیه 72 سوره احزاب، مخالف آیات مورد استدلال ماست، توجه بفرمایید: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا)؛ «ما امانت (تعهد، تکلیف، ولایت الهی) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آن ها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود (چون قدر این مقام عظیم را شناخت)».

مفسران در مورد این که منظور از امانت الهی در این آیه چیست، بحث های زیادی کرده اند⁽¹⁾، و ما نیز در تفسیر نمونه در این زمینه مفصل بحث کرده ایم.⁽²⁾

طبق بهترین تفسیر، امانت الهی همان حس اختیار و داشتن عقل و شعور و پذیرش مسئولیت و تکالیف است. چنین امانتی را انسان پذیرفت، اما دیگر موجودات، حتی موجودات با عظمت، از پذیرش آن امتناع کردند.

این که برای آغاز سنّ تکلیف جشن می گیرند به خاطر آن است که امانت الهی را در لحظه بلوغ می پذیرند و چه جشنی بالاتر از این که انسان امانت دار الهی شود. برخی می گویند: «تکلیف یعنی کُلفت و مشقت و سختی»، آری درست است؛ اما تمام افتخار در پذیرش این سختی و مشقت و رسیدن به مقام والای خلیفة اللہی و داشتن حیاء از خدا و خلق خداست.

اشکال: در ذیل آیه امانت می خوانیم: (إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا). بنابراین، این که می فرماید این انسان بسیار ظالم و جاهل است نشان می دهد آیه مذکور با آیات چهارگانه سازگاری ندارد.

پاسخ: حق این است که هیچ ناسازگاری ای بین آیه فوق و آیات چهارگانه وجود ندارد، به شرط این که در معنای ظلوم و جهول دقت کافی صورت بگیرد؛ زیرا معنای ظلوم این است که انسان به

ص: 168

1- مجمع البیان، ج 8، ص 186.

2- تفسیر نمونه، ج 17، ذیل آیه 72 سوره احزاب.

خود ظلم کرد، چرا که در مسیر کفر و آلودگی و انحراف افتاد، و از شیطان تبعیت کرد. و جهول؛ یعنی قدر و مقام خود را نشناخت. هم مقامش را نشناخت و هم به خود ستم کرد. مقام امانت داری خدا را داشت؛ اما قدرش را ندانست و جاهل بود. بنابراین، آیه مذکور نه تنها با آیات سابق ناسازگاری ندارد، بلکه هماهنگ است.

نتیجه این که آیات متعددی از قرآن دلالت دارد که خداوند انسان را پاک و دارای صفات پسندیده عالی و متنفر از بدی ها و زشتی ها آفریده است.

فطری بودن حیاء از دیدگاه عقل

منظور از دلیل عقل، همان چیزی است که علمای علم کلام به آن قاعده لطف می گویند، که در یک مثال ساده می توان آن را چنین بیان کرد:

اگر شما به کسی مأموریتی بدهید، باید اسباب و مقدماتش را نیز در اختیارش قرار دهید، وگرنه انسان حکیمی نبوده، و براساس حکمت عمل نکرده اید.

چنانچه شما امانت مهمی را به کسی بسپارید تا آن را به مقصد برساند برای انجام این کار، باید آدرس محلّ مورد نظر و مرکب راهواری در اختیارش قرار دهید. در غیر این صورت، انسان حکیمی محسوب نمی شوید.

با توجه به مثال مذکور، ما می دانیم خداوند حکیم است و انسان را برای کمال آفریده (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (1)

و او را خلیفه و جانشین خود در زمین قرار داده است و به مقتضای قاعده لطف، باید اسباب کمال و خلیفه الهی را در اختیارش قرار دهد که از جمله آن ها عشق به خوبی ها و تنفر و بیزاری از بدی هاست.

نتیجه این که به دلالت آیات قرآن مجید و دلیل عقلی، خداوند در ذات انسان علاقه به خوبی ها و انزجار از بدی ها را به ودیعت نهاده است. اما محیط های آلوده، خانواده های بی بندوبار، رسانه های آلوده، دوستان ناباب و مانند آن، ممکن است آن حالت را تضعیف، بلکه تبدیل به ضد کنند.

هنگامی که باران از آسمان می بارد بسیار زلال و شفاف و زیباست. اگر بر روی سنگ ها و کوه ها و صخره های پاک ببارد، همچنان زلال و شفاف می ماند، اما اگر بر زمین های آلوده مانند لجن زارها ببارد تبدیل به لجن می شود و انسان نه تنها از آن لذت نمی برد، بلکه متنفّر و بیزار می شود.

روح انسان نیز چنین است. اگر پاک و دست نخورده باقی بماند و عوامل منفی آن را آلوده نسازد همواره پاک خواهد ماند و عشق به خوبی ها و تنفر از بدی ها خواهد داشت. اکنون که این اصل کلی روشن شد به چند روایت ناب در مورد حیاء توجه بفرمایید:

ص: 170

1. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ خُلُقًا وَإِنَّ خُلُقَ الْإِسْلَامِ الْحَيَاءُ؛ هَرْدِينِي اخْلَاقَ وَپِيَامَ وَشَعَارِي دَارِد، وَ شَعَارِ اسْلَامِ حِيَاءِ اسْت.» (1)

2. امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَإِذَا أَذْهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ؛ حِيَاءٌ وَإِيمَانٌ هَمْرَاهُ هَمٌّ وَدَرِيكٌ جَاهِسْتَنْد، هَر زَمَانِ يَكِي از آن ها بَرُود، دِيگَرِي نِيز مِي رُود.» (2)

به این روایت باید توجه بیشتری شود، چراکه کمتر در مورد آن صحبت شده است. این که اگر حیا از بین برود ایمان نیز از بین می رود و هر زمان که ایمان رخت بریندد حیا نیز رخت برمی بندد، نشانگر اهمیت فوق العاده حیاست. حقیقت این است که وقتی انسان بی حیا شود و نه از خدا حیا کند، نه از خلق خدا، نه از وجدانش، و نه از دو فرشته همواره همراهش، ایمانی برایش باقی نمی ماند.

3. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «لَمْ يَبْقَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا قَوْلُ النَّاسِ إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ؛ انبیا و پیامبران نکته های مهمی داشتند. یکی از نکته های مهم این بود که اگر حیا نداری هر کاری می خواهی انجام بده.»

1- کنز العمال، ج 3، ص 119 ح 5757.

2- بحار الانوار، ج 78، ص 177، ح 45.

4. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد فضایل اخلاقی چنین فرمودند: «مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ عَشْرَةٌ؛ مجموعه فضایل اخلاقی در ده چیز خلاصه می شود».

اول: «صِدْقُ الْحَدِيثِ؛ صداقت در گفتار». اولین فضیلت اخلاقی راست گویی شمرده شده، که در برنامه همه پیامبران الهی به چشم می خورد. (إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ).

«صنایع» جمع «صنیعه» به معنای خدمت به دیگری است؛ که هدیه دادن، دیدار کردن، وام دادن و مانند این‌ها از مصادیق آن محسوب می‌شود.

معنای این صفت فضیلت این است که کارهای خوب دیگران نباید فراموش شود، بلکه باید تلافی گردد. اگر برخی تصور می‌کنند که فقط دیگران باید به آن‌ها خدمت نمایند و وظیفه جبران ندارند، فکر غلطی است و با معارف دینی سازگاری ندارد.

پنجم: «وَحِفْظُ الْأَمَانَةِ؛ امانت داری»؛ همان‌گونه که بارها گفته ایم، منظور از امانت فقط امانت مالی نیست (گرچه این نوع امانت نیز بسیار اهمیت دارد)؛ بلکه معنای وسیعی دارد و شامل کشور، عمر، فرزندان، قرآن، سخنان اهل البیت: نظام اسلامی و مانند آن نیز می‌شود.

ششم: «وَصِلَةُ الرَّحِمِ؛ پیوند با خویشاوندان». صله رحم مراتبی دارد، همان‌گونه که خویشاوندان درجاتی دارند. با ارحام درجه اول باید دیدار کرد و گاهی علاوه بر دیدار، کمک مالی لازم است. این دیدار ممکن است هفتگی و یا ماهانه باشد و از برخی اقوام می‌توان تلفنی احوال‌پرسی کرد و به هر حال نباید صله رحم ترک شود.

هفتم: «وَالْتَدَمُّ لِلْجَارِ؛ حمایت از حقوق همسایه». در فرهنگ اسلامی همسایه نباید از همسایه‌های خود بی‌خبر باشد، ولی متأسفانه فرهنگ فاسد غرب سبب شده که یکدیگر از حال

همسایگان بی خبر باشند، و گاهی بیست سال همسایه های دیوار به دیوار از حال یکدیگر خبر ندارند. همسایه، حتی همسایه دور، حقوقی بر عهده همسایه خود دارد. (1)

هشتم: «وَالْتَدَمُّ لِلصَّاحِبِ؛ حمایت از دوست». دوست نباید فقط در خوشی ها و خوبی ها همراه دوستش باشد، باید در ناخوشی ها و سختی ها نیز در کنارش باشد و از او حمایت کند.

نهم: «وَأَقْرَاءُ الضَّيْفِ؛ گرمی داشتن میهمان». نهمین سفارش و توصیه حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) این است که میهمان پذیر باشیم؛ چراکه میهمان فرستاده خداست. میهمان روزی اش را با خود می آورد و گناهان صاحب خانه را با خود می برد. (2) بنابراین میهمان یکی از نعمت های الهی است که نباید از آمدن آن ها ناراحت شویم.

دهم: «وَرَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ؛ سرآمد و سر سلسله همه آن ها حیاست». (3)

معنای این عبارت این است که اگر حیاء نباشد، سایر صفات نیک اخلاقی متزلزل می شود. اگر آن سدّ نیرومندی که در مقابل گناهان و زشتی ها مقاومت می کند و جلوی مفسد را می گیرد، شکسته شود، دیگر مکارم اخلاق نیز می شکنند. آری، حیاء از خداوند،

ص: 174

-
- 1- به برخی از حقوق همسایه در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام سجّاد (علیه السلام) اشاره شده است. ر.ک: میزان الحکمه، ج 2، ص 181 و 182، ح 3185 و 3186.
 - 2- الاصول من الکافی، ح 2، ص 202، ح 8-9.
 - 3- نهج الفصاحة، ص 715، ح 2827.

حیاء از خلق خدا، حیاء از دو فرشته ای که همواره با ما هستند و حیاء از خویشتن و وجدان، اگر از بین رود، بدبختی ها شروع شده و انواع مفاسد، جامعه را دربر می گیرد.

حیای پوریای ولی

داستانی از یکی از عرفای حقیقی زمان خودمان شنیدم، که توجه شما را به آن جلب می کنم:

یکی از پهلوانان، که احتمالاً پوریای ولی بود و در مسیر سیر و سلوک گام برمی داشت، قرار بود با پهلوان بزرگ دربار مسابقه دهد. وقتی مادر آن پهلوان، هیکل و قد و قامت پوریای ولی را دید یقین کرد که او بر پسرش غالب خواهد شد و لذا نزد پوریای ولی رفت و از او تقاضا کرد که مغلوب پسرش شود! چون اگر ببازد، حقوقش از دربار قطع گردیده و زندگی بر آن مادر و فرزند سخت خواهد شد.

زمان مسابقه فرارسید و آن دو پهلوان گلاویز شده و هر کدام تلاش می کرد پشت دیگری را به خاک برساند. پوریای ولی علاوه بر مسابقه با پهلوان دربار، درگیر مسابقه سخت تری با هوای نفس بود و سخنان مادر آن پهلوان لحظه ای از خاطرش محو نمی شد.

بالاخره بر هوای نفس غالب شد و از خدایش حیاء کرد که تقاضای آن مادر را اجابت نکند و لذا بدنش را شل کرد تا پهلوان دربار بتواند پشت او را به خاک برساند.

می گوید: همین که پشتم به خاک رسید پرده ها از جلوی چشمم کنار رفت و عالم غیب در برابرم آشکار شد! (1)

خداوند، عالمی نورانی را در برابرم آشکار کرد و اکنون چیزهایی را می بینم که در گذشته نمی دیدم!

فرقان، اثر تقوا

خوانندگان محترم! اگر انسان در مسیر حق حرکت کند و به این برنامه نماید، درها باز می شوند، همان گونه که خدای متعال در آیه شریفه 29 سوره انفال فرموده است: (إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا)؛ «اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما (نورانیت درون و) تشخیص حق از باطل قرار می دهد».

«فرقان» به معنای چیزی است که حق را از باطل جدا می کند، یعنی در روح انسان قدرتی پیدا می شود که می تواند حق را از باطل تشخیص دهد. خداوند در سایه تقوا نوری در وجود انسان قرار می دهد که با آن نور می تواند در جامعه به درستی زندگی کند و خوبی ها را از بدی ها تشخیص دهد و به وسوسه های شیطان و هوای نفس توجهی نکند. این ها، همه ثمره تقوا و اخلاق و حیاست.

ص: 176

خداوند! به عظمت قرآن و عظمت اولیائت، به ویژه به عظمت امام زمان (عج) قسمت می دهیم؛ توفیق عمل به این برنامه ها را به ما عنایت فرما!

فطری بودن حیات از منظری دیگر

در بحث قبلی، از طریق آیات چهارگانه قرآن و دلیل عقل ثابت کردیم که انسان به طور ذاتی از زشتی ها و بدی ها متنفر است و به خوبی ها و اخلاق فضیله علاقه دارد. اینک همین مطلب را از طریق دیگری دنبال می کنیم.

وظیفه پیامبران الهی (علیهم السلام)

اشاره

برنامه انبیا و اولیا در این جهان چیست؟ آیا آن بزرگواران در پی تولید و آفرینش سعادت اند، یا بذر آن در وجود انسان هست و پیامبران (علیهم السلام) آن را پرورش می دهند؟ به عبارت دیگر: انبیای الهی باغبان اند، یا تولیدکننده؟ معدن شناس و استخراج کننده معدن اند، یا مولد آن؟

از آیات قرآن مجید و روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) استفاده می شود که کار آن بزرگواران باغبانی و استخراج معدن است. آنها خوبی ها و صفات پسندیده درون انسان ها را رشد و نمو می دهند، یا از فطرت انسان استخراج می کنند، و لذا از آن ها گاهی به معدن شناس و گاهی به باغبان تعبیر شده است.

ص: 177

اگر با این دید به مسأله نگاه کنیم، فضایل اخلاقی، از جمله حياء، به صورت فطری و ذاتی در درون انسان وجود دارد و محیط آلوده و دیگر عوامل آلودگی است که آن را تغییر می دهد، همان گونه که باران به مقتضای ذاتش شفاف و زلال و سودمند است و عوامل مختلف خارجی ممکن است آن را کدر و تار و مضر کند.

برای اثبات آنچه گفته شد، به دو نمونه از آیات قرآن مجید توجه فرمایید:

الف) تشبیه انسان به گیاه

حضرت نوح (علیه السلام) از قومش دعوت کرد که خالق آسمان ها و زمین را پرستش کنند. سپس در وصف خداوند چنین فرمود: (وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا)؛ «و ماه را در میان آن ها مایه روشنایی، و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است. و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید».⁽¹⁾

جالب این که در زمان نزول قرآن همه مردم خیال می کردند نورانیت ماه از خود می باشد، در حالی که ماه به خودی خود تاریک است و لذا همواره نیمی از ماه که به سمت خورشید است روشن،

ص: 178

1- نوح (71)، آیات 16 و 17.

ونیمه دیگر آن تاریک است، و این از معجزات علمی قرآن محسوب می شود ولذا خورشید را سراج و ماه را نور معرفی کرده است.

به هر حال شاهد ما در (وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا) می باشد، که نشان می دهد انسان به منزله گیاه و درخت است و پیامبران الهی بسان باغبان اند. بنابراین، کار آن ها آفرینش سعادت نیست؛ بلکه پرورش بذرهایی است که خداوند در وجود انسان نهاده است. باید آن بذرها پرورش داده شود، آبیاری گردد، آفت آن برطرف شود، شاخه های اضافه هرس گردد و خلاصه آنچه برای پرورش استعداد های انسان لازم است انجام شود.

(ب) پرورش انسان توسط پیامبران (علیهم السلام)

خداوند متعال در داستان حضرت مریم (علیها السلام) چنین می فرماید: (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا)؛ «خداوند او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته ای رویانید (و پرورش داد)».

ظاهر کرد، به گونه ای که هر وقت زکریا (علیه السلام) نزد او در محراب عبادت می رفت، غذای مخصوصی در آن جا می دید و از وی می پرسید: این غذاها را از کجا آورده ای؟ مریم (علیها السلام) می گفت: این ها از سوی خداست، خداوند به هر کس که بخواهد روزی فراوان عنایت می کند».

معدن ها و معدن شناسان

اشاره

در روایات از انسان ها تعبیر به «معدن» شده است؛ یعنی پیامبران الهی (علیهم السلام) تولید کننده نیستند؛ بلکه معادن وجود انسان ها را استخراج می کنند. به دو نمونه از این روایات توجه فرمایید:

نمونه اول: کارهای چهارگانه پیامبران الهی (علیهم السلام)

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه، پس از اشاره به آفرینش آسمان و زمین، درباره بعثت پیامبران (علیهم السلام) سخن می کند.

ص: 180

می فرماید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لَيْسَ تَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛ پس پیامبرانش را در میان آن ها مبعوث کرد، وپی درپی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد، تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه نمایند و نعمت های فراموش شده را به یاد آن ها آورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را بر آن ها تمام کنند و گنج های پنهانی عقل ها را آشکار سازند» (1).

طبق آنچه در کلام مولی (علیه السلام) آمده، پیامبران (علیهم السلام) چهار کار انجام می دادند:

1. خداوند پیمانی از انسان ها گرفته، و این پیمان در فطرت آن هاست. پیامبران به نمایندگی از خدا، این پیمان را مطالبه می کردند.
2. انسان فراموش کار است و نعمت های پروردگار را به فراموشی می سپارد. پیامبران این نعمت های فراموش شده را به یاد او می آوردند. بنابراین، نعمت هایی در درون انسان وجود دارد و پیامبران (علیهم السلام) فقط آن را یادآوری می کنند.
3. پیامبران الهی بر انسان احتجاج می کنند و برایش دلیل می آورند، تا قدر و موقعیت و منزلت خود را بشناسد و خود را ارزان نفرشد. هنگامی که خود را شناخت خدایش را نیز می شناسد.

ص: 181

1- نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده، ج 1، ص 64، خطبه اول.

4. گنج هایی درون عقل انسان وجود دارد که انبیای الهی مأمور استخراج آن ها هستند.

بنابراین، کار انبیاء (علیهم السلام) نشان دادن گنج ها و استخراج معادن است، نه ایجاد معدن و آفرینش گنج.

معدن شناس پس از استخراج سنگ های معدنی آن ها را به خوبی شست و شو می دهد، سپس آن را با ابزار و وسایل خاصی ذوب می کند و اشیای ناخالص را جدا کرده، فلز خالص را مورد استفاده قرار می دهد. پیامبران (علیهم السلام) نیز همین کار را نسبت به روح انسان ها انجام می دهند.

نمونه دوم: مردم همچون معدن طلا و نقره اند

شاهد دیگر بحث ما روایت معروفی است که می فرماید: «الْإِنْسَانُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ؛ مردم معدن هایی هستند همچون معدن طلا و نقره». این روایت در منابع خاصه و عامه نقل شده است.

مرحوم کلینی آن را در فروع کافی، ج 8، ص 177، ح 197، از امام صادق (علیه السلام) و مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 273، از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، و صاحب صحیح مسلم، در همین کتاب ج 4، ص 2031، باب الارواح جنود مجنوده، حدیث دوم، از وجود مقدس پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند.

به هر حال، طبق این روایت مشهور، انسان ها همچون معدن

طلا و نقره هستند، یعنی گرچه همه یکسان نیستند و با هم تفاوت هایی دارند و این تفاوت ها برای حفظ نظام آفرینش است، اما در هر حال همه انسان ها با ارزش اند و هیچ انسانی شقی و بدبخت یا جانی بالفطره آفریده نشده و پیامبران (علیهم السلام) مأمور کشف این معادن هستند.

خلاصه این که به شهادت آیات قرآن و روایات حضرات معصومین (علیهم السلام) انسان به طور ذاتی طرفدار فضایل و خوبی ها و خواهان آن است. بنابراین، حیاء که وسیله و ابزار جلوگیری از اشتباهات و قبایح و بدی هاست، در ذات انسان وجود دارد و کار انبیای الهی (علیهم السلام) استخراج و پرورش دادن آن است.

9. حیای چشم

اشاره

وقتی چشم انسان به صحنه حرام می افتد، باید حیاء کند و نگاهش را از آن صحنه بردارد. خداوند متعال در مورد این شاخه حیاء می فرماید: (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصَدَّقُونَ)؛ «به مؤمنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و دامان خود را (از بی عفتی) حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است؛ خداوند به آنچه انجام می دهند آگاه است».(1)

ص: 183

نکته قابل توجه در این آیه شریفه تعبیر «غض» است. «غمض» به معنای چشم روی هم گذاشتن، و «غض» چشم را فرو انداختن است. خداوند فرموده که در مواجهه با نامحرم چشماتان را ببندید؛ چون ممکن است خطری برای انسان به وجود بیاید؛ بلکه فرموده چشمان خود را فرو بیندازید تا هم از نگاه حرام جلوگیری شود و هم خطری شما را تهدید نکند.

در ضمن از ادامه آیه استفاده می شود که حیای چشم از آلودگی های جنسی پیشگیری می کند، چرا که حفظ فرج، نتیجه غض بصر است. بنابراین کسانی که در نگاه کردن حیاء نداشته باشند و چشمتان را کنترل نکنند ممکن است موفق به حفظ دامانتان نشوند و آلوده انحراف های جنسی گردند. به دورایت در مورد نگاه های آلوده توجه فرمایید:

الف) نگاه حرام و پشیمانی بی پایان

به روایتی از امام صادق (علیه السلام) توجه فرمایید.

«الْنَّظْرَةُ مِنْهُمْ مِنْ سِهَامِ ابْلِيسَ مَسْمُومٌ، وَ كَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً؛ نگاه به نامحرم تیری از تیرهای ابلیس است که مسموم می باشد و چه بسا یک نگاه حرام، افسوس و پشیمانی طولانی در پی داشته باشد»⁽¹⁾.

ص: 184

1- وسائل الشیعه، ج 14، ص 138، ح 1.

در گذشته گاه نوک تیرها را به زهر آغشته می کردند تا اگر شخص مورد هدف بر اثر اصابت تیر بلافاصله به قتل نرسید، مسموم گردیده و بر اثر زهر کشته شود، و چنین تیری بسیار خطرناک است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید که نگاه حرام مانند تیرهای عادی نیست، بلکه همچون تیرهای زهر آلود است که خطر فراوانی دارد.

جمله ذیل روایت قابل توجه است که نگاه حرام، گاهی حسرت و افسوس طولانی به دنبال دارد، مانند این که انسان - پناه بر خدا - به زن شوهرداری نگاه می کند و کم کم ارتباط نامشروع ایجاد شود و آلودگی هایی به وجود می آید که یک عمر حسرت و ندامت به دنبال خواهد داشت.

(ب) آثار فوق العاده کنترل نگاه!

روایت دوم نیز که آزمایش شده و مجرب است، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است؛ فرمودند: «الَّتَنْظَرَةُ سَدَّ لَهُمْ مِنْ سَيِّئِهِمْ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ، مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا لِغَيْرِهِ أَعْقَبَهُ اللَّهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ؛ نگاه به نامحرم تیر مسمومی از تیرهای شیطان است. هر کس آن را برای رضای خداوند، نه به علت دیگر، ترک کند خداوند همان لحظه آرامش و ایمانی به او عطا می کند که طعمش را می چشد» (1).

ص: 185

اسلام مانع نگاه به زیبایی‌ها نیست، نگاه به زیبایی‌های طبیعت، نگاه به زیبایی‌های آسمان و زمین، نگاه به زیبایی‌های آفرینش و نگاه‌های غیر آلوده دیگر، اشکالی ندارد، اما نگاه آلوده به حرام که همچون تیر مسموم شیطان است و روح انسان را نشانه می‌رود، ممنوع شده است.

10. عوامل شکستن حیاء

اشاره

عده‌ای آگاهانه و عامدانه سدّ حیاء را می‌شکنند، و عده‌ای دیگر بر اثر ناآگاهی و بی‌توجهی، و بر اثر کار هر دو گروه، حالت انزجار و تنفر از گناه از بین می‌رود و مردم به راحتی آلوده گناه می‌شوند. شکسته شدن سدّ حیاء عوامل متعدّدی دارد، که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

الف) گناهان آشکار

ارتکاب گناه و معصیت به صورت آشکار، حیاء را از بین می‌برد. این که گناه علنی در فرهنگ اسلامی مجازات سنگینی دارد به خاطر همین مسأله است. خانمی که آشکارا روسری خود را در ملاء عام برمی‌دارد، قصد دارد سدّ حیاء را بشکند و بی‌حجابی را عادی سازی کند. مجازات چنین افرادی مجازات عادی و معمولی نیست.

ص: 186

ب) رمان ها و داستان های بدآموز

برخی از نویسندگان غربی و قلم به داستان مزدور یا ناآگاه داخلی که ایمان ندارند، با نوشتن و انتشار داستان های بدآموز، سدّ حياء را شکسته و جامعه را آلوده می کنند.

ج) فیلم های حرمت شکن

گاهی فیلم هایی ساخته می شود که انواع مفسد اخلاقی را به شکل مستقیم یا غیر مستقیم نشان می دهد. این فیلم های حرمت شکن نیز عامل دیگری برای شکستن حياء است. ما به برخی از فیلم ها و سریال هایی که در صدا و سیما پخش می شود به همین دلیل اعتراض داریم. حتی ممکن است این کار در کارتون ها صورت گیرد. وقتی در یک کارتون زنی بصورت بی حجاب ظاهر شود قبح بی حجابی نزد کودکی که آن برنامه را مشاهده می کند از بین می رود. بسیاری معتقدند که از این طریق بهتر می توان سدّ حياء را شکست.

د) شبکه های اجتماعی و فضاهای مجازی

اشاره

بدتر از همه عوامل گذشته، فضاهای مجازی فاسد و مفسد است، چراکه این ابزار در اختیار همگان است و حتی کودکان نیز می توانند از آن استفاده کنند، ولذا همه در معرض این خطرند. البته

فضای مجازی فرصت مناسبی است برای استفاده های گوناگون علمی و رشد دانش افراد و گروه ها دیگر امور مثبت؛ اما سازندگان این شبکه ها، آن ها را برای این امور نساخته اند، بلکه هدف، تزریق مفسد و زشتی ها و بدی ها به جوامع بشری است!

ضرورت اصلاح شبکه های اجتماعی

آیا وقت این نرسیده که از تقلید کورکورانه از غربی ها در این امور دست برداریم؟! آن ها خطّ قرمز ندارند و برای رسیدن به پول و اهدافشان دست به هر کاری می زنند، اما ما انسان هستیم و انسان خطّ قرمز دارد و از خطوط قرمز خود تجاوز نمی کند. آیا وقت این نرسیده که فکری جدّی برای این فضاهای مجازی فاسد کرده، و آن ها را اصلاح کنیم؟!

سؤال: آیا امکان اصلاح این فضاها وجود دارد؟

جواب: بدون شک می توان آن ها را اصلاح کرد و گروهی در حوزه علمیه قم وقت زیادی صرف کرده و راهکارهای عملی مناسبی ارائه داده اند، اما متأسفانه عزم جدّی برای اصلاح نیست.

اگر عزم جدّی وجود داشته باشد این کار، کار پیچیده ای نیست و البته اصلاح آن فقط فیلتر کردن نمی باشد. کسانی که مسئولیتی در این زمینه دارند به جوانان و نوجوانان و کودکان کشور ما رحم کنند و اقدامی نمایند، در غیر این صورت، روزی چشم باز می کنند

ومی بینند (پناه بر خدا) فساد همه جا را گرفته است، که در آن صورت کار بسیار مشکل می شود.

در ابتدای انحراف آب از مسیر اصلی، با یک بیل خاک می توان جلوی انحراف را گرفت و آب را به مسیر اصلی بازگرداند، اما اگر به موقع اقدام نشود و مدتی از انحراف آب بگذرد، بازگرداندن آب به مسیر اصلی با لودر و مانند آن نیز کار سختی خواهد بود. بنابراین، هرچه زودتر باید برای اصلاح شبکه های مجازی اقدام کرد.

ص: 189

اشاره

یکی از موضوعات مهم اخلاق در خانواده، مسأله تربیت فرزندان است، که اهمیت فوق العاده ای دارد. اما قبل از ورود به این بحث، باید مقدمه ای به شرح زیر تقدیم شود:

کاهش جمعیت یا افزایش آن؟

سؤال: آیا اصل در اسلام کاهش جمعیت است یا افزایش آن؟

جواب: از آیات مختلفی از قرآن مجید و روایات بسیار فراوان - که خواهد آمد - استفاده می شود که مسلمانان باید سعی کنند آمار جمعیت خود را در برابر دشمنانشان بالا ببرند، چراکه نیروی انسانی در هر جامعه ای حرف اول را می زند. هر جامعه ای که انسان های فهیم و آگاه و هوشمند و لایق بیشتری داشته باشد موفق تر خواهد بود.

به عنوان مثال، کشورهای آلمان و ژاپن را می توان نام برد. در جنگ جهانی دوم آلمان ویران شد. کارخانه ها، پل ها، صنایع،

تأسیسات همه از بین رفت. دشمنان به هیچ چیز رحم نکردند. در ژاپن نیز دشمنان روی دو شهر معروف هیروشیما و ناگازاکی بمب اتم انداختند و این دو شهر را به گورستان تبدیل کردند. عجیب این که وقتی به عاملان بمباران اعتراض کردند که شما با چنین جنایتی چگونه مدّعی رعایت حقوق بشر هستید؟ با کمال وقاحت گفتند: اگر ما این کار را نمی کردیم جنگ طولانی تر می شد، هدف ما از این کار خدمت به بشر بود!

به هر حال این دو کشور در هم کوبیده شد، اما چون نیروی انسانی کارآمد داشتند به دو قدرت از قدرتهای اقتصادی مهمّ دنیا شدند. بعضی از آلمانی ها می گفتند: ما باید از کسانی که به کشورمان حمله کرده و این خسارات را بر ما تحمیل کردند متشکر باشیم! چون کار این ها باعث شد کارخانه ها و صنایع کهنه و فرسوده ما نو و به روز شود!

بنابراین، انسان ها سرمایه اصلی جوامع هستند و اسلام به این سرمایه اصلی اهمّیت فراوانی می دهد، چراکه وقتی نیروی انسانی کارآمد زیاد شود نخبه ها نیز زیاد می شوند و نخبه ها که زیاد شوند خدمات فراوانی صورت می گیرد.

متأسّف فانه زمانی بر کشور ما گذشت که مردم ما را فریب دادند. پلاکاردهایی با مضمون «فرزند کمتر زندگی بهتر» در ورودی شهرها نصب کرده، و مردم را تشویق می کردند به فرزند اهمّیت ندهند و این

سیاست غلط سبب شد جمعیت کشور رو به کاهش رود. اکنون که می خواهیم جبران کنیم، جبران آن به سادگی میسر نمی شود.

می گویند بر اثر همین سیاست نادرست، جمعیت کشور در آینده پیر خواهد شد. چون در این میان، يك حلقه اتصال از فرزندان جدید خارج شده و چون این حلقه اتصال از بین رفته، در آینده نسل جوان کمتری خواهیم داشت. کار به جایی رسید که در بیمارستان ها لوله های زنان و مردان را به صورت مجانی می بستند تا بچه دار نشوند و این را برای خود افتخار می دانستند! شاید اکنون نیز در گوشه و کنار، برخی این کار را انجام دهند!

بحمدالله از برکت نظام اسلامی جامعه بیدار شد و مردم فهمیدند چقدر اشتباه کرده و باید جبران کنند.

برخی می گویند: اگر ما جمعیت را افزایش دهیم نیاز به غذا و تحصیل و مسکن و بهداشت دارند. این نیازها را چه کنیم؟

می گوئیم: این ها را نیز باید افزایش داد. کشور ما استعداد پرورش جمعیت 120 میلیون نفری را دارد. بنابراین بهانه ای برای کنترل جمعیت نیست.

افزایش جمعیت از منظر قرآن

آیات متعددی از قرآن مجید نگاه مثبت به این مسأله دارد و سفارش به افزایش جمعیت می کند؛ توجه بفرمایید:

ص: 192

1. حضرت نوح (علیه السلام) خطاب به خداوند عرض می کند: (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا)؛ «و گفتم: «از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا باران های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان یاری کند و باغ های سرسبز و نه‌های جاری در اختیارتان قرار دهد» (1).

طبق این آیه شریفه، توبه از گناهان چند فایده دارد:

الف) باران های پی در پی نازل می شود؛ که سبب سیراب شدن و آبادانی زمین ها می گردد.

ب) اموالتان فزونی پیدا می کند.

ج) فرزندان‌تان اضافه می شوند. خداوند متعال از فرزندان زیاد به عنوان یک موهبت الهی و پاداش در برابر ایمان یاد کرده است.

د و ه) خداوند باغ های سرسبز و نه‌های پر آب به شما عنایت می کند.

نوح پیامبر (علیه السلام) در آن زمان به این مطلب اشاره کرده که فرزندان جزء نعمت های الهی محسوب می شوند.

2. خداوند در آیه ششم سوره اسراء خطاب به بنی اسرائیل می فرماید: (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ

ص: 193

1- نوح (71)، آیات 10 - 12.

أَكْثَرَ نَفِيرًا؛ «سپس شما را بار دیگر بر آن ها چیره می کنیم؛ و شما را به وسیله اموال و فرزندان کمک خواهیم کرد؛ و نفقات شما را بیشتر (از دشمن) قرار می دهیم».

خداوند در این آیه از فرزندان زیاد به عنوان یک موهبت یاد کرده است، یعنی این مطلب یک امر مثبت محسوب می شود. بنابراین، به شعار «فرزند کمتر زندگی بهتر» که برخلاف قرآن مجید است توجهی نکنید.

3. در آیه 69 سوره توبه در وصف منافقین چنین می خوانیم: (كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا)؛ «(شما منافقان) همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند (و راه نفاق را پیمودند، بلکه) آن ها از شما نیرومندتر بودند و اموال و فرزندانشان بیشتر بود».

معنای آیه شریفه این است که فرزند بیشتر مایه قوت و قدرت بیشتر می شود.

4. خداوند متعال در آیه شریفه 35 سوره سبأ به نقل از کفار چنین فرموده است: (نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ)؛ «اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد!».

آن ها به فرزندان بیشتر افتخار می کردند و آن را نشانه عظمت خود می دانستند.

نتیجه این که در فرهنگ قرآن با فرزند بیشتر، زندگی بهتر و جامعه قوی تر می شود. امیدوارم در سایه الطاف الهی و توسل به حضرات معصومین: مشکلات همه مسلمانان حل شود و شرّ دشمنان به خودشان بازگردد!

5. آیات تسخیر

اشاره

از جمله آیاتی که در مورد اهمیت انسان و نقش مهم او در جهان آفرینش بحث کرده، آیات مربوط به مسأله تسخیر است. پانزده آیه، از تسخیر آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و دیگر امور برای انسان سخن می گوید، یعنی از منظر قرآن، انسان به قدری اهمیّت دارد که همه چیز در جهان هستی مسخّر فرمان اوست.

به چند نمونه از این آیات توجّه فرمایید:

الف) تسخیر خورشید و ماه

خداوند متعال در آیه شریفه 33 سوره ابراهیم می فرماید: (وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ)؛ «(خداوند) خورشید و ماه را، که با برنامه منظّمی در حرکت اند، به تسخیر شما درآورد».

منظور از تسخیر، سفر به کره ماه و خورشید نیست؛ بلکه منظور این است که در خدمت بشر باشند و ماه و خورشید مسخّر انسان اند. اگر خورشید نتابد، نه گیاهی سبز خواهد شد، نه درختی

ص: 195

به ثمر خواهد نشست، نه ابری تشکیل خواهد شد، نه بارانی خواهد بارید، و خلاصه زندگی از جریان می افتد. (1)

اگر کره ماه نبود موجودات زنده در دل شب های تاریک نمی توانستند به مقصد برسند. بر اساس حرکت منظم ماه است که تقویم قمری به وجود می آید، و تاریخ قمری بر تاریخ شمسی برتری دارد، چرا که اول ماه و وسط و آخر آن را همه مردم می توانند تشخیص دهند و نیاز به تخصص ویژه ای نیست؛ اما تاریخ شمسی را جز متخصصان، که آشنایی کامل با برج های دوازده گانه و مسائل مربوط به آن دارند، تشخیص نمی دهند. بنابراین، تاریخ قمری یک تاریخ طبیعی است که همه مردم قادر به استفاده از آن در بر اساس حرکت منظم ماه هستند. (2)

(ب) تسخیر شب و روز

در مورد مسخر بودن لیل و نهار در قرآن مجید چنین آمده است: (وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ)؛ «و (خداوند) شب و روز را (نیز) مسخر شما ساخت». (3)

شب و روز نیز خدمات زیادی به بشر می کند. اگر شب ادامه پیدا

ص: 196

1- شرح بیشتر را در کتاب «سوگندهای پر بار قرآن»، ص 63 به بعد، نوشته ایم.

2- برای مطالعه شرح بیشتر، ر.ک: سوگندهای پر بار قرآن، ص 70 به بعد.

3- ابراهیم (14)، آیه 33.

کند و روز از پی آن نیاید همه چیز منجمد می شود، و اگر روز مستمر باشد و شب در پی آن نیاید همه چیز آتش می گیرد و در هر دو صورت زندگی و حیات از کره زمین رخت برمی بندد. خداوند نظم خاصی در آمد و شد شب و روز قرار داده که محصول آن، فضای آرام و مناسبی است که برای زندگی انسان و دیگر موجودات زنده ضرورت دارد. بنابراین لیل و نهار نیز مسخر انسان اند. 1

ج) تسخیر کشتی ها

خداوند متعال در این زمینه چنین می فرماید: (سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ)؛ «و(خداوند) کشتی ها را مسخر شما کرد، تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند». (1)

دریا خدمات زیادی به انسان ها می کند، یکی از خدمات آن، نقل و انتقال مسافران و بارها توسط کشتی هاست. بزرگ ترین نقل و انتقال ها از طریق راه های دریایی صورت می گیرد. برخی از کشتی ها معادل ده هزار ماشین بار حمل می کنند! در زمان های گذشته که این کشتی های پیشرفته اختراع نشده بود، کشتی های بادبانی به کمک باد حرکت می کرد و در اختیار انسان بود. (2)

ص: 197

1- ابراهیم (14)، آیه 32.

2- برای مطالعه شرح بیشتر، ر.ک: تفسیر نمونه، ج 14، ص 178 به بعد.

در پایان آیه 32 سوره ابراهیم چنین آمده است: (وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ)؛ «و (خداوند) نهرها را (نیز) مسخر شما کرد».

برف ها بر قله کوه ها می نشینند و به تدریج آب شده و به صورت جوی آبی درمی آید. جاذبه زمین آن را از بالا به پایین می کشد و آب، روی شیب های زمین حرکت می کند و در اختیار بشر قرار می گیرد، تا انسان ها و دیگر موجودات زنده، از خود آب و موجودات قابل استفاده درون آن، نظیر ماهی ها، استفاده کنند.

ه- تسخیر ستارگان

آیه شریفه بیستم سوره لقمان از دیگر آیات مربوط به تسخیر است، توجه فرمایید: (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً)؛ «آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمان ها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمت های آشکار و پنهان خود را فراوان بر شما ارزانی داشته است؟!».

در این آیه شریفه درباره مورد خاصی از آنچه مسخر انسان شده سخن به میان نیامده، بلکه تمام چیزهایی را که در آسمان و زمین در خدمت انسان است شامل می شود؛ یکی از آن ها ستارگان آسمان اند؛ ستارگانی که در ظلمات دریا و خشکی راهنمای انسان ها هستند. زمانی که هنوز قطب نما اختراع نشده بود و جاده

و راهی وجود نداشت، مردم به کمک ستاره ها مقصد خود را پیدا می کردند. (1)

خلاصه این که خداوند متعال تمام امکانات عالم هستی را در خدمت انسان قرار داده است.

ای انسان! قدر خود را بدان!

از آیات تسخیر، که تنها به بخشی از آن اشاره شد، معلوم می شود که نیروی انسانی مهم ترین و ارزشمندترین نیروهاست. افسوس که برخی از انسان ها قدر خویش را نشناخته، و خود را آلوده مواد مخدر و رشوه و امثال آن کرده، یا به خاطر منافع دیگران، شخصیت و عزت خود را لکه دار می کنند!

آسمان و زمین در خدمت تو و مسخر توست. چگونه راضی می شوی خود را به این امور بی ارزش بفروشی؟!

با توجه به این که نیروی انسانی مهمترین نیروهاست. باید هر چه بیشتر افزایش پیدا کند. افزایش نیرویی که زمین و آسمان و جهان هستی مسخر آن است، باید جدی گرفته شده و کاستی های گذشته جبران گردد.

بشر باید به طور مستمر مطالعه کند، تا به راه های جدیدی برای استفاده از این نیروهای خدادادی برسد. انرژی خورشیدی که

ص: 199

1- برای مطالعه شرح بیشتر، ر.ک: تفسیر نمونه، ج 11، ص 208 به بعد.

اکنون در اختیار بشر قرار گرفته، و به عنوان بهترین و پاک ترین انرژی ها معرفی شده، بر اثر همین مطالعات به خدمت انسان درآمده است. خلاصه این که نباید به داشته ها قناعت کرد، بلکه باید همواره تلاش و کوشش و مطالعه نمود تا به راه های جدید استفاده از امکانات خدادادی دست یافت.

افزایش نسل در روایات

اشاره

از آیات قرآن مجید استفاده کردیم که سرمایه اصلی جوامع انسانی نیروی انسانی است، ولذا باید به افزایش نسل اهتمام ویژه ورزید. این مطلب در روایات اسلامی به طور گسترده تری منعکس شده است، که به چند نمونه آن اشاره می کنیم:

اول: مباحث پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به کثرت جمعیت مسلمانان

در روایت معروفی از آن حضرت چنین می خوانیم: «تَنَاجَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتُمُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ؛ ازدواج کنید تا نسل شما ادامه داشته باشد و جمعیتتان اضافه شود، چرا که من در روز قیامت به فزونی جمعیت مسلمانان نسبت به دیگر امت ها افتخار می کنم؛ هر چند بچه های سقط شده باشند»⁽¹⁾.

ص: 200

سؤال: آیا بچه های سقط شده مایه مباهات اند؟

جواب: با توجه به این که والدین چنین فرزندی قصد افزایش جمعیت مسلمانان را داشته اند، هرچند به دلایلی موفق به این کار نشده اند، بنابراین اصل تیت آن ها جای تقدیر دارد، ولذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) به چنان بچه هایی نیز مباهات می کند.

دوم: فرزندان، یا دیگر خانواده

امام سجّاد (علیه السلام) فرمود: «مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وُلْدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ؛ از سعادت انسان، داشتن فرزندی است که از وجود آن ها استفاده کند».⁽¹⁾

انسان همیشه جوان و سالم و پر قدرت نیست، بلکه در سنین بالاتر نیازمند کمک دیگران است. اگر فرزندی داشته باشد که هنگام نیاز به او کمک کنند و دستش را بگیرند انسان سعادت‌مندی خواهد بود.

بنابراین، وجود فرزندان علاوه بر این که به درد جامعه می خورد، به خانواده نیز کمک می کند.

سوم: دعای فرزندان برای والدین

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «فلان کس گفت: «من علاقه ای به داشتن فرزند نداشتم. در سفری که به حج مشرف شدم جوانی را

ص: 201

در صحرای عرفات در حال دعا مشاهده کردم؛ او در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود این جمله را تکرار می کرد: «پروردگارا! پدرم را مشمول عنایاتت فرما!». هنگامی که این صحنه را دیدم، به داشتن فرزند رغبت پیدا کردم». (1)

فرزندان شایسته در حال حیات والدین به آن ها کمک می کنند، و پس از وفاتشان دعاگوی آن ها هستند.

چهارم: سهم بودن والدین در کارهای خیر فرزندان

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «حضرت عیسی (علیه السلام) از کنار قبری گذشت که صاحبش عذاب می شد (آن حضرت با چشم برزخی عذاب شدن صاحب قبر را مشاهده کرد). سال بعد از همان قبرستان عبور کرد، اما از عذاب قبر آن شخص خبری نبود. خطاب به خداوند عرضه داشت: «پروردگارا! چه اتفاقی افتاده که امسال عذاب صاحب این قبر برطرف شده است؟» خطاب آمد: «يَا رُوحَ اللَّهِ قَدْ أُذْرِكَ لَهُ وَآدُ صَالِحٍ فَأَصَدَّ لِمَحْ طَرِيقاً وَآوَى يَتِيماً، فَغَفَرْتُ لَهُ بِمَا عَمِلَ ابْنُهُ؛ ای روح الله! آن شخص فرزندی داشت که راه عمومی مسلمانان را اصلاح کرد و به یتیمی پناه داد، ولذا پدر را به سبب عمل خیر پسرش بخشیدم». (2)

ص: 202

1- میزان الحکمه، ج 9، ص 559، باب 4131، ح 22586.

2- میزان الحکمه، ج 9، ص 563، باب 4135، ح 22610.

بنابراین، فرزندان بیشتر و نسل فزون تر، هم در جامعه حرف اول را می زنند و هم برای دنیا و آخرت پدران و مادران مفید و موثرند.

همه منابع در اختیار انسان هست، مهم این است که انسان های فرهیخته و آزموده و با تجربه در جامعه باشند تا جامعه از همه آن ها استفاده کند. بسیاری کشورهای که آب آشامیدنی مناسبی ندارند، آب شور دریا را می گیرند، به آب شیرین و گوارا تبدیل و از آن استفاده می کنند.

اهرام مصر، مظهر هنر نمایی نیروی انسانی

اهرام سه گانه مصر بنای عجیبی است. ارتفاع بزرگ ترین آن ها به صد و چهل متر می رسد! در حالی که مناره های حرم حضرت معصومه (علیها السلام) از سی و سه متر تجاوز نمی کند. یعنی اهرام مصر حدود پنج برابر مناره های حرم حضرت معصومه (علیها السلام) است.

سنگ های عظیمی روی هم نهاده شده، که بعضی از آن ها چند تن وزن دارد! نکته عجیب دیگر این که کوهی در آن نزدیکی ها نیست؛ بلکه نزدیک ترین کوه هزار کیلومتر از آن جا فاصله دارد. این بنای حیرت آور 4500 سال قبل ساخته شده است، زمانی که نه جرقه ای وجود داشت، نه از وسایل برش امروزی خبری بود، و نه از دیگر امکانات مختلف عصر و زمان ما. به راستی چگونه این کار

ص: 203

بی نظیر صورت گرفت؟ در آن زمان های دورانسان های فوق العاده ای بودند که دست به چنین کار بزرگی زدند. اگر اکنون بخواهیم چنان بنایی را با وسایل و ابزار امروزی بسازیم کار آسانی نیست.

این ها نشان می دهد که انسان چقدر می تواند در جامعه نقش ایفا کند. حال دشمنان ما مرتب شعار می دهند که اگر می خواهید زندگی بهتر داشته باشید فرزند کمتری داشته باشید، در حالی که خودشان در بعضی از کشورهای اروپایی مردم را تشویق به فرزندآوری کرده، و هر کس فرزندی بیاورد حقوق ماهانه مستمری برای او قرار می دهند، چون گرفتار کمبود فرزند و نیروی انسانی شده اند. به همین علت از کشورهای مختلف پناهنده می پذیرند تا به آن ها کمک کنند. اگر این نیروهای انسانی خارجی نباشند کارهایشان روی زمین می ماند.

همین کشورهایی که دچار کمبود نیروی انسانی و به دنبال افزایش جمعیت هستند، ما را تشویق به کنترل جمعیت کرده و در همین راستا سفارش به عقیم کردن زنان و مردان ما می کنند و شاید در بعضی از مراکز بهداشتی همچنان این برنامه غلط انجام می شود و سیاست غلط دوران طاغوت را ادامه می دهند.

نکته مهم: مراقب کشور شیعه باشیم!

ما با برادران اهل سنت هم زیستی مسالمت آمیز داریم؛ ولی

کشور ما کشور شیعه است. اگر جمعیت ما نسبت به جمعیت آن ها تحت الشعاع قرار گیرد، این کشور شیعه منحصر به فرد در سراسر دنیا، از دست خواهد رفت. هنگامی که قانون اساسی نوشته می شد بخش مذهب در اختیار ما بود. ما و دوستانمان مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی کشور ثبت کردیم. بعضی ها نق زدند و اعتراض کردند، اما توجهی به آن نشد، چون اکثریت جمعیت ایران شیعه اثنی عشری بود، ولذا مذهب رسمی نیز شیعه اثنی عشری شد.

ما به دیگر ادیان و مذاهب احترام می گذاریم و حقوقشان را حفظ می کنیم و اجازه می دهیم برای انجام عباداتشان و امثال آن آزادی عمل داشته باشند، اما مذهب رسمی کشور، شیعه دوازده امامی است. اگر به این مسأله اهمیت ندهیم و سیاست غلط کنترل جمعیت را اجرا کنیم و آن ها مرتب تولید فرزند کرده و آمار جمعیتشان را بالا ببرند در آینده چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ آیا در پیشگاه امام زمان (علیه السلام) مسئولیت نخواهیم داشت؟ آیا روز قیامت در محضر آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) سرافکننده نخواهیم شد؟ آیا آن حضرت ما را به سبب این تقصیر و کوتاهی سرزنش نخواهد کرد؟ بنابراین، هم زیستی مسالمت آمیز در جای خود محفوظ است، اما این کشور شیعه اثنی عشری است و باید این گونه باقی بماند.

امیدوارم با این بحثی که داشتیم بعضی ها از خواب غفلت بیدار

شوند و افزایش نسل مسلمان شیعه دوازده امامی صورت پذیرد و مشکلی که اکنون داریم به لطف خداوند حل شود! برای کسانی که به این کار کمک می نمایند دعا می کنیم که مشمول عنایت مولی امیر مؤمنان (علیه السلام) و آقا امام (علیه السلام) قرار گیرند!

ص: 206

اشاره

بحث ما درباره اخلاق در خانواده، به فرزندآوری و کثرت فرزندان رسید و در این موضوع به مقدار کافی بحث شد. اکنون به سراغ حقوق فرزندان بر والدین می‌رویم، که از مباحث مهم اخلاق در خانواده به شمار می‌رود، اما ابتدا، مقدمه‌ای تقدیم می‌شود، که خود بحث مهمی است.

حق، یک طرفه نیست

حق در جامعه بشری، بلکه در عالم هستی، مسأله گسترده و وسیعی است. و جالب این که حق یک طرفه نداریم. هر کس بر دیگری حق داشته باشد طرف مقابل نیز بر او حقی خواهد داشت و حق یک سویه یافت نمی‌شود. اگر طلبکار حق دارد که بدهکار طلبش را به موقع پرداخت کند، بدهکار نیز حق دارد که در صورت عدم توانایی، طلبکار به او مهلت دهد. اگر معلم بر شاگرد حق دارد، شاگرد نیز بر استادش حق دارد. اگر پدر و مادر بر فرزند خود حق

دارند، فرزند نیز بر والدینش حق دارد؛ بلکه حقوق فرزندان گسترده تر است. بنابراین دایره حق بسیار وسیع، و حق همواره دوطرفه است.

حق در کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام)

حضرت علی (علیه السلام) - که جان به فدای کلمات نورانی اش باد - درباره حق به مطلب مهمی اشاره دارد، می فرماید: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُدَّ بَحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوِلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَأُصْفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ؛ خداوند سبحان برای من بر گردن شما حقی قرار داده است؛ چون والی و حاکم شما هستم و باید از من تبعیت کنید و شما نیز بر من حق دارید به همان اندازه ای که من بر شما حق دارم (باید به شما خدمت کنم، مصلحت شما را در نظر بگیرم، شما را به راه راست هدایت کنم، از مظلومان حمایت نموده، و از کسی که به شما ظلم کرده انتقام بگیرم) بنابراین، حق وسیع ترین امور است از نظر بیان و در گفتار، و مشکل ترین امور است از نظر عمل! کسی بر دیگری حقی ندارد مگر این که او نیز بر وی حق دارد، و حقی بر دوش کسی نمی آید مگر این که وی نیز حقی خواهد داشت».

حضرت در ادامه به این مطلب اشاره کردند که اگر بنا بود حق یک طرفه وجود داشته باشد حق خدا بر مردم بود؛ اما این حق نیز دوسویه است. خداوند متعال بر مردم حق اطاعت و فرمانبرداری دارد، مردم نیز بر خداوند حق پاداش دارند. البته این که پاداش های الهی استحقاق است یا پاداش بحث مفصلی دارد¹ که اینجا جای طرح آن نیست.

یکی دیگر از حقوق مردم بر خدا ارسال رسل و انزال کتب آسمانی است، ولذا خداوند برای هدایت بشر 124 هزار پیامبر

حقوق حیوانات در کلام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

جالب این که در مورد حیوانات بحثی در روایات آمده، که طرح

ص: 209

آن در آن زمان بسیار اهمیت دارد. با دقت در این روایت معلوم می شود که حق تا کجا پیش می رود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا خِصَالٌ؛ حیوان سواری بر صاحبش حقوقی دارد».

1. «يَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ؛ هنگامی که به مقصد رسید اول غذای او را بدهد». مبادا به سراغ آب و غذای خود برود و حیوان را گرسنه و تشنه رها سازد.

2. «وَيَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ؛ هر زمان از کنار آبی گذشت، آب را به او عرضه کند» حیوان که زبان ندارد تشنگی اش را اعلام کند. بنابراین، از کنار هر جوی آبی که عبور می کنی حیوان را کنار آب ببر تا اگر تشنه است سیراب شود.

3. «وَلَا يَضْرِبُ وَجْهَهَا؛ به صورتش شلاق نزنند» اگر حیوان کند حرکت می کند و مایلی سرعتش را زیاد کند به صورتش شلاق نزن، چرا که این حیوان در عالم خود مشغول تسبیح خداست؛ هر چند ما انسان ها تسبیح آن را درک نمی کنیم: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ).

دشمن» اگر هنگام سفر به یکی از دوستان برخوردی و متوقف شدید، سواره به احوال پرسى و گفتگو نپردازید، بلکه پیاده شوید. مگر در میدان جنگ، که امکان پیاده شدن نیست.

5. «وَلَا يَحْمِلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا؛ بيش از توانش بر او بار نکند».

6. «وَلَا يُكَلِّفُهَا مِنَ الْمَشْيِ إِلَّا مَا تُطِيقُ؛ به اندازه توانایی اش از او سواری بگیرد».(1)

نتیجه این که مسأله حق و حقوق بسیار گسترده است. اگر من حق دارم از حیوان استفاده کنم، او نیز حقوقی بر من دارد.

فراموش نکنید که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این دستورات را زمانی صادر کرد که حق، حتی در جامعه انسانی معنا نداشت و قتل و غارت و تجاوز به حقوق دیگران امری رایج و عادى بود. دختران را به راحتی زنده به گور کرده،(2) و پسران را در پای بت ها قربانی می کردند.

1- وسائل الشیعة، ج 8، ابواب احکام الدواب، باب 9، ح 1.

2- نحل (16)، آیه 59.

حقوق (1) بیان کرده است و این کتاب یکی از آثار پربرکت آن حضرت به شمار می رود، همان گونه که صحیفه سجّادیه اثر پربرکت دیگر آن امام العارفین است. اکنون که اهمیت حق و حقوق روشن شد، به سراغ حقوق فرزندان می رویم:

حقوق فرزند بر والدین

اشاره

طبق آنچه میان مردم شهرت یافته، فرزند سه حق بر پدر و مادر خود دارد؛ اما با بررسی هایی که ما کردیم، فرزندان بیش از ده حق بر والدین خود دارند. توجه بفرمایید:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ، وَالسَّبَّاحَةَ، وَالرَّمَايَةَ، وَأَنْ لَا يَرْزُقَهُ إِلَّا طَيِّبًا، وَأَنْ يَرَوِّجَهُ إِذَا أَبْلَغَ؛ حَقُّ فَرْزَنْدِ بَرِّ پَدْرَش اِیْن اَسْت کِه اَوْرَا بِه مَدْرَسَه بَفْرَسْتَنْد تَا بَا سَوَاد شُود، وَبِه اَوْ شَنَا وَ تِیْرَانْدَازِی بِیَاْمُوزْد، وَ غِذَای حَلَال بَرَاِیْش تَهْیَیَه کَنْد، وَ بِه سَنِّ اَزْدَوَاج کِه رَسِیْد هَمْسَرِی بَرَاِیْش دَر نَظَر بَگِیْرَد» (2).

در این روایت پنج حق برای فرزند بیان شده است:

1. سوادآموزی

اولین حقی که در روایت فوق ذکر شده، حق سوادآموزی است. پدر و مادر باید فرزندشان را باسواد کنند و این وظیفه مهمی است.

ص: 212

1- بحار الانوار، ج 74، ص 2 به بعد، ح 1.

2- نهج الفصاحه، ص 628، ح 1748.

2. شنا کردن

حقّ دیگر فرزند آموزش شناسست، چرا که ممکن است در جایی گرفتار آب شود و در خطر خفگی قرار گیرد.

3. تیراندازی

آموزش تیراندازی از دیگر حقوق فرزندان بر والدین است. این که بعضی از جوانان از انجام وظیفه سربازی، سرباز می زنند کار اشتباهی است، چون در این دوران، هم با اسلحه آشنا می شوند و هم با مشکلات دست و پنجه نرم کرده، آزموده می گردند.

4. رزق حلال

والدین باید غذای حلال در اختیار فرزندشان بگذارند؛ چرا که غذای حرام آثار نامطلوبی بر انسان می گذارد.

و هنگامی که فرزند بزرگ شد و به سنّ ازدواج رسید و نیاز به همسر پیدا کرد، پای یکی دیگر از حقوق او به میان می آید. پدر و مادر باید آستین بالا زده، مقدمات ازدواجش را فراهم سازند. در مورد این حق شرح بیشتری خواهد آمد.

در روایت دیگری از حضرت علی (علیه السلام) چنین می خوانیم: «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ؛ حَقٌّ

فرزند بر پدرش این است که نام نیکی برای او انتخاب کند و به خوبی ادبش نماید و قرآن تعلیمش دهد» (1).

در این روایت به سه حق اشاره شده است:

5. نام نیک

انتخاب نام نیک از حقوق مهم فرزندان است، که متأسفانه در عصر و زمان ما توجه کافی به آن نمی شود. نام های نامناسب غوغا می کند؛ اسم هایی که معنا و مضمون خوبی ندارد نباید برای فرزندان برگزیده شود، زیرا هنگامی که فرزند بزرگ شد و به مدرسه و دانشگاه و محل کار رفت، و آن نام نامناسب سبب شرمساری اش خواهد شد.

پدران و مادران توجه داشته باشند که ملاک در انتخاب نام فرزند، آنچه آن ها دوست دارند نیست، بلکه باید مصلحت فرزند را در نظر بگیرند، که در آینده سبب سرافکندگی اش نشود. به عنوان مثال: پدر و مادری که نام دخترشان را «صاغر» به معنای «جام شراب» می گذارند مصلحت او را رعایت نکرده اند و این نام در آینده او را به زحمت می اندازد.

البتة بحمدالله آمار نشان می دهد که بیشترین نام ها در میان

ص: 214

1- میزان الحکمه، ج 9، ص 575، باب 4148، ح 22716.

پسران محمد و علی و حسن و حسین، و در میان دختران فاطمه و زینب است، اما همان مقدار کم نام های ناپسند، زیننده مسلمانان و شیعیان نیست.

6. ادب کردن

ششمین حق فرزند تأدیب اوست. پدر و مادر باید چگونگی برخورد با بزرگ ترها و کوچک ترها را به فرزند خود تعلیم دهند. فرزند باید بداند کجا سخن بگوید و در کجا سکوت اختیار کند. همان گونه که دیگر آداب را نیز باید به او تعلیم دهند.

7. تعلیم قرآن

آموزش قرآن، حق دیگر فرزند بر والدین است. اگر خود آن ها توانایی، فرصت یا حوصله این کار را دارند، انجام دهند، وگرنه او را به کلاس قرآن بفرستند، چراکه همه چیز در این قرآن هست.

از زمانی که شروع به نوشتن تفسیر نمونه کردیم، هر موضوعی که به ما پیشنهاد می دهند که در مورد آن سخن بگوییم یا اظهار نظر کنیم، می بینیم سرچشمه آن در قرآن هست. حقیقتاً قرآن مجید بیانگر همه چیز است (تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ).

بنابراین، والدین باید این منبع بزرگ آسمانی را به فرزندانشان تعلیم دهند.

سومین حدیث، که به سه حق دیگر فرزندان اشاره دارد، از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است: «أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: حُبُّ نَبِيِّكُمْ، وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ؛ فرزندان را بر سه خصلت تربیت کنید: دوست داشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام)، و قرائت قرآن».

8. علاقه به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

یکی دیگر از حقوق فرزند، پیامبرشناسی است. پدر و مادر باید علاقه به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را در دل فرزندشان تقویت کنند، عشق و علاقه ای که پیروی از آن حضرت را در پی داشته باشد.

9. عشق به اهل بیت (علیهم السلام)

ولایت علی (علیه السلام) و دیگر امامان معصوم (علیهم السلام) به ویژه امام زمان (علیه السلام) را به فرزندانشان تعلیم دهیم.

10. قرائت قرآن

یکی از حقوق فرزند تعلیم قرآن بود، و یکی دیگر از حقوق وی قرائت قرآن است، یعنی وقتی قرآن را فرا گرفت به او یادآوری کنید که هر روز آن را تلاوت کرده، و ترجمه اش را نیز از نظر بگذرانند. اگر موفق به قرائت قرآن به مقدار زیاد نیست، به مقدار امکان تلاوت کند.

11. سفارش به نماز

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیث دیگری فرمودند: «مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ؛ فرزندانتان را از سن هفت سالگی به نماز سفارش کنید».⁽¹⁾

گرچه پسران از 15 سالگی و دختران از (صلی الله علیه و آله) سالگی مکلف به نماز هستند؛ اما حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) توصیه می کند که از سن هفت سالگی آنان را به نماز عادت دهیم، تا هنگامی که به سن تکلیف رسیدند، انجام آن برایشان سخت نباشد.

12. سفارش به روزه

امام صادق (علیه السلام) به حق دیگری از حقوق فرزندان اشاره کرده، می فرماید: «إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصِّيَامِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَافُوا

ص: 217

1- کنز العمال، ج 16، ص 439، ح 45324.

مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ؛ ما به فرزندانمان در سنّ هفت سالگی توصیه می‌کنیم به مقدار توان روزه بگیرند» (1).

البته روزه این سن و سال الزاماً روزه کامل نیست، بلکه به مقدار توانشان کفایت می‌کند. این روزه، همان روزه کله گنجشکی است که هر زمان گرسنه و تشنه شدند افطار می‌کنند و بدین شکل برای روزه کامل پس از رسیدن به سنّ تکلیف آماده می‌شوند.

13. تشویق به نیکوکاری

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روایت دیگری فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ وَلَدَهُ عَلَى بَرٍّ، وَهُوَ أَنْ يَعْفُوَ عَنْ سَيِّئِهِ، وَيَدْعُو لَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ؛ خداوند رحمت کند کسی را که به فرزندش کمک می‌کند تا به او نیکی کند، بدین گونه که اگر خطایی کرد از او می‌گذرد و در خلوت‌های خود و خدایش برای او دعا می‌کند» (2).

سؤال: پدر و مادر چگونه فرزندشان را تشویق به نیکوکاری کنند؟

جواب: اگر خطایی کرد خیلی به او فشار نیاورند، بلکه او را نصیحت کرده و مورد عفو و بخشش قرار دهند. این نیکوکاری سبب می‌شود که او به والدین علاقه مند شود. علاوه بر این، برای موفقیت فرزندشان دعا کنند.

ص: 218

1- الفروع من الکافی، ج 4، ص 124، ح 1.

2- بحار الانوار، ج 104، ص 98، ح 70.

همان گونه که گفته شد، ازدواج جوانان طبق آیه 32 سوره نور یک وظیفه همگانی است. همه باید دست به دست هم داده، و مقدمات ازدواج آن‌ها را فراهم کنند تا جوانان به انجام این امر مقدس موفق شوند؛ چراکه «انکحوا» صیغه امر است و حداقل ظهور در واجب کفایی دارد. البته پدران و مادران وظیفه خاص و ویژه‌ای دارند.

به دو حدیث در این زمینه توجه بفرمایید:

الف) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُرَوِّجَهُ إِذَا أَدْرَكَ، وَيُعَلِّمَهُ الْكِتَابَ؛ از جمله حقوق فرزند بر پدرش این است که نام نیکی برایش برگزیند، و هنگامی که به سن ازدواج رسید مقدمات ازدواجش را فراهم کند و به وی قرآن (یا خواندن و نوشتن) را تعلیم دهد».⁽¹⁾

ب) در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «مَنْ بَلَغَ وَلَدَهُ النِّكَاحَ وَعِنْدَهُ مَا يُنْكِحُهُ فَلَمْ يُنْكِحْهُ ثُمَّ أَحْدَثَ حَدَثًا فَلَا تُمُّ عَلَيْهِ؛ هرگاه کسی فرزندش به سن ازدواج برسد و امکانات ازدواجش را داشته باشد و برایش همسری انتخاب نکند، سپس آن فرزند از جاده عفت منحرف شود، پدر در گناه فرزند شریک است (بدون این که چیزی از گناه فرزند کاسته شود)».⁽²⁾

ص: 219

1- کنز العمال، ج 16، ص 417، ح 45191.

2- کنز العمال، ج 16، ص 442، ح 45337.

از این روایت به خوبی و خوب کمک به ازدواج جوانان استفاده می شود، چراکه ترک آن معصیت و گناه محسوب می شود.

15. پرداخت نفقه

یکی دیگر از حقوق فرزند بر والدین، تأمین هزینه های متعارف اوست. حتی اگر فرزندی، با وجود سعی و تلاش کافی قادر به تهیه مایحتاج خود نباشد، پدر و مادر در صورت توانایی باید تا آخر عمر او نفقه اش را بپردازند. بنابراین، نفقه ی فرزند اختصاص به زمان طفولیت یا قبل از ازدواج ندارد.

نفقه والدین نیازمند نیز بر فرزند واجب است. اگر پدر و مادری قادر به تأمین همه هزینه های خود نباشند و فرزند توانایی داشته باشد، باید به آن ها کمک نماید. نتیجه این که نفقه یک حق دو طرفه است، هم نفقه فرزند بر عهده والدین است و هم فرزند موظف به تأمین نفقه پدر و مادر نیازمند می باشد.

سؤال: اگر جوانی به دنبال کار نرود و زحمت تلاش و کوشش را به جان نبرد، آیا نفقه او نیز بر والدین واجب است؟

جواب: همان گونه که گذشت، نفقه چنین فرزندی بر والدین واجب نیست، بلکه اگر پدر و مادر راضی نباشند، تصرفات او در اموال والدین حرام است. نفقه فرزند تنها در صورتی بر پدر و مادر واجب می شود که فرزند قادر به تأمین هزینه های خود نباشد و والدین بتوانند آن را تأمین کنند.

ص: 220

نتیجه این که حقوق فرزندان بر والدین منحصر به سه حق نیست؛ بلکه فراوان و سنگین است و نباید از آن ها غفلت کرد.

فرزندان سرمایه های الهی و امانت های خدا در دست ما هستند، باید در حفظ و نگهداری از این امانت ها دقت کنیم تا مبادا به آن خیانت شود. حتی هنگامی که کمی بزرگ تر شدند سال خمسی برایشان قرار دهیم و خمس پول موجود در قلک هایشان را بدهیم، تا از همان دوران کودکی و نوجوانی به این کار عادت کنند. ما فرزندان خود را به این کار عادت داده ایم. کسانی که به این کار عادت نکرده اند پرداخت خمس برایشان سخت است.

چقدر خوب است که مسلمانان و شیعیان و همه دوست داران امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و تمام فدائیان امام زمان (علیه السلام) این حقوق را فراگیرند و بدان عمل کنند. اسلام فقط دعا و توسل و زیارت نیست، بلکه برنامه های متنوع و فراوانی دارد، که یکی از آن ها حقوق فرزندان است که شرح آن گذشت.

اشاره

در مورد حقوق والدین به مسأله مهمی برمی خوریم و آن این که این مطلب بارها در قرآن کریم مطرح، و حداقل در پنج سوره به آن اشاره شده است.

1. سوره اسراء (17)، آیات 23 و 24

2. سوره لقمان (31)، آیات 14 و 15

3. سوره بقره (2)، آیه 83

4. سوره نساء (4)، آیه 36

5. سوره انعام (6)، آیه 151

به عنوان نمونه به آیات 23 و 24 سوره اسراء توجه فرمایید :

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا)؛ «و پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آن ها، نزد تو به سنّ پیری

ص: 222

رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار و بر آن‌ها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگووارانه به آن‌ها بگو* و بال‌های تواضع خویش را از سر محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر و بگو: «پروردگارا! همان‌گونه که آن‌ها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!».

در این آیه شریفه به شش برنامه در مورد والدین توصیه شده است:

1. نیکی به پدر و مادر

(وَقَصَّيْ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) خداوند متعال در ابتدا لزوم رعایت توحید و یکتاپرستی را مطرح می‌کند، که مهم‌ترین دستور اسلامی است. سپس بلافاصله مسأله احسان به پدر و مادر را توصیه می‌کند، که نشانگر اهمیت فوق‌العاده نیکی به والدین است. با توجه به اطلاق کلمه «احسانا» و بدون قید و شرط بودن آن، تمام انواع احسان از قبیل احسان مالی، عاطفی، و بدنی را شامل می‌شود.

2. پرهیز از کمترین اهانت

(إِنَّمَا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ) اگر پدر و مادر، یا یکی از آن‌ها کهنسال و کم‌حوصله شد و بداخلاقی کرد،

ص: 223

به آن ها حتی اُف مگو. «اف» به معنای کمترین اهانت و کوچک ترین بی احترامی است. امام صادق 7 فرمود: «اگر چیزی کمتر از اف وجود داشت خداوند آن تعبیر را به کار می برد».(1)

3. بر آن ها فریاد مزین!

(وَلَا تَنْهَرُهُمَا) ممکن است والدین ناراحت شوند و بر سر فرزند فریاد بکشند، امّا حتّی در این صورت فرزند نیز حق ندارد صدایش را بلند کند. بالاتر از این، اگر پدر و مادر فرزند خود را بزنند، فرزند حق مقابله به مثل ندارد و نمی تواند دست روی آن ها بلند کند.

4. گفتار لطیف و سنجیده

(وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا) فرزند نه تنها حق ندارد در مقابل والدین صدایش را بلند کند و کمترین اهانتی نسبت به آن ها روا دارد، بلکه باید با آن ها به نرمی و با لطافت و بزرگواریانه سخن بگوید و ادب در گفتار را کاملاً مراعات کند.

5. تواضع و فروتنی

(وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ) وظیفه دیگر فرزندان در برابر

ص: 224

والدین، تواضع و فروتنی است؛ تواضعی که نشأت گرفته از لطف و محبت و رحمت باشد.

6. دعا برای والدین

اشاره

(وَقُلْ رَبِّ اَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِى صَغِيْرًا) علاوه بر توصیه به دعا، چگونه دعا کردن را نیز بیان کرده است؛ می فرماید: برای آن ها این گونه دعا کن:

«پروردگارا! همان گونه که آن ها در کودکی مرا تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!».

بعضی معتقدند که (كَمَا رَبَّيْتَنِى صَغِيْرًا) نکته ای دارد و آن این که وقتی فرزند بسیار کوچک بود و نمی توانست کاری انجام دهد، پدر و مادر از وی مراقبت کرده و نیازهای گوناگون او را برطرف می کردند از جمله غذا به دهانش می گذاشتند و حتی کار ناخوشایندی مانند تمیز کردن اواز اجابت مزاج را انجام می دادند. همان گونه که در زمان طفولیت این خدمات را به او می دادند اگر بر اثر کهولت سن نیاز به این خدمات پیدا کردند، او نیز باید این کارها را انجام دهد.

خلاصه این که در این آیه شش توصیه برای احترام به والدین وجود دارد.

ص: 225

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئاً أَذْنَى مِنْ أُفٍّ لَنَهَى عَنْهُ؛ اگر خداوند چیزی کمتر از اف (در بی احترامی به پدر و مادر) می دانست از آن نهی می کرد».

یعنی کمترین بی حرمتی و خفیف ترین توهین و اهانت به والدین جایز نیست.

امام ششم (علیه السلام) در ادامه فرمودند: «وَهُوَ أَذْنَى الْعُقُوقِ؛ اف گفتن به پدر و مادر پایین ترین حدّ عقوق است!» [\(1\)](#).

در مورد «عاقّ والدین» تصوّر اشتباهی در میان برخی از مردم وجود دارد، که باید اصلاح شود.

معنای عاق والدین

این که پدر یا مادر به فرزندش بگوید: «من تو را عاق می کنم» معنا ندارد، چون «عقوق» به معنای بی احترامی به پدر و مادر است. اگر بگوید: «چون به من بی احترامی کردی، حقوقی را که بر گردن تو دارم، نمی بخشم». درست است، اما اگر بدون این که فرزند بی احترامی کرده باشد پدر یا مادر به او بگویند: «تو را عاق کردم» معنا ندارد.

ص: 226

خلاصه این که فرزندان نباید در مقابل پدر و مادر کمترین بی احترامی داشته باشند، که این کمترین بی اعتنائی پایین ترین مرحله عقوبت است، یعنی هنگامی که فرزند مرتکب این کار شد خود به خود عاق می شود و لازم نیست او را عاق کنند.

سنگین ترین گناهان!

حدیثی از وجود مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که در نامه ایشان خطاب به مردم یمن آمده است.

یمن در حال حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تحت سیطره اسلام قرار گرفت؛ بلکه تمام مردم شبه جزیره عربستان که یمن نیز بخشی از آن بود در عصر رسول خدا مسلمان شدند. پس از اسلام آوردن مردم یمن، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حضرت علی (علیه السلام) را به سوی آنان فرستاد تا تعالیم اسلام را به آن ها بیاموزد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن نامه سفارشاتی به آن ها کرد، از جمله:

«إِنَّ أَكْبَرَ الْكِبَائِرِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بزرگ ترین و سنگین ترین گناهان بزرگ نزد خداوند در روز قیامت چند چیز است...».

1. «الإشراك بالله؛ شرک و بت پرستی».

2. «وَقَتْلُ النَّفْسِ الْمُؤْمِنَةِ بِغَيْرِ الْحَقِّ؛ کشتن انسان مؤمنی که مستحق قتل نیست» بنابراین، کسی که به عنوان قصاص یا حد شرعی کشته می شود، مشمول این روایت نمی گردد.

3. «وَالْفِرَارُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَوْمَ الزَّحْفِ؛ فِرَارٌ كَرْدُنَ مِنْ جِهَةِ جَنْغٍ وَپِشْتِ كَرْدُنَ بِهٖ دَشْمَنِ».

4. «وَعُقُوبُ الْوَالِدَيْنِ؛ وَبِیْ اِحْتِرَامِی كَرْدُنَ بِهٖ پَدْرٍ وَ مَادِرِ».(1)

بنابراین، فرزندان باید بسیار مراقب بوده و حواسشان را جمع کنند که حرمت والدینشان را حفظ کرده و به اصطلاح، نازک تر از گل به آن‌ها نگویند. حتی اگر پدر و مادر تندی کردند فرزندان واکنش نشان نداده و سکوت کنند.

سفارشاتى که در این روایات آمده کجا و واکنش بعضی از فرزندان در مقابل والدین کجا! جسارت‌ها، اهانت‌ها و بی‌حرمتی‌های فراوانی که قلم از شرح آن شرم می‌کند و چنین افرادی عمرشان کوتاه می‌شود، چراکه یکی از عوامل کوتاه شدن عمر، عقوبت والدین و بی‌احترامی به آن‌ها و ادا نکردن حقوقشان است.(2)

محرومیت عاق والدین از آموزش الهی

در روایت دیگری که مرحوم علامه مجلسی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده چنین آمده است: «يُقَالُ لِلْعَاقِ اِعْمَلْ مَا شِئْتَ فَاتِي

ص: 228

1- الترغيب و الترهيب من الحديث الشريف، ج 3، ص 327، ح 4.

2- میزان الحکمه؛ ج 9، ص 567، باب 4139، ح 22643 و 22646 و ج 6، ص 213، باب 2886، ح 14366 و 14367.

لا أَغْفِرُ لَكَ؛ به کسی که به والدین خود بی احترامی کرده گفته می شود: هر عملی که می توانی انجام بده، من تو را نمی بخشم! (1).

مگه می خواهی بروی برو، به کربلا می خواهی مشرف شوی مشرف شو، عبادات مختلف دیگر را می خواهی انجام دهی انجام بده، هر کار خیر دیگری را دوست داری به جا آور، اما اگر عاق شوی و به والدینت بی احترامی کنی مشمول مغفرت و بخشش الهی قرار نمی گیری!

ضعف عواطف در دنیای مادی

لازم است در پایان این بحث به ضعف عواطف و احساسات در دنیای مادی اشاره ای شود. در دنیای مادی عاری از معنویت، نه تنها عواطف ضعیف است، بلکه کم کم از بین می رود.

عواطف فرزندان نسبت به پدر و مادر و بالعکس ضعیف است. هنگامی که فرزندان بتوانند روی پای خود بایستند و هزینه های خود را تأمین نمایند، پدر و مادر آن ها را از خانه بیرون می کنند و از سوی دیگر، وقتی پدر و مادر کهنسال شوند، فرزندان، آن ها را راهی خانه سالمندان می نمایند.

پدری در یکی از کشورهای اروپایی، بیمار و در بیمارستان بستری می شود. در طول دوران بستری، فرزندش از او عیادت

ص: 229

نمی‌کند، اما پس از فوت پدر سر و کله فرزند پیدا می‌شود. اشتباه نکنید! برای دفن و کفن و مراسم دیگر نیامده بود، بلکه به منظور فروش اعضای قابل استفاده پدر، و کسب درآمد در بیمارستان حاضر شده بود!

یکی از آقایانی که برای تبلیغ به لندن رفته بود نقل می‌کرد که روزی به جایی می‌رفتیم. راننده ما که از اهالی لندن بود پشت چراغ قرمز برای راننده دیگری دستی تکان داد. پرسیدم: کیست؟ گفت: «فرزند من است، شنیده ام ازدواج کرده و فرزندش هم دارد!» این نشان می‌دهد که عواطف در دنیای مادی مرده است.

عامل جنایات

این که این قدر جنایت می‌کنند، این همه سلاح‌های کشتار جمعی ساخته، و هر کس پول بیشتری بدهد با او معامله می‌کنند و حتی سلاح‌های ممنوعه را برای رسیدن به دلارهای بیشتر در اختیار دیگران می‌گذارند، بلکه در برابر پول حاضر به انتقال دانش سلاح‌های اتمی و هسته‌ای می‌شوند، به این دلیل است که عواطف در نزد آن‌ها بی‌معناست. آنچه معنا دارد منافع مادی است و منافع مادی هر اقتضایی داشته باشد به دنبال آن حرکت می‌کنند.

در گذشته نه چندان دور در یکی از کشورهای جنوب آفریقا تبعیض نژادی غوغا می‌کرد، که خوشبختانه اکنون از بین رفته است.

اقلیت سفیدپوست بر اکثریت سیاه پوست حکومت کرده، و در واقع سیاه پوستان بردگان آن‌ها محسوب می‌شدند!

کشورهای اروپایی، از جمله انگلستان، از سفیدپوستان حمایت می‌کردند؛ چون منافع مادی آن‌ها چنین اقتصادی داشت و نسبت به اکثر سیاه پوستان عواطف انسانی نداشتند.

به آن‌ها اعتراض شد: حمایت از اقلیت سفیدپوست نژادپرست، افکار عمومی را بر ضد شما تحریک می‌کند، چرا چنین تبعیضی قائل می‌شوید؟

گفتند: افکار عمومی برای ما مهم نیست، منافع ما چنین اقتضا می‌کند و برای حفظ منافع خود این کار را انجام می‌دهیم، هرچند ما را نژادپرست بدانند. گاهی به این حقایق تلخ با صراحت اعتراف می‌کنند و گاهی آن‌ها در لفافه بیان می‌دارند.

بنابراین، اگر مذهب نباشد عواطف می‌میرد و با مرگ عواطف امنیت از دنیا برچیده شده، و هر کس به دنبال منافع مادی خود می‌رود. اما اعتقادات مذهبی، به ویژه اعتقادات اسلامی، عواطف را زنده می‌کند. به همین اسلام این قدر نسبت به والدین و رعایت احترام آن‌ها تأکید کرده است، تا آن جا که حتی اگر پدر و مادر یا یکی از آن‌ها از مسیر اسلام خارج شده و راه کفر را بپیمایند باز هم به فرزندان توصیه شده حرمتشان را حفظ کنند، گرچه نباید در عقاید باطل از آن‌ها پیروی کنند. (1)

ص: 231

دقت کنید! از آن محیط جاهلیتِ خشن بی عاطفه، چه احکام و معارفی برخاسته و به بشر هدیه شده است! این، خود به تنهایی یکی از معجزه های اسلام است. بنابراین، اگر بخواهیم دنیای مطلوبی داشته باشیم باید عواطف را زنده کنیم و بهترین راه برای این کار، عمل به دستورات اسلام است، که نمونه هایی از آن تقدیم شد. امیدوارم خداوند شرّ این اشرار و انسان های بی عاطفه را از سر مردم دنیا کوتاه کرده، و به خودشان بازگرداند!

اساس زوجیت از نظر اسلام بر مودت و رحمت است. خداوند متعال در آیه شریفه 21 سوره روم چنین می فرماید: (وَمِنْ آيَاتِهِ (1) أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)؛ «و از نشانه های خداوند این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفریده تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این، نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند».

خداوند متعال به منظور ایجاد آرامش میان زن و شوهر، مودت و رحمت را میانشان قرار داد. منظور از مودت، محبت و علاقه دو طرفه، و رحمت به معنای لطف یک جانبه است. یعنی اگر یکی از آن ها خطا و اشتباهی کرد، دیگری او را مورد لطف و رحمتش قرار

ص: 233

1- شش آیه پی در پی در سوره روم با «و من آیاته» شروع می شود، که آیات و نشانه های مختلفی از نشانه های خداوند را مورد بحث قرار داده است. شرح این آیات را در کتاب «از نشانه های او» مطالعه فرمایید.

داده، وی را ببخشد. جالب این که در پایان آیه شریفه می فرماید: «در آرامش و مودت و رحمت بین زوجین، نه یک نشانه، بلکه نشانه هایی برای اهل تفکر وجود دارد».

آنچه آرامش را از بین می برد

اشاره

گاهی در زندگی زن و شوهر حوادثی رخ می دهد که آرامش آن ها را از بین می برد. این عوامل شیطانی بر دو قسم است:

1. عوامل درونی

از جمله مصادیق عوامل درونی این است که انتظارات آن ها از یکدیگر زیاد باشد، مانند این که زن بگوید: «خویشاوندان من که آمدند به آن ها احترام نگذاشتی»، یا «فلان شخص از اقوام من که بیمار شد به عیادتش نشتافتی»، یا «فلان کس که از سفر زیارتی برگشت به دیدنش نرفتی». ممکن است همین توقع را شوهر از همسرش داشته باشد و این توقعات سبب از بین رفتن آرامش آن ها می شود.

یا هنگام خستگی سخنانشان خشن شود و تعبیرات دوستانه و مهربانانه جای خود را به الفاظ سنگین و خشن بدهد. بدون شک، این امور سبب کدورت و ناراحتی و سلب آرامش می شود. اگر همین چیزهای کوچک و پیش پا افتاده به موقع درمان نشود، تبدیل به معضل می گردد و زمینه ساز اختلاف می شود.

مانند این که شیطان صفتان حسود هنگامی که زندگی آرام زن و شوهری را می بینند حسادت و وسوسه کنند؛ برای مثال: به زن بگویند: «لیاقت تو بسیار بیشتر از این است که کسی همچون شوهر فعلی همسر تو باشد؛ زیرا تو با او قابل مقایسه نیستی؛ علم و دانشت از او بالاتر، حسن و جمالت از او بیشتر، فهم و کمالاتت از او فزون تر، مال و ثروتت از او فراوان تر، و حسب و نسبت از او والاتر است!» و همین سخنان یا مشابه آن نیز به شوهر زن گفته می شود و این وسوسه ها ممکن است آرامش را از زوجین بگیرد.

شورای حلّ اختلافات خانوادگی

هنگام ایجاد اختلاف و شکاف در روابط زوجین، گاهی خودشان موفق به حلّ آن شده و آرامش را به محیط باصفای زندگی بازمی گردانند و گاهی خود قادر به این کار نیستند و نیاز به کمک دیگران دارند. اینجاست که به سفارش قرآن مجید باید شورای حلّ اختلافات خانوادگی دست به کار شده و مشکل را برطرف کند، و آرامش را به زوجین بازگرداند. می فرماید: (وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا)؛ «و اگر از جدایی میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر، و یک داور از خانواده زن

انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو (داور) تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند دل های آن دورا به هم نزدیک می سازد؛ زیرا خداوند، دانا و آگاه (و از نیات همه با خبر) است»⁽¹⁾.

همان گونه که ملاحظه می کنید بیش از 1400 سال قبل، قرآن مجید چنین دستور بسیار مترقی و حکیمانه ای داده است و اکنون، با الهام از آیه فوق در کشور ما شورای حل اختلاف تشکیل شده، که البته کار بسیار شایسته ای است، اما با شورای حل اختلافات خانوادگی تفاوت هایی دارد:

امتیازات شورای حل اختلاف خانوادگی

1. اگر اعضای شورای حل اختلاف از بستگان زوجین باشند دوست دارند هر چه زودتر و به بهترین شکل ممکن، مشکل آن ها حل شود. چون اختلافات زن و شوهر آبروی فامیل را نیز تهدید می کند و اعضای شورای خانوادگی برای حفظ آبروی خودشان نیز که باشد تلاش و کوشش بیشتری می کنند، در حالی که این انگیزه قوی، در اعضای شورای حل اختلافی که نسبتی با زوجین ندارند وجود ندارد.

ص: 236

2. زن و شوهر، هر دو برای بزرگترهای فامیل احترام قائل اند؛ چراکه عقل حکم می کند اعضای چنان شورایی از ریش سفیدان و بزرگترها و شخصیت های فامیل زوجین باشند که همه اعضای فامیل از جمله زن و شوهر مورد نظر به نظرات آن ها احترام می گذارند، و این مطلب به حلّ بهتر مشکل کمک می کند. اما اعضای شورای حل اختلاف غیر فامیل، چنین موقعیت ممتازی ندارند.

3. زوجین در مقابل بزرگترهای فامیل، که داوری بین آن ها را پذیرفته اند، شرم می کنند که پرده دری کرده، و برخی از مسائل نامناسب و سخنان درشت را بر زبان جاری کنند، چون هر روز چشمشان به چشم آن ها می افتد؛ در حالی که نزد غریبه ها ممکن است خیلی از پرده ها را کنار بزنند که اثر نامطلوبی دارد.

داورها چه کنند؟

حکم ها باید جلسه ای تشکیل داده، و با زوجین صحبت کرده و آن ها را نصیحت کنند و عواقب شوم و آثار زیان بار طلاق را برایشان توضیح دهند، برای مثال: به آن ها بگویند:

«هیچ زن و شوهری با طلاق از هم جدا نشده اند مگر این که زخم ناشی از طلاق تا آخر عمر بر روحشان باقی مانده است. طلاق شکستی است که تا پایان دوران زندگی با آنان خواهد بود»

واگر فرزند یا فرزندان مشترکی داشته باشند مشکلات طلاق عمیق تر و گسترده تر می شود. سرنوشت بچه ها چه خواهد شد؟ زیر نظر چه کسی تربیت می شوند؟ آیا گرفتار دوست ناباب نخواهند شد؟ آیا انحرافات اخلاقی و اعتقادی و جنسی و آلودگی به مواد مخدر و مانند آن در انتظارشان نخواهد بود؟».

خلاصه این که از یک سو عواقب و عوارض طلاق برایشان تشریح شود، و از سوی دیگر فضیلت و ثواب و نتایج عملی صلح و صفا به آن ها یادآوری گردد. برای مثال: به آنها گوشزد شود که خداوند متعال در سوره نور می فرماید: (وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ «آن ها باید عفو کنند و چشم ببوشانند؛ آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است.» (1) و آیات دیگر عفو و بخشش و روایات مربوط به این موضوع را در حدّ لازم و به شکل تأثیرگذار برای آن ها بیان کنند.

جالب این که طبق آنچه در آیه حکمیت آمده، اگر حکمین قصد اصلاح داشته باشند و رضای خدا و مصلحت زندگی زوجین را در نظر بگیرند، و هر کدام طرفداری از فامیل خود نکنند، خداوند آن ها را در کارشان موفق خواهد کرد. بسیاری از پرونده ها از این طریق بسته و مشکل حل می شود و آرامش به زندگی زوجین بازمی گردد.

ص: 238

اگر در مواردی، خدایی ناکرده، امکان سازش و بازگشت به زندگی نبود، مانند این که دو روحیه و دو شخصیت بسیار متفاوت داشتند و چاره ای جز جدایی نبود، باید به صورت مسالمت آمیز و با حسن خلق جدا شوند.

در تاریخ اسلام آمده است: پس از این که در یکی از جنگ ها غنائم خوبی نصیب مسلمانان شد، بعضی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: «اکنون وقت مناسبی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از محلل غنیمت های جنگی برای ما لباس های زینتی و زیورآلات بخرد.» خداوند در این باره خطاب به پیامبرش فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَدِّرِكُنَّ سَدًّا رَاحًا جَمِيلًا)؛ «ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیایید با هدیه ای شما را بهره مند ساخته و به نیکویی رها سازم»». (1)

پیام این آیه شریفه این است که جدایی نیز باید همراه با حسن خلق باشد. اگر زن و شوهری همه تلاش خود را برای حل اختلافشان به کار گرفتند و به همه نسخه ها برای درمان ناملايماتشان عمل کردند، اما راهی جز طلاق باقی نماند، با فحش

ص: 239

و ناسزا و خشونت از هم جدا نشوند، بلکه با حسن خلق و مهربانی و نیکویی یکدیگر را ترک کنند.

زن و شوهری که از آن‌ها شناخت کافی داشتیم، توافق اخلاقی نداشتند و تلاش‌ها برای بازگشت آن‌ها به زندگی مشترک نتیجه‌ای نداد و در نهایت تصمیم به جدایی گرفتند، اما برخلاف بسیاری از خانواده‌ها، که در چنین مواقعی از خشونت استفاده کرده و سوء رفتار دارند، جعبه شیرینی تهیه کرده و میان حاضران تقسیم نمودند و در کمال احترام به همدیگر و دیگران، از هم جدا شدند. یعنی اکنون که به خط پایان زندگی مشترک رسیده و چاره‌ای جز جدایی نداریم، بدگویی نمی‌کنیم و به یک دیگر ناسزا نمی‌گوییم و به یکدیگر نسبت‌های ناروانمی‌دهیم، بلکه با رعایت مسائل شرعی و اخلاقی و به تعبیر قرآن مجید: «به نیکی» از هم جدا می‌شویم. رعایت این مسایل نه تنها در زندگی زناشویی، بلکه در پایان هر گونه شراکت دیگر نیز شایسته و بایسته است.

احساس مسئولیت در برابر اختلافات

حقیقتاً این گونه دستورات خداوند بسیار عالی و مترقی است و چنانچه بزرگترهای فامیل مسئولیت پذیر باشند و به موقع اقدام کنند و فقط رضای خدا را در نظر بگیرند مشکل حل می‌شود. اشکال کار در این است که دخالت نمی‌کنند و با عذرهایی همچون:

ص: 240

«سری که درد نمی کند نباید دستمال بست» از این مسئولیت مهم شانه خالی می کنند، در حالی که این افکار و توجیهات، افکار شیطانی است و نباید به آن توجهی کرد. بزرگترها هنگامی که شاهد اختلافی هستند، چه بین زوجین و چه در موارد دیگر، برای رضای خدا دخالت کرده و مشکل را حل کنند.

یکی از اختلافاتی که زیاد اتفاق می افتد، هنگام تقسیم ارث است، که گاهی سبب قهر و جدایی چندین ساله برادر و خواهر می شود! برای مثال: همه ورثه توافق کرده اند ملک موروثی را فروخته و پول آن را میان خود تقسیم کنند؛ اما یکی از آن ها مخالفت کرده، و مانع فروش می شود و همین مطلب سبب اختلاف و کدورت می گردد. در چنین مواردی ریش سفیدان فامیل باید آن ها را توجیه کنند که در مورد مال مشترک یکی از شرکا حق ندارد مانع فروش سهم بقیه شود؛ بلکه یا باید سهمش را به بقیه بفروشد یا سهم بقیه را بخرد یا همگی سهمشان را به شخص ثالثی بفروشند و پول آن را طبق ضوابط شرعی ارث در میان خود تقسیم کنند.

صلح و صفا در آینه روایات

اشاره

به منظور روشن تر شدن اهمیت صلح و صفا و از بین بردن اختلافات و کدورت های دیگران، به چند روایت ناب توجه فرمایید:

ص: 241

1. بالاتر از نماز و روزه و صدقه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ؟ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ؛ آیا به شما خبر دهم که چه چیزی که از نماز و روزه و صدقه در راه خدا بالاتر است؟ آن، ایجاد صلح و آشتی بین دو نفر می باشد». (1)

بنابراین، اصلاح ذات البین، از عبادات و کمک های مالی در راه خدا برتر و بالاتر است. کسانی که شیطنت کرده و تفرقه ایجاد می کنند چقدر بر خلاف معارف دینی گام برمی دارند.

2. صدقه محبوب خدا

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتَقَارُبُ بَيْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا؛ صدقه ای که خداوند آن را دوست دارد اصلاح بین کسانی است که با هم مشکل دارند، و نزدیک ساختن کسانی است که از هم دور شده اند». (2)

3. تخصیص بودجه برای حل اختلافات

امام صادق (علیه السلام) به مفضّل فرمود: «إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا

ص: 242

1- کنز العمال، ج 3، ص 58، ح 5480. شبیه این روایت را حضرت علی (علیه السلام) در نامه 47 نهج البلاغه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.

2- میزان الحکمه، ج 5، ص 103، باب 2229، ح 10676.

مُنَازَعَةً فَافْتَدَيْهَا مِنْ مَالِي؛ هنگامی که اختلاف مالی بین شیعیان ما دیدی با مال من (که در نزد توست) اختلاف آن ها را حل کن!»، (1).

روزی مفضل دو نفر از شیعیان را دید که با هم اختلاف داشتند. علت را پرسید. معلوم شد اختلافشان در برسر چهارصد درهم است. مفضل مبلغ مذکور را به آن ها داد و اختلاف را حل کرد. سپس به آن ها گفت: این پول را از جیبم ندادم، بلکه از محل بودجه ای است که امام صادق (علیه السلام) برای این کار اختصاص داده است. (2).

4. پاداش فوق العاده مصلحان

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «أَجْرُ الْمُصْلِحِ بَيْنَ النَّاسِ كَأَجْرِ الْمُجَاهِدِ بَيْنَ أَهْلِ الْحَرْبِ؛ پاداش کسی که در میان مردم اصلاح می کند همچون پاداش مجاهد فی سبیل الله است». (3).

سؤال: چرا اصلاح گر همچون مجاهد است؟ جهادی که آن قدر زحمت و اجر دارد چطور هم ردیف اصلاح بین الناس قرار گرفته است؟

جواب: دلیلش روشن است. مجاهد، در راه خدا تلاش می کند تا

ص: 243

1- میزان الحکمه، ج 5، ص 104، باب 2229، ح 10677.

2- سفینه البحار، ج 5، ص 140.

3- تفسیر منهج الصادقین، ج 5، ص 159.

از اسلام دفاع و آن را حفظ نماید، مصلح نیز از آبروی مسلمانان دفاع می کند و قصد حفاظت از آنان را دارد. مجاهد درصدد تقویت اسلام است، مصلح نیز به تقویت مسلمانان و اسلام کمک می کند.

با توجه به اجر و پاداش فراوان برقرار کردن صلح و آشتی و آرامش بین مسلمانانی که دچار اختلاف و کدورت شده اند، از حل اختلافات آنان غفلت نکنیم.

رئیس جمهور آمریکا عامل اختلافات در جهان!

رئیس جمهور آمریکا به منظور ایجاد اختلاف و گرفتن انتقام، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران را، که از پیش قراولان مبارزه با تروریست محسوب می شود، در لیست تروریست ها قرار داد! به گمان این که با این تهمت بین صفوف ملت ما اختلاف ایجاد کرده، آن ها را از مردم جدا کند.

اما برخلاف خواسته و هدف سردمداران آمریکا، جایگاه و موقعیت سپاه پاسداران در میان مردم والاتر و مستحکم تر شد. تمام عقلای دنیا معتقدند که اگر سپاه پاسداران کمک نمی کرد داعشی های تروریست و بی رحم، که مولود سیاست های تروریستی آمریکایی ها هستند، بغداد و دمشق و حتی بیروت را گرفته بودند. بدون شک، قرار دادن سپاه در لیست تروریست ها آن هم از سوی دولتی که خود سردرسته تروریست های دنیاست کار

احمقانه ای بود. دشمن قصد اختلاف و پراکندگی ملت ما را داشت، که بحمد الله نتیجه معکوس گرفت.

پروردگارا! هر چه زودتر شرّ این اشرار را از سر همه مردم دنیا، به ویژه مسلمانان کوتاه بفرما!

ص: 245

اشاره

در مباحث پیشین گفتیم که فرزندان چهارده حق بر پدر و مادر خود دارند، که یکی از آن‌ها ادب کردن فرزندان است، یعنی کاری کنند که فرزند به کارهای خوب و صفات پسندیده و اخلاق شایسته علاقه مند شده، و از کارهای زشت و صفات ناپسند بیزار شود، به تعبیر دیگر: خلق و خوی شایسته‌ای پیدا کرده و به طور خودکار در این راه حرکت کند.

1. آغاز سنّ تربیت

طبق بعضی از روایات، تربیت کودک از سنّ هفت سالگی شروع می‌شود. در حدیث معروفی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده، می‌خوانیم: «الْوَلَدُ سَبْعَ سِنِينَ، وَ خَادِمٌ سَبْعَ سِنِينَ، وَ وَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ؛ فرزند تا هفت سالگی فرمان‌ناپذیر است و آمادگی تربیت ندارد، و در هفت سالگی دوم عمرش فرمان‌پذیر است و آمادگی

تربیت دارد، و در هفت سالگی سوم همراه و یاریگر پدر و مادر است»⁽¹⁾.

طبق روایت فوق، آغاز سنّ تربیت فرزند هفت سالگی است، اما از جنبه ای دیگر، تربیت از زمان انعقاد نطفه است؛ چون سفارش شده که انعقاد نطفه از غذای حلال باشد،⁽²⁾ همان گونه که توصیه شده مادر در دوران حاملگی و شیردهی از غذای حرام پرهیز کند⁽³⁾.

؛ چون غذای حرام در شیر مادر تأثیر می کند و شیر مادر نیز در فرزند اثرگذار است. بنابراین، آغاز تربیت فرزند از زمان انعقاد نطفه، و در ادامه دوران حاملگی و شیردهی است. البته این سه دوره، دوران تربیت تکوینی، و سنّ هفت سالگی به بعد، آغاز تربیت اختیاری است.

2. محبت به فرزند در روایات

اسلام در مورد محبت به فرزند تأکید و سفارش زیادی کرده و دوست داشتن و بوسیدن وی را عبادت برشمرده است؛ به سه روایت ناب در این زمینه توجه فرمایید:

الف) حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «المؤمن حبيبُ الله»

ص: 247

1- میزان الحکمه، ج 9، ص 576، باب 4149، ح 22726.

2- بحار الانوار، ج 104، ص 136، ح 5.

3- وسائل الشیعة، ج 14، ص 4، ح 65 و ج 15، ص 189، باب 79، ح 1.

وَوَلَدُهُ تُحْفَةُ اللَّهِ، فَمَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ وَلَدًا فِي الْأَسْلَامِ فَلْيُكْثِرْ قُبُلَتَهُ؛ مؤمن حبیب خدا، و فرزندش تحفه و هدیه الهی است که خداوند به او داده است. بنابراین، هر مسلمانی که خداوند فرزندی روزی اش کرد باید زیاد او را بوسیده، و به وی ابراز عاطفه کند». (1)

ابراز عواطف سبب می شود که فرزند، عاطفی بودن را از پدر و مادر فراگیرد.

ب) امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لَشِدَّةِ حُبِّهِ لَوْلَا؛ خداوند بنده اش را مشمول رحمتش قرار می دهد برای این که به فرزندش محبت می کند». (2)

ج) در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ: مَا قَبَّلْتُ صَبِيًّا قَطُّ، فَلَمَّا وَلَّى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ هَذَا رَجُلٌ عِنْدِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؛ مردی خدمت پیامبر رسید و (با افتخار) گفت: هیچ بچه ای را تا کنون نبوسیده ام. (رسول خدا آن لحظه چیزی نفرمود؛ اما) هنگامی که آن شخص مجلس را ترک کرد، فرمودند: به عقیده من این مرد (که این قدر بی عاطفه است) وارد جهنم می شود».

1- دانش نامه قرآن و حدیث، ج 3، ص 432، ح 264.

2- میزان الحکمه، ج 9، ص 562، باب 4133، ح 22600.

این روایت علاوه بر این که اهمیت محبت کردن به فرزندان را می‌رساند، نشان می‌دهد که اسلام برای کوچک‌ترین مسائل زندگی انسان برنامه و دستور دارد. بنابراین، اساس تربیت، محبت و ابراز علاقه و عاطفه است و این مطلب جای گفتگو ندارد.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) علاوه بر توصیه‌های گفتاری و سفارشات لسانی، در عمل نیز این مطلب را به مسلمانان آموزش می‌داد. برای مثال: هنگامی که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در سنین کودکی به مسجد می‌آمدند و آن حضرت بر فراز منبر بود، پایین می‌آمد و آن‌ها را نوازش می‌کرد، سپس به جای خود باز می‌گشت و سخنانش را ادامه می‌داد.

3. چگونه تربیت فرزند

اشاره

سه عقیده و نظر در این زمینه وجود دارد:

اول: باید از طریق خشونت اقدام به این کار شود؛ کتک زدن، توهین کردن، درشتی کردن و مانند آن.

دوم: باید آن‌ها را آزاد گذاشت، تا خودشان مسائل مختلف را فراگیرند، و والدین هیچ دخالتی نکنند.

ص: 249

سوم: نه خشونت روش خوبی برای تربیت است و نه آزادی مطلق و بی قید و شرط. این، نظر اسلام است.

در مورد نظر اول به روایت زیر توجه کنید: «شخصی خدمت امام کاظم (علیه السلام) رسید و از پسرش که او را ناراحت کرده بود شکایت کرد. امام (علیه السلام) فرمود: «لَا تَضْرِبُهُ وَاهْجُرْهُ وَلَا تُطَلِّ؛ (خشونت به خرج مده و) او را مزین، بلکه از وی فاصله بگیر و قهر کن، اَمَّا مَدَّتْ قَهْرْتِ طَوْلَانِي نَشُود» (1).

چرا که هم خشونت و تنبیه بدنی نتیجه معکوس دارد و هم قهرهای طولانی. این روایت نظر و عقیده اول را رد می کند.

و اما در مورد عقیده دوم، ابتدا باید یک بحث کلی پیرامون آزادی از نظر اسلام، مطرح کنیم:

اسلام و مسأله آزادی

خداوند متعال در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) چنین می فرماید: (يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ)؛ «آن ها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز می دارد، اشیاء پاکیزه را برای آن ها حلال می شمرد و ناپاکی ها را تحریم می کند و بارهای

ص: 250

سنگین، و زنجیره‌هایی را که بر آن‌ها بوده «از دوش و گردنشان» برمی‌دارد».

سنگین را از دوش بندگان خدا بردارد و غل و زنجیرها را از آن‌ها برگیرد.

آزاد کردن مردم از کفر و بی‌ایمانی، جهالت، صفات زشت، خرافات، و کارهای زشت و بیهوده‌ای که انجام می‌دادند، از جمله مصادیق برداشتن غل و زنجیرها از ملت‌هاست.

آنچه گفته شد نمونه‌ای از اصل آزادی در اسلام از نظر قرآن بود. به نمونه‌ای نیز از روایات توجه فرمایید: پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خداوند گناه سه نفر را نمی‌آمرزد:

1. «مَنْ ظَلَمَ أَجيراً حَقَّهُ؛ کسی که حق کارگری را ادا نکند و به او ظلم روا دارد»، بلکه دستور داده شده مزد کارگر پیش از آن که عرقش خشک شود پرداخت گردد. (1)

2. «وَمَنْ ظَلَمَ امْرَأَةً مَهْرَهَا؛ و کسی که مهریه همسرش را به ظلم از او دریغ کند». وای به حال مردهایی که برای نپرداختن مهریه همسرانشان آنقدر آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهند تا مجبور شوند در مقابل طلاق آن‌ها را ببخشند.

3. «وَمَنْ بَاعَ حُرّاً؛ و کسی که انسان آزادی را بفروشد».

1- الفروع من الکافی، ج 5، ص 289، ح 2، و کنز العمال، ج 3، ص 907، ح 9126.

بنابراین، از قرآن مجید و روایات استفاده می شود که اساس اسلام بر آزادی است.

تفاوت آزادی اسلامی و غرب

اما آزادی ای که اسلام آن را ترویج می کند با آزادی غربی تفاوت زیادی دارد. در آزادی به سبک غربی خط قرمزی وجود ندارد، جز مزاحمت برای دیگران. اما آزادی اسلامی انسان را در مسیر تکامل و پیشرفت و انسانیت و افتخار قرار می دهد و آزاد نیست از این مسیر خارج شود. به این مثال توجه فرمایید:

باغبانی نهالی می کارد. اگر بخواهد نهالش خوب رشد کند باید آن را آزاد بگذارد که ریشه کند. شاخه های آن نیز باید آزاد باشند تا به خوبی رشد کنند، اما اگر روزی باغبان متوجه شود که ساقه درخت در حال کج شدن است آزادش نمی گذارد، بلکه چوبی در کنارش در زمین فرو می کند و ساقه نهال را به آن می بندد تا صاف شود.

اگر این نهال زبان داشت و لب به اعتراض می گشود و می گفت:

ای باغبان! چرا آزادی مرا سلب کردی و اجازه ندادی به هر صورت مایلم رشد کنم؟

باغبان در جواب می گوید: آزادی تو در مسیر تکامل است؛ نه در مسیر انحراف. تا زمانی که در مسیر تکامل رشد کنی، آزادی و باتو کاری ندارم، اما اگر قدم در راه انحرافی بگذاری آزاد نیستی و جلوی تو را می گیرم.

ص: 253

بنابراین، آزادی اسلامی آزادی ای است که بشر را در مسیر تکامل قرار می دهد، نه انحراف، اما آزادی های غربی سر از قمارخانه ها، مشروب فروشی ها، و مراکز فساد و فحشا درمی آورد. چراکه هدف اصلی آنان کسب درآمد بیشتر است از هر راهی که باشد. برای رسیدن به دلارهای بیشتر مردم را می کشند، دست به غارت می زنند، کشورهای دیگر را غصب می کنند، و مردم دنیا را به سمت فساد و فحشا سوق می دهند. این نتیجه آزادی غربی است، که سر از رسوایی درمی آورد. آزادی ای که بر ضدّ انسانیّت و عقلائیّت و شرافت است.

اکنون که جایگاه ارزشمند آزادی در اسلام و ثمرات شوم آزادی غربی روشن شد، به اصل بحث که تربیت فرزند است باز می گردیم. فرزندان آزادند، اما تا زمانی که در مسیر رشد و کمال و انسانیّت و عقلائیّت گام برمی دارند. پدر و مادر باید مراقب آن ها باشند، به کجا می روند؟ با چه کسانی معاشرت می کنند؟ از چه چیزهایی استفاده می کنند؟

تا اگر از مسیر تکامل منحرف شدند آن ها را همچون باغبانی هشیار و بیدار و غمخوار به مسیر اصلی بازگردانند. اگر خدایی ناکرده فرزندان با معتادان یا افراد فاسد یا انسان های مخالف دین و مذهب رفیق شدند معنا ندارد که به بهانه آزادی هیچ واکنشی نشان داده نشود، که این آزادی، نامشروع و بی اساس غربی است

و با عقل و منطق سازگار نیست، بلکه پدر و مادران باید آن‌ها را هدایت کنند.

4. تربیت رفتاری و عملی

فرزندان آداب و کارهای شایسته را از عمل والدین فرا می‌گیرند، نه از زبان آن‌ها. به رفتار پدر و مادر نگاه می‌کنند، نه به سخنانشان. بنابراین، بهترین درس، اعمال و رفتارهای آن‌هاست.

پدر و مادر جوانی که فرزندی کوچک داشتند به همراه پدر پیرشان زندگی می‌کردند. روزی لرزش دست‌های پیرمرد سبب شد ظرف غذا از دستش بیفتد و بشکند. به همین دلیل زن و شوهر تصمیم گرفتند برای پدر ظرفی چوبی تهیه کنند تا هر زمان از دستش افتاد نشکند. از آن روز به بعد همه به جز پدر پیر، در ظروف چینی غذا می‌خوردند!

روزی پدر و مادر جوان، فرزند کوچکشان را دیدند که تکه‌ای چوب در دست گرفته و مشغول گود کردن آن است. علت را پرسیدند. گفت: می‌خواهم ظرف چوبی درست کنم تا هر زمان شما همچون پدر بزرگ کهنسال شدید از آن استفاده کنید! بنابراین پدران و مادران باید به شدت مراقب رفتارهای خود باشند که در تربیت فرزندانشان مؤثر است.

ص: 255

1. القرآن الكريم؛ ترجمه آية الله العظمى مكارم شيرازى، انتشارات امام على بن ابى طالب (عليه السلام)، قم، چاپ دوم، سال 1389ش.
2. الاصول من الكافي؛ محمّد بن يعقوب كليني، دارصعب ودار التعارف، بيروت، چهارم، 1401 ق.
3. بحار الانوار؛ محمّد باقر مجلسى، دار احياء التراث العربى، بيروت، سوم، 1403 ق.
4. پیام امام امير المؤمنين (عليه السلام)؛ آية الله العظمى مكارم شيرازى وهمكاران، انتشارات امام على بن ابى طالب (عليه السلام)، قم، اول، 1390ش.
5. پیام قرآن؛ آية الله العظمى مكارم شيرازى وهمكاران، انتشارات نسل جوان، قم، اول، 1373 ش.
6. تاريخ دمشق الكبير؛ ابن عساکر، دار احياء التراث العربى، بيروت، اول، 1421 ق.
- . الترغيب و الترهيب من الحديث الشريف؛ عبد العظيم بن عبد القوى المنذرى، دار الكتب العلمية، بيروت، اول، 1406 ق.

7. الترغيب و الترهيب من الحديث الشريف؛ عبد العظيم بن عبد القوي المنذرى، دار الكتب العلمية، بيروت، أول، 1406 ق.
8. تفسير نمونه؛ آية الله العظمى مكارم شيرازى و همكاران، دار الكتب الاسلاميّة، تهران، چهلّم، 1386 ش.
9. تفسير كبير منهج الصادقين؛ ملا فتح الله كاشانى، ويراستارى و تصحيح: عقيقى بخشايشى، قم، دوّم، 1389 ش.
10. تفسير نور الثقلين؛ عبد على بن جمعة العروسى، مؤسسه اسماعيليان، قم، چهارم، 1373 ش.
11. جامع الاخبار؛ محمّد شعيرى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، أول، 1406 ق.
12. جواهر الكلام؛ محمّد حسن نجفى، دار احياء التراث العربى، بيروت، هفتم، 1981 م.
13. الخصال؛ محمّد بن على بن الحسين، انتشارات علميّه اسلاميّه، تهران، أول، بى تا.
14. دانش نامه احاديث پزشكى؛ محمّد محمّدى رى شهرى، ترجمه حسين صابرى، دار الحديث، قم، أول، 1425 ق.
15. دانش نامه قرآن و حديث؛ محمّد محمّدى رى شهرى، سازمان چاپ و نشر دار الحديث، قم، أول، 1390 ش.
16. الدرّ المنتور فى التفسير المأثور؛ عبد الرحمان بن ابى بكر السيوطى، دار الكتب العلميّة، بيروت، دوّم، 2004 م.

17. الذريعة الى مكارم الشريعة؛ الراغب الاصفهاني، المطبعة الحيدريّة، نجف، أوّل، 1387 ق.
18. زنان مرد آفرين تاريخ؛ محمّد محمّدي اشتهاودي، انتشارات نبوي، قم، أوّل، 1374 ش.
19. زهراء برترين بانوي جهان؛ آية الله العظمى مكارم شيرازي، انتشارات سرور، قم، بيست و ششم، 1393 ش.
20. سفينة البحار، الشيخ عبّاس القمي، دار الاسوة للطباعة والنشر، تهران، أوّل، 1414 ق.
21. سوگندهای پربار قرآن؛ آية الله العظمى مكارم شيرازي، گردآوری و تحقيق: ابوالقاسم عليان نژادي، انتشارات مدرسة الامام عليّ بن ابي طالب (عليه السلام)، قم، 1386 ش.
22. شرح نهج البلاغه؛ ابن ابي الحديد، دار الكتب العلميّة، قم، أوّل، بی تا.
23. صحيح البخاري؛ محمّد بن اسماعيل البخاري، دار الفكر، بيروت، أوّل، 1425 ق.
24. صحيح مسلم؛ مسلم بن حجّاج القشيري؛ دار احياء التراث العربي، بيروت، دوّم، 1972 م.
25. عيون اخبار الرضا (عليه السلام)؛ شيخ صدوق، ترجمه على اكبر غفّاري، نشر صدوق، تهران، أوّل، 1373.
26. الغدير في الكتاب والسنة والادب؛ عبد الحسين احمد اميني، دار الكتب الاسلاميّة، تهران، دوّم، 1366 ش.

27. الفروع من الكافي؛ محمّد بن يعقوب كليني، دار صعب و دار التعارف للمطبوعات، بيروت، سوّم، 1401 ق.
28. فروغ ابدیّت؛ جعفر سبحانی، نشر دانش اسلامی، قم، اوّل، 1363 ش.
29. فضیلت سورة های قرآن؛ آية الله العظمی مكارم شیرازی، گردآوری: مهدی دربانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، سوّم، 1393 ش.
30. الفقه علی المذاهب الاربعة؛ عبد الرحمان الجزیری، دار الفكر، بيروت، اوّل، 1409 ق.
31. قهرمان توحید؛ آية الله العظمی مكارم شیرازی، گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، انتشارات امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، اوّل، 1388 ش.
32. كشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء؛ محمّد حسن فزوینی، مؤتمر المولی مهدی النراقی، قم، اوّل، 1380 ش.
33. كنز العمال؛ علی المتقی الهندی، مؤسّسة الرسالة، بيروت، پنجم، 1405 ق.
34. مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ فضل بن الحسن الطبرسی، مؤسّسة الاعملی للمطبوعات، بيروت، اوّل، 1415 ق.
35. مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ نور الدین علی بن ابی بكر الهیثمی، دار الکتب العربی، بيروت، اوّل، بی تا.

36. مجموعة رسائل؛ امام غزالي، دار الكتب العلمیة، بیروت، اول، 1406 ق.
37. مرآة الشرق؛ محمد امين امامی خویی، مكتبة آية الله العظمی مرعشی نجفی، قم، اول، 1385 ش.
38. مستدرک الوسائل؛ میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاحیاء التراث، قم، اول، 1407 ق.
39. المغنی و الشرح الكبير؛ موفّق الدّین و شمس الدّین ابني قدامة، دارالفکر، بیروت، اول، 1404 ق.
40. مفردات الراغب الاصفهانی مع ملاحظات العاملي؛ علی الكوراني العاملي، دار المعروف للطباعة و النشر، قم، اول، 1434 ق.
41. مكارم الاخلاق؛ حسن بن فضل الطبرسي، دار الكتب الاسلامیة، تهران، اول، 1376 ش.
42. مناقب آل ابی طالب؛ محمد بن علی بن شهر آشوب، انتشارات ذوی القربی، نامعلوم، اول، 1421 ق.
43. منتخب التواريخ؛ حاج محمد هاشم خراسانی، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران، اول، بی تا.
44. من لا یحضره الفقیه؛ شیخ صدوق، دار صعب و دار التعارف، بیروت، اول، 1401 ق.
45. میزان الحکمه؛ محمد ری شهری، دار الحديث للطباعة و النشر، بیروت، ششم، 1433 ق.

46. النوادر؛ فضل الله بن علي الحسنی الراوندی، تحقیق: سعید رضا علی عسکری، دار الحدیث، تهران، اول، 1377 ش.
47. نهج البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده؛ محمد رضا آشتیانی و محمد جعفر امامی، زیر نظر آیه الله العظمی مکارم شیرازی، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، دهم، 1375 ش.
48. نهج الفصاحة؛ ابوالقاسم پاینده، ترجمه و تنظیم: خ مسلمی، انتشارات هاتف، مشهد، دوم، 1392 ش.
49. وسایل الشیعه؛ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، اول، بی تا.
50. همبستگی مذاهب اسلامی (مقاله دارالتقرب قاهره)؛ ترجمه و نگارش: عبد الکریم بی آزار شیرازی، انتشارات امیر کبیر، تهران، اول، 1350 ش.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

